ترجمه

صحیفة الابرار

فی مناقب المعصومین الاطهار علیهم السلام

آقامیرزا محمدتقی مامقانی

مُلَقَّب به حجة الاسلام

نَیِّر تبریزی

ترجمه و تحقیق

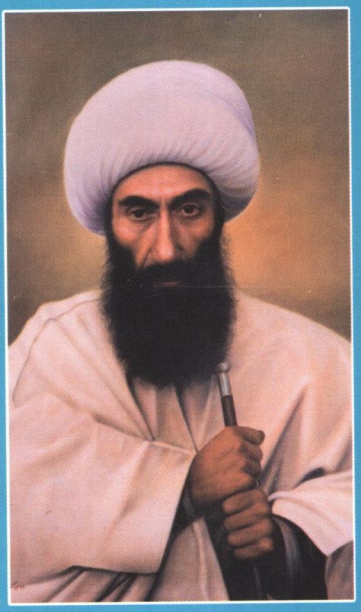
سیدهادی حسینی

جلد پنجم

نیّر تبریزی

صحیفة الابرار





آقا میرزا محمدتقی حجة الاسلام مامقانی(متخلّص به« نیّر») ازشاعران پرآوازه و ازعالمان ژرف اندیش و از افتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است .

اشعار نغز و پر محتوای او در واقعهٔ عاشورا بسیار زبانزد است .

آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد .

از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الابرار» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود گنجانده و در ضمنِ واگویهٔ طُرفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و راه گشایی را به خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از سطحی نگری ها و یاوه بافی هاست.

آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در عمق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می سازد.

انتشارات قدیم الاحسان

تهران - میدان قیام - بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم - پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی : www.dinkala.ir

تلفن: ۳۳۵۴۶۶۳۱-۰۲۱

طراح جلد: محسن مرادی

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیهم‌السلام

(جزء چهارم از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمدتقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

جلد پنجم

انتشارات قدیم الاحسان

سرشناسه: نیرمامقانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸ -۱۳۱۲ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفة‌الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم‌السلام / از آثار آقامیرزامحمدتقی مامقانی؛ ترجمه فارسی سیدهادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -
مشخصات ظاهری: ج.
شابک: دوره: 978-600-7170-40-3؛ ج.۱: 978-600-7170-24-3؛ ج.۲: 978-600-7170-26-7؛ ج. ۳: 978-600-7170-27-4؛ ج.۴: 978-600-7170-28-1؛ ج.۵: 978-600-7170-30-4؛ ج.۶: 978-600-7170-31-1؛ ج.۷: 978-600-7170-55-7؛ ج.۸: 978-600-7170-63-2؛ ج.۹: 978-600-7170-57-1؛ ج.۱۰: 978-600-7170-58-8؛ ج.۱۱: 978-600-7170-59-5؛ ج.۱۲: 978-600-7170-60-1.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: فارسی- عربی
یادداشت: ج. ۷ -۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۹) (فیپا).
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
مندرجات: ج.۱. مقدمه.- ج.۲.جزء اول از قسم اول.- ج.۳. جزء دوم از قسم اول.- ج.۴.جزءسوم از قسم اول.- ج.۵. جزء چهارم از قسم اول.- ج.۶. جزء پنجم از قسم اول.- ج.۷. جزء اول از قسم دوم.- ج ۱۱ جزء پنجم از قسم سوم
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۳ق.
موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 19th century
شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، مترجم
رده‌بندی کنگره: BP۱۳۶/۵
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶

انتشارات قدیم الاحسان

صحیفة الابرار
در مناقب معصومین اطهار علیهم‌السلام
(جزء چهارم از قسم اول)

از آثار

آقامیرزامحمدتقی مامقانی
ملقب به حجة‌الاسلام نیر تبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی
سیدهادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / **جلد:** پنجم / **نوبت چاپ:** اول، ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / **چاپخانه:** شمیم / **صحافی:** نوین
دوره: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸
شابک ج۵: ۴-۳۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش
تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۰۲۱-۳۳۴۴۲۲۵۴

تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ کوثر، پلاک ۷
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۱۶۹۷-۹

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۷۷۷ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

حدیث (۱): اقرار به نبوّت پیامبر ﷺ و ولایت علی ؑ عامل نجات پیامبران ۱۳

حدیث (۲): قرائتِ دیگر از سورهٔ جمعه ۱٤

حدیث (۳): خلقت پیامبر ﷺ و علی ؑ از آبی در زیر عرش..... ۲۰

حدیث (٤): حدیثی عجیب..... ۲۳

حدیث (٥): ماجرای همواره روزه داشتن و شب زنده‌دار بودن و قرائت قرآن سلمان ۳۰

حدیث (٦): ذکر صلوات کفّاره گناهان ۳٤

حدیث (۷): ماجرای ولایت علی ؑ و خلق دوزخ ۳٥

حدیث (۸): حکایت عربی که چهار هزار درهم می‌خواست..... ۳٥

یادآوری لازم..... ٤۳

تحقیقی پیرامون روایت صدوق که در آن نسبت زشتی به فاطمه ؑ هست..... ٤٥

حدیث (۹): ذکر فضائل علی ؑ از زبان زنی که نامرئی شد..... ٤۸

حدیث (۱۰): حکایت سیب بهشتی که میان پنج تن ؑ دست به دست شد..... ٤۹

حدیث (۱۱): فضایل علی ؑ از زبان خودش ٥۱

حدیث (۱۲): هشدار دربارهٔ انحصار لَقب «امیر المؤمنین» به علی ؑ..... ٥۳

یادآوری لازم..... ٥٤

حديث (١٣): برخورد تند پيامبر ﷺ با عُمَر ٥٤
حديث (١٤): على عليه السلام تنها نظيرِ پيامبر ﷺ و به عكس ٥٥
حديث (١٥): جبرئيل عليه السلام خادم اهل بيت عليهم السلام ٥٥
حديث (١٦): علم راستين و كامل، كدام علم است ؟! ٥٨
تحقيقى لطيف و ناب پيرامون اين حديث ٦٢
حديث (١٧): دردها فرمان بُردار على عليه السلام ٦٧
حديث (١٨): ضربهٔ شگرف على عليه السلام بر فرق مَرْحَب ٦٨
دو رخدادِ شگفت از امام على عليه السلام در جنگ خيبر ٧١
حديث (١٩): فرشتگان در سيماى على عليه السلام ٧٣
حديث (٢٠): حبس يونس در شكم نهنگ به خاطر انكار ولايت على عليه السلام ٧٤
تحقيقى پيرامون ترک اَوْلىٰ از سوى انبيا ٧٥
حديث (٢١): هفت پل روى دوزخ و ماجراى اول قنطرهٔ آن ٨١
حديث (٢٢): تفسير بُرج‌هاى آسمان ٨٢
حديث (٢٣): خوددارى شيطان از تواضع در برابر انوار اهل بيت عليهم السلام ٨٤
حديث (٢٤): حكايت انوار پنج تن عليهم السلام در پشت آدم عليه السلام ٨٦
حديث (٢٥): راز اينكه چرا پيامبر ﷺ براى شكستن بت‌ها على عليه السلام را بر دوش گرفت ٨٩
حديث (٢٦): ماجراى خربزه‌اى كه تلخ درآمد ٩٨
حديث (٢٧): رابطهٔ تلخى و شيرينى ثمرات جهان هستى با ولايت ٩٩
حديث (٢٨): فضايل حيرت انگيز روز عيد غدير ١٠٢
تحقيقى پيرامون رفع القلم در حديث غدير ١١٠
درنگى در قول كسانى كه شعور را در بسيارى از اَشيا انكار كرده‌اند ١١٤

سؤال از سیّد مرتضی رحمه‌الله ۱۱۵
پاسخ سید مرتضی رحمه‌الله ۱۱۷
پاسخ مؤلف ۱۲۶
معنای مسخ ۱۴۳
مسخ در شریعت و معارفی پیرامون نفس ۱۴۵
دلیلِ حکمی حیات و شعور موجودات ۱۵۳
حدیث (۲۹): حدیثی در اسم اعظم ۱۵۶
حدیث (۳۰): حدیث جاریه (کنیز) ۱۵۷
چند نکته و یک لطیفه ۱۶۰
حدیث (۳۱): دلیل اُمّی نامیدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۶۲
پیرامون اُمّی بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۶۳
حدیث (۳۲): تحمّل ناپذیری بعضی از روایات ۱۶۴
حدیث (۳۳): رازهای تو در تو و چند لایه ۱۶۵
حدیث (۳۴): قدرت شگرف امام علیه‌السلام ۱۶۶
حدیث (۳۵): طیّ الأرض امام علیه‌السلام ۱۶۶
حدیث (۳۶): توانمندی فرامکانی امام علیه‌السلام ۱۶۷
نیک بختانی دور از دسترس در وادی چین ۱۶۸
حدیث (۳۷): هستی نوردی امام علیه‌السلام ۱۶۹
حدیث (۳۸): خبر یمانی با امام صادق علیه‌السلام ۱۷۱
حدیث (۳۹): حجت بودن امام علیه‌السلام بر اِنس و جن و فرشتگان ۱۷۲
حدیث (۴۰): تفسیر بسمله ۱۷۳

حديث (٤١): پيرامون صفات خدا و صفات اوليا ١٧٤
حديث (٤٢): هيچ چيز با توحيد و نبوّت و امامت برابرى نمى‌كند ١٧٧
حديث (٤٣): عدم جمع ميان اسم و كنيهٔ پيامبر ﷺ ١٧٩
حديث (٤٤): فضائل امامان ﷺ از زبان امام صادق ﷺ ١٧٩
حديث (٤٥): قابل شمارش نبودن فضائل على ﷺ ١٨٣
پاسخى كوبنده به ياوه‌هاى فضل بن روزبهان ١٨٤
حديث (٤٦): خبر هفت دريا ١٩٦
حديث (٤٧): حضور على ﷺ در بيت المقدس در شب معراج ١٩٧
سخن سيد بن طاووس پيرامون اين معراج ٢٠١
حديث (٤٨): حديث جارود بن مُنذِر ٢٠٢
يادآورى لازم ٢١٩
شرح بعضى از واژه‌ها و عبارات ٢٢٠
حديث (٤٩): حديث اُمّ سليم وحَصات ٢٢٣
يادآورى لازم ٢٣٧
سخن ابن عياش دربارهٔ اُمّ سليم ٢٣٧
حديث (٥٠): خبر اُمّ حكيم و ختم حَصات ٢٣٨
نكته‌اى پيرامون اين حديث ٢٤٨
حديث (٥١): خبر حبابهٔ والبى و طبع الحصات ٢٤٩
جوان و دوشيزه شدن حَبابه با دعاى امام رضا ﷺ ٢٥٣
حديث (٥٢): حديث اُمّ غانم و طبعِ حَصات ٢٥٥
نام زنان صاحب سنگ‌ريزه ٢٥٨

حدیث (۵۳): حدیث امام رضا علیه‌السلام در وصف امام ۲۵۸
چند نکتهٔ رجالی ارزنده و راهگشا ۲۷۶
اراده، صفتِ فعل خدای متعال و لغزش یکی از بزرگان در آن ۲۸۹
حدیث (۵٤): اجابت درخواست محبّان ۳۰٤
حدیث (۵۵): نمودی از باطنِ آیهٔ ۱۱ سورهٔ انفال ۳۰۷
حدیث (۵٦): حدیثی در فضل فاطمه علیهاالسلام ۳۰۸
حدیث (۵۷): کلام هشام با عَمرو بن عُبید پیرامون امامت ۳۱٤
حدیث (۵۸): حدیث حارث فَهْری و نزول صَخره ۳۲۲
نکته‌ای پیرامون سند این روایت و تأیید محتوای آن ۳۲٦
حدیث (۵۹): نفرتِ امامان ستمگر از پیروانشان و به عکس ۳۲۸
حدیث (٦۰): امام به چه چیز شناخته می‌شود ۳۲۹
حدیث (٦۱): کلام پرنده با امام باقر علیه‌السلام ۳۳۱
حدیث (٦۲): حدیث مردم مرتد شدند مگر سه نفر ۳۳۲
پیرامون برتری سلمان از مقداد ۳۳٤
نقش محوری مقام تسلیم ۳۳٦
حدیث (٦۳): زمین برای هفت نفر خلق شد ۳۳٦
آفرینش زمین برای پیامبر و خاندانش و شیعیان آنها ۳۳۷
حدیث (٦٤): تفسیر سورهٔ تین ۳۳۹
تحقیقی پیرامون تکلیف در عالَم ذرّ ۳٤۲
حدیث (٦۵): تفسیر سورهٔ لیل ۳٤۵
خلق دنیا و آخرت برای محمّد و آل محمّد ۳٤۵

حدیث (٦٦): نجات از قعر سجّین به برکت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام ٣٤٦
حدیث (٦٧): یکسانی خواب و بیداری امام علیه‌السلام ٣٤٨
یادآوری لازم ٣٥٠
حدیث (٦٨): دستوری برای درخواست حاجت ٣٥٠
حدیث (٦٩): علی علیه‌السلام همه کارهٔ بهشت و دوزخ ٣٥١
حدیث (٧٠): حدیث اشراف بر قبر پیامبر ﷺ ٣٥٣
حدیث (٧١): حدیثی دربارهٔ فاطمه بنت اسد علیهاالسلام ٣٥٤
حدیث (٧٢): علامات دهگانهٔ امام ٣٥٨
حدیث (٧٣): تسلیتی از سوی خدای عزّوجلّ هنگام مرگ پیامبر ﷺ ٣٦٠
حدیث (٧٤): درخواست آمرزش از خدا برای علی علیه‌السلام به حق علی علیه‌السلام ٣٦٤
حدیث (٧٥): آفرینش پیامبر از نور خدا و اهل بیت از نور پیامبر علیهم‌السلام ٣٦٥
حدیث (٧٦): امارتِ علی علیه‌السلام از سوی خدا و فضایل بی‌مانند او ٣٦٦
حدیث (٧٧): سخن گفتن ذوالفقار ٣٦٨
حدیث (٧٨): ماجرای پیراهن ٣٦٩
حدیث (٧٩): جبرئیل کجاست؟ ٣٧١
یادآوری لازم ٣٧٣
حدیث (٨٠): درخواست عفو گناهان با دست به دامان شدن به پیامبر ﷺ و آل ایشان ... ٣٧٣
حدیث (٨١): تأویل نماز، زکات، روزه ... فحشا، منکر و ... در قرآن ٣٧٥
حدیث (٨٢): اصل خیر و فروع آن و اصل شر و فروع آن ٣٧٧
حدیث (٨٣): خلق فرشته‌ای به سیمای علی در زیر عرش ٣٧٨
حدیث (٨٤): تفسیر مساجد در قرآن ٣٨٠

حدیث (۸۵): خانهٔ امام علیه‌السلام محل معراج فرشتگان ۳۸۰
حدیث (۸۶): حتمی بودن قیام امام مهدی علیه‌السلام و تفسیر آیهٔ دوازده ماه در قرآن ۳۸۲
یادآوری لازم ۳۸۶
حدیث (۸۷): خطاب خدا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قرآن ۳۸۶
حدیث (۸۸): درخششِ بهشت از نورخندهٔ علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام ۳۸۷
یادآوری لازم ۳۸۸
حدیث (۸۹): عرضهٔ هر امری نخست به امام علیه‌السلام ۳۸۹
حدیث (۹۰): نُه چیزی که خدا به امام علیه‌السلام ارزانی داشت ۳۹۰
حدیث (۹۱): حدیثی طریف ۳۹۱
حدیث (۹۲): چیزهایی که در شب قدر نوشته می‌شود و در اختیار امام علیه‌السلام قرار می‌گیرد ۴۱۸
حدیث (۹۳): مخاطبهٔ خدا با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زبان علی علیه‌السلام در شب معراج ۴۱۹
حدیث (۹۴): منزلتِ علی علیه‌السلام پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۲۴
حدیث (۹۵): حدیثی در کیفیت ولادت ائمه علیهم‌السلام ۴۲۵
چگونگی ولادت امامان علیهم‌السلام و مسیح علیه‌السلام ۴۳۰
حدیث (۹۶): نامهٔ امام صادق علیه‌السلام به مفضّل بن عمر رحمه‌الله ۴۳۱
حدیث (۹۷): سیطرهٔ ابلیس و عزرائیل کجا؟ و سیطرهٔ امام علیه‌السلام کجا؟ ۴۶۵
حدیث (۹۸): حدیث عجیبی دربارهٔ ابلیس ۴۶۷
حدیث (۹۹): نام مخفی و رمزی و کلیدی امام علی علیه‌السلام در قرآن ۴۷۰
حدیث (۱۰۰): جز علی علیه‌السلام هیچ‌کس حقیقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درنیافت ۴۷۱
هیچ‌کس خدا را چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام نشناخت ۴۷۱

حدیث (۱)

[اقرار به نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام عامل نجات پیامبران و شایستگی یافتن برای نظر خدا به بندگان]

از کتاب سُلیم بن قیس رحمه الله.

سُلَیم بن قَیْس هلالی (صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام) از مقداد بن الأسود رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت؛ شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا اسْتَوْجَبَ آدَمُ أَنْ يَخْلُقَهُ اللَّهُ وَيَنْفُخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَأَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِ وَيَرُدَّهُ إِلىٰ جَنَّتِهِ إِلَّا بِنُبُوَّتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي.

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا رَأىٰ[1] إِبْرَاهِيمُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَا اتَّخَذَهُ اللَّهُ خَلِيلاً إِلَّا بِنُبُوَّتِي وَمَعْرِفَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي.

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً، وَلَا أَقَامَ عِيسىٰ آيَةً لِلْعَالَمِينَ إِلَّا بِنُبُوَّتِي وَالإِقْرَارِ لِعَلِيٍّ بَعْدِي.

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ إِلَّا بِمَعْرِفَتِي وَالإِقْرَارِ لَنَا بِالْوَلَايَةِ.

وَلَا اسْتَأْهَلَ خَلْقٌ مِنَ اللَّهِ النَّظَرَ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعُبُودِيَّةِ لَهُ وَالإِقْرَارِ لِعَلِيٍّ بَعْدِي؛[2]

مِقداد می‌گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

---

۱. در مصدر «ما أُرِیَ» ضبط است.

۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی ۲: ۸۵۹؛ بحار الأنوار ۴۰: ۹۶.

سوگند به آن که جانم به دست اوست، آدم سزامند آن نشد که خدا او را بیافریند و از روحش در او بدمد و توبه‌اش را بپذیرد و به بهشت خویش بازش گرداند مگر به سبب [ایمان به] نبوّت من و ولایت علیّ بن اَبی طالب پس از من.

سوگند به کسی که جانم به دست اوست، ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را ندید و خلیل خدا نشد مگر با [ایمان] به نبوّت من و معرفت علی بعد از من.

سوگند به آن که جانم به دست اوست، خدا با موسی ـ به طور ویژه ـ سخن نگفت و عیسی را برای جهانیان آیت نساخت مگر با [ایمان] به نبوّتم و اقرار به [ولایت] علی پس از من.

سوگند به کسی که جانم به دست اوست، هرگز پیامبری پیامبر نشد مگر با معرفت به من و اقرار به ولایت ما.

و هیچ یک از خلق خدا شایستگی نیافت که خدا به او نظر کند مگر با عبودیّت در برابر خدا و اقرار به ولایت علی بعد از من.

حدیث (۲)

[قرائتِ دیگر از سورهٔ جمعه]

از **الاختصاص**، اثر شیخ مفید رحمه‌الله.

از مفید رحمه‌الله روایت است که گفت:

رُوِيَ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: كُنْتُ لَيْلَةً مِنْ بَعْضِ اللَّيَالِي عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام، فَقَرَأْتُ هٰذِهِ الآيَةَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾. [1]

---

١. سورهٔ جمعه (٦٢) آیهٔ ٩.

فَقَالَ: مَهْ يَا جَابِرُ، كَيْفَ قَرَأْتَ: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾ ؟

قَالَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ أَقْرَأُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ ؟

قَالَ، هٰذَا تَحْرِيفٌ يَا جَابِرُ، قَالَ، فَقَالَ: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ﴾ فَامْضُوا ﴿ إِلىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾ هٰكَذَا نَزَلَتْ يَا جَابِرُ.

لَقَدْ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَعْدُوَ الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ.

يَا جَابِرُ، لِمَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ؟

قَالَ، قُلْتُ: تُخْبِرُنِي، جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ: أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِتَأْوِيلِهِ الأَعْظَمِ ؟

قَالَ، قُلْتُ: بَلىٰ، جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ، سَمَّى اللَّهُ الْجُمُعَةَ جُمُعَةً لأَنَّ اللَّهَ ﷻ جَمَعَ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، وَجَمِيعَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ وَكُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ رَبُّنَا وَالسَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ وَالْبِحَارَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَكُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ فِي الْمِيثَاقِ، فَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِعَلِيٍّ عليه السلام بِالْوَلَايَةِ.

وَفِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ قَالَ اللَّهُ لِلسَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ: ﴿ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴾ .[1]

فَسَمَّى اللَّهُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ، لِجَمْعِهِ فِيهِ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ.

ثُمَّ قَالَ ﷻ: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ﴾ أَيْ: مِنْ يَوْمِكُمْ هٰذَا الَّذِي جَمَعَكُمْ فِيهِ.

---

١. سورة فصّلت (٤١) آية ١١.

وَالصَّلَاةُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ؛ يَعْنِي بِالصَّلَاةِ، الْوَلَايَةَ وَهِيَ الْوَلَايَةُ الْكُبْرَى.

فَفِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ أَتَتِ الرُّسُلُ وَالأَنْبِيَاءُ وَالْمَلَائِكَةُ وَكُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ وَالثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالإِنْسُ وَالسَّمَاوَاتُ وَالأَرَضُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِالتَّلْبِيَةِ لِلَّهِ، ﷻ.

فَامْضُوا ﴿إِلىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ وَذِكْرُ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

﴿وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ يَعْنِي الأَوَّلَ.

﴿ذٰلِكُمْ﴾ يَعْنِي بَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَايَتَهُ ﴿خَيْرٌ لَكُمْ﴾ مِنْ بَيْعَةِ الأَوَّلِ وَوَلَايَتِهِ ﴿إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ﴾ يَعْنِي بَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [1] ﴿فَانْتَشِرُوا فِي الأَرْضِ﴾.

يَعْنِي بِالأَرْضِ الأَوْصِيَاءَ، أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ كَمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ وَطَاعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، كَنَّى اللَّهُ فِي ذٰلِكَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ فَسَمَّاهُمْ بِالأَرْضِ.

قَالَ جَابِرٌ: ﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾.

قَالَ: تَحْرِيفٌ، هٰكَذَا نَزَلَتْ: ﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ عَلَى الأَوْصِيَاءِ ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

ثُمَّ خَاطَبَ اللَّهُ ﷻ فِي ذٰلِكَ الْمَوْقِفِ مُحَمَّداً ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَإِذَا رَأَوُا التُّكَّاكَ وَالْجَاحِدُونَ ﴿تِجَارَةً﴾ يَعْنِي الأَوَّلَ ﴿أَوْ لَهْواً﴾ يَعْنِي الثَّانِيَ «انْصَرَفُوا إِلَيْهَا».

قَالَ، قُلْتُ: ﴿انْفَضُّوا إِلَيْهَا﴾.

قَالَ: تَحْرِيفٌ، هٰكَذَا نَزَلَتْ: ﴿وَتَرَكُوكَ﴾ مَعَ عَلِيٍّ ﴿قَائِماً﴾.

---

١. مؤلف ﷺ در حاشية نسخه مى‌نگارد: وفي بعض المواضع عن الاختصاص، أي إذا أتوا في عليّ عليه السلام؛ در بعضى مواضع از اختصاص مفيد ﷺ نقل است: يعنى هرگاه نزد على عليه السلام آمدند.

﴿قُلْ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَالأَوْصِيَاءِ ﴿خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ﴾ يَعْنِي بَيْعَةَ الأَوَّلِ وَالثَّانِي «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا».

قَالَ، قُلْتُ: لَيْسَ فِيهَا «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا».

قَالَ، فَقَالَ: بَلىٰ هٰكَذَا نَزَلَتْ وَأَنْتُمْ هُمُ الَّذِينَ اتَّقَوْا ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [۱]؛ [۲]

از جابر روایت است که گفت: یکی از شب‌ها نزد ابو جعفر علیه السلام بودم. این آیه را خواندم: «ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه در روز جمعه برای نماز ندا داده شد، سوی ذکر خدا بشتابید».

امام علیه السلام فرمود: ای جابر، خاموش، این چه قرائتی است؟

گفتم: خدا مرا فدایت گرداند، چگونه بخوانم؟

فرمود: ای جابر، این قرائت تحریف قرآن است. آیه بدین گونه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه در روز جمعه برای نماز ندا داده شد، سوی ذکر خدا بروید».

خدا نمی‌پسندد که شخص سوی نماز بِدَوَد.

ای جابر [می‌دانی] چرا جمعه، روز جمعه نام یافت؟

گفتم: به من خبر دهید، خدا مرا فدایتان گرداند.

امام علیه السلام پرسید: آیا به تأویلِ اعظم آن خبرت ندهم؟

گفتم: چرا، خدا مرا فدایت گرداند.

---

۱. سورهٔ جمعه (٦٢) آیات ۱۰ ـ ۱۱.

۲. الإختصاص: ۱۲۸ ـ ۱۳۰؛ بحار الأنوار ٨٦: ۲۷۷ ـ ۲۷۸، حدیث ٢٤.

فرمود: ای جابر، خدا جمعه را جمعه نامید؛ زیرا خدای ﷻ در این روز، اوّلین و آخرین را گرد آورد و همهٔ جنّ و انسی که خلق کرد و هر چیزی را که پروردگارمان آفرید (آسمان‌ها، زمین، دریاها، بهشت، دوزخ) و هر چیزی را که در میثاق پدید آورد (و از آنها برای پروردگاری‌اش و نبوت محمّد و ولایت علی پیمان گرفت).

در این روز، خدا به آسمان‌ها و زمین گفت: «به اختیار یا به اجبار بیایید، گفتند: به طاعت می‌آییم».

خدا این روز را «جمعه» نامید؛ زیرا در آن اوّلین و آخرین گرد آیند.

سپس خدای ﷻ فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه در روز جمعه، به نماز فرا خوانند»؛ یعنی در این روز که خدا شما را در آن جمع کرد.

«صلاة» امیرالمؤمنین علیه السلام است. مقصود از «صلاة»، ولایت است، ولایت کبرا.

در این روز، رسولان و انبیا و فرشتگان (و هر چیزی را که خدا آفرید) و آدمی و پری و آسمان‌ها و زمین و مؤمنان، لبّیک گویان برای خدای ﷻ آمدند.

فرمود: «سوی ذکر خدا بروید»، ذکر خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

فرمود: «و بیع را رها کنید»؛ یعنی اوّلی را [به بیعت با ابوبکر تن ندهید].

فرمود: «این» یعنی بیعت امیرالمؤمنین و ولایت آن حضرت «برای شما بهتر است» از بیعت اوّلی [ابوبکر] و ولایت او «اگر بدانید».

فرمود: «هنگامی که نماز پایان یافت» یعنی بیعت با امیرالمؤمنین «در زمین پراکنده شوید».

مقصود از «زمین» اوصیاست. خدا همان گونه که به طاعت پیامبر و طاعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام امر کرد، به طاعت و ولایت اوصیا فرا خواند. خدا در اینجا، اسامی آنان را به کنایه آورد و آنان را «زمین» نامید.

جابر خواند: «فضل خدا را جویا شوید».

امام علیه‌السلام فرمود: این قرائت تحریف است. آیه این گونه نازل شد: «فضل خدا را بر اوصیا بخواهید، و خدا را فراوان یاد کنید، شاید رستگار شوید».

سپس خدای عزوجل در اینجا محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را مخاطب ساخت و فرمود: ای محمّد، هنگامی که شک داران و انکار گران «تجارتی را می‌بینند» یعنی اوّلی را «یا لَهوی را می‌نگرند» یعنی دوّمی را «سوی آن می‌روند».

جابر می‌گوید، خواندم: «سوی آن پراکنده می‌شوند و تو را ایستاده ترک می‌کنند».

امام علیه‌السلام فرمود: این قرائت تحریف است. بدین گونه نازل شد: «تو را به همراه علی ـ در حالی که ایستاده‌ای ـ وامی‌نهند».

«بگو ای محمّد آنچه نزد خداست» ولایت علی و اوصیا «بهتر از لهو و تجارت» یعنی بهتر از اوّلی و دوّمی است، برای کسانی که پرهیزکار باشند.

جابر می‌گوید، گفتم: در آیه عبارت «للذین اتقوا» (برای پرهیزکاران) نیست.

امام علیه‌السلام فرمود: آیه، این‌گونه نازل شد[1] و آن با تقوایان، شمایید «و خدا بهترین روزی دهندگان است».

---

۱. چنان که بعضی یادآور شده‌اند و در لابلای این حدیث، امام علیه‌السلام خاطرنشان ساخت، ممکن است مقصود از این نزول، نزولِ تأویلی باشد و مراد از تحریف، تحریفِ باطن و معانی بلندی باشد که در این آیات نهفته است.

حديث (۳)

[خلقت پيامبر صلی الله عليه و آله و علی عليه السلام از آبی در زير عرش]

از **الأمالی**، اثر شيخ طوسی رحمه الله.

از شيخ طوسی رحمه الله روايت است كه گفت: برای ما حديث كرد محمّد بن علی بن خنيس،[1] گفت: برای ما حديث كرد ابوالحسن، علی بن قاسم بن يعقوب بن عيسی بن حسن بن جعفر بن ابراهيم قَيْسی فرّاء خَزّاز ـ با املا در منزلش ـ گفت: برای ما حديث كرد ابو زيد، محمد بن حسين بن مُطاع مُسْلِی (با املا) گفت: برای ما حديث كرد ابو العبّاس، احمد بن حسن [جبر] قوّاس (دايی ابن كُردی) گفت: برای ما حديث كرد محمّد بن سَلَمَه واسطی، گفت: [برای ما حديث كرد يزيد بن هارون، گفت: برای ما حديث كرد حَمّادُ بن سَلَمَه، گفت:] برای ما حديث كرد ثابت، از انس بن مالک، گفت:

رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله ذَاتَ يَوْمٍ بَغْلَتَهُ فَانْطَلَقَ إِلىٰ جَبَلِ آلِ فُلَانٍ، وَقَالَ: يَا أَنَسُ، خُذِ الْبَغْلَةَ وَانْطَلِقْ إِلىٰ مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا تَجِدْ عَلِيّاً جَالِساً يُسَبِّحُ بِالْحَصىٰ، فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَاحْمِلْهُ عَلَى الْبَغْلَةِ وَائْتِ بِهِ إِلَيَّ.

قَالَ أَنَسٌ: فَذَهَبْتُ فَوَجَدْتُ عَلِيّاً عليه السلام كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله، فَحَمَلْتُهُ عَلَى الْبَغْلَةِ فَأَتَيْتُ بِهِ عَلَيْهِ.[2]

فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ[3] **بِرَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.**

---

۱. اين واژه، در «امالی طوسی» و در «رجال نجاشی: ۱۰۸» و بعضی ديگر از منابع، خُشَيْش، و در «بحار الأنوار» حَشيش ضبط است.

۲. در «امالی طوسی»، «إليه» ضبط است.

۳. در «امالی طوسی» آمده است: فلمّا أن بَصُرَ ... .

قَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، اجْلِسْ فَإِنَّ هٰذَا مَوْضِعٌ قَدْ جَلَسَ فِيهِ سَبْعُونَ نَبِيّاً مُرْسَلاً، مَا جَلَسَ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ الأَنْبِيَاءِ إِلَّا وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَقَدْ جَلَسَ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَخٌ لَهُ، مَا جَلَسَ فِيهِ مِنَ الإِخْوَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَأَنْتَ خَيْرٌ مِنْهُ.

قَالَ أَنَسٌ: فَنَظَرْتُ إِلىٰ سَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْهُمَا وَدَنَتْ مِنْ رُؤُوسِهِمَا، فَمَدَّ النَّبِيُّ [1] إِلَى السَّحَابَةِ فَتَنَاوَلَ عُنْقُودَ عِنَبٍ فَجَعَلَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيٍّ، وَقَالَ: كُلْ يَا أَخِي.

قُلْتُ: [2] يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْ لِي كَيْفَ عَلِيٌّ أَخُوكَ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ خَلَقَ مَاءً تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِثَلَاثَةِ آلَافِ عَامٍ وَأَسْكَنَهُ فِي لُؤْلُؤَةٍ خَضْرَاءَ فِي غَامِضِ عِلْمِهِ إِلىٰ أَنْ خَلَقَ آدَمَ، فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ آدَمَ نَقَلَ ذٰلِكَ الْمَاءَ مِنَ اللُّؤْلُؤَةِ فَأَجْرَاهُ فِي صُلْبِ آدَمَ إِلىٰ أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ، ثُمَّ نَقَلَهُ فِي صُلْبِ شَيْثٍ، فَلَمْ يَزَلْ ذٰلِكَ الْمَاءُ يَنْتَقِلُ مِنْ ظَهْرٍ إِلىٰ ظَهْرٍ حَتّىٰ صَارَ فِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

ثُمَّ شَقَّهُ اللَّهُ ﷻ نِصْفَيْنِ: نِصْفٌ فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَنِصْفٌ فِي أَبِي طَالِبٍ، فَأَنَا مِنْ نِصْفِ الْمَاءِ وَعَلِيٌّ مِنَ النِّصْفِ الآخَرِ، فَعَلِيٌّ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ.

ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً﴾ [3]؛ [4]

انس بن مالک می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ قاطری را سوار شد و سوی

---

١. در «امالی طوسی» آمده است: فمدَّ النبيّ يَدَهُ ... .

٢. در «امالی طوسی» آمده است: قال أنس، فقلت ... .

٣. سورهٔ فرقان (٢٥) آیهٔ ٥٤.

٤. امالی طوسی: ٣١٢ـ٣١٣، حدیث ٦٣٧ (مجلس ١١)؛ بحار الأنوار ١٧: ٣٦١ـ٣٦٢، حدیث ١٨ (وجلد ٣٥، ص ٣١ـ٣٣، حدیث ٢٩؛ وجلد ٣٩، ص ١٢٢ـ١٢٣، حدیث ٦).

فلان کوه راه افتاد و گفت: ای اَنس، این قاطر را بگیر و در فلان جا برو، علی را می‌یابی که با ریگ تسبیح می‌گوید. او را از طرف من سلام برسان و بر این حیوان سوار کن و پیش من آر.

اَنس می‌گوید: به آنجا رفتم و علی را همان گونه که رسول خدا فرمود، یافتم. او را بر قاطر سوار کردم و نزد پیامبر آوردم.

چون چشم آن حضرت به پیامبر ﷺ افتاد، گفت: سلام بر تو ای رسول خدا.

پیامبر ﷺ فرمود: سلام بر تو باد ای ابوالحسن، بنشین. اینجا جایی است که هفتاد پیامبر مرسل در آن نشست. هیچ یک از آنها در اینجا ننشست مگر اینکه من بهتر از اویم. هر کدام از آنها برادری داشت که در اینجا نشست و هیچ یک از آن برادران در اینجا ننشست مگر اینکه تو از او بهتری.

اَنس می‌گوید: ابری را دیدم که بر آن دو سایه افکند و نزدیک سرشان شد. پیامبر ﷺ دستش را به آن ابر دراز کرد و خوشهٔ انگوری گرفت و میان خود و علی گذاشت و فرمود: ای برادرم، بخور.

اَنس می‌گوید، پرسیدم: ای رسول خدا، برایم بیان کن چگونه علی برادر توست؟

پیامبر ﷺ فرمود: خدای بزرگ (سه هزار سال پیش از آنکه آدم را خلق کند) ماء (آبی) را زیر عرش آفرید و آن را در مروارید سبزی در نهان خانهٔ علمش جای داد تا آنکه آدم را خلق کرد.

چون خدا آدم را آفرید، این آب را از آن مروارید انتقال داد و در صُلب آدم جاری ساخت تا اینکه خدا جانش را ستاند. سپس در صُلب شیث آن را نقل داد.

بدین سان، این آب همواره از پشتی به پشت دیگر انتقال می‌یافت تا اینکه به صُلب عبدالمطّلب رسید.

در صُلب عبدالمطّلب خدای ﷻ این آب را دو نصف کرد، نیمی از آن در صُلب عبدالله و نیم دیگر در صلب ابوطالب درآمد. از این رو، من از نصف آن آبم و علی از نصف دیگر آن. علی در دنیا و آخرت، برادر من است.

سپس رسول خدا ﷺ قرائت فرمود: «و اوست خدایی که از آب بشری را آفرید و او را دارای نَسَب و سَبَب ساخت و پروردگارت تواناست».

حدیث (۴)

حدیثی عجیب

مقتضب الأثر، اثر احمد بن عیّاش ﷺ.

احمد بن عیّاش می‌گوید: برایم حدیث کرد ابوالقاسم، عبدالله بن قاسم [قَسَم] بَلْخی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو مسلم گنجی [کَجّی] (عبدالله بن مسلم) گفت: برای ما حدیث کرد ابو السَّمْح، عبدالله بن عُمیر ثَقَفی، گفت: برای ما حدیث کرد هُرمز بن هوران [حَوران] گفت: برای ما حدیث کرد فِراس، از شَعْبی، گفت:

إِنَّ عَبْدَالْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ دَعَانِي فَقَالَ: يَا أَبَا عمر[و]، إِنَّ مُوسَى بْنَ نَصْرٍ الْعَبْدِيَّ [1] كَتَبَ إِلَيَّ ـ وَكَانَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَغْرِبِ ـ يَقُولُ: بَلَغَنِي أَنَّ مَدِينَةً مِنْ صِفْرٍ كَانَ ابْتَنَاهَا نَبِيُّ اللَّهِ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، أَمَرَ الْجِنَّ أَنْ يَبْنُوهَا لَهُ، فَاجْتَمَعَتِ الْعَفَارِيتُ مِنَ الْجِنِّ عَلَىٰ بِنَائِهَا.

---

۱. در مأخذ (نسخهٔ نور ۳/۵) ضبط بدین‌گونه است: یا أبا عَمْرو إنَّ موسی بن نُصَیرِ العَبْدیّ...

وَأَنَّهَا مِنْ عَيْنِ الْقِطْرِ الَّتِي أَلَانَهَا اللَّهُ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَأَنَّهَا فِي مَفَازَةِ الأَنْدُلُسِ، وَأَنَّ فِيهَا مِنَ الْكُنُوزِ الَّتِي اسْتَوْدَعَهَا سُلَيْمَانُ، وَقَدْ أَرَدْتُ أَتَعَاطَى الإِرْتِحَالَ إِلَيْهَا، فَأَعْلَمَنِي الْعَلَّامُ بِهٰذَا الطَّرِيقِ أَنَّهُ صَعْبٌ لَا يُتَمَطّىٰ إِلَّا بِالإِسْتِعْدَادِ مِنَ الظُّهُورِ، وَالأَزْوَادِ الْكَثِيرَةِ مَعَ بُعْدِ الْمَسَافَةِ وَصُعُوبَتِهَا، وَأَنَّ أَحَداً لَمْ يَهْتَمَّ بِهَا إِلَّا قَصَرَ عَنْ بُلُوغِهَا، إِلَّا دَارَا بْنَ دَارَا.

فَلَمَّا قَتَلَهُ الإِسْكَنْدَرُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ جُبْتُ الأَرْضَ وَالأَقَالِيمَ كُلَّهَا وَدَانَ لِي أَهْلُهَا، وَمَا أَرْضٌ إِلَّا وَقَدْ وَطِئْتُهَا إِلَّا هٰذِهِ الأَرْضَ مِنَ الأَنْدُلُسِ؛ فَقَدْ أَدْرَكَهَا دَارَا بْنَ دَارَا وَإِنِّي لَجَدِيرٌ بِقَصْدِهَا كَيْ لَا أَقْصُرَ عَنْ غَايَةٍ بَلَغَهَا دَارَا.

فَتَجَهَّزَ الإِسْكَنْدَرُ وَاسْتَعَدَّ لِلْخُرُوجِ عَاماً كَامِلاً، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّهُ قَدِ اسْتَعَدَّ لِذٰلِكَ وَقَدْ كَانَ بَعَثَ رُوَّادَهُ فَأَعْلَمُوهُ أَنَّ مَوَانِعَ دُونَهَا.

فَكَتَبَ عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ إِلىٰ مُوسَى بْنِ نَصْرٍ يَأْمُرُهُ بِالإِسْتِعْدَادِ وَالإِسْتِخْلَافِ عَلىٰ عَمَلِهِ.

فَاسْتَعَدَّ وَخَرَجَ فَرَآهَا وَذَكَرَ أَحْوَالَهَا، فَلَمَّا رَجَعَ كَتَبَ إِلىٰ عَبْدِالْمَلِكِ بِحَالِهَا.

وَقَالَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ:

فَلَمَّا مَضَتِ الأَيَّامُ وَفَنِيَتِ الأَزْوَادُ سِرْنَا نَحْوَ بُحَيْرَةٍ ذَاتِ شَجَرٍ وَشرب [وَسِرْتُ (خ)] مَعَ سُورِ الْمَدِينَةِ فَصِرْتُ إِلىٰ مَكَانٍ مِنَ السُّورِ فِيهِ كِتَابٌ بِالْعَرَبِيَّةِ؛ فَوَقَفْتُ عَلىٰ قِرَائَتِهِ وَأَمَرْتُ بِانْتِسَاخِهِ فَإِذَا هُوَ:

لِيَعْلَمَ الْمَرْءُ ذُو الْعِزِّ الْمَنِيعِ وَمَنْ ... يَرْجُو الْخُلُودَ وَمَا حَيٌّ بِمَخْلُودِ

لَوْ أَنَّ خَلْقاً يَنَالُ الْخُلْدَ فِي مَهَلٍ ... لَنَالَ ذَاكَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ

سَالَتْ لَهُ الْقِطْرُ عَيْنُ الْقِطْرِ فَائِضَةً ... بِالْقِطْرِ مِنْهُ عَطَاءٌ غَيْرُ مَصْدُودِ

فَقَالَ لِلْجِنِّ ابْنُوا لِي بِهِ أَثَراً ... يَبْقىٰ إِلَى الْحَشْرِ لَا يَبْلىٰ وَلَا يُؤْدِي
فَصَيَّرُوهُ صِفَاحاً ثُمَّ هِيلَ لَهُ ... إِلَى السَّمَاءِ بِإِحْكَامٍ وَتَجْوِيدِ
وَأَفْرَغَ الْقِطْرَ فَوْقَ السُّورِ مُنْصَلِتاً ... فَصَارَ أَصْلَبَ مِنْ صَمَّاءَ صَيْخُودِ
وَبَثَّ فِيهِ كُنُوزَ الأَرْضِ قَاطِبَةً ... وَسَوْفَ يَظْهَرُ يَوْماً غَيْرَ مَحْدُودِ
وَصَارَفِي قَعْرِبَطْنِ الأَرْضِ مُضْطَجِعاً ... مُصَمَّداً بِطَوَابِيقِ الْجَلَامِيدِ
لَمْ يَبْقَ مِنْ بَعْدِهِ لِلْمُلْكِ سَابِقَةٌ ... حَتّىٰ تَضَمَّنَ[1] رَمْساً غَيْرَ أُخْدُودِ
هٰذَا لِيُعْلَمَ أَنَّ الْمُلْكَ مُنْقَطِعٌ ... إِلَّا مِنَ اللَّهِ ذِي النَّعْمَاءِ وَالْجُودِ
حَتّىٰ إِذَا وَلَدَتْ عَدْنَانُ صَاحِبَهَا ... مِنْ هَاشِمٍ كَانَ مِنْهَا خَيْرَ مَوْلُودِ
وَخَصَّهُ اللَّهُ بِالآيَاتِ مُنْبَعِثاً ... إِلَى الْخَلِيقَةِ مِنْهَا الْبِيضُ وَالسُّودُ
لَهُ مَقَالِيدُ أَهْلِ الأَرْضِ قَاطِبَةً ... وَالأَوْصِيَاُ لَهُ أَهْلُ الْمَقَالِيدِ
هُمَ الْخَلَائِفُ اثْنَا عَشْرَةَ حُجَجاً ... مِنْ بَعْدِهِ الأَوْصِيَاءَ السَّادَةَ الصِّيدِ
حَتّىٰ يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُمْ ... مِنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا بِاسْمِهِ نُودِي

فَلَمَّا قَرَأَ عَبْدُ الْمَلِكِ الْكِتَابَ وَأَخْبَرَهُ طَالِبُ بْنُ مُدْرِكٍ وَكَانَ رَسُولَهُ إِلَيْهِ بِمَا عَايَنَ مِنْ ذٰلِكَ، وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ، قَالَ: مَاذَا تَرىٰ فِي هٰذَا الأَمْرِ الْعَجِيبِ؟

فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: أَرىٰ وَأَظُنُّ أَنَّ جِنّاً كَانُوا مُوَكَّلِينَ بِمَا فِي تِلْكَ الْمَدِينَةِ حَفَظَةً لَهَا، يُخَيِّلُونَ إِلىٰ مَنْ كَانَ صَعَدَهَا.

قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: فَهَلْ عَلِمْتَ مِنْ أَمْرِ الْمُنَادىٰ بِاسْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ شَيْئاً؟

قَالَ: اِلْهَ عَنْ هٰذَا يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ!

---

١. در «بحار» همين‌گونه ضبط است، ليكن در «مقتضب الأثر» و ديگر مآخذ «يُضَمّن» آمده است.

قَالَ عَبْدُالْمَلِكِ: وَكَيْفَ أَلْهُو عَنْ ذٰلِكَ وَهُوَ أَكْبَرُ أَوْطَارِي؟ لَتَقُولَنَّ بِأَشَدِّ مَا عِنْدَكَ فِي ذٰلِكَ؛ سَاءَنِي أَمْ سَرَّنِي.

فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنَّ هٰذَا الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

فَقَالَ عَبْدُالْمَلِكِ: كَذِبْتُمَا، لَا تَزَالَانِ تَرْحَضَانِ فِي بَوْلِكُمَا، وَتَكْذِبَانِ فِي قَوْلِكُمَا، ذٰلِكَ رَجُلٌ مِنَّا!

قَالَ الزُّهْرِيُّ: أَمَّا أَنَا فَرَوَيْتُهُ لَكَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَإِنْ شِئْتَ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذٰلِكَ وَلَا لَوْمَ عَلَيَّ فِيمَا قُلْتُهُ لَكَ؛ فَـ﴿إِن يَكُ كَاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقاً يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾.[1]

فَقَالَ عَبْدُالْمَلِكِ: لَا حَاجَةَ لِي إِلىٰ سُؤَالِ ابْنِ أَبِي تُرَابٍ، فَخَفِّضْ عَلَيْكَ يَا زُهْرِيُّ بَعْضَ هٰذَا الْقَوْلِ فَلَا يَسْمَعَنَّهُ[2] مِنْكَ أَحَدٌ.

قَالَ الزُّهْرِيُّ: لَكَ عَلَيَّ ذٰلِكَ؛[3]

شَعْبی می‌گوید: عبدالملک بن مروان مرا فراخواند و گفت: ای ابو عَمْر[و]، موسی بن نصر[4] عبدی به من نامه نوشت (موسی بن نصر،[5] کارگزار عبدالملک بر «مغرب» بود) می‌گفت: خبردار شدم که سلیمان بن داود علیه السلام شهری

---

١. سورهٔ غافر (٤٠) آیهٔ ٢٨.

٢. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «فلا يَسْمَعْه» ضبط است.

٣. مقتضب الأثر: ٤٣ ـ ٤٥؛ بحار الأنوار ٥١: ١٦٤ ـ ١٦٦.

٤ ـ ٥. در منابع تاریخی، نام این شخص «موسی بن نُصَیر» است و واژهٔ «نصر» که در متن بحار نیز آمده است، تصحیف به نظر می‌رسد.

از مس طلایی ساخت. به جن دستور داد آن را برایش بسازند. عفریت‌های جن برای ساخت آن گرد آمدند.

این شهر از مس گداخته بنا شد که خدا برای سلیمان نرم ساخت و در بیابان «اَنْدُلُس» قرار دارد. سلیمان در این شهر گنج‌هایی را نهاد و من خواستم به کوچ سوی آن دست یازم. راه بلدها مرا آگاهانیدند که راه آن بس دشوار است وافزون بر دشواری و فاصلهٔ زیاد، به فراهم آوردن چهارپایان و زاد و توشهٔ فراوان نیاز دارد. هیچ کس قصد آنجا را نکرد مگر اینکه درماند مگر دارا بن دارا.

چون اسکندر، دارا را کشت، گفت: والله، همهٔ زمین و اقلیم‌ها را در نوردیدم و اهل آن رامِ من شدند، زمینی نماند که بر آن پا نگذارم مگر همین زمین اندلُس. دارا بن دارا به آن دست یافت و من شایسته‌ترم که قصد آنجا را کنم و از رسیدن به این مکان از دارا کمتر نباشم.

اسکندر به جمع‌آوری ساز و برگ پرداخت و آمادگی برای این کار یک سال طول کشید، چون گمان بُرد که از هر نظر آمادگی دارد، پیشْ قراول‌هایی را که فرستاده بود به او خبر دادند که موانعی در این راه هست.

عبدالملک بن مروان به موسی نامه نوشت و به او دستور دادکه آمادهٔ این کار شود و کار وی را دنبال کند.

موسی آماده شد و به راه افتاد و آن شهر را دید و احوال آن را به خاطر سپرد. چون بازگشت، ماجرای آن را برای عبدالملک نوشت.

در پایان نامهٔ وی این سخن بود:

چون روزها سپری شد و زاد و توشه‌ها به آخر رسید، سوی دریاچه‌ای که پُر

درخت بود حرکت کردیم و همراه باروی شهر راه را ادامه دادیم. بـه جـایی از دیوارهای شهر رسیدیم که در آن نوشته‌ای به زبان عـربی بـود. ایسـتادم آن را خواندم و دستور دادم از روی آن بنویسند، آن نوشته این شعر بود:

ـ باید انسان قدرتمند و بُرج و بارو دار، و هرکه جاودانگی [در این دنیا] را امید دارد، بداند که زنده نَفَس در دنیا جاودان نمی‌ماند.

ـ اگر خلقی در زندگی دنیا به جاودانگی دست می‌یافت، سلیمان بن داود باید جـاودانـه می‌شد.

ـ از چشمهٔ مس گداخته ـ بی‌آنکه بند آید ـ مس برایش جریان یافت.

ـ به جن گفت: برایم قصری بسازید که تا ابد باقی بماند، نپوسد و زیر خاک نهان نگردد.

ـ آن را به صورت صفحه‌هایی درآوردند، سپس با استحکام و به خوبی، سـر بـه فـلک کشید.

ـ از بالای دیوارها، مس‌های مذاب را فرو ریختند و این قصر، محکم‌تر از صـخره‌های سخت شد.

ـ سلیمان همهٔ گنج‌های زمین را در آن پراکند که در روزی نامشخص آشکار گردد.

ـ [با وجود این] سلیمان [مُرد و] در دل زمین خوابید و طبق‌هایی از سنگ‌های سخت دور سرش پیچید.

ـ پس از سلیمان، برای فرمانروایی شخصی نماند که بر او پیشی گیرد و تضمین کند که آدمی خاک و دود نشود.

ـ این از آن روست که پادشاهی پایان می‌یابد مگر از خدای صاحب نعمت و جود.

ـ تا زمانی که عدنان صاحب خویش را از هاشم به دنیا آورد، همو که بهترین مولود است.

ـ خدا او را به آیاتی ویژه گرداند و سوی سیاه و سفید خلق برانگیزد.

ـ کلیدهای همهٔ اهل زمین را داراست، اوصیای او کلید داران زمین‌اند.

ـ آنان خلفای اویند، حجّت‌های دوازده‌گانه که پس از او بزرگان اوصیااند.

ـ تا اینکه به امر خدا قائم ایشان برخیزد، هنگامی که نامش از آسمان ندا شود.

چون عبدالملک نامه را خواند و طالب بن مدرک (که فرستادهٔ موسی سوی عبدالملک بود) به آنچه دید عبدالملک را خبر داد، نزد عبدالملک محمّد بن شهاب زُهْری بود. عبدالملک به زُهری گفت: دربارهٔ این امر شگفت نظرت چیست؟

زُهْری گفت: به گمانم جنّیانی به آنچه در این شهر است گماشته شده‌اند و از آن محافظت می‌کنند و به چشم هرکس بر آن پانهد، این خیالات را می‌نمایانند.

عبدالملک پرسید: نسبت به منادی‌ای که از آسمان ندا سر می‌دهد، چیزی می‌دانی؟

زُهْری گفت: ای امیر مؤمنان، این سخن را نشنیده انگار!

عبدالملک گفت: چگونه از آن چشم پوشم؟! آن بزرگ‌ترین خواسته و آرزوی من است. باید بی‌کم و کاست آنچه را می‌دانی بگویی، خواه بدم بیاید و خواه خوش حالم سازد.

زُهْری گفت: علیّ بن حسین به من خبر داد که این شخص، مهدی از نسل فاطمه (دختر رسول خدا ﷺ) است.

عبدالملک گفت: شما دو تن دروغ می‌گویید، شاشتان را لگد می‌کنید و دروغ می‌پرانید. این شخص، فردی از ماست.

زُهْری گفت: من از علیّ بن حسین علیه‌السلام آن را برایت روایت کردم، اگر خواستی از خودش بپرس! بر من در سخنی که برایت گفتم، سرزنشی نیست «اگر دروغ باشد، دامن‌گیر خودش می‌شود و اگر راست باشد، بعضی از آنچه را که به شما وعده داد، بر سرتان می‌آید».

عبدالملک گفت: نیازی به پرسش از فرزند ابو تراب ندارم. ای زُهری، این سخن را از ذهنت پاک کن، مبادا اَحَدی از تو بشنود.

زُهری گفت: قول می‌دهم، دم فرو بندم.

حدیث (۵)

[ماجرای همواره روزه داشتن و شب زنده‌دار بودن و قرائت قرآن سلمان]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن یحیی عَطّار، گفت: برای ما حدیث کرد پدرم، از احمد بن محمّد بن عیسی، از نوح بن شُعَیب نیشابوری، از عُبَیدالله بن عبدالله دِهقان، از عُروة (پسر برادر شعیب عَقَرْقُوفی) [از شُعَیب، از ابو بصیر]، گفت: شنیدم امام صادق علیه‌السلام از پدرش از پدرانش روایت می‌کرد که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله یَوْماً لأَصْحَابِهِ: أَیُّکُمْ یَصُومُ الدَّهْرَ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: أَنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَأَیُّکُمْ یُحْیِي اللَّیْلَ؟ قَالَ سَلْمَانُ: أَنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَأَیُّکُمْ یَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي کُلِّ یَوْمٍ؟ فَقَالَ: أَنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَغَضِبَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ، وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ سَلْمَانَ رَجُلٌ مِنَ الْفُرْسِ يُرِيدُ أَنْ يَفْتَخِرَ عَلَيْنَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ؛ قُلْتَ أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ، قَالَ أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ يَأْكُلُ؛ وَقُلْتَ أَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ، فَقَالَ أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ لَيْلَتِهِ نَائِمٌ؛ وَقُلْتَ أَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَقَالَ أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ نَهَارِهِ صَامِتٌ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا فُلَانُ، أَنَىٰ لَكَ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ، سَلْهُ فَإِنَّهُ يُنَبِّئُكَ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَصُومُ الدَّهْرَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: رَأَيْتُكَ فِي أَكْثَرِ نَهَارِكَ تَأْكُلُ.

فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ؛ إِنِّي أَصُومُ الثَّلَاثَةَ فِي الشَّهْرِ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [1]، وَأَصِلُ شَعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ فَذٰلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ.

فَقَالَ: أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُحْيِي اللَّيْلَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَنْتَ أَكْثَرُ لَيْلَكَ [2] نَائِمٌ.

فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، وَلٰكِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ بَاتَ عَلَىٰ طُهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ، فَأَنَا أَبِيتُ عَلَىٰ طُهْرٍ.

فَقَالَ: أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ أَكْثَرُ أَيَّامِكَ صَامِتٌ.

فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، لٰكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ عليه السلام: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَيِ الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثاً فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ.

فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الإِيمَانِ، وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ

---

١. سورهٔ انعام (٦) آيهٔ ١٦٠.

٢. در «بحار، جلد ٧٣» ضبط به همين‌گونه است، ليكن در «امالى صدوق» و در «بحار، جلد ٢٢»، «لَيْلَتِكَ» ضبط است.

لَهُ ثُلُثَا الإيمَانِ، وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَنْصُرَكَ [وَنَصَرَكَ (خ)] بِيَدِهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الإيمَانَ.

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ ـ يَا عَلِيُّ ـ لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الأَرْضِ كَمَحَبَّةِ أَهْلِ السَّمَاءِ [1] لَمَا عَذَّبَ اللَّهُ أَحَداً بِالنَّارِ. [2]

وَأَنَا أَقْرَأُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

فَقَالَ [3] وَكَأَنَّهُ قَدْ أُلْقِمَ حَجَراً؛ [4]

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از اصحابش پرسید: کدام یک از شما روزهٔ دهر [5] می‌گیرد؟ سلمان گفت: من. پرسید: کدامتان همواره شب زنده‌دار است؟ سلمان گفت: من. پرسید: کدامتان هر روز قرآن را ختم می‌کند؟ سلمان گفت: من.

یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به خشم آمد و گفت: ای رسول خدا، سلمان مردی از فارس است، می‌خواهد بر ما قریشیان فخر بفروشد، می‌پرسی کدام یک از شما همواره روزه است، می‌گوید: من (در حالی که در بیشتر روزها وی روزه نیست) می‌پرسی کدام یک از شما همواره شب زنده‌دار است، می‌گوید: من (در حالی که بیشتر شب را خواب است) می‌پرسی کدام یک قرآن را هر روز ختم

---

۱. در «امالی صدوق» آمده است: کمحبّة اهل السماء لك ... .

۲. این عبارت ـ بدین‌گونه ـ تنها در «تفسیر برهان ۵: ۷۹۸» آمده است. در دیگر منابع (امالی، بحار، معانی الأخبار و ...) ضبط چنین است: «لَما عُذِّبَ أَحَدٌ بالنّار»؛ اَحَدی به آتش دوزخ عذاب نمی‌شد.

۳. در مآخذ «فقام» ضبط است، ضبط مؤلف رحمه الله خطای سهوی است.

٤. امالی صدوق: ٣٤ ـ ٣٥، مجلس ٩، حدیث ٥؛ بحار الأنوار ٢٢: ٣١٧ ـ ٣١٨، حدیث ٢ (وجلد ٧٣، ص ١٨١ ـ ١٨٢، حدیث ١).

٥. یعنی همواره در حال روزه است.

می‌کند، می‌گوید: من (در حالی که بیشتر روز را صامت است وقرآن نمی‌خواند).

پیامبر ﷺ فرمود: ای فلانی، کجا برایت مثل لقمان حکیم یافت می‌شود؟! از او بپرس، خبرت می‌دهد.

آن مرد پرسید: ای ابو عبدالله، مگر نمی‌پنداری که روزهٔ دهر می‌گیری؟

سلمان پاسخ داد: آری. آن مرد گفت: بیشتر روزها دیدمت که غذا می‌خوری!

سلمان گفت: آن گونه که تو فکر می‌کنی نیست. در ماه سه روز، روزه می‌گیرم. خدای متعال فرمود: «هرکه یک کار نیک کند، ده برابر پاداش دارد» و روزهٔ شعبان را به رمضان وصل می‌کنم، روزهٔ دهر (همواره روزه‌دار) این است.

آن مرد پرسید: آیا نمی‌پنداری که سراسر شب را بیدار و در حال احیایی؟

سلمان پاسخ داد: چرا. آن مرد گفت: [تو را دیدم که] بیشتر شب را خوابی!

سلمان گفت: آن گونه که فکر کرده‌ای نیست. شنیدم حبیبم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: هرکه با طهارت بخوابد، گویا همهٔ شب را احیا کرده است و من با وضو می‌خوابم.

آن مرد پرسید: مگر گمانت این نیست که هر روز قرآن را ختم می‌کنی؟

سلمان پاسخ داد: آری. آن مرد گفت: بیشتر روز را که ساکتی!

سلمان گفت: چنان که تو باور کرده‌ای نیست. شنیدم رسول خدا ﷺ به علی علیه‌السلام می‌فرمود: ای ابوالحسن، مَثَل تو در میانِ امّتم، مَثَل سورهٔ «قل هو الله أحد» می‌باشد. هرکه آن را سه بار بخواند [گویا] قرآن را ختم کرده است.

[ای علی] هرکه تو را به زبان دوست بدارد، یک سوّم ایمانش کامل است، و هرکه تو را به قلب و زبان دوست بدارد، دو سوّم ایمانش کامل می‌شود، و هرکه

تو را به دل و زبان دوست بدارد و با دست یاری‌ات کند، ایمان را کامل کرده است.

ای علی، سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، اگر اهل زمین تو را همچون اهل آسمان دوست می‌داشتند، خدا هیچ کس را به دوزخ عذاب نمی‌کرد.

ومن سورهٔ «قل هو الله احد» را در هر روز، سه بار می‌خوانم.

آن مرد برخاست در حالی که گویا در گلویش سنگ افتاد.

حدیث (۶)

[ذکر صلوات کفّاره گناهان]

الأمالی، اثر صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابراهیم بن اسحاق، گفت: به ما خبر داد احمد بن محمّد هَمْدانی، از علی بن حسین [حَسَن][1] بن علی بن فَضّال، از پدرش که گفت:

قَالَ الرِّضَا علیه‌السلام: مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلىٰ مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْماً.

وَقَالَ علیه‌السلام: الصَّلَاةُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عزوجل التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ [وَالتَّكْبِيرَ]؛[2]

امام رضا علیه‌السلام فرمود: هرکه توانایی پرداخت کفّارهٔ گناهانش را ندارد، بر محمّد و آلش زیاد صلوات بفرستد؛ چراکه صلوات، گناهان را [از ته] فرو می‌پاشاند.

---

۱. این واژه، در «امالی صدوق» حَسن و در «بحار الأنوار» حسین، ضبط است.

۲. امالی شیخ صدوق: ۷۳، مجلس ۱۷، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۹۱: ٤۷ ـ ٤۸، حدیث ۲.

و آن حضرت فرمود: صلوات بر محمّد و آل او، نزد خدا، با تسبیح و تهلیل و تکبیر برابر است.

حدیث (۷)

[ماجرای ولایت علی علیه السلام و خلق دوزخ]

الأمالی، اثر صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن احمد سِنانی رضی الله عنه، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن اَبی عبد الله کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد موسی بن عمران نَخَعی، از عمویش حسین بن یَزید، از علی بن سالم، از پدرش، از اَبان بن عثمان، از اَبان بن تَغْلِب، از عِکْرِمَه، از ابن عبّاس که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَلىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ لَمَا [ما (خ)] خَلَقْتُ النَّارَ؛[1]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عزّ و جلّ فرمود: اگر مردم ـ همه‌شان ـ بر ولایت علی علیه السلام گرد می‌آمدند، آتش [دوزخ] را نمی‌آفریدم.

حدیث (۸)

[حکایت عربی که چهار هزار درهم می‌خواست]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمه الله.

در این کتاب، با حذف اِسناد، آمده است:

إِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دَخَلَ مَكَّةَ وَهُوَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ، فَوَجَدَ أَعْرَابِيّاً مُتَعَلِّقاً

---

۱. امالی شیخ صدوق: ٦٥٧، مجلس ٩٤، حدیث ٧؛ بحار الأنوار ٣٩: ٢٤٧، حدیث ٤.

بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا مَنْ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ، وَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، اُرْزُقِ الأَعْرَابِيَّ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ.

قَالَ: فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَعْرَابِيُّ؟

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ: أَنْتَ وَاللَّهِ حَاجَتِي.

قَالَ: سَلْ يَا أَعْرَابِيُّ.

قَالَ: أُرِيدُ أَلْفَ دِرْهَمٍ لِلصَّدَاقِ، وَأَلْفَ دِرْهَمٍ أَقْضِي بِهَا دَيْنِي، وَأَلْفَ دِرْهَمٍ أَشْتَرِي بِهَا دَاراً، وَأَلْفَ دِرْهَمٍ أَتَعَيَّشُ بِهَا.

قَالَ عليه السلام: أَنْصَفْتَ يَا أَعْرَابِيُّ، إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَكَّةَ، فَاسْأَلْ عَنْ دَارِي بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

فَأَقَامَ الأَعْرَابِيُّ أُسْبُوعاً بِمَكَّةَ وَخَرَجَ فِي طَلَبِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام[1] وَنَادىٰ: مَنْ يَدُلُّنِي عَلىٰ دَارِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

فَلَقِيَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام وقَالَ: أَنَا أَدُلُّكَ عَلىٰ دَارِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

فَقَالَ لَهُ الأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: مَنْ أُمُّكَ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. قَالَ: مَنْ جَدُّكَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ. قَالَ: مَنْ جَدَّتُكَ؟ قَالَ: خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ. قَالَ: مَنْ أَخُوكَ؟ قَالَ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ.

---

١. در «ارشاد القلوب»، «إلى المدينة» و در «امالى صدوق» و «بحار»، «إلى مدينة الرَّسول» ضبط است.

قَالَ: قَدْ أَخَذْتَ الدُّنْيَا بِطَرَفَيْهَا، اِمْشِ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقُلْ لَهُ: إِنَّ الأَعْرَابِيَّ صَاحِبَ الضَّمَانِ بِمَكَّةَ عَلَى الْبَابِ.

فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ وَقَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيّاً بِالْبَابِ يَزْعُمُ أَنَّهُ صَاحِبُ ضَمَانٍ بِمَكَّةَ.

قَالَ: فَخَرَجَ وَطَلَبَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ، فَقَالَ لَهُ: يَا سَلْمَانُ، أَعْرِضِ الْحَدِيقَةَ الَّتِي غَرَسَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى التُّجَارِ.

فَدَخَلَ سَلْمَانُ السُّوقَ وَعَرَضَ الْحَدِيقَةَ فَبَاعَهَا بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَحْضَرَ الْمَالَ.

وَأَحْضَرَ الأَعْرَابِيَّ، فَأَعْطَاهُ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَأَرْبَعِينَ دِرْهَماً لِنَفَقَتِهِ. وَوَقَعَ الْخَبَرُ بِالْمَدِينَةِ [1] إِلىٰ فُقَرَاءِ الْمَدِينَةِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَالدَّرَاهِمُ مَصْبُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَقْبِضُ قَبْضَةً فَيُعْطِي رَجُلاً رَجُلاً حَتّىٰ لَمْ يَبْقَ لَهُ دِرْهَمٌ وَاحِدٌ مِنْهَا.

وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ عليها السلام: يَابْنَ عَمٍّ، بِعْتَ الْحَدِيقَةَ الَّتِي غَرَسَهَا لَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالِدِي؟

فَقَالَ: نَعَمْ بِخَيْرٍ مِنْهَا عَاجِلاً وَآجِلاً.

قَالَتْ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيراً فِي مَمْشَاكَ. [2] ثُمَّ قَالَتْ لَهُ: أَنَا جَائِعَةٌ وَابْنَايَ جَائِعَانِ وَلَا شَكَّ أَنَّكَ مِثْلِي. [3]

فَخَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام لِيَقْتَرِضَ شَيْئاً يُخْرِجُهُ [4] عَلىٰ عِيَالِهِ.

فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ، أَيْنَ ابْنُ عَمِّي؟ فَقَالَتْ لَهُ: خَرَجَ يَا

---

١. در «إرشاد القلوب» آمده است: فَرُفِعَ الخبرُ إلى فُقَراء المدينة.

٢. در «ارشاد القلوب»، «جزاك الله في ممشاك» ضبط است.

٣. در «ارشاد القلوب»، «مِثْلُنا» ضبط است.

٤. در «ارشاد القلوب» (نسخهٔ نور ٣/٥) این واژه، «لِيَصْرِفَهُ» ضبط است.

رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: هَاكِ هٰذِهِ الدَّرَاهِمَ، فَإِذَا جَاءَ ابْنُ عَمِّي فَقُولِي لَهُ يَبْتَاعُ لَكُمْ بِهَا طَعَاماً.

وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ عَلِيٌّ عليه السلام وَقَالَ: جَاءَ ابْنُ عَمِّي؟ فَإِنِّي أَجِدُ رَائِحَةً طَيِّبَةً!

قَالَتْ: نَعَمْ وَنَاوَلَتْهُ الدَّرَاهِمَ وَكَانَتْ سَبْعَةَ عَشَرَ دِرْهَماً سُوداً هَجَرِيَّةً، وَذَكَرَتْ لَهُ مَا قَالَ لَهَا.

فَقَالَ: يَا حَسَنُ قُمْ مَعِي، فَأَتَيَا السُّوقَ وَإِذَا هُمَا بِرَجُلٍ وَاقِفٍ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ يُقْرِضُ الْوَفِيَّ الْمَلِيَّ؟

فَقَالَ لابْنِهِ الْحَسَنُ: يَا بُنَيَّ تُعْطِيهِ الدَّرَاهِمَ؟ قَالَ: بَلىٰ وَاللَّهِ يَا أَبَتَاهُ.

فَأَعْطَاهُ الدَّرَاهِمَ وَمَضىٰ إِلىٰ رَجُلٍ يَسْتَقْرِضُ [1] مِنْهُ شَيْئاً، فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ وَمَعَهُ نَاقَةٌ، فَقَالَ: اِشْتَرِ مِنِّي هٰذِهِ النَّاقَةَ. فَقَالَ: لَيْسَ مَعِي ثَمَنُهَا. قَالَ: فَإِنِّي أُنْظِرُكَ بِهَا. قَالَ: بِكَمْ يَا أَعْرَابِيُّ؟ قَالَ: بِمَائَةِ دِرْهَمٍ. قَالَ: خُذْهَا يَا حَسَنُ.

وَمَضَيَا عليهما السلام، فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ آخَرُ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، أَتَبِيعُ النَّاقَةَ؟ قَالَ عليه السلام: وَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَغْزُو عَلَيْهَا أَوَّلَ غَزْوَةٍ يَغْزُوهَا ابْنُ عَمِّكَ.

قَالَ لَهُ: إِنْ قَبِلْتَهَا فَهِيَ لَكَ بِلَا ثَمَنٍ. قَالَ: مَعِي ثَمَنُهَا، فَبِكَمْ اشْتَرَيْتَهَا؟ قَالَ: بِمَائَةِ دِرْهَمٍ. قَالَ الأَعْرَابِيُّ: فَلَكَ سَبْعُونَ وَمَائَةُ دِرْهَمٍ.

فَقَالَ: خُذْهَا يَا حَسَنُ وَسَلِّمِ النَّاقَةَ إِلَيْهِ، وَالْمِائَةُ لِلأَعْرَابِيِّ الَّذِي بَاعَنَا النَّاقَةَ وَالسَّبْعُونَ لَنَا نَأْخُذُ بِهَا شَيْئاً.

فَأَخَذَ الْحَسَنُ عليه السلام الدَّرَاهِمَ وَسَلَّمَ النَّاقَةَ.

---

١. در «ارشاد القلوب»، «ليقترض» ضبط است.

قَالَ: فَمَضَيْتُ أَطْلُبُ الأَعْرَابِيَّ الَّذِي ابْتَعْتُ مِنْهُ النَّاقَةَ لأُعْطِيَهُ الثَّمَنَ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَكَانٍ لَمْ أَرَهُ فِيهِ قَبْلَ ذٰلِكَ عَلىٰ قَارِعَةِ الطَّرِيقِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَبَسَّمَ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَتَطْلُبُ الأَعْرَابِيَّ الَّذِي بَاعَكَ النَّاقَةَ لِتُوَفِّيَهُ ثَمَنَهَا؟

فَقُلْتُ: إِي وَاللَّهِ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي.

فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، الَّذِي بَاعَكَ النَّاقَةَ جَبْرَئِيلُ، وَالَّذِي اشْتَرَاهَا مِنْكَ مِيكَائِيلُ، وَالنَّاقَةُ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ، وَالدَّرَاهِمُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمَلِيِّ الْوَفِي؛ [1]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پی انجام کاری، به مکّه درآمد. یک اَعرابی را دید که دستانش را به پرده‌های کعبه آویخته است و می‌گوید: ای کسی که در مکان نمی‌گنجد و مکانی از او تهی نیست، این اَعرابی را چهار هزار درهم روزی کن.

امام علیه‌السلام پیش رفت و پرسید: ای اعرابی، چه می‌گویی؟

اَعرابی پرسید: تو که هستی؟

امام علیه‌السلام فرمود: من علیّ بن اَبی طالبم.

اعرابی گفت: والله، حاجتِ من تویی.

امام علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی، خواسته‌ات را بگو.

اعرابی گفت: هزار درهم برای مهریّه می‌خواهم [تا زن بستانم] و هزار درهم برای اَدای دین، و هزار درهم برای خرید خانه، و هزار درهم برای زندگی وگذرانِ روزگار.

---

۱. ارشاد القلوب ۲: ۲۲۱ ـ ۲۲۲؛ نیز بنگرید به، امالی صدوق: ٤٦٧ ـ ٤٦٨، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ٤١: ٤٤ ـ ٤٥، حدیث ۱.

امام عليه السلام فرمود: ای اَعرابی، منصفانه سخن گفتی، هرگاه از مکّه رهسپار شدی، خانه‌ام را در مدینهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شو.

اعرابی یک هفته در مکّه ماند [سپس به مدینه رفت] و در پی امیرالمؤمنین عليه السلام برآمد. صدا می‌زد: چه کسی مرا به خانهٔ امیرالمؤمنین راه می‌نمایاند؟

امام حسین عليه السلام به او برخورد و فرمود: من راهنمایی‌ات می‌کنم.

اعرابی پرسید: پدرت کیست؟ فرمود: امیرالمؤمنین، علی بن اَبی طالب. پرسید: مادرت کیست؟ فرمود: فاطمهٔ زهرا (سرور زنان جهانیان)، پرسید: جدّت کیست؟ فرمود: رسول خدا (محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب)، پرسید: جدّه‌ات کیست؟ فرمود: خدیجه (دختر خُوَیلد)، پرسید: برادرت کیست؟ فرمود: حسن بن علی.

اَعرابی گفت: همهٔ دنیا را در دست داری، سوی امیرالمؤمنین برو و به او بگو: همان اعرابی صاحب ضمان ـ در مکّه ـ دمِ در است.

حسین عليه السلام داخل شد و گفت: یک اعرابی درِ خانه است، می‌پندارد صاحب ضمان در مکّه می‌باشد.

امام عليه السلام بیرون آمد و سلمان فارسی را طلبید و به او گفت: ای سلمان، باغی را که پیامبر برایم کاشت، بر تاجران عرضه کن.

سلمان به بازار درآمد و باغ را به فروش گذاشت و آن را دوازده هزار درهم فروخت و مال را حاضر ساخت.

امام عليه السلام اعرابی را فراخواند و او را چهار هزار درهم داد و نیز چهل درهم برای نفقه [برای خَرج‌هایش] داد. خبر به فقرای مدینه رسید، سوی آن حضرت

گرد آمدند. درهم‌ها پیش روی او ریخته بود. مشت مشت می‌گرفت و به یکی یکی آنها می‌داد تا اینکه یک درهم از آنها باقی نماند.

آن حضرت به منزل آمد و فاطمه علیها السلام به او فرمود: ای پسر عمو، باغی را که پدرم رسول خدا برایت غرس کرد، فروختی؟

امام علیه السلام فرمود: آری، به خیری که در دنیا و آخرت ـ از آن ـ عایدمان شود.

فاطمه علیها السلام فرمود: خدا تو را در این حرکت، جزای خیر دهد. سپس فرمود: من گرسنه‌ام و دو فرزندم گرسنه‌اند، و بی‌گمان تو هم مثلِ مَنی.

علی علیه السلام بیرون آمد تا برای خانواده‌اش چیزی قرض کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای فاطمه، پسر عمویم کجاست؟ فاطمه علیها السلام فرمود: ای رسول خدا، بیرون رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این درهم‌ها را بگیر، هنگامی که پسر عمویم آمد، بگو برایتان طعامی بخرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و علی علیه السلام آمد و پرسید: پسر عمویم اینجا آمد؟ بوی خوشی را می‌یابم!

فاطمه علیها السلام فرمود: آری و درهم‌ها را (که ۱۷ درهم سیاه هجری بود) به او داد و آنچه را پیامبر به آن بانو فرمود، برای علی علیه السلام بیان داشت.

امام علیه السلام فرمود: ای حسن، برخیز و با من بیا. به بازار رفتند، ناگهان مردی را دیدند که ایستاده است و می‌گوید: چه کسی به ثروتمندِ خوش‌قول، قرض می‌دهد؟

امام علیه السلام به فرزندش حسن فرمود: پسرم درهم‌ها را به او می‌دهی؟ حسن فرمود: با کمال میل پدرم.

حسن درهم‌ها را به او داد و امام سوی شخصی به راه افتاد تا از او چیزی را

قرض کند. در راه به یک اعرابی برخورد که ناقه‌ای همراهش بود و به امام علیه‌السلام گفت: این ناقه را از من بخر. امام علیه‌السلام فرمود: پولش را ندارم. اعرابی گفت: نسیه می‌دهم. امام علیه‌السلام پرسید: چند؟ اعرابی گفت: صد درهم. امام علیه‌السلام به حسن فرمود: ناقه را بگیر.

امام علیه‌السلام با حسن علیه‌السلام به راه افتادند و به اَعرابی دیگری برخوردند، وی پرسید: ای علی، ناقه را می‌فروشی؟ امام پرسید: با آن می‌خواهی چه کنی؟ گفت: می‌خواهم در اوّل غزوهٔ پسر عمویت با آن به جنگ روم.

امام علیه‌السلام فرمود: اگر قبول کنی، بدون قیمت [و دریافت بهای آن] مال تو باشد. اعرابی گفت: پولش را دارم. چند خریده‌ای؟ فرمود: ۱۰۰ درهم. اعرابی گفت: من ۱۷۰ درهم می‌پردازم.

امام فرمود: ای حسن، درهم‌ها را بگیر و ناقه را به او بسپار. ۱۰۰ درهم آن مال آن اعرابی باشد که ناقه را به ما فروخت و ۷۰ درهم آن از ماست. با آن چیزی [برای خوردن] برگیریم.

امام حسن علیه‌السلام درهم‌ها را گرفت و ناقه را به وی سپرد.

علی علیه‌السلام می‌فرماید: رفتم تا اعرابی‌ای را که ناقه را از او خریدم بیابم و بهای ناقه را بپردازم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مکانی ـ بر وسط راه ـ دیدم که پیش از آن، او را آنجا ندیده بودم. چون نگاهش به من افتاد، تبسّم کرد و فرمود: ای ابوالحسن، اعرابی‌ای را که ناقه را به تو فروخت می‌جویی تا بهای آن را بپردازی؟

گفتم: آری والله، پدر و مادرم به فدایت!

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، ناقه را جبرئیل به تو فروخت، میکائیل از تو خرید. آن ناقه از ناقه‌های بهشت بود و آن درهم‌ها از نزد پروردگار جهانیان، خدای توانگر نیک عهد.

[یادآوری لازم]

این بندهٔ ضعیف میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این خبر را شیخ صدوق (محمّد بن بابویه) در امالی‌اش (در مجلس ۷۱) به نحو مبسوط‌تر از این روایت می‌کند و در آن عبارتی است که با مذهب امامیّه ساز نمی‌افتد.

می‌گوید: روایت است از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از عُمَر بن سَهْل بن اسماعیل دِیْنَوَری، از زید بن اسماعیل صائغ، از معاویة بن هشیم [هِشام][1] از سفیان، از عبدالملک بن عمر [عُمَیر]، از خالد بن رِبْعی، که چون امیرالمؤمنین بر فاطمه درآمد:

قَالَتْ:[2] أَنَا جَائِعَةٌ وَابْنَايَ جَائِعَانِ، وَلَا أَشُكُّ إِلَّا وَأَنْتَ مِثْلُنَا فِي الْجُوعِ، وَلَمْ يَكُنْ لَنَا مِنْهُ دِرْهَمٌ.

وَأَخَذَتْ بِطَرَفِ ثَوْبِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا فَاطِمَةُ خَلِّينِي، فَقَالَتْ: لَا وَاللَّهِ أَوْ يَحْكُمَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَبِي.

فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، يُقْرِئُكَ رَبُّكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: أَقْرِئْ عَلِيّاً مِنِّي السَّلَامَ، وَقُلْ لِفَاطِمَةَ: لَيْسَ لَكِ أَنْ تَضْرِبِي عَلَىٰ يَدَيْهِ.

---

۱. در مصدر ـ تا این راوی ـ به جای «عن» (از)، واژهٔ «حَدَّثَنَا» ضبط است.

۲. در «امالی صدوق» آمده است: قالت فاطمةُ ... .

فَلَمَّا أَتىٰ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْزِلَ عَلِيٍّ عليه السلام وَجَدَ فَاطِمَةَ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ مَا لَكِ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ؟

قَالَتْ: يَا أَبَتِ، [1]بَاعَ الْحَائِطَالَّذِي غَرَسْتَهُ لَهُ بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَلَمْ يَحْبِسْ لَنَا مِنْهَا [2]دِرْهَماً نَشْتَرِي بِهِ طَعَاماً.

فَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ، إِنَّ جَبْرَئِيلَ يُقْرِئُنِي مِنْ رَبِّيَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ أَقْرِءْ عَلِيّاً مِنِّي السَّلَامَ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكِ: لَيْسَ لَكِ أَنْ تَضْرِبِي عَلىٰ يَدَيْهِ.

قَالَتْ فَاطِمَةُ: فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا أَعُودُ أَبَداً؛ [3]

چون امیرالمؤمنین عليه السلام بر فاطمه عليها السلام درآمد، آن بانو فرمود: من گرسنه‌ام و دو پسرم گرسنه‌اند و شک ندارم تو هم در گرسنگی مانند مایی و برای ما درهمی وجود ندارد.

فاطمه عليها السلام جامهٔ علی عليه السلام را کشید. علی عليه السلام فرمود: ای فاطمه، رهایم کن. فاطمه عليها السلام فرمود: والله، این کار را نکنم تا پدرم میان من و تو حکم کند.

جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد و فرمود: ای محمّد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی را از جانب من سلام برسان و به فاطمه بگو: شایسته نیست به علی پرخاش کنی.

چون رسول خدا ﷺ به منزل علی عليه السلام آمد، فاطمه را دید که با علی بگو مگو دارد، فرمود: دخترم، چرا با علی مشاجره می‌کنی؟

---

۱. در «امالی صدوق»، «یا أَبَتِ» ضبط است.

۲. در «امالی صدوق»، «منه» ضبط است.

۳. امالی صدوق: ٤٦٩ ـ ٤٧٠؛ بحار الأنوار ٤١: ٤٦.

فاطمه فرمود: ای پدر، باغی را که برایش کاشتی، به دوازده هزار درهم فروخت و برای ما درهمی نگذاشت که با آن خوراکی بخریم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم، جبرئیل از جانب پروردگارم مرا سلام می‌رساند و می‌گوید: علی را از طرف من سلام برسان و به من امر فرمود که به تو بگویم: شایستهٔ تو نیست که به علی برآشوبی.

فاطمه علیها السلام فرمود: از خدا آمرزش می‌طلبم و هرگز به این رفتار بازنگردم.

سپس حدیث را آن گونه که ما از دیلمی رحمه الله روایت کردیم، می‌آورد.

[تحقیقی پیرامون روایت صدوق در امالی

که در آن نسبت زشتی به فاطمه علیها السلام هست]

این حدیث صدوق رحمه الله از اموری است که باید آن را به دیوار زد؛ چراکه ساحت عصمت بتول علیها السلام از مثل این کار زشت منزّه است؛ زیرا این کار، رفتار زنِ بَدْ دهنِ سلیطهٔ پستی است که ناموس و شرف را بلعید و حیا را زیر پا نهاد و باکی نداشت که شوهرش را اذیّت کند و آبروی او را میان مردم ببرد.

افزون بر این، پست فطرت و شکموست و بر سختی‌های روزگار بردبار نمی‌ماند، به قضای خدا راضی نیست و خود را در معرض خشم پروردگار درمی‌آورد.

خلاصه: این رفتار کجا نسبتی دارد با انفاق آن بانو، طعامِ [خود وخانواده‌اش]

را به مسکین و یتیم و اسیر، و سه شب و روز را (به همراه دو فرزند و شوهر و کنیزشان) گرسنه به سر بردن و با آب افطار کردن.[1]

آیا کسی که این کار از او بروز یافت، به چنین رفتار زشتی (که جز از مردمان پست سر نمی‌زند) دست می‌یازد؟!

این کار، جز خلط‌های ناصبی‌ها نیست؛ کسانی که اخبار دروغ را در راستای آسیب زدن به اهل بیت نبوّت جعل می‌کنند؛ مانند حدیث ازدواج علی علیه‌السلام با دختر ابو جهل (و نظایر آن).

همهٔ این گونه روایات، از روی حسادت و کینه است تا با این خرافه‌ها، مناقب و فضایل آنها را (که شرق و غرب را در بر گرفته و همه جا را پُر ساخته است) پنهان سازند «و خدا جز تمام شدن نور خویش را برنمی‌تابد، هرچند کافران را خوش نیفتد».[2]

این روایت، از شخصی چون صدوق رحمه‌الله جای شگفتی دارد؛ زیرا بی آنکه آن را رد کند و ساختگی بودنش را یادآور شود، آن را روایت می‌کند.

شاید صدوق رحمه‌الله به خاطر نزول جبرئیل و ابلاغِ سخنی که ذکر شد در حقّ علی علیه‌السلام فریب خورد و در نیافت که مُخلِّط، قَدْح را با مَدْح برای این هدف می‌آمیزد که مانند این شیخ به آن تن دهد و برای شاگردانش آن را روایت کند تا در طول روزگار (و با گذشت دوران‌ها و زمان‌ها) ماندگار شود و حجّتی علیه شیعهٔ امامیّه باقی بماند.

---

۱. اشاره‌ای است به شأن نزول آیهٔ ۸ سورهٔ انسان ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ (بنگرید به، تفسیر قمی ۲: ۳۹۸ـ۳۹۹).

۲. ﴿وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۲).

شیعه‌ای که به عصمت فاطمهٔ زهرا قائل‌اند و صدور گناه کوچک یا بزرگ را از آن بانو جایز نمی‌شمارند، چه رسد به اینکه با شخصی چون امیرالمؤمنین علیه السلام در بیفتد، کسی که ردّ بر او، دستِ ردّ بر خداست و طاعتِ آن حضرت (همچون طاعتِ خدا و پیامبر) واجب می‌باشد و تسلیم در برابر او (مانند تسلیم در برابر امر خدا و پیامبر) واجب است.

زیرا آن حضرت امامی است که طاعتش از سوی خدا واجب شد. آن حضرت جز حق را نمی‌گوید و جز درست و صواب را انجام نمی‌دهد.

از این کار آن بانو (بر اساس این روایت) لازم می‌آید که فاطمه علیها السلام به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و عصمت آن حضرت قائل نباشد (از این سخن به خدا پناه می‌بریم) تا به انجام امور الهی آن حضرت، اعتراض کند (از آنچه مشرکان می‌گویند و از تهمت‌های بی‌دینان، به خدا پناه می‌بریم).

به امثال این فضایل، کسانی فریب می‌خورند که برای امام خویش فضیلتی نمی‌یابند که آن را روایت کنند. از این رو، مانند غریق به هر خار و خسی که ببینند چنگ می‌آویزند (چنان که حال مخالفان ما نسبت به امامانشان چنین است).

امّا شیعیان (بحمد الله) از این کارها بی‌نیاز و در سعه‌اند؛ زیرا فضایل امامانشان علیهم السلام آسمان‌ها و زمین را پُر ساخته است تا آشکار گردد که خدایی جز «اللّه» نیست.

آنان چه نیازی به امثال این مُزخرفات دارند (ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است و صلوات خدا بر محمّد و آل پاک آن حضرت باد).

حديث (٩)

[ذكر فضائل علی عليه السلام از زبان زنی كه نامرئی شد]

الأمالی، اثر صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گويد: برای ما حديث كرد محمّد بن ابراهيم بن اسحاق رحمه الله گفت: برای ما حديث كرد محمّد بن جَرير طبری، گفت: برای ما حديث كرد حسن بن محمّد، گفت: برای ما حديث كرد حسن بن يحيی دَهَّان، گفت:

كُنْتُ بِبَغْدَادَ عِنْدَ قَاضِي بَغْدَادَ وَاسْمُهُ سَمَاعَةُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ بَغْدَادَ فَقَالَ لَهُ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْقَاضِيَ، إِنِّي حَجَجْتُ فِي السِّنِينَ الْمَاضِيَةِ فَمَرَرْتُ بِالْكُوفَةِ فَدَخَلْتُ فِي مَرْجِعِي إِلىٰ مَسْجِدِهَا، فَبَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الْمَسْجِدِ أُرِيدُ الصَّلَاةَ إِذْ أَمَامِي امْرَأَةٌ أَعْرَابِيَّةٌ بَدَوِيَّةٌ مُرْخِيَةُ الذَّوَائِبِ، عَلَيْهَا شَمْلَةٌ، وَهِيَ تُنَادِي وَتَقُولُ:

يَا مَشْهُوراً فِي السَّمَاوَاتِ، يَا مَشْهُوراً فِي الْأَرَضِينَ، يَا مَشْهُوراً فِي الْآخِرَةِ، يَا مَشْهُوراً فِي الدُّنْيَا جَهَدَتِ الْجَبَابِرَةُ وَالْمُلُوكُ عَلىٰ إِطْفَاءِ نُورِكَ وَإِضْمَارِ ذِكْرِكَ فَأَبَى اللَّهُ لِذِكْرِكَ إِلَّا عُلُوّاً، وَلِنُورِكَ إِلَّا ضِيَاءً وَتَمَاماً، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: يَا أَمَةَ اللَّهِ، مَنْ هٰذَا الَّذِي تَصِفُهُ[1] بِهٰذِهِ الصِّفَةِ؟

قَالَتْ: ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: لَهَا أَيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ؟

قَالَتْ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي لَا يَجُوزُ التَّوْحِيدُ إِلَّا بِهِ وَبِوَلَايَتِهِ.

قَالَ: فَالْتَفَتُّ إِلَيْهَا فَلَمْ أَرَ أَحَداً؛[2]

---

١. در «امالی صدوق»، «تَصِفينَهُ» ضبط است.

٢. امالی صدوق: ٤٠٨ ـ ٤٠٩، مجلس ٦٣، حديث ١٣؛ بحار الأنوار ٣٩: ١٦٣، حديث ٢.

حسن بن یحیی دَهّان می‌گوید: در بغداد، نزد قاضی بغداد که «سَماعه» نام داشت، بودم. مردی از بزرگان بغداد بر او درآمد و گفت: خدا قاضی را به سامان بدارد! در سال‌های گذشته حج گزاردم، به کوفه گذرم افتاد. در بازگشتم به مسجد کوفه رفتم، ایستادم تا نماز بخوانم، ناگهان در جلو خویش یک زن اَعرابی بادیه‌نشین را دیدم که گیسوانش آویزان بود و عبایی بر دوش داشت و با صدای بلند می‌گفت:

ای مشهور در آسمان‌ها و زمین، ای مشهور در دنیا و آخرت، جبّاران و شاهان کوشیدند نورت را خاموش سازند و نامت را از یاد ببرند، امّا خدا نخواست جز اینکه نامت را بلند گرداند و نورت را روشنی بخشد و کامل سازد، هرچند مشرکان بدشان آید.

پرسیدم: ای کنیز خدا، این شخص را که بدین صفت توصیف کردی، کیست؟

گفت: وی امیرالمؤمنین است.

پرسیدم: کدام امیرالمؤمنین؟

گفت: علیّ بن اَبی طالب، کسی که توحید جز به او و ولایتش جایز نیست.

سویش رو کردم، اَحَدی را ندیدم.

حدیث (۱۰)

[حکایت سیب بهشتی که میان پنج تن علیهم‌السلام دست به دست شد]

الأمالی، اثر صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن حسن قَطّان، گفت: برای ما

حدیث کرد عبدالرّحمان بن محمّد حسینی،[1] گفت: برای ما حدیث کرد فُرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن حسین بن محمّد، گفت: به من خبر داد علیّ بن محمّد [احمد (خ)] بن حسین بن سُلیمان قَطّان، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن جبرئیل هَمْدانی، گفت: به ما خبر داد ابراهیم بن جبرئیل، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عبدالله جُرجانی، از نُعَیم نَخَعی، از ضَحّاک، از ابن عبّاس که گفت:

كُنْتُ جَالِساً بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام، إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ وَبِيَدِهِ تُفَّاحَةٌ وَحَيَّا بِهَا النَّبِيَّ ﷺ، وَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ عَلِيّاً عليه السلام، فَتَحَيَّا بِهَا عَلِيٌّ عليه السلام وَرَدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ ﷺ فَحَيَّا بِهَا الْحَسَنَ فَقَبَّلَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ، فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيّ ﷺ وَحَيَّا بِهَا الْحُسَيْنَ وَقَبَّلَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ، فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ فَحَيَّا بِهَا فَاطِمَةَ، فَقَبَّلَتْهَا وَرَدَّتْهَا إِلَى النَّبِيِّ.

فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ ثَانِيَةً وَحَيَّا بِهَا عَلِيّاً عليه السلام فَتَحَيَّا، فَلَمَّا هَمَّ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَقَطَتِ التُّفَّاحَةُ مِنْ أَطْرَافِ أَنَامِلِهِ فَانْفَلَقَتْ نِصْفَيْنِ،[2] فَسَطَعَ مِنْهَا نُورٌ حَتّىٰ بَلَغَ السَّمَاءَ الدُّنْيَا.

وَإِذَا عَلَيْهَا سَطْرَانِ مَكْتُوبَانِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، هٰذِهِ تَحِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ عزّ وجلّ إِلىٰ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَمَانٌ لِمُحِبِّيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ؛[3]

---

۱. در «امالی صدوق» حَسَنی ضبط است.

۲. در «امالی صدوق» و «بحار»، «بِنِصْفَین» ضبط است.

۳. امالی صدوق: ۵۹۶، مجلس ۸۷، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۳۷: ۹۹، حدیث ۱.

ابن عبّاس می‌گوید: روزی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم و نزد آن حضرت، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قرار داشتند که ناگهان جبرئیل با سیبی در دست فرود آمد و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داد، و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام تعارف نمود. علی علیه السلام آن را پذیرفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گرفت و به حسن علیه السلام هدیه داد. حسن علیه السلام آن را بوسید و به پیامبر بازگرداند. پیامبر آن را تبرّک نمود و به حسین علیه السلام هدیه داد. حسین آن را گرفت و بوسید و به پیامبر بازگرداند. پیامبر به آن برکت طلبید و آن را به فاطمه علیها السلام داد. فاطمه علیها السلام آن را بوسید و به پیامبر برگرداند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بار دوّم به آن برکت خواست و آن را به علی هدیه کرد. علی علیه السلام بار دوّم به آن برکت طلبید و می‌خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند، سیب از میان انگشتانش افتاد و دو نیم شد و نوری از میان آن درخشید و آسمان دنیا را در نوردید.

ناگهان [دیدند] دو سطر بر آن مکتوب است: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، این تحفه‌ای است از خدا به محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن و حسین دو نوهٔ رسول خدا، و امانی است برای محبّان آنها ـ در روز قیامت ـ از دوزخ.

حدیث (۱۱)

[فضایل علی علیه السلام از زبان خودش]

از **مناقب ابن شاذان**، اثر محمّد بن احمد بن شاذان رحمه الله.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَّفَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أُمَّتِهِ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِ، وَإِنَّ وَلَايَتِي لَتَلْزَمُ أَهْلَ السَّمَاءِ كَمَا تَلْزَمُ أَهْلَ الأَرْضِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَذَاكَرُ فَضْلِي وَذٰلِكَ تَسْبِيحُهَا عِنْدَ اللَّهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُونِي أَهْدِكُمْ سَوَاءَ السَّبِيلِ، وَلَا تَأْخُذُوا يَمِيناً وَشِمَالاً فَتَضِلُّوا.

أَنَا وَصِيُّ نَبِيِّكُمْ، وَخَلِيفَتُهُ، وَإِمَامُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمِيرُهُمْ وَمَوْلَاهُمْ، وَأَنَا قَائِدُ شِيعَتِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَسَائِقُ أَعْدَائِي إِلَى النَّارِ.

أَنَا سَيْفُ اللَّهِ عَلىٰ أَعْدَائِهِ، وَرَحْمَتُهُ عَلىٰ أَوْلِيَائِهِ، أَنَا صَاحِبُ حَوْضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلِوَائِهِ وَصَاحِبُ مَقَامِ شَفَاعَتِهِ.

وَالْحَسَنُ [1] وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَأُمَنَاؤُهُ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَأَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ نَبِيِّهِ، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلىٰ بَرِيَّتِهِ؛ [2]

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، رسول خدا ﷺ در میان اُمّت مرا جانشین خود ساخت. پس از پیامبر من حجّت خدا بر آنهایم. ولایتم چنان که برای اهل آسمان الزامی است، برای اهل زمین الزامی است و فرشتگان فضل مرا مذاکره می‌کنند و همین کار، تسبیح آنها نزد خداست.

ای مردم، مرا بپیروید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم. به راست و چپ نروید که گمراه می‌شوید.

منم وصیّ پیامبر و خلیفهٔ او و امام مؤمنان و امیر و مولای آنان، شیعیانم را به بهشت رهنمون می‌شوم و دشمنانم را به دوزخ می‌رانم.

---

۱. در «مائة منقبة» آمده است: أَنَا والحَسَنُ ... .

۲. مائة منقبه: ۵۹، منقبت ۳۲.

من شمشیر خدا بر دشمنان او و رحمت خدا بر اولیای خدایم. منم صاحب حوض پیامبر و پرچمدار و صاحب مقام شفاعت او.

من و حسن و حسین و نُه نفر از نسل حسین، خلفای خدا در زمین و اُمنای خدا بر وحی اوییم، و امامان مسلمانان پس از پیامبر و حجّت‌های خدا بر مردم.

حدیث (۱۲)

[هشدار دربارهٔ انحصار لَقب «امیر المؤمنین» به علی علیه‌السلام]

از **تفسیر عیّاشی**، اثر محمّد بن مسعود عیّاشی رحمه‌الله.

روایت است از محمّد بن اسماعیل رازی، از شخصی که نامش را بُرد گفت:

دَخَلَ رَجُلٌ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَامَ عَلىٰ قَدَمَيْهِ، فَقَالَ مَهْ! هٰذَا اسْمٌ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، سَمَّاهُ بِهِ.

وَلَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ [1] إِلَّا كَانَ مَنْكُوحاً، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ ابْتُلِيَ بِهِ.

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثاً وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَاناً مَرِيداً﴾. [2]

قَالَ: قُلْتُ: فَمَاذَا يُدْعىٰ بِهِ قَائِمُكُمْ؟

قَالَ: يُقَالُ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ [3]

شخصی بر امام صادق علیه‌السلام درآمد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین.

امام علیه‌السلام روی پاها راست ایستاد و فرمود: ساکت باش! این اسم جز برای امیرالمؤمنین صلاحیّت ندارد. خدا او را به این اسم نامید.

---

۱. در «تفسیر عیاشی» و «بحار» آمده است: ... أحدٌ غیره فَرَضِيَ به.

۲. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ۱۱۷.

۳. تفسیر عیّاشی ۱: ۲۷٤؛ بحار الأنوار ۳۷: ۳۳۱ ـ ۳۳۲، حدیث ۷۳.

اَحَدی جز آن حضرت به این نام نامیده نشد که این اسم را برای خویش بپسندد مگر اینکه اُبنه‌ای است و اگر نباشد، بدان مبتلا می‌گردد.

این سخن خداست که فرمود: «غیر او جز بت‌های مادینه را فرا نمی‌خوانند و جز شیطان سرکش را صدا نمی‌زنند».

پرسیدم: قائم شما را با چه اسمی صدا می‌زنند؟

امام علیه‌السلام فرمود: به آن حضرت می‌گویند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا.

[یادآوری]

مصنّف این کتاب، می‌گوید: ضمیر در ﴿ مِنْ دُونِهِ ﴾ (جز او) در ظاهر [آیهٔ] قرآن، به خدای متعال برمی‌گردد و آنچه ذکر شد، تأویل آن است.

حدیث (۱۳)

[برخورد تند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با عُمَر]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمه‌الله.

دیلمی رحمه‌الله با حذف اِسناد از امام صادق علیه‌السلام از پدرش از پدرانش روایت می‌کند که فرمود:

جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تَزَالُ تَقُولُ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسىٰ، وَقَدْ ذَكَرَ اللَّهُ هَارُونَ فِي الْقُرْآنِ وَلَمْ يَذْكُرْ عَلِيّاً.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: يَا أَعْرَابِيُّ، يَا غَلِيظُ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ تَعَالىٰ: «هٰذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» [1]؛ [2]

---

۱. در سورهٔ حجر (۱۵) آیهٔ ٤١، ضبط بدین‌گونه است: ﴿هذا صراطٌ عَلَيَّ مستقيم﴾؛ این راهی است راست، بر عهدهٔ من (ترجمه گرمارودی).

۲. ارشاد القلوب ۲: ۳۷۳.

عُمر بن خطّاب پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: همواره به علی می‌گویی، تو نسبت به من، به منزلهٔ هارون نسبت به موسایی، در حالی که خدا هارون را در قرآن ذکر کرد و علی را نیاورد.

پیامبر ﷺ فرمود: ای اَعرابی، ای درشت‌خو، این سخن خدا را نشنیدی که فرمود: «راه علی، راه راست است».

حدیث (۱۴)

[علی علیه‌السلام تنها نظیرِ پیامبر ﷺ و به عکس]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمه‌الله.

دیلمی رحمه‌الله به طور مرفوع، از محمّد بن ثابت روایت می‌کند که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ علیه‌السلام: أَنَا رَسُولُ اللهِ وَالْمُبَلِّغُ عَنْهُ، وَأَنْتَ وَجْهُ اللَّهِ وَالْمُؤْتَمُّ بِهِ، فَلَا نَظِيرَ لِي إِلَّا أَنْتَ، وَلَا مِثْلَ لَكَ إِلَّا أَنَا؛[1]

رسول خدا ﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: من رسول خدایم و از طرف خدا سخن او را ابلاغ می‌کنم و تو وجه خدایی و مقتدای مردم؛ نظیری برای من جز تو نیست، و مِثل و مانندی برای تو جز من وجود ندارد.

حدیث (۱۵)

[جبرئیل علیه‌السلام خادم اهل بیت علیهم‌السلام]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمه‌الله.

دیلمی رحمه‌الله به طور مرفوع از ابوذر غفاری نقل می‌کند که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: افْتَخَرَ إِسْرَافِيلُ عَلىٰ جَبْرَئِيلَ فَقَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ.

---

۱. ارشاد القلوب ۲: ۴۰۴.

قَالَ: وَلِمَ أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي؟

قَالَ: أَنَا صَاحِبُ الصُّورِ وَأَقْرَبُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ ﷻ.

قَالَ جَبْرَئِيلُ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ.

قَالَ: بِمَا أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي؟

قَالَ: لِأَنِّي أَمِينُ اللَّهِ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا صَاحِبُ الْكُسُوفِ وَالْخُسُوفِ، وَمَا أَهْلَكَ اللَّهُ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا عَلىٰ يَدَيَّ.

فَاخْتَصَمَا إِلَى اللَّهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمَا: كُفَّا، فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَقَدْ خَلَقْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكُمَا.

قَالَا: يَا رَبَّنَا وَتَخْلُقُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنَّا وَنَحْنُ خُلِقْنَا مِنْ نُورٍ؟

قَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: نَعَمْ، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْقُدْرَةِ:[1] انْكَشِفِي، فَانْكَشَفَتْ، فَإِذَا عَلىٰ سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.

فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: يَا رَبِّ، فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا جَعَلْتَنِي خَادِمَهُمْ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: قَدْ فَعَلْتُ.

فَجَبْرَئِيلُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَإِنَّهُ لَخَادِمُنَا؛[2]

ابوذر می‌گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: اسرافیل به جبرئیل افتخار کرد و گفت: من از تو بهترم.

جبرئیل پرسید: به چه دلیل تو از من بهتری؟

---

۱. در شماری از منابع، از جمله در «بحار الأنوار ٢٦: ٣٤٥»، «تأويل الآيات: ٨٠٤» ضبط بدین‌گونه است: أَوْحَى إلى حُجُب القدرة ...؛ خدا به حجاب‌های قدرت وحی کرد که کنار روید ...

۲. ارشاد القلوب ٢: ٤٠٣ ـ ٤٠٤؛ بحار الأنوار ١٦: ٣٦٤ ـ ٣٦٥، حديث ٦٨.

اسرافیل گفت: من صاحب صُور (شیپور) می‌باشم و نزدیک‌ترین فرشتگان به خدای بزرگ.

جبرئیل گفت: من از تو بهترم.

اسرافیل پرسید: به چه چیز تو از من بهتری؟

جبرئیل گفت: زیرا امین خدا بر وحی اویم، فرستادهٔ خدا سوی انبیا و رسولانم، صاحب کسوف و خسوفم، اُمّت‌ها جز به دست من هلاک نشدند.

جبرئیل و اسرافیل، این مخاصمه (و بگو مگو) را پیش خدای متعال بُردند، خدا سوی آن دو وحی کرد: از این کار دست بردارید، به عزّت و جلالم سوگند، کسانی را آفریدم که بهتر از شمایند.

آن دو گفتند: پروردگارا، ما از نور خلق شدیم، کسانی را آفریدی که بهتر از مایند؟!

خدای متعال فرمود: آری. خدا به قدرت وحی کرد: نمایان شود، قدرت آشکار شد؛ در این هنگام، بر ساقِ راست عرش این مکتوب نمایان گشت: خدایی جز «اللّه» نیست، محمّد، علی، حسن و حسین.

جبرئیل گفت: پروردگارا، به حقّ اینان از تو می‌خواهم که مرا خادم ایشان قرار دهی.

خدای متعال فرمود: این کار را انجام دادم.

از این رو، جبرئیل از ما خاندان می‌باشد و او خادم ماست.

حديث (۱۶)

[علم راستين و كامل، كدام علم است؟!]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از حسین بن سعید جمّال، از احمد بن عُمَر، از ابو بصیر که گفت:

دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَسْأَلُكَ ـ جُعِلْتُ فِدَاكَ ـ عَنْ مَسْأَلَةٍ، لَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي؟

فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام سِتْراً بَيْنِي وَبَيْنَ بَيْتٍ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ الشِّيعَةَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَّمَ عَلِيّاً عليه السلام بَاباً يُفْتَحُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ.

قَالَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، عَلَّمَ وَاللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيّاً أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ لَهُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: هٰذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ.

فَنَكَتَ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ. قَالَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ، وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ؟

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا الْجَامِعَةُ؟

قَالَ: صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِمْلَاءِ مِنْ فَلْقِ فِيهِ وَخَطَّ عَلِيٌّ بِيَمِينِهِ، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْشُ فِي الْخَدْشِ.

وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ: تَأْذَنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ؟ قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّمَا أَنَا لَكَ، فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ. قَالَ: فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ، فَقَالَ: حَتَّىٰ أَرْشُ هٰذَا، كَأَنَّهُ مُغْضَبٌ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ؛ مِسْكُ شَاةٍ أَوْ جِلْدُ بَعِيرٍ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْجَفْرُ؟

قَالَ: وِعَاءٌ أَحْمَرُ أَوْ أَدِمٌ أَحْمَرُ، فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ.

قُلْتُ: هٰذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ.

قَالَ، قُلْتُ: وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟

قَالَ: مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هٰذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَاللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ، إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ أَمْلَاهَا [املاه(ظ)] اللَّهُ وَأَوْحىٰ إِلَيْهَا.

قَالَ، قُلْتُ: هٰذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَاكَ، قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عِنْدَنَا لَعِلْمَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلىٰ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا هُوَ وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَاكَ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيُّ شَيْءٍ هُوَ الْعِلْمُ؟

قَالَ: مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، الأَمْرُ بَعْدَ الأَمْرِ، وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (١)

ابو بصير می‌گوید: بر امام صادق علیه‌السلام درآمدم، گفتم: فدایت شوم! می‌خواهم مسئله‌ای را بپرسم، کسی در اینجا نیست که سخنم را بشنود؟!

امام علیه‌السلام پرده‌ای را که میان ما و اتاق دیگر بود، برداشت در آن سرک کشید، سپس فرمود: ای ابو محمّد، هرچه در ذهنت هست بپرس.

گفتم: فدایت شوم! شیعه حدیث می‌کنند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بابی از علم را به علی آموخت که از آن هزار باب باز می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای ابو محمّد، به خدا سوگند رسول خدا به علی هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشاده می‌شود.

گفتم: والله، این علم [کامل] است.

امام علیه‌السلام لحظه‌ای با چوب به زمین خط کشید، سپس فرمود: این علم است وآن علم مدّ نظر نیست. سپس فرمود: ای ابو محمّد، نزد ما «جامعه» هست و مردم نمی‌دانند که جامعه چیست؟

پرسیدم: فدایت شوم! جامعه چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: صحیفه‌ای است به طول ۷۰ ذرع (از ذرع‌های پیامبر) با املا از میان دو لب پیامبر و خطّ علی (با دست راستش) هر حلال و حرام و هر چیزی را که مردم بدان نیاز دارند (حتّی دیهٔ یک خَش) در آن هست.

آن حضرت با دست به من زد و فرمود: ای ابو محمّد آیا اجازه می‌دهی؟

---

١. بصائر الدرجات ١: ١٥١ ـ ١٥٢، حديث ٣؛ بحار الأنوار ٢٦: ٣٩ ـ ٤٠، حديث ٧٠.

گفتم: فدایت شوم! من در اختیار شمایم، هر کار می‌خواهید بکنید. امام با دست پوستم را [مُحکم](مثل آنکه خشمگین باشد) فشار داد و گفت: حتّی دیهٔ این.

گفتم: فدایت شوم! والله، این علم [فراوان و ویژه‌ای] است.

امام علیه‌السلام فرمود: این علم است و علم مطلوب و کامل نیست. آن گاه لحظه‌ای ساکت ماند، سپس فرمود: نزد ما «جَفْر» است و مردم نمی‌دانند که جفر چیست؟ پوست گوسفند یا پوست شتر است.

پرسیدم: فدایت شوم! جَفْر چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: ظرفِ سرخ یا پوستِ سرخی است که در آن علمِ پیامبران و اوصیاست.

گفتم: والله، این است [همهٔ] علم.

امام علیه‌السلام فرمود: این علم است و آن علم مدّ نظر نمی‌باشد، آن گاه دَمی مکث کرد، سپس فرمود: نزد ما مصحف فاطمه علیهاالسلام است و مردم نمی‌دانند که مصحف فاطمه چیست؟

پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: مصحفی است سه برابر قرآن، والله، از این قرآن، یک حرف در آن نیست. مطالبی است که آنها را خدا املا نمود و سوی آن بانو وحی کرد.

گفتم: والله، این است علم.

امام علیه‌السلام فرمود: این علم است و آن علم مدّ نظر نمی‌باشد. سپس امام ساعتی خاموش ماند، آن گاه فرمود: نزد ما علم آنچه هست و آنچه تا رستاخیز پدید آید، وجود دارد.

گفتم: فدایت شوم! والله، علم [واقعی] این است.

امام علیه السلام فرمود: این علم است و نه آن علم مورد نظر.

پرسیدم: آن علم کدام است؟

امام علیه السلام فرمود: آنچه در شب و روز (امر بعد امر، شیء بعد شیء) تا روز قیامت حادث می‌شود.

[تحقیقی لطیف و ناب پیرامون این حدیث]

میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: خدای متعال، چون محمّد و آل محمّد را از نور عظمتش آفرید (و آنها اوّل چیزی بودند که از مشیّت خدا بروز یافت) نور آنان پرتو افشاند. خدا از شعاع نور او، دیگر خلق را پدید آورد و علمِ همهٔ آنها را به آگاهی ایشان رساند؛ زیرا شعاع از منبع نور ناپیدا نمی‌شود.

از چیزهایی که خدا آفرید، امور کلّی است که اَفراد جزئی و احکام شخصی را در بر می‌گیرد و به تدریج در جهان آشکار می‌شود. این کلیّات، به اعتبار طبع و رنگ و وضع (و مشخصات دیگر شبیه این موارد) به اسامی مختلف نامیده شد: بعضی از آنها «جفر احمر» نامیده شد و بعضی «جفر ابیض» و بعضی «مصحف فاطمه» و بعضی «ناموس» و بعضی «کتاب علی» و به همین گونه نام‌های دیگر.

کتابت بعضی از اینها یا املای آن به جبرئیل نسبت یافت، کتابت بعض دیگر به فرشتهٔ دیگر، بعضی از آنها به املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام (و به همین ترتیب سایر موارد).

زیرا اینها آیادی و اسباب خدای متعال در اجرای این امور و نهادن هر یک از آنها در جای مناسب خودشان‌اند.

خدای متعال، محمّد و آل آن حضرت را (بر او و بر ایشان سلام باد) خزینه‌داران و حافظان این کتاب‌ها قرار داد و این کتاب‌ها، همواره در معرض دید آنان‌اند.

هرگاه آنان علیهم‌السلام می‌خواستند از حکمی خبر دهند یا وقوع امری یا عدم وقوع آن را ـ در عالَم ـ بیان دارند، از کتاب جامعی که آن حکم یا امر در آن (با قید و شرطش) مذکور بود، گزارش می‌دادند؛ زیرا این کتاب، جای بیان آن شیء دانسته می‌شد.

از این رو، می‌گفتند: حکمِ فلان چیز در «جَفْر» چنین است یا در «جامعه» چنان می‌باشد و...

و بسا پاره‌ای از این کتاب‌های تکوینی را برای بعضی از مردم به شکل کتاب تدوینی (هرگاه آن را می‌خواستند) می‌نمایاندند.

از باب ظهور جبرئیل در صورت انسان و دیدنِ بعضی از مردم او را، با اینکه جبرئیل مقامی را که در آن قرار داشت، تهی نمی‌ساخت و از صورت اصلی‌اش خارج نمی‌شد.

چراکه برای شیء واحد، مراتب و مقاماتی است که در هر یک از آنها به لباس همان مقام و مرتبه، ظاهر می‌شود.

آیا نمی‌بینی که شیء واحد، چگونه در عالم تعقّلات، در کسوتِ معانی و در عالَم نفوس، در پوششِ صُوَر نفسانی و در عالم قوای باطنی، در کسوتِ صُوَر ظلّی مِثالی شَبَحی و در عالم ظاهر، در کسوتِ اجسام و جسمانیّات یافت می‌شود، در حالی که در ذاتِ خویش، یک حقیقت است.

کتاب‌های مذکور، بر همین قیاس‌اند. بودن آنها به صورتِ اعیان، با بودن آنها

به صورت الفاظ و نقش‌های مکتوب، منافات ندارد (این نکته را دریاب).

خلاصه: کلیّات عالم، کتاب‌های جامع آکنده از علم‌اند و ائمّه علیهم‌السلام حافظان آنها می‌باشند، به آنچه می‌خواهند از روی آن خبر می‌دهند؛ چنان که از روی کتاب تدوین (یعنی قرآن) خبرمی‌دهند وعلم خویش را به آن منسوب می‌سازند.

مثال این مطلب، این است که شما درهم و دینارها و جواهرهای مختلف داشته باشی و هر کدام را در گنجهٔ مناسب خودش بگذاری. هرگاه بخواهی که چیزی از آنها را به کار گیری، دستت را دراز کنی و از آن گنجه آن را برگیری و در وجهی که می‌خواهی هزینه کنی.

اگر این قاعده را استوار سازی، وجه نزول جبرئیل را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و آوردن او اخبار را [برای آن حضرت] در می‌یابی.

خدا جبرئیل را خزینه‌دار یکی از این خزاین قرار داد. وی یکی از خادمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. هرگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اخبار از این خزینه را می‌خواست، خدا جبرئیل را به واسطهٔ حقیقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به گشودن درِ این خزینه (و آوردن آنچه در آن بود و فرود آوردن آن را به مقام اِخبار و اعلام) امر می‌کرد.

کُندی و تأخیر جبرئیل در بعضی زمان‌ها، به خاطر عدم وقوع وقت اظهار و اخبار بود و اندوه و حُزن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این نیامدن جبرئیل، بدان خاطر بود که می‌ترسید از جانب خدای متعال «بدا» رخ دهد.

این سخن، اندکی از بسیار است. والله، در این چند کلمه برایت بابی را نمایاندم که از آن هزار باب باز می‌شود.

اینکه فرمود «ما يَنْقَلِبُ جَناحُ طائرٍ في الهَواءِ إلّا وَعِنْدَنا فيه عِلمٌ»[1] (بال پرنده‌ای در هوا به هم نمی‌خورد مگر اینکه نزد ما در آن علمی است) به همین مطلبی که آوردیم، رهنمون است.

زیرا هیچ چیزی در عالَم وجود نیست مگر اینکه برای چیزی دلیل و برای چیز دیگر مدلول است، اصلِ چیزی است و فرعِ چیز دیگر، سببِ چیزی است و مُسبَّبِ چیز دیگر.

به همین گونه، هیچ چیزی نیست مگر اینکه بر چیزی دلالت می‌کند و آن چیز، علمی است که در آن سپرده‌اند.

اَسرار امامان و حکمت آنان را (ان شاء الله تعالی) نیک بفهم [و با درک این اسرار] از حکمای پیشتاز و از علمای راسخ (ژرف نگر) باش.

امّا [سازگاری] این سخن امام علیه السلام که دربارهٔ مصحف فاطمه علیها السلام فرمود: «ما فيه مِن قُرآنكم حَرْفٌ واحِدٌ»؛[2] (در این مصحف از قرآن شما یک حرف هم نیست) با قول قرآن که: در آن، بیانِ هر چیزی است.

در توجیه این سخن، توجیهات رکیکی گفته‌اند. آنچه به لحن کلمات آنان علیهم السلام می‌زیبد این است که مقصود این باشد که در این مصحف از قرآن ـ از این نظر که قرآن است ـ یک حرف هم وجود نداشت، بدان معنا که این مصحف از کلماتِ قرآنی نبود، کلماتی بود که جبرئیل ـ فقط ـ برای فاطمه علیها السلام املا کرد.

مثال این مورد این است که به رفیقت دربارهٔ کتابت می‌گویی: در این کتاب من

---

١. عیون اخبار الرضا علیه السلام ٢: ٣٢، حدیث ٥٤؛ بحار الأنوار ٢٦:١٩، حدیث ٤.

٢. الکافی ١: ٢٣٩.

یک حرف از کتاب تو نیست و مقصودت این است که کتاب تو از روی کتاب رفیقت گردآوری ونقل نشده است وبرگرفته از آن نیست، نوشتهٔ خودت می‌باشد.

این سخن منافات ندارد با اینکه محتوای هر دو کتاب (بلکه الفاظ آنها) یکی باشد.

این سخن، توجیهات دیگری دارد که از آن چشم پوشیدیم، زیرا آوردن آنها سخن را به درازا می‌کشاند.

امّا این سخن که فرمود: «**العِلْمُ ما يَحْدُثُ باللَّيْلِ وَالنَّهارِ**» (علم مدّ نظر یا علم کامل، علمی است که با شب و روز، نو می‌شود).

در جزء اوّل کتاب (در ذیل حدیث ٦٥) به بیان آن اشاره کردیم و در اینجا به اجمال به آن اشاره می‌کنیم و آن این است که:

خدای متعال از آنجا که علم همهٔ اشیا (گذشته و آینده) را به اطلاع ائمّه علیهم‌السلام رساند، با این کار از خدای عزّوجلّ بی‌نیاز نشدند، بلکه آنان ـ به طور دایم ـ به امداد جدید از سوی «مبدأ فیض» نیازمندند، به گونه‌ای که اگر این مدد به آنها نرسد، ذکری در وجود برای خود آنها باقی نمی‌ماند، چه رسد به علمی که به آنها افاضه شود.

علوم آنها ـ در بقا ـ پیوسته به اِحداث جدید از سوی خدا محتاج است و همین، معنای زیادتی است که در اخبار هست (نه زیادت از سرِ نقصان).

این امداد الهی، بقای کمال است بر اساس آنچه بایسته می‌نماید.

آنان علیهم‌السلام در هر لحظه و زمانی کامل‌اند و کمال آنها بی‌نهایت است و در عالم

امکان، کمالی فوق آنها امکان ندارد، لیکن با اِحداث جدید در هر آنی از سوی خدای متعال.

و این است معنای علمی که در شب و روز (امر بعد از امر، شیء بعد از شیء) پدید می‌آید و با علم آنان علیهم‌السلام به «ما کان» (آنچه بوده و هست) و به «ما یکون» (آنچه از این پس وجود می‌یابد) ناساز نمی‌باشد (بفهم و باز هم بفهم).

هرکه در شأن این علم جدید تأمّل کند، در می‌یابد که این، آن علمی است که سزاوار است علم به شمار آید و به شأن آن اعتنا شود (چنان که امام علیه‌السلام به راوی فرمود).

حدیث (۱۷)

[دردها فرمان بُردار علی علیه‌السلام]

الخرائج والجرائح، اثر راوندی رحمه‌الله.

از سعد بن أبی خالد باهلی، روایت است که گفت:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اشْتَكىٰ وَكَانَ مَحْمُوماً، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ مَعَ عَلِيٍّ علیه‌السلام.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَلِمَّتْ بِي أُمُّ مِلْدَمٍ.

فَحَسَرَ عَلِيٌّ علیه‌السلام عَنْ يَدِهِ الْيُمْنَى ووَضَعَهَا عَلىٰ صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَقَالَ: يَا أُمَّ مِلْدَمٍ اخْرُجِي فَإِنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ.

قَالَ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اسْتَوىٰ جَالِساً، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَكَ بِخِصَالٍ وَمِمَّا فَضَّلَكَ بِهِ أَنْ جَعَلَ الأَوْجَاعَ مُطِيعَةً لَكَ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ تَزْجُرُهُ إِلَّا انْزَجَرَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالىٰ؛ [1]

---

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۵۶۸؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۰۲ ـ ۲۰۳، حدیث ۱۶.

سعد بن أبی خالد می‌گوید: رسول خدا ﷺ بیمار شد و تب داشت. به همراه علی علیه السلام بر آن حضرت وارد شدیم.

رسول خدا ﷺ فرمود: أُمّ مِلْدَم (تب) مرا فرا گرفته است.

علی علیه السلام آستین از دست راست برفشاند ودستش را بر سینهٔ رسول خدا گذاشت و گفت: ای أُمّ مِلْدَم (ای تب) بیرون آی؛ چراکه او بندهٔ خدا و رسول اوست.

راوی می‌گوید: دیدم رسول خدا راست نشست، سپس فرمود: ای علی، خدا تو را به خصلت‌هایی برتری داد. یکی از آنها این است که دردها را مطیع تو ساخت. چیزی نیست که او را پس برانی مگر اینکه به اذن خدای متعال، طرد می‌شود.

حدیث (۱۸)

[ضربهٔ شگرف علی علیه السلام بر فرق مَرْحَب]

اللوامع، اثر حافظ بُرسی رحمه الله.

در ماجرای خیبر آمده است:

لَمَّا جَاءَتْ صَفِيَّةُ إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ـ وَكَانَتْ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً ـ فَرَأىٰ فِي وَجْهِهَا شَجَّةً، فَقَالَ: مَا هٰذِهِ وَأَنْتِ ابْنَةُ الْمُلُوكِ؟

فَقَالَتْ: إِنَّ عَلِيّاً لَمَّا قَدِمَ الْحِصْنَ فَهَزَّ الْبَابَ فَاهْتَزَّ الْحِصْنُ وَسَقَطَ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ النَّظَّارَةِ وَارْتَجَفَ بِيَ السَّرِيرُ فَسَقَطْتُ لِوَجْهِي فَشَجَّنِي جَانِبُ السَّرِيرِ.

فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا صَفِيَّةُ، إِنَّ عَلِيّاً عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ، لَمَّا هَزَّ الْبَابَ اهْتَزَّ الْحِصْنُ فَاهْتَزَّتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَاهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمٰنِ غَضَباً لِعَلِيٍّ علیه السلام.

وَفِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ لَمَّا سَأَلَهُ عُمَرُ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَقَدِ اقْتَلَعْتَ مَنِيعاً وَلَكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ خَمِيصاً، فَهَلْ قَلَعْتَهَا بِقُوَّةٍ بَشَرِيَّةٍ؟

فَقَالَ: مَا قَلَعْتُهَا بِقُوَّةٍ بَشَرِيَّةٍ وَلٰكِنْ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةٍ إِلٰهِيَّةٍ وَنَفْسٍ لِرَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٍ مَرْضِيَّةٍ.

ثُمَّ قَالَ: وَفِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ، لَمَّا شَطَرَ مَرْحَباً شَطْرَيْنِ، وَأَلْقَاهُ مُجَدَّلاً، جَاءَ جَبْرَئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مُتَعَجِّباً، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مِمَّ تَتَعَجَّبُ؟

فَقَالَ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تُنَادِي فِي مَوَاضِعِ جَوَامِعِ السَّمَاوَاتِ «لَا فَتىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ».

وَأَمَّا إِعْجَابِي فَإِنِّي لَمَّا أَمَرَنِي رَبِّي [١] أَنْ أُدَمِّرَ قَوْمَ لُوطٍ حَمَلْتُ مَدَائِنَهُمْ (وَهِيَ سَبْعُ مَدَائِنَ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلىٰ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا) عَلىٰ رِيشَةٍ مِنْ جَنَاحِي وَرَفَعْتُهَا حَتّىٰ سَمِعَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ صِيَاحَ دِيَكَتِهِمْ وَبُكَاءَ أَطْفَالِهِمْ، وَوَقَفْتُ بِهَا إِلَى الصُّبْحِ أَنْتَظِرُ الْأَمْرَ وَلَمْ أُثْقَلْ بِهَا.

وَالْيَوْمَ لَمَّا ضَرَبَ عَلِيٌّ عليه السلام مَرْحَباً ضَرْبَتَهُ الْهَاشِمِيَّةَ، أُمِرْتُ أَنْ أَقْبِضَ فَاضِلَ سَيْفِهِ حَتّىٰ لَا يَشُقَّ الْأَرْضَ وَتَصِلَ إِلَى الثَّوْرِ الْحَامِلِ لَهَا فَيَشْطُرَهُ شَطْرَيْنِ فَتَنْقَلِبَ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا، فَتَلَقَّيْتُهُ.

فَكَانَ فَاضِلُ سَيْفِهِ عَلَيَّ أَثْقَلَ مِنْ مَدَائِنِ لُوطٍ، هٰذَا وَإِسْرَافِيلُ وَمِيكَائِيلُ قَدْ قَبَضَا عَضُدَهُ فِي الْهَوَاءِ؛ [٢]

چون صفیّه [دختر حَیّ بن اخطب، یکی از سران یهود] ـ که از زیباروترین زنان بود ـ پیش پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت در صورتِ وی زخمی دید، پرسید: ای شاهزاده، این زخم چیست؟

---

١. در «مشارق انوار اليقين» و «بحار» آمده است: فإنّي لَمّا أُمِرتُ... .

٢. مشارق الأنوار: ١٧٠ ـ ١٧١؛ بحار الأنوار ٢١: ٤٠، حديث ٣٧.

صفیّه گفت: چون علی سوی قلعه پیش آمد و درِ دژ را تکان داد، قلعه لرزید و افرادی که در بالای آن نظاره‌گر جنگ بودند، افتادند، تخت مرا جنباند به رو افتادم، لبهٔ تخت زخمی‌ام کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای صفیّه، علی نزد خدا بزرگ است. وی چون درِ [خیبر] را تکان داد، قلعه لرزید و آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه و عرش رحمان (به خاطر خشم علی) لرزیدند.

در این روز بود که عُمَر از آن حضرت پرسید: ای ابوالحسن، درِ نفوذ ناپذیری را از جا کندی در حالی که سه روز شکم تهی (گرسنه) بودی! آیا این را با نیروی بشری از جا در آوردی؟

علی علیه السلام فرمود: آن را به قوّهٔ بشری نکندم، به قوّهٔ الهی و دلی که به لقای پروردگارش مطمئن و راضی است، از بیخ برکندم.[1]

سپس می‌گوید: در این روز، چون علی علیه السلام مرحب را به دو نیم کرد و بر زمین افکند، جبرئیل از آسمان شگفت زده آمد. پیامبر ﷺ پرسید: از چه تعجّب کردی؟

جبرئیل گفت: فرشتگان در مواضعِ جوامعِ آسمان‌ها ندا دادند: جوانمردی مگر علی و شمشیری جز ذو الفقار نیست.

امّا شگفتی‌ام از این است که چون پروردگارم امرم کرد که قوم لوط را زیر و

---

۱. چنان کند در را از آن حصن سنگین / که گر حلم او حلقه بر در نمی‌زد
زمین را هم از جا بکند و فکندی / به جایی که مرغ نظر پر نمی‌زد
پی رفع شک خدائیست ورنه / نبی، بانگ بر وی برادر نمی‌زد
(وفائی شوشتری) (ق).

زبر سازم، شهرهای آنان را (که هفت شهر بودند از طبقهٔ هفتم زیرزمین تا طبقهٔ هفتم بالای زمین) با یک پرِ بالم برداشتم و آن قدر بالا بردم که صدای خروس‌ها و گریهٔ اطفالشان را حاملان عرش شنیدند و تا صبح نگه داشتم و منتظر امر خدا ماندم و این کار بر من سنگینی نکرد.

امّا امروز، چون علی ضربهٔ هاشمی‌اش را بر [فرق] مرحب کوفت، امر شدم که زیادی ضربت شمشیرش را بگیرم تا زمین را نشکافد و به گاوی که آن را [روی دو شاخ] حمل می‌کند، نرسد و آن را دو نیم نکند و در نتیجه، زمین اهلش را واژگون نسازد.

این فزونی ضربت آن حضرت از شهرهای لوط بر من سنگین‌تر بود، و [تازه] این در حالی رخ داد که اسرافیل و میکائیل بازوانش را در هوا گرفتند.

[دو رخدادِ شگفت از امام علی علیه‌السلام در جنگ خیبر]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: از عجایب این واقعه، قضیّه‌ای است که مستقیماً از پدرم رحمه‌الله شنیدم، سپس در چندین جا از جمله در کتاب «الصراط المستقیم» (اثر علی بن یونس رحمه‌الله) دیدم؛ اینکه یکی از صحابه گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَجِبْنَا مِنْ قُوَّتِهِ وَحَمْلِهِ وَرَمْيِهِ، بَلْ مِنْ وَضْعِ إِحْدىٰ يَدَيْهِ تَحْتَ طَرْفِهِ.

وَذٰلِكَ أَنَّهُ عليه‌السلام وَضَعَ جَانِباً مِنْ الْبَابِ عَلىٰ شَفِيرِ الْخَنْدَقِ وَضَبَطَ الْجَانِبَ الآخَرَ بِيَدِهِ، لِكَوْنِ الْبَابُ أَقْصَرُ مِنْ عَرْضِ الْخَنْدَقِ، فَعَبَرَ الْجَيْشُ وَهُمْ ثَمَانِيَةُ آلَافٍ وَسَبْعَمَائَةِ رَجُلٍ.

فَلَمَّا قَالُوا ذٰلِكَ، قَالَ عليه السلام: انظُرُوا إِلىٰ رِجْلَيْهِ. قَالَ: فَنَظَرَتِ الصَّحَابَةُ فَرَأَتْهُمَا مُعَلَّقَتَيْنِ، فَقَالَتْ: هٰذَا أَعْجَبُ! رِجْلَاهُ فِي الْهَوَاءِ.

قَالَ صلى الله عليه وآله: لَا بَلْ عَلَى جَنَاحَي جَبْرَئِيلَ؛[1]

ای رسول خدا، از قوّت علی و برداشتن در قلعهٔ خیبر و پرتاب کردن آن تعجّب نکردیم، بلکه از این شگفت‌زده شدیم که یکی از دست‌هایش را در زیر یک طرف آن در گرفت.

(بدین ترتیب که یک طرف در را بر لبهٔ خندق گذاشت و طرف دیگر را به دستش نگه داشت ـ چراکه آن در کوتاه‌تر از عرض خندق بود ـ آن حضرت، در همین حالت ماند تا اینکه لشکر که هشت هزار و هفتصد نفر بودند ،از روی آن در گذشتند).

چون این را گفتند، پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: به پاهایش بنگرید! صحابه به پاهای آن حضرت نگریستند، دیدند در هوا معلّق است! گفتند: این امر، شگفت‌آورتر است، پاهایش در هواست!

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: نه [در هوا نیست] بلکه بر روی دو بال جبرئیل است.

نیز از عجایب این ماجرا که از پدرم رحمه الله شنیدم این بود که روایت می‌کرد:

إِنَّ بَابَ خَيْبَرَ كَانَ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ عَلِيٌّ عليه السلام يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهِ وَهُوَ كَالْخَمِيرِ فِي يَدِهِ، فَيَقْبِضُ مِنْهُ قَبْضَةً قَبْضَةً وَيُقَسِّمُهَا عَلَى الْعَسْكَرِ.

---

۱. الصراط المستقيم ۲: ٦ («وذلك أنّه... فلمّا قالوا ذلك» جزو روایت نیست و در مأخذ ـ با اندکی اختلاف ـ قبل از روایت آمده است).

وَلَمَّا فَرَغَ وَزَنُوا جَمِيعَ الْحِصَصِ فَوَجَدُوهَا عَلىٰ وَزْنٍ وَاحِدٍ بِالسَّوَاءِ لَا يَزِيدُ شَيءٌ مِنْهَا عَلَى الأُخْرىٰ قَدْرَ حَبَّةٍ؛[۱]

درِ خیبر از طلا بود. علی علیه‌السلام دستش را بر آن می‌گذاشت و آن در ـ در دست آن حضرت ـ مثل خمیر می‌شد. مُشت مُشت از آن می‌گرفت و بر سپاهیان تقسیم می‌کرد.

چون از این کار فارغ شد، حصّه‌ها را وزن کردند، همه‌شان مساوی هم بودند، یکی از دیگری به اندازهٔ دانهٔ گندمی بیشتر وزن نداشت.

حدیث (۱۹)

[فرشتگان در سیمای علی علیه‌السلام]

از **مناقب آل ابی طالب**، اثر ابن شهر آشوب رحمه‌الله.

روایت است که:

رُوِيَ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ أَبُو الْيُسْرِ الأَنْصَارِيُّ بِالْعَبَّاسِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَسَرَنِي إِلَّا ابْنُ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله: صَدَقَ عَمِّي، ذَاكَ مَلَكٌ كَرِيمٌ.

فَقَالَ: لَقَدْ عَرَفْتُهُ بِجَلَحَتِهِ وَحُسْنِ صُورَتِهِ.[۲]

فَقَالَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ أَيَّدَنِي اللَّهُ بِهِمْ عَلىٰ صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، لِيَكُونَ ذٰلِكَ أَهْيَبَ فِي صُدُورِ الأَعْدَاءِ؛[۳]

از عامر بن سعد روایت است که چون ابو الیُسْر انصاری، عبّاس [عموی

---

۱. این سخن، در منابع در دسترس، یافت نشد.

۲. در مناقب و بحار (و دیگر منابع) «وحُسْنَ وَجْهِه» ضبط است.

۳. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲٤۰ ـ ۲٤۱؛ بحار الأنوار ۱۹: ۲۸۵، حدیث ۲۷.

پیامبر را اسیر ساخت و نزد آن حضرت] آورد، عبّاس گفت: والله، مرا جز برادر زاده‌ام (علیّ بن اَبی طالب) اسیر نکرد.

پیامبر ﷺ فرمود: عمویم راست می‌گوید، آن شخص فرشته‌ای گرامی بود.

عبّاس گفت: او را به طاسی سر و زیبایی چهره‌اش شناختم.

پیامبر ﷺ فرمود: فرشتگانی که خدا به وسیلهٔ آنها مرا یاری می‌رساند، به سیمای علیّ بن اَبی‌طالب‌اند تا در چشم دشمنان باهیبت‌تر به نظر آیند.

حدیث (۲۰)

[حبس یونس در شکم نهنگ به خاطر انکار ولایت علی علیه‌السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد عبّاس بن معروف، از سعدان بنِ مُسلم، از صَبَّاح مُزَنی، از حرث [حارث] بن حَصِیرَه،[1] از حَبَّهٔ عُرَنی، گفت:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلَايَتِي عَلىٰ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَعَلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ، أَقَرَّ بِهَا مَنْ أَقَرَّ وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَنْكَرَ.

أَنْكَرَهَا يُونُسُ، فَحَبَسَهُ اللَّهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ حَتّىٰ أَقَرَّ بِهَا؛[2]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خدا ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و زمین عرضه داشت، کسانی بدان اقرار کردند و کسانی از آن روی برتافتند.

یونس آن را انکار کرد [و به طور کامل نپذیرفت] به همین خاطر، خدا او را در شکم نهنگ نگه داشت تا اینکه به آن تن داد.

---

۱. در دستِ خط مصنّف (و نیز نسخهٔ شاگردش)، این واژه «حَضیره» به نظر می‌آید.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۷۵ ـ ۷۶، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۱٤: ۳۹۱، حدیث ۱۰ (وجلد ۲٦: ۲۸۲، حدیث ۳٤).

تحقیقی پیرامون ترک اَوْلیٰ از سوی انبیا

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: تردیدی وجود ندارد که انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کفر و شرک است (چنان که روایات متواتر از امامان علیهم‌السلام بدان صراحت دارد) و ساحت عصمت یونس و دیگر انبیا ـ به دلیل آثار نقلی و شواهد عقلی ـ از این نسبت پاک می‌باشد. هرکه به آن قائل شود، از گردونهٔ اسلام بیرون است.

مقصود از انکار (چنان که در این حدیث هست) و توقّف (چنان که در دیگر اخبار دربارهٔ یونس و دسته‌ای از انبیا آمده است) انکار اعتقادی، که شخص را از سرحدّ ایمان خارج می‌سازد، نمی‌باشد، مراد، مطلبی است که در ذیل می‌آوریم.

﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾؛[1] و هیچ کس مانند شخص کاردان و آگاه، خبرِ درست به تو نمی‌دهد.

مطلب به شرح ذیل است:

برای ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدودی است که همهٔ آنچه را خدا بدان امر کرد و محبوب اوست (اخلاق پسندیده و اعمال شرعی) در بر می‌گیرد؛ زیرا مقتضای اقرار به ولایت علی علیه‌السلام پیروی راه او و خود را به او شبیه ساختن در همهٔ احوال است و راه علی علیه‌السلام همان شاهراه خداست که چیزی از آنچه را در آن رضای خدا باشد، از دست نمی‌رود.

پذیرش ولایت علی علیه‌السلام آن گونه که سزامند است، الگو گیری علمی و عملی از آن حضرت در همهٔ امور می‌باشد و منحصر است در امتثال اوامر خدای متعال

---

۱. سورهٔ فاطر (۳۵) آیهٔ ۱۴.

و پرهیز از نواهی او به گونه‌ای که خدا او را در جایی که نمی‌پسندد نیابد و در جایی که دوست می‌دارد، ناپیدا نبیند.

انکار دو قسم است:

۱. انکار علمی به زبانِ اعتقاد؛ اینکه شخص اصل چیزی را انکار کند و آن را باطل بداند.

۲. انکار عملی به زبانِ فعل با بقای اصل اعتقاد به حال خودش.

بدون شک، انکار علمی، موجب کفر است البته وقتی که شخص امر حقّی را انکار کند.

امّا انکار عملی، موجب کفر نمی‌باشد و فقط عصیان است.

در گناه‌کاران اهل ایمان، انکار، از نوع دوّم است. گناهانی که از آنها بروز می‌یابد (با وجود بقای اصل اعتقادشان) آنان را از حلقهٔ ایمان خارج نمی‌سازد.

حدیث «**لا يَزني الزَّاني وَهُوَ مُؤْمن**» (زناکار، در حال ایمان زنا نمی‌کند) تأویل می‌شود به مفارقت روح ایمان در عمل، و به آنچه بیان کردیم برمی‌گردد.

لیکن بر کسی که یکی از گناهان را انجام دهد، گویند وی در ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام توقّف کرد و آن را منکر شد؛ زیرا آن را آن گونه که شایسته است بر دوش نگرفت و به آن حضرت از هر نظر شبیه نشد، بلکه با گامی در عمل، از بعضی حدود ولایت مطلق علی علیه‌السلام خارج گردید.

همچنین گناهان عملی دو قسم‌اند:

- بخشی از گناهان از هوای نفس و پیروی شیطان برمی‌خیزد. این قسم از آنها با عصمت تنافی دارد.

● بخشی از معاصی، ناشی از علاقه به پروردگار و محبّت به اوست که «ترک اَولی» نامیده می‌شود؛ زیرا انجام ندادن آنها ارجح می‌باشد.

این قسم از گناهان در حقّ غیر «خلق اوّل» (یعنی محمّد ﷺ و آل پاک آن حضرت) ناسازگار نیست؛ زیرا از «ادبار» (روی برتابی) نشئت نمی‌گیرد و تنها از «اقبال» (روی آوری) مایه می‌گیرد، لیکن نقص است، با کمال فنا در حقّ معبود و تسلیم در برابر امر او، منافات دارد.

اگر برای این قسم، نظیری را خواستی، انسانی را فرض کن که به شدّت او را دوست می‌داری و او به سبب محبّت تو به او، دوستت می‌دارد. این اتفاق پیش می‌آید که وی به خاطر مصلحتی که در جدایی خود از تو می‌بیند، از تو می‌خواهد که روزگاری او را ترک کنی، تو هم از او جدا می‌شوی، سپس شدّت محبّت (بر خلاف امر و خواست وی) تو را به دیدارش برمی‌انگیزد و مدّتی را که با تو عهد کرد او را نبینی، تکمیل نمی‌کنی.

این کار تو معصیت به شمار می‌آید (زیرا بر خلاف امر اوست) لیکن با دیگر معاصی که از هوای نفس برمی‌خیزد، قابل قیاس نیست؛ زیرا از محبّت ناشی می‌شود و محبوب، تو را در این حرکت، عتاب می‌کند، نه از جهت خشم بر تو (زیرا می‌داند که از روی عناد، او را مخالفت نکردی) بلکه به خاطر کامل ساختن تو در محبّت و تسلیم و فنا، از باب عنایت [به تو] است.

عتاب وی ـ در حقیقت ـ لطف و عنایت در حقّ توست تا بدین وسیله تو را به درجات کمال ترقّی دهد و به رتبهٔ کمالِ اتصال بالا بَرَد.

مخالفت‌های صادره از بعضی از انبیا و خصّیصان (مانند آدم ابوالبشر) از این قسم است.

آدم علیه السلام نهی خدای متعال را در خوردن از آن درخت، برای علاقه به خلود در جوار خدای سبحان، مخالفت کرد. این مخالفت از محبّت نسبت به خدا ناشی می‌شد و نهی از خوردن از آن درخت، نهی تحریمی نبود، بلکه نهی اَرجحی به شمار می‌آمد (نظیر نماز در حمّام نسبت به نماز در مسجد) (این را نیک بفهم).

لیکن از آنجا که این کار، با مقام تسلیم محض (تسلیمی که مقتضای قبول ولایت امیرالمؤمنین ـ آن گونه که بایسته است ـ می‌باشد) تنافی داشت؛ زیرا مقتضای کمال تسلیم، راضی شدن [مُحب] به هر چیزی است که حبیب می‌پسندد، بی‌آنکه در این باره به او اعتراض کند.

چنان که شاعر می‌سراید:

أَعْدِمْ وُجودَكَ لَا تَشْهَدْ لَهُ أَثَراً وَذَرْهُ يَهْدِمُهُ طَوْراً وَيَبْنِيهِ[1]

ـ وجودت را نادیده انگار، اثری از حضور برایش نبین، رهایش کن بگذار او خراب کند و بسازد.

خدا این رفتار آدم را نکوهید تا پشیمانی و استغفار او را ثمر دهد و بدین وسیله، به بالاترین درجات محبّت ـ نسبت به مقام خویش ـ برسد.

خدا آن را عصیان نامید؛ زیرا این نافرمانی آدم، نوعی عصیان بود اما نه عصیانی که آدم را از حدّ عصمت بیرون بَرد، بلکه از قبیل اموری بود که ترک آن اَولی می‌نمود.

این کار آدم علیه السلام گرچه از حُبّ خدا برمی‌خاست، لیکن تسلیم محض و عدم اعتبار و التفات حتّی به نفس محبّت، اَولی از آن بود.

---

۱. یک بیت از قصیدهٔ شیخ ناصرالدین، مشهور به ابن بنت ملیق است. بنگرید به، المکتوبات (سرهندی) ۱: ۵۵۲.

معنای این سخن که «محبّت، میان مُحبّ و محبوب، حجاب است» همین است؛ زیرا نگاه سوی محبّت، نوعی التفات به جهتِ اِنیّت می‌باشد (این را دریاب).

و چنین است یونس نبی. وی بر قومش خشمناک شد و نزول عذاب را خواست؛ زیرا تاب نیاورد که ببیند خدای متعال در زمین عصیان شود. غضب یونس برای خدا بود، لیکن با مقام «فناء فی الله» (فنا در خدا) که به معنای غرق شدن در ولایت امیرالمؤمنین و طاعت اوست، منافات داشت.

زیرا علی علیه‌السلام وجه الله است، وجهی که اولیا باید بدان رو کنند و دری که باید از آن وارد شد.

زیرا مقتضای ادب و تسلیم این بود که یونس بردبار می‌ماند و درنگ می‌ورزید (چراکه خدای سبحان او را بدین کار فرا خواند) و در درخواست نزولِ عذاب شتاب نمی‌کرد.

یونس با این کار سزاوار عتاب شد. خدای متعال او را در شکم نهنگ نگه داشت تا اینکه این نکته را دریافت.

﴿ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾؛[1] در ظلمت‌ها ندا داد: خدایی جز تو نیست، منزّهی، من از ستمگران بودم.

بدین سان، به توحید محض و نفی جهتِ مَنیّت (از هر نظر) تن داد و اقرار کرد که جهت فطرت الهی را با ادا نکردنِ آنچه را اقتضایش را داشت (فنای صرف و عبودیّت محض برای ولیّ مطلق خدا) پاس نداشت.

---

۱. سورهٔ انبیا (۲۱) آیهٔ ۸۷.

چون به این امر اقرار نمود (یعنی توسّل به محمّد و آل آن حضرت، چنان که در اخبار هست) خدا او را اجابت فرمود و از غم نجاتش داد؛ به اینکه ولیّ خویش را (ولیّی که در دیگر عوالم ـ در مقام اَدا ـ جایگزین خود ساخت و با هر یک از انبیا ـ به طور سرّی ـ قرار داد) برایش آشکار ساخت دستش را گرفت و به ساحل دریا انداخت و توبه‌اش را پذیرفت؛ چراکه خدا بس توبه‌پذیر و مهربان است، سائل را نا امید نمی‌سازد و نیازمند را [دست خالی] برنمی‌گرداند.[1]

و از این قبیل است همهٔ ترک اَولی‌هایی که از انبیا صادر شد و در اخبار از آن به توقّف در ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا حضرت قائم (عجّل الله فرجه) یا عموم آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله تعبیر شده است.

این اندک از بسیار را برگیر. این دقایق، بر کثیری از مردم مخفی ماند؛ به همین خاطر، حلّ این اشکالات برای آنها فراهم نیامد. آنان یا از سر جهل ساکت ماندند یا به سخنانی نامفهوم لب گشودند.

و ستایش خدای را که ما را به این امر رهنمون شد و اگر خدا هدایتمان نمی‌کرد از راه‌یافتگان نبودیم.

و صلوات و سلام بر محمّد و آل پاکش باد.

---

۱. جمله اخیر، تضمین عبارتی در دعای روز عرفه است که در آن آمده است: **یا مَن لا یَخیبُ سائلُهُ، لَا تَرُدَّني خائباً** (المزار الکبیر: ٤٥٣)؛ ای خدایی که سائل از تو نا امید نمی‌شود، نا امیدم برنگردان.

و نیز سخنی که امام عسکری علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدای متعال نقل می‌کند که فرمود: **فإنّي آلَيْتُ عَلَى نَفْسي قَسَماً حقّاً لا أخيّب بهم آملاً ولا أَرُدُّ بهم سائلاً**؛ بر خود سوگند راستین یاد کرده‌ام که به آبروی اینان (محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام) آرزومندی را نا امید نسازم و حاجتمندی را [دست خالی] برنگردانم (بحار الأنوار ٢٦: ٣٢٨).

حدیث (۲۱)

[هفت پل روی دوزخ و ماجرای اول قنطرهٔ آن]

از **کنز الفوائد**، اثر کراجکی رحمه‌الله.

کراجکی رحمه‌الله می گوید: محمّد بن مؤمن شیرازی، در تفسیرش به اسنادش از ابن عبّاس روایت می‌کند که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ مَالِكاً أَنْ يُسَعِّرَ النِّيرَانَ السَّبْعَ وَأَمَرَ رِضْوَانَ أَنْ يُزَخْرِفَ الْجِنَانَ الثَّمَانَ، وَيَقُولُ: يَا مِيكَائِيلُ مُدَّ الصِّرَاطَ عَلَىٰ مَتْنِ جَهَنَّمَ وَيَقُولُ: يَا جَبْرَئِيلُ عَلِّقْ مِيزَانَ الْعَدْلِ تَحْتَ الْعَرْشِ، وَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ قَرِّبْ أُمَّتَكَ لِلْحِسَابِ.

ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ تَعالىٰ أَنْ يُعْقَدَ عَلَى الصِّرَاطِ سَبْعُ قَنَاطِرَ، طُولُ كُلِّ قَنْطَرَةٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ، وَعَلَىٰ كُلِّ قَنْطَرَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْأَلُونَ هَذِهِ الأُمَّةَ نِسَاءَهُمْ وَرِجَالَهُمْ.

عَلَى الْقَنْطَرَةِ الأُولَى عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحُبِّ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عليهم‌السلام فَمَنْ أَتَى بِهِ، جَازَ الْقَنْطَرَةَ الأُولَى كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ، وَمَنْ لَمْ يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِهِ، سَقَطَ عَلَىٰ أُمِّ رَأْسِهِ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ، وَلَوْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَعْمَالِ الْبِرِّ عَمَلُ سَبْعِينَ صِدِّيقاً؛[1]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: وقتی روز قیامت شود، خدا مالک را امر می‌کند دوزخ‌های هفت‌گانه را شعله‌ور سازد و به رضوان دستور می‌دهد بهشت‌های هشت‌گانه را بیاراید و می‌فرماید: ای میکائیل، پل صراط را روی جهنّم بکش

---

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۱۵۲؛ بحار الأنوار ۲۷: ۱۱۰ ـ ۱۱۱، حدیث ۸۲ (و جلد ۷، ص ۳۳۱، حدیث ۱۲).

و می‌فرماید: ای جبرئیل، ترازوی عدل را زیر عرش بیاویز و می‌فرماید: ای محمّد، امّتت را برای حساب نزدیک ساز.

سپس خدای متعال فرمان می‌دهد که بر صراط هفت قنطره بزنند که طول هر کدام از آنها هفده هزار فرسخ است و بر هر یک از آنها هفتاد هزار فرشتهٔ مأمور بازپرسی از مردان و زنان این امّت‌اند.

در قنطرهٔ اوّل، دربارهٔ ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حبّ اهل بیت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسند. هرکس این ولایت و محبّت را با خود در آنجا بیاورد، برق‌آسا از آن می‌گذرد و هرکه اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست نداشته باشد، با مُخ به ته جهنّم می‌افتد، هرچند کارهای نیک هفتاد صدِّیق همراهش باشد.

حدیث (۲۲)

[تفسیر بُرج‌های آسمان]

المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّه، اثر سیّد علّامه، توبلی رحمه‌الله.

در این کتاب، از اختصاص مفید رحمه‌الله از محمّد بن علی بن بابویه روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن موسی بن متوکّل، از محمّد بن اَبی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران، از عمویش، حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش، سالم بن دینار، از سعد بن طَریف،[1] از اَصبغ بن نُباته، گفت: شنیدم ابن عبّاس می‌گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: ذِكْرُ اللَّهِ عزّوجلّ عِبَادَةٌ، وَذِكْرِي عِبَادَةٌ، وَذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ، وَذِكْرُ الأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةٌ.

---

۱. در دست خط مؤلف، ظریف، ثبت است.

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِّيَّةِ، إِنَّ وَصِيِّي لَأَفْضَلُ الأَوْصِيَاءِ، وَإِنَّهُ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلىٰ عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَمِنْ وُلْدِهِ الأَئِمَّةُ الْهُدَاةُ.

بِهِمْ يَحْبِسُ اللَّهُ الْعَذَابَ مِنْ [1] أَهْلِ الأَرْضِ، وَبِهِمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ يُمْسِكُ الْجِبَالَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، وَبِهِمْ يَسْقِي خَلْقَهُ الْغَيْثَ، وَبِهِمْ يُخْرِجُ النَّبَاتَ.

أُولٰئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقّاً وَخُلَفَائِي صِدْقاً، عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ (وَهِيَ اثْنا عَشَرَ شَهْراً) وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نُقَبَاءِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ.

ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الآيَةَ: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ [2]، ثُمَّ قَالَ: أَتُقَدِّرُ يَابْنَ عَبَّاسٍ أَنَّ اللَّهَ يُقْسِمُ بِالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَيَعْنِي بِهِ السَّمَاءَ وَبُرُوجَهَا؟

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا ذَاكَ؟

قَالَ: أَمَّا السَّمَاءُ فَأَنَا، وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَالأَئِمَّةُ بَعْدِي؛ أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ عليهم السلام؛ [3]

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ذِكر خدای عزوجل عبادت است، ذِكر من عبادت است، ذِكر علی عبادت است، ذكر امامان از نسلِ علی عبادت است.

سوگند به کسی که مرا به نبوّت برانگیخت و بهترین مردم قرار داد، وصیّ من برترین اوصیا و حجّت خدا بر بندگان و خلیفهٔ او بر مردمان است و امامان هدایتگر از نسل اویند.

به آنان [یعنی به یُمن وجود امامان عليهم السلام و به خاطر آنها] خدا نمی‌گذارد عذاب

---

١. در مآخذ، «عن» ضبط است.

٢. سورهٔ بروج (٨٥) آیهٔ ١.

٣. الإختصاص: ٢٢٣ ـ ٢٢٤؛ بحار الأنوار ٣٦: ٣٧٠ ـ ٣٧١، حديث ٢٣٤.

بر اهل زمین فرود آید، آسمان را نگه می‌دارد تا بر زمین نیفتد (مگر آنجا که اذن پروردگار باشد) کوه‌ها را بر زمین کوبید تا آنان را نلرزاند، به [برکت] آنان خلق را از باران سیراب می‌سازد و گیاهان را می‌رویاند.

آنان اولیای راستین خدا و خلفای صادق اویند. عدّهٔ آنها به شمار ماه‌ها (دوازده ماه) و به تعداد نقبای موسی بن عمران است.

سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: «و قسم به آسمان دارای برج‌ها» و آن گاه پرسید: ای ابن عبّاس، آیا فکر می‌کنی خدا به آسمان دارای برج‌ها سوگند یاد می‌کند و آسمان و برج‌های آن را در نظر دارد؟

پرسیدم: ای رسول خدا، مقصود از آن چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: منظور از «آسمان» منم و «برج‌ها» امامان بعد از من‌اند، اوّل ایشان علی است و آخرشان مهدی (صلوات خدا بر همه‌شان باد).

حدیث (۲۳)

[خودداری شیطان از تواضع در برابر انوار اهل بیت علیهم‌السلام]

تفسیر الإمام العسکری علیه‌السلام.

امام حسن عسکری علیه‌السلام از امام حسین علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ ـ تَعَالىٰ ـ لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَسَوَّاهُ وَعَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَشْبَاحاً خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ.

وَكَانَتْ أَنْوَارُهُمْ تُضِيءُ فِي الآفَاقِ، مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ وَالْجِنَانِ وَالْكُرْسِيِّ وَالْعَرْشِ.

فَأَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعْظِيماً لَهُ أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وِعَاءً لِتِلْكَ الْأَشْبَاحِ الَّتِي قَدْ عَمَّ أَنْوَارُهَا فِي الْآفَاقِ.[۱]

فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبىٰ أَنْ يَتَوَاضَعَ لِجَلَالِ عَظَمَةِ اللَّهِ وَأَنْ يَتَوَاضَعَ لِأَنْوَارِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

وَقَدْ تَوَاضَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا، فَاسْتَكْبَرَ وَتَرَفَّعَ وَكَانَ بِإِبَائِهِ ذٰلِكَ وَتَكَبُّرِهِ مِنَ الْكَافِرِينَ؛[۲]

چون خدای متعال آدم را آفرید و راست و درست کرد و اَسامی هر چیزی را به او آموخت و اشیا را بر فرشتگان عرضه داشت، محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین را به صورت پنج شَبَح در پشت آدم قرار داد.

نور آنان علیهم‌السلام در آفاقِ آسمان‌ها وحجاب‌ها وبهشت وکرسی وعرش پرتو افکند.

خدای عزّوجلّ برای بزرگداشت آدم بدان خاطر که او را فضیلت بخشید و ظرف برای این اشباح (که نورشان آفاق را در نوردید) قرار داد، به فرشتگان امر کرد در برابر آدم به سجده افتند.

همه سجده کردند مگر ابلیس که بر نتافت در برابر عظمت خدا فروتن باشد و در مقابل اَنوار ما اهل بیت سر خم کند.

فرشتگان ـ همه‌شان ـ در برابر انوار ما تواضع کردند [و به خاک افتادند] شیطان روی برتافت و خود را برتر شمرد و به خاطر همین خودداری وکبر ورزی، از کافران شد.

---

۱. در مآخذ، دو نوع ضبط وجود دارد: «الآفاقَ» و «في الآفاقِ».

۲. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه‌السلام: ۲۱۹؛ بحار الأنوار ۱۱: ۱۵۰.

حديث (٢٤)

[حكايت انوار پنج تن عليهم السلام در پشت آدم عليه السلام]

تفسير الإمام العسكري عليه السلام.

امام حسن عسكرى عليه السلام از امام سجّاد عليه السلام روايت مى‌كند كه فرمود: برايم حديث كرد پدرم، از پدرش، از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرمود:

يَا عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ آدَمَ لَمَّا رَأَى النُّورَ سَاطِعاً مِنْ صُلْبِهِ إِذْ كَانَ اللَّهُ قَدْ نَقَلَ أَشْبَاحَنَا مِنْ ذِرْوَةِ الْعَرْشِ إِلىٰ ظَهْرِهِ، رَأَى النُّورَ وَلَمْ يَتَبَيَّنِ الأَشْبَاحَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا هٰذِهِ الأَنْوَارُ؟

قَالَ اللَّهُ عزوجل: أَنْوَارُ أَشْبَاحٍ نَقَلْتُهُمْ مِنْ أَشْرَفِ بِقَاعِ عَرْشِي إِلىٰ ظَهْرِكَ، وَلِذٰلِكَ أَمَرْتُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَكَ إِذْ كُنْتَ وِعَاءً لِتِلْكَ الأَشْبَاحِ.

فَقَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، لَوْ بَيَّنْتَهَا لِي. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: انْظُرْ يَا آدَمُ إِلىٰ ذِرْوَةِ الْعَرْشِ، فَنَظَرَ آدَمُ عليه السلام وَوَقَعَ نُورُ أَشْبَاحِنَا مِنْ ظَهْرِ آدَمَ عَلىٰ ذِرْوَةِ الْعَرْشِ فَانْطَبَعَ فِيهِ صُوَرُ أَشْبَاحِنَا كَمَا يَنْطَبِعُ وَجْهُ الإِنْسَانِ فِي الْمِرْآةِ الصَّافِيَةِ، فَرَأَىٰ أَشْبَاحَنَا، فَقَالَ: مَا هٰذِهِ الأَشْبَاحُ يَا رَبِّ؟

فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ، هٰذِهِ الأَشْبَاحُ أَفْضَلُ خَلَائِقِي وَبَرِيَّاتِي:

هٰذَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا الْحَمِيدُ وَالْمَحْمُودُ فِي أَفْعَالِي، شَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنِ اسْمِي.

وَهٰذَا عَلِيٌّ، وَأَنَا الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، شَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنِ اسْمِي.

وَهٰذِهِ فَاطِمَةُ، وَأَنَا فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ، فَاطِمُ أَعْدَائِي عَنْ رَحْمَتِي يَوْمَ فَصْلِ قَضَائِي، وَفَاطِمُ أَوْلِيَائِي عَمَّا يَعْتَرِيهِمْ وَيَشِينُهُمْ، فَشَقَقْتُ لَهَا اسْماً مِنِ اسْمِي.

وَهٰذَا الْحَسَنُ وَهٰذَا الْحُسَيْنُ، وَأَنَا الْمُحْسِنُ الْمُجْمِلُ، شَقَقْتُ لَهُمَا اسْماً مِنِ اسْمِي.

هٰؤُلَاءِ خِيَارُ خَلِيقَتِي وَكِرَامُ بَرِيَّتِي، بِهِمْ آخُذُ وَبِهِمْ أُعْطِي، وَبِهِمْ أُعَاقِبُ وَبِهِمْ أُثِيبُ.

فَتَوَسَّلْ إِلَيَّ بِهِمْ يَا آدَمُ، وَإِذَا دَهَتْكَ دَاهِيَةٌ فَاجْعَلْهُمْ إِلَيَّ شُفَعَاءَكَ، فَإِنِّي آلَيْتُ عَلىٰ نَفْسِي قَسَماً حَقّاً لَا أُخَيِّبُ بِهِمْ آمِلاً، وَلَا أَرُدُّ بِهِمْ سَائِلاً.

فَلِذٰلِكَ حِينَ نَزَلَتْ مِنْهُ الْخَطِيئَةُ، دَعَا اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِمْ، فَتَابَ عَلَيْهِ وَغَفَرَ لَهُ؛[1]

ای بندگان خدا، چون آدم دید نور از صُلب وی می‌درخشد (زیرا خدا اشباح ما را از بلندای عرش به پشت وی انتقال داد. آدم نور را دید و اشباح را درنیافت) پرسید: پروردگارا، این انوار چیستند؟

خدای عزّوجلّ فرمود: انوار اَشباحی که از بالاترین بقعه‌های عرشم به پشت تو انتقال دادم و به همین خاطر به ملائکه امر کردم در برابرت سجده کنند؛ زیرا تو ظرف انتقال این اشباح شدی.

آدم علیه‌السلام گفت: پروردگارا، کاش آنها را برایم آشکار سازی و نشان دهی!

خدای متعال فرمود: ای آدم، به قلهٔ عرش بنگر! آدم علیه‌السلام نگاه کرد (نور اشباح ما از پشت آدم بر ستیغ عرش افتاد، در آن، صُوَر اشباح ما ـ به گونه‌ای که عکسِ انسان در آینه می‌افتد ـ نقش بست) عکسِ اشباح ما را در اوجِ عرش دید، پرسید: پروردگارا، این اشباح چیست؟

---

١. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه‌السلام: ٢١٩ ـ ٢٢٠؛ بحار الأنوار ٢٦: ٣٢٧ ـ ٣٢٨.

خدا فرمود: ای آدم، اینها اشباح برترین خلایق و آفریده‌های من‌اند:

این، محمّد است. من در افعالم حمید و محمودم، نامی از اسم خویش را برای او جدا ساختم.

این، علی است. منم خدای علیّ عظیم، نامی از اسم خود را برای او بیرون آوردم.

این، فاطمه است. منم فاطرِ آسمان‌ها و زمین (فاطمِ [1] دشمنانم از رحمتم و روز فصل قضایم، فاطمِ اولیای خویش از آنچه بر سرشان می‌آید و دامنشان را لکه‌دار می‌سازد). نامی از اسم خویش را برای او بیرون آوردم.

این، حسن و این، حسین است. منم خدای مُحسن مُجمل، اسمی از نام خویش را برای آن دو جدا ساختم.

اینان بهترین خلق من و گرامی‌ترین آفریده‌های من‌اند. به [وسیله] ایشان می‌گیرم و می‌بخشم، و کیفر و پاداش می‌دهم.

ای آدم، هرگاه گرفتاری و بلایی برایت پیش آمد، ایشان را در درگاه من شفیعان خود ساز؛ چراکه بر خود سوگندی راستین یاد کرده‌ام که به آبروی آنها آرزومندی را ناامید نسازم و سائلی را [دست خالی] برنگردانم.

به همین خاطر، هنگامی که آن خطا دامن‌گیر آدم شد، خدای ﷻ را به حقّ ایشان فرا خواند و خدا توبه‌اش را پذیرفت و او را آمرزید.

---

۱. واژهٔ «فطم» در اصل به معنای کودک را از شیر گرفتن است و در اینجا معنای جداکننده را در بر دارد.

حدیث (۲۵)

[راز اینکه چرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای شکستن بت‌ها علی علیه السلام را بر دوش گرفت]

علل الشرایع، اثر صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو علی، احمد بن یحیی مُکَتِّب، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد وَرَّاق، گفت: برای ما حدیث کرد بِشْر بن [بشیر بن] سعید بن قیلَوَیْه [1] [قَلْبَوَیْه] مُعدِّل (در «وافقه» [2]) گفت: برای ما حدیث کرد عبدالجَبَّار بن کثیر تمیمی [یمانی] گفت: شنیدم محمّد بن حَرْب هِلالی (امیر مدینه) می‌گفت:

سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فِي نَفْسِي مَسْأَلَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا.

فَقَالَ: إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِمَسْأَلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي وَإِنْ شِئْتَ فَسَلْ.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَبِأَيِّ شَيْءٍ تَعْرِفُ مَا فِي نَفْسِي قَبْلَ سُؤَالِي؟

قَالَ: بِالتَّوَسُّمِ وَالتَّفَرُّسِ.

---

۱. در «معانی الأخبار: ۳۵۰، حدیث ۱» و نیز در «بحار الأنوار ۳۸: ۷۹، حدیث ۲»، «قَیْلَوَیْه» ضبط است و در «امالی صدوق: ۲۲۹، حدیث ۱۳» و نیز در «علل الشرایع ۱: ۱۷۳، باب ۱۳۹، حدیث ۱»، «قَلْبَوَیه» می‌باشد.

۲. این واژه در «معانی الأخبار: ۳۵۰» «مرافقه» ضبط است. محقق کتاب (در پی نوشت) یادآور می‌شود که نسخه‌ها در ضبط این واژه مختلف‌اند (مرافعه، واقفه) که در کتاب‌های مربوط به اَماکن و بُقعه‌ها ذکری از آنها نیست. ممکن است این واژه «مُراقِیه» باشد (که نخستین شهر آفریقا از راه اسکندریه است) یا «واقیه» باشد (که نام کوهی در ناحیهٔ دَیْلَم است) یا «واقصه» باشد (که منزلی در راه مکه بعد از قرعاء سوی مکه است) یا «واعقه» باشد (که نام مکانی است) و می‌توان آن را «رافقه» خواند که نام شهری در نزدیکی فرات است.

أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ ﷻ: ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾.[1]

وَقَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

قَالَ، فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبِرْنِي بِمَسْأَلَتِي.

قَالَ: أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِمَ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عِنْدَ حَطِّ الأَصْنَامِ مِنْ سَطْحِ الْكَعْبَةِ، مَعَ قُوَّتِهِ وَشِدَّتِهِ وَمَا ظَهَرَ مِنْهُ فِي قَلْعِ بَابِ الْقَمُوصِ بِخَيْبَرَ وَالرَّمْيِ بِهِ إِلىٰ وَرَائِهِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً، وَكَانَ لَا يُطِيقُ حَمْلَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلاً.

وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْكَبُ النَّاقَةَ وَالْفَرَسَ وَالْحِمَارَ وَرَكِبَ الْبُرَاقَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ، وَكُلُّ ذٰلِكَ دُونَ عَلِيٍّ فِي الْقُوَّةِ وَالشِّدَّةِ.

فَقُلْتُ لَهُ: عَنْ هٰذَا وَاللَّهِ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبِرْنِي.

فَقَالَ: إِنَّ عَلِيّاً ﷺ بِرَسُولِ اللَّهِ تَشَرَّفَ وَبِهِ ارْتَفَعَ وَبِهِ وَصَلَ إِلىٰ إِطْفَاءِ نَارِ الشِّرْكِ، وَأَبْطَلَ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ ﷻ.

وَلَوْ عَلَاهُ النَّبِيُّ لِحَطِّ الأَصْنَامِ، لَكَانَ ﷺ بِعَلِيٍّ مُرْتَفِعاً وَشَرِيفاً وَاصِلاً إِلىٰ حَطِّ الأَصْنَامِ، وَلَوْ كَانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ، لَكَانَ أَفْضَلَ مِنْهُ.

أَلَا تَرَى أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَالَ: لَمَّا عَلَوْتُ ظَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شُرِّفْتُ وَارْتَفَعْتُ حَتّىٰ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَنَالَ السَّمَاءَ لَنِلْتُهَا.

أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمِصْبَاحَ هُوَ الَّذِي يُهْتَدىٰ بِهِ فِي الظُّلْمَةِ وَانْبِعَاثُ فَرْعِهِ مِنْ أَصْلِهِ وَقَدْ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَنَا مِنْ أَحْمَدَ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ.

أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) كَانَا نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ﷻ قَبْلَ

---

١. سورهٔ حجر (١٥) آيهٔ ٧٥.

خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَلْفَيْ عَامٍ، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَمَّا رَأَتْ ذٰلِكَ النُّورَ رَأَتْ لَهُ أَصْلاً قَدْ تَشَعَّبَ مِنْهُ شُعَاعٌ لَامِعٌ، فَقَالَتْ: إِلٰهَنَا وَسَيِّدَنَا مَا هٰذَا النُّورُ؟

فَأَوْحَى اللَّهُ (تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ) إِلَيْهِمْ: هٰذَا نُورٌ مِنْ نُورِي؛ أَصْلُهُ نُبُوَّةٌ وَفَرْعُهُ إِمَامَةٌ.

أَمَّا النُّبُوَّةُ فَلِمُحَمَّدٍ عَبْدِي وَرَسُولِي، وَأَمَّا الإِمَامَةُ فَلِعَلِيٍّ حُجَّتِي وَوَلِيِّي، وَلَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُ خَلْقِي.

أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَفَعَ يَدَ عَلِيٍّ عليه السلام بِغَدِيرِ خُمٍّ حَتّىٰ نَظَرَ النَّاسُ إِلىٰ بَيَاضِ إِبْطَيْهِمَا، فَجَعَلَهُ مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ.

وَقَدِ احْتَمَلَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام يَوْمَ حَظِيرَةِ بَنِي النَّجَّارِ، فَلَمَّا قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ نَاوِلْنِي أَحَدَهُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: نِعْمَ الرَّاكِبَانِ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

وَأَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ فَأَطَالَ سَجْدَةً مِنْ سَجَدَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ أَطَلْتَ هٰذِهِ السَّجْدَةَ؟ فَقَالَ ﷺ: إِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَاجِلَهُ حَتّىٰ يَنْزِلَ.

وَإِنَّمَا أَرَادَ بِذٰلِكَ رَفْعَهُمْ وَتَشْرِيفَهُمْ.

فَالنَّبِيُّ ﷺ إِمَامٌ نَبِيٌّ، وَعَلِيٌّ عليه السلام إِمَامٌ لَيْسَ بِنَبِيٍّ وَلَا رَسُولٍ، فَهُوَ غَيْرُ مُطِيقٍ لِأَثْقَالِ النُّبُوَّةِ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ الْهِلَالِيُّ، فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: إِنَّكَ لَأَهْلٌ لِلزِّيَادَةِ.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَمَلَ عَلِيّاً عَلىٰ ظَهْرِهِ، يُرِيدُ بِذٰلِكَ أَنَّهُ أَبُو وُلْدِهِ وَإِمَامُ الأَئِمَّةِ مِنْ صُلْبِهِ، كَمَا حَوَّلَ رِدَاءَهُ فِي صَلَاةِ الاسْتِسْقَاءِ وَأَرَادَ أَنْ يُعْلِمَ أَصْحَابَهُ بِذٰلِكَ أَنَّهُ قَدْ تَحَوَّلَ الْجَدْبُ خِصْباً.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: احْتَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيّاً يُرِيدُ بِذٰلِكَ أَنْ يُعْلِمَ قَوْمَهُ، أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يُخَفِّفُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ وَالْعِدَاةِ وَالأَدَاءِ عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ.

قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ زِدْنِي.

فَقَالَ: احْتَمَلَهُ لِيُعْلِمَ بِذٰلِكَ أَنَّهُ قَدِ احْتَمَلَهُ، وَمَا حَمَلَهُ إِلَّا لأَنَّهُ مَعْصُومٌ لَا يَحْمِلُ وِزْراً فَيَكُونُ [1] أَفْعَالُهُ عِنْدَ النَّاسِ حِكْمَةً وَصَوَاباً.

وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ عليه السلام: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ) حَمَلَنِي ذُنُوبَ شِيعَتِكَ ثُمَّ غَفَرَهَا لِي، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ عز وجل: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾. [2]

وَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عز وجل: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ [3] قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ، وَعَلِيٌّ نَفْسِي وَأَخِي، أَطِيعُوا عَلِيّاً فَإِنَّهُ مُطَهَّرٌ مَعْصُومٌ ﴿لَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقىٰ﴾ [4] ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الآيَةَ: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾. [5]

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ الْهِلَالِيُّ، ثُمَّ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَيُّهَا الأَمِيرُ، لَوْ أَخْبَرْتُكَ بِمَا فِي حَمْلِ النَّبِيِّ ﷺ عَلِيّاً عليه السلام عِنْدَ حَطِّ الأَصْنَامِ مِنْ سَطْحِ الْكَعْبَةِ

---

١. در مآخذ «فتكونُ» ضبط است.

٢. سورهٔ فتح (٤٨) آيهٔ ٢.

٣. سورهٔ مائده (٥) آيهٔ ١٠٥.

٤. سورهٔ طه (٢٠) آيهٔ ١٢٣.

٥. سورهٔ نور (٢٤) آيهٔ ٥٤.

مِنَ الْمَعَانِي الَّتِي أَرَادَهَا بِهِ، لَقُلْتَ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ لَمَجْنُونٌ، فَحَسْبُكَ مِنْ ذٰلِكَ مَا قَدْ سَمِعْتَ.

فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَيَدَيْهِ وَقُلْتُ: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ﴾ [1] رِسَالَاتِهِ [2]؛ [3]

محمد بن حَرْب می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، در ذهنم مسئله‌ای هست می‌خواهم آن را از شما بپرسم.

امام علیه‌السلام فرمود: اگر بخواهی پیش از آنکه بپرسی تو را بدان مسئله خبر می‌دهم و اگر می‌خواهی خودت بپرسی، بپرس.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، چگونه ـ پیش از سؤالم ـ درمی‌یابی که در درونم چه می‌گذرد؟

امام علیه‌السلام فرمود: با «توسُّم» (علامت شناسی) و «تفرُّس» (تیزبینی و ژرف‌نگری).

آیا این سخن خدای عزوجل را نشنیدی که فرمود: «در هلاکتِ قوم لوط، برای کسانی که به دقّت در آن بنگرند، نشانه‌هایی است».

و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از فراست (هوشمندی و باطن‌نگری) مؤمن، پروا کنید؛ زیرا با نور الهی [به چیزها] می‌نگرد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، مرا به مسئله‌ام خبر دهید.

امام علیه‌السلام فرمود: می‌خواستی دربارهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بپرسی که هنگام خُرد کردن بت‌ها از روی [دیوار خانه] کعبه، چگونه علیّ بن اَبی طالب علیه‌السلام قوّت نداشت آن

---

۱. سورهٔ اَنعام (٦) آیهٔ ۱۲٤.

۲. در مآخذ «رسالَته» ضبط است (یعنی همان ضبط قرآن، ثبت است).

۳. علل الشرایع ۱: ۱۷۳ ـ ۱۷۵، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۳۸: ۷۹ ـ ۸۲، حدیث ۲.

حضرت را بر دوشش حمل کند با اینکه علی علیه‌السلام نیرو و توان زیادی داشت؟

نمونه‌ای از زور و بازوی آن حضرت در کندنِ درِ «قَمُوص» در خیبر آشکار شد که آن را از جا کند و چهل ذراع پشت سرش انداخت، در حالی که چهل مرد [جنگی] نمی‌توانستند آن را بردارند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ناقه، اسب و اُلاغ سوار می‌شد و در شب معراج بر «بُراق» نشست [و به آسمان‌ها رفت]، زورمندی و توانِ همهٔ اینها، کمتر از علی علیه‌السلام بود.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، والله، همین را می‌خواستم بپرسم، مرا آگاه سازید.

امام علیه‌السلام فرمود: علی علیه‌السلام به سبب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شرافت یافت و به وسیلهٔ او بالا رفت و به خاموش سازی آتش شرک و باطل ساختن هر معبودی جز خدای عزوجل دست یافت.

اگر علی علیه‌السلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای شکستن بت‌هابالا می‌بُرد [در آن صورت] اوج گرفتن و شرافت یافتن و دست‌یابی به خُرد کردن بت‌ها، به واسطهٔ علی علیه‌السلام بود و اگر چنین می‌شد، علی علیه‌السلام برتر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به شمار می‌آمد.

آیا ندیدی که علی علیه‌السلام فرمود: چون بر دوش پیامبر بالا رفتم شرافت پیدا کردم و چنان اوج گرفتم که اگر می‌خواستم، به آسمان می‌رسیدم.

مگر نمی‌دانی که چراغ وسیله‌ای است که در تاریکی به آن می‌توان هدایت یافت و فرع آن از اصل آن پدید می‌آید [یعنی روشنایی محیط از کانون نور است].

[مگر ندانستی] که علی علیه‌السلام فرمود: من نسبت به احمد، مانند روشنایی نسبت به نورم.

مگر نمی‌دانی که محمّد و علی (صلوات خدا بر هر دوی آنان باد) دو هزار سال پیش از آنکه خدا خلق را بیافریند، نوری در پیشگاه خدای بزرگ بودند و فرشتگان چون این نور را دیدند، منبعِ نوری را دیدند که شعاع درخشانی از آن می‌تابید، پرسیدند: ای خدای ما، این نور چیست؟

خدای متعال به آنها وحی فرمود: این، نوری از نور من است، اَصل [و منبع] آن، نبوّت است و فرع [و شعاع] آن، امامت.

نبوّت، برای محمّد ـ بنده و رسول من ـ است و امامت، برای علی حجّت و ولیّ من؛ و اگر این دو نبودند، خلق را نمی‌آفریدم.

مگر نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در «غدیر خم» به قدری بالا بُرد که مردم به سفیدی زیر بغل هر دو نگریستند و او را مولای مسلمانان و امام آنها قرار داد.

[مگر نمی‌دانی که] در روز «حظیرهٔ بنی نجّار»[1] پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش حمل می‌کرد و چون یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا، یکی از آن دو را به [آغوش] من ده! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه خوب سواری‌اند این دو! و پدرشان از این دو بهتر است.

[مگرنمی‌دانی که] پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب نماز می‌گزارد ویکی از سجده‌هایش را طولانی ساخت. پس از سلام نماز، از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا،

---

۱. مقصود از این مکان، جایی است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از خانه گم شدند و شب را در آنجا به سر بردند و خدا دو فرشته را به نگهبانی آنان گماشت. در شماری از منابع واژهٔ «حظیره» که به معنای حصار، جای خشک کردن خرما، حفاظ، محوطه و... است به صورت «حضیره» ثبت است و اشتباه املایی به شمار می‌رود.

چرا این سجده را طول دادی؟ پیامبر ﷺ فرمود: فرزندم مرا مرکب خود ساخت، خوش نداشتم بر او پیش‌دستی کنم [صبر کردم] تا فرود آید.

[در این موارد] پیامبر ﷺ می‌خواست [مقام] آنان را بالا ببرد و شرافت بخشد.

رسول خدا ﷺ هم امام بود و هم پیامبر، و علی علیه‌السلام امام بود و نبی و رسول نبود. به همین خاطر، آن حضرت طاقتِ بارهای سنگین نبوّت را نداشت.

محمّد بن حَرْب هلالی، می‌گوید: گفتم: ای فرزند رسول خدا، بیشتر برایم بگو.

امام علیه‌السلام فرمود: شایستگی این را داری.

رسول خدا ﷺ علی را بر دوش برداشت. با این کار، می‌خواست بیان دارد که آن حضرت پدرِ فرزندانش و امامِ امامانی است که از صُلب آن حضرت‌اند؛ چنان‌که در نماز باران، عبایش را چپه [بر دوش] انداخت و با این کار می‌خواست به اَصحاب بفهماند که خشک‌سالی به پُرباری [و فراوانی نعمت‌ها] تغییر می‌یابد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، بر [آگاهی و دانش] من بیفزا.

امام علیه‌السلام فرمود: رسول خدا ﷺ علی را بر دوش گرفت. با این کار، می‌خواست به قومش اعلام کند که پس از او آن حضرت، دَیْن و وعده‌هایش را می‌پردازد و از طرف او ادا می‌کند و بار پشتش را سبک می‌سازد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، بیش از این برایم بگو.

فرمود: افعال پیامبر ﷺ برای مردم حکمت و صواب بود. آن حضرت جز

معصوم را بر دوش نمی‌گرفت. وقتی علی علیه‌السلام را بر دوش بالا بُرد، بدان معنا بود که آن حضرت معصوم است گناهی با خود ندارد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، خدای متعال گناهان شیعهٔ تو را بر من بار نمود سپس به خاطر من آنها را آمرزید و این مطلب در این سخن خداست که فرمود: «تا خدا گناهان گذشته و آینده‌ات را بیامرزد».

و آن گاه که خدا نازل فرمود: «ای مردم، نفسِ خویش را بپایید» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را برای مردم خواند: «ای مردم، مراقب نفس خویش باشید، هرگاه شما هدایت یافتید، کسانی که گمراه شدند، به شما آسیب نمی‌رسانند» [ای مردم] علی، نفسِ من و برادر من است، علی را فرمان برید؛ چراکه او پاک و معصوم است «نه گمراه است و نه شقاوتمند».

سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را تلاوت فرمود: «بگو: خدا را اطاعت کنید، پیامبر را فرمان برید. اگر [از فرمان پیامبر] روی گردانید، بر اوست آنچه بارش شد و بر شماست آنچه بر دوش گرفتید. اگر او را فرمان برید، هدایت می‌یابید و بر عهدهٔ پیامبر جز رساندن پیام خدا (به شیوهٔ رسا و شیوا) نیست».

محمّد بن حَرْب هلالی می‌گوید، سپس جعفر بن محمّد علیه‌السلام به من فرمود: ای امیر، اگر به همهٔ معانی‌ای که در بر دوش گرفتن علی به وسیلهٔ پیامبر (برای شکستن بت‌ها از سطح کعبه) هست، تو را خبر دهم، خواهی گفت: جعفر بن محمّد دیوانه است! آنچه را شنیدی تو را بس باشد.

می‌گوید: برخاستم و سر و دست آن حضرت را بوسیدم و گفتم: «خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد».

حديث (۲۶)

[ماجرای خربزه‌ای که تلخ درآمد]

از **بشارة المصطفى**، اثر عماد الدين طَبَری.

محمّد بن علی بن عبدالصَّمد روایت می‌کند از پدرش، از جدّش، از ابو احمد بن جعفر بَیْهقی، از علی بن مَدینی، از فَضْل بن حباب، از مُسَدَّد، از ابو معاویه، از اَعْمَش، از ابو صالح، از ابو هُرَیره که گفت:

كُنْتُ أَنَا وَأَبُو ذَرٍّ وَبِلَالٌ نَسِيرُ ذَاتَ يَوْمٍ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَنَظَرَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلىٰ بِطِّيخٍ فَحَلَّ دِرْهَماً وَدَفَعَهُ إِلىٰ بِلَالٍ فَقَالَ: ايتِنِي بِهٰذَا الدِّرْهَمِ مِنْ هٰذَا الْبِطِّيخِ.

[وَمَضىٰ عَلِيٌّ إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَمَا شَعُرْنَا إِلَّا وَبِلَالٌ قَدْ وَافىٰ [1] بِالْبِطِّيخِ] فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِطِّيخَةً فَقَطَعَهَا فَإِذَا هِيَ مُرَّةٌ.

فَقَالَ: يَا بِلَالُ، ابْعُدْ هٰذَا الْبِطِّيخَ عَنِّي، وَأَقْبِلْ عَلَيَّ حَتّىٰ أُحَدِّثَكَ بِحَدِيثٍ حَدَّثَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَيَدُهُ عَلىٰ مَنْكِبِي:

إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ طَرَحَ حُبِّي عَلَى الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ وَالْبِحَارِ وَالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ؛ فَمَا أَجَابَ إِلىٰ حُبِّي عَذُبَ، وَمَا لَمْ يُجِبْ إِلىٰ حُبِّي خَبُثَ وَمَرَّ.

وَإِنِّي لَأَظُنُّ أَنَّ هٰذَا الْبِطِّيخَ مِمَّا لَمْ يُجِبْ إِلىٰ حُبِّي؛ [2]

ابو هُرَیره می‌گوید: روزی من و ابوذر و بلال با علیّ بن اَبی طالب عليه السلام حرکت می‌کردیم. نگاه علی عليه السلام به خربزه‌ای افتاد، درهمی درآورد و به بلال داد و فرمود: با این درهم از این خربزه [برای ما] بیاور.

---

۱. در «بشارة المصطفى» و نیز در «مستدرک الوسایل ۱۶: ۴۱۶»، «قد وافانا» ضبط است.

۲. بشارة المصطفى: ۱۶۷ ـ ۱۶۸؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۸۱ ـ ۲۸۲، حدیث ۵.

[علی علیه‌السلام به منزل رفت. اندکی نگذشت که بلال خربزه را برای ما آورد] آن حضرت خربزه راگرفت و قاچ زد [و مزه کرد] آن خربزه تلخ بود.

امام علیه‌السلام به بلال فرمود: این خربزه را دور انداز و پیشم بیا تا حدیثی را که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برایم گفت (در حالی که دستش بر شانه‌ام بود) برایت بازگویم:

خدای متعال حُب (دوست داشتن) مرا بر سنگ و کلوخ و دریاها و کوه‌ها و [گیاهان و] درختان عرضه داشت؛ هریک از آنها که آن را پذیرفت، شیرین شد و هر کدام از آنها که آن را اجابت نکرد، پلید و تلخ گشت.

گمانم این است که این خربزه از آنهاست که به محبّتِ من تن نداد.

حدیث (۲۷)

[رابطهٔ تلخی و شیرینی ثمرات جهان هستی با ولایت]

از **الإختصاص**، اثر شیخ مفید رحمه‌الله.

روایت است از عمران [بن یَسار] یَشْکری، از ابو حَفْص مُدْلِجی، از شریف بن رَبیعه، از قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَا أَشْتَهِي بِطِّيخاً.

قَالَ: فَأَمَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام بِشِرَاءِ الْبَطِّيخِ، فَوَجَّهْتُ بِدِرْهَم، فَجَاءُونَا [1] بِثَلَاثِ بِطِّيخَاتٍ، فَقَطَعْتُ وَاحِدَةً فَإِذَا هِيَ مُرَّةٌ، فَقُلْتُ: مُرَّةٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

فَقَالَ: ارْمِ بِهِ، مِنَ النَّارِ وَإِلَى النَّارِ.

---

۱. اگر این واژه، صیغهٔ مفرد باشد، ضبط آن به صورت «فَجَاءَنا» است و اگر جمع باشد (چنان که برخی از محققان در چاپ‌های جدید آن را جمع تلقی کرده‌اند) ضبطِ «جاؤُونا» درست به نظر می‌رسد.

قَالَ: وَقَطَعْتُ الثَّانِيَةَ فَإِذَا هِيَ حَامِضَةٌ، فَقُلْتُ: حَامِضَةٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

فَقَالَ: إِرْمِ بِهِ، مِنَ النَّارِ إِلَى النَّارِ.

قَالَ: قَطَعْتُ الثَّالِثَةَ فَإِذَا هِيَ مَدُودَةٌ، فَقُلْتُ: مَدُودَةٌ!

قَالَ: إِرْمِ بِهِ، مِنَ النَّارِ إِلَى النَّارِ.

قَالَ: ثُمَّ وَجَّهْتُ بِدِرْهَمٍ آخَرَ، فَجَاءُونَا بِثَلَاثٍ بِطِّيخَاتٍ، فَوَثَبْتُ عَلَى قَدَمَيَّ فَقُلْتُ: أَعْفِنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قَطْعِهِ، كَأَنَّهُ تَأَثَّمَ بِقَطْعِهِ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اجْلِسْ يَا قَنْبَرُ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ.

فَجَلَسْتُ وَقَطَعْتُ فَإِذَا هِيَ حُلْوَةٌ، فَقُلْتُ: حُلْوَةٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

فَقَالَ: كُلْ وَأَطْعِمْنَا.

فَأَكَلْتُ ضِلْعاً وَأَطْعَمْتُهُ ضِلْعاً وَأَطْعَمْتُ الْجَلِيسَ ضِلْعاً.

فَالْتَفَتَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا قَنْبَرُ، إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ عَرَضَ وَلَايَتَنَا عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالثَّمَرِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؛ فَمَا قَبِلَ مِنْهُ وَلَايَتَنَا طَابَ وَطَهُرَ وَعَذُبَ، وَمَا لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ خَبُثَ وَرَدِيَ وَنَتُنَ؛[1]

قنبر می‌گوید: نزد امیرالمؤمنین عليه السلام بودم که مردی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، اشتهای خربزه دارم.

امام عليه السلام مرا به خریدن خربزه امر کرد. درهمی را فرستادم، سه خربزه برای ما آوردند. یکی را قاچ زدم [و مزه کردم] دیدم تلخ است. گفتم: ای امیرالمؤمنین، تلخ است.

امام عليه السلام فرمود: دورش انداز، از آتش است وبه آتش [می‌رود].

---

١. الإختصاص: ٢٤٩؛ بحار الأنوار ٢٧: ٢٨٢ ـ ٢٨٣، حديث ٦.

خربزهٔ دوّم را قاچ زدم، ترش بود. گفتم: ای امیرالمؤمنین، ترش است!

امام علیه السلام فرمود: دورش انداز، از آتش است و به آتش [برمی‌گردد].

خربزهٔ سوّم را قاچ زدم، دیدم کرموست، گفتم [این خربزه هم] پر از کرم است!

امام علیه السلام فرمود: دورش انداز، از آتش است و به آتش [باز می‌رود].

سپس درهمی دیگر فرستادم، سه خربزه نزد ما آوردند. از جایم جهیدم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، مرا از بُریدن خربزه عفو کن (گویا قنبر از قاچ زدن خربزه احساس گناه می‌کرد [می‌ترسید باز هم آن خربزه‌ها خراب درآید]).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای قنبر، بنشین [و آنها را قاچ بزن] زیرا آنها مأمورند.

نشستم و خربزه را قاچ زدم، دیدم شیرین است. گفتم: ای امیرالمؤمنین، شیرین است!

امام علیه السلام فرمود: بخور و ما را از آن بخوران.

خربزه را سه قسمت کردم: یک قاچ را خودم خوردم، یک قاچ را به آن حضرت دادم و یک قاچ را به آن شخص که با ما همنشین شد.

امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای قنبر، خدای متعال ولایت ما را بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین (آدمی، پری، میوه‌ها و غیر آن) عرضه داشت، هر کدام از آنها که ولایت ما را پذیرفت، پاک و پاکیزه و شیرین شد و هر کدام که نپذیرفت، پلید و پست شد و گندید.

حديث (۲۸)

[فضايل حيرت انگيز روز عيد غدير]

اقبال الأعمال، اثر رضى الدين بن طاووس رحمه الله.

از كتاب «النشر والطىّ» به اِسنادش از امام رضا عليه السلام روايت است كه فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، زُفَّتْ أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ إِلَى اللَّهِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلىٰ خِدْرِهَا.

قِيلَ: مَا هٰذِهِ الأَيَّامُ؟

قَالَ: يَوْمُ الأَضْحىٰ، وَيَوْمُ الْفِطْرِ، وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَيَوْمُ الْغَدِيرِ.

وَإِنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ، بَيْنَ الأَضْحىٰ وَالْفِطْرِ وَالْجُمُعَةِ، كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي نَجَا فِيهِ إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ مِنَ النَّارِ فَصَارَ شَاكِراً لِلَّهِ.(۱)

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ بِهِ الدِّينَ فِي إِقَامَةِ النَّبِيِّ عليه السلام عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَماً وَأَبَانَ فَضِيلَتَهُ وَوِصَايَتَهُ، فَصَامَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ.

وَإِنَّهُ لَيَوْمُ الْكَمَالِ، وَيَوْمُ مَرْغَمَةِ الشَّيْطَانِ، وَيَوْمُ يُقْبَلُ(۲) **أَعْمَالُ الشِّيعَةِ وَمُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله.**

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَعْمَدُ اللَّهُ فِيهِ إِلىٰ مَا عَمِلَهُ الْمُخَالِفُونَ، فَيَجْعَلُهُ هَبَاءً مَنْثُوراً.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَأْمُرُ جَبْرَئِيلَ عليه السلام أَنْ يَنْصِبَ كُرْسِيَّ كَرَامَةِ اللَّهِ بِإِزَاءِ بَيْتِ الْمَعْمُورِ وَيَصْعَدُهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام وَتَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَيَثْنُونَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَيَسْتَغْفِرُونَ لِشِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةِ [عليهم السلام] وَمُحِبِّيهِمْ مِنْ وُلْدِ آدَمَ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَأْمُرُ اللَّهُ فِيهِ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنْ مُحِبِّي أَهْلِ

---

۱. در اقبال الأعمال، بدين‌گونه است: فصامَهُ شكراً لله؛ اين روز را براى سپاس از خدا روزه گرفت.

۲. در مآخذ «تقبل» ضبط است.

الْبَيْتِ وَشِيعَتِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ الْغَدِيرِ، وَلَا يَكْتُبُونَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كَرَامَةً لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالأَئِمَّةِ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ ﷺ وَذَوِي رَحْمَتِهِ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَزِيدُ اللَّهُ فِي حَالِ مَنْ عَبَدَ فِيهِ، وَوَسَّعَ عَلَىٰ عِيَالِهِ وَنَفْسِهِ وَإِخْوَانِهِ، وَيَعْتِقُهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ سَعْيَ الشِّيعَةِ مَشْكُوراً وَذَنْبَهُمْ مَغْفُوراً.

وَهُوَ يَوْمُ تَنْفِيسِ الْكَرْبِ، وَيَوْمُ تَحْطِيَةِ الْوِزْرِ.

وَيَوْمُ الْحَبَاءِ وَالْعَطِيَّةِ، وَيَوْمُ نَشْرِ الْعِلْمِ، وَيَوْمُ الْبِشَارَةِ، وَالْعِيدِ الأَكْبَرِ.

وَيَوْمُ يُسْتَجَابُ فِيهِ الدُّعَاءُ، وَيَوْمُ الْمَوْقِفِ الْعَظِيمِ.

وَيَوْمُ لُبْسِ الثِّيَابِ، وَنَزْعِ السَّوَادِ، وَيَوْمُ الشَّرْطِ وَالْمَشْرُوطِ، وَيَوْمُ نَفْيِ الْهُمُومِ.

وَيَوْمُ الصَّفْحِ عَنْ مُذْنِبِي شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَهُوَ يَوْمُ السُّبْقَةِ، وَيَوْمُ إِكْثَارِ الصَّلَاةِ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَيَوْمُ الرِّضَا، وَيَوْمُ عِيدِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

وَيَوْمُ قَبُولِ الأَعْمَالِ، وَيَوْمُ طَلَبِ الزِّيَادَةِ، وَيَوْمُ اسْتِرَاحَةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَوْمُ الْمُتَاجَرَةِ، وَيَوْمُ التَّوَدُّدِ، وَيَوْمُ الْوُصُولِ إِلَىٰ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَيَوْمُ التَّزْكِيَةِ، وَيَوْمُ تَرْكِ الْكَبَائِرِ وَالذُّنُوبِ، وَيَوْمُ الْعِبَادَةِ.

وَيَوْمُ تَفْطِيرِ الصَّائِمِينَ؛ فَمَنْ فَطَّرَ فِيهِ صَائِماً مُؤْمِناً كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ فِئَاماً ـ إِلَىٰ أَنْ عَدَّ عَشْراً ـ ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرِي مَا الْفِئَامُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: مَائَةُ أَلْفٍ.

وَهُوَ يَوْمُ التَّهْنِئَةِ؛ يُهَنِّي بَعْضُكُمْ بَعْضاً، فَإِذَا لَقِيَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةِ.

وَهُوَ يَوْمُ التَّبَسُّمِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الإِيمَانِ؛ فَمَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ يَوْمَ

الْغَدِيرِ، نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالرَّحْمَةِ، وَقَضىٰ لَهُ أَلْفَ حَاجَةٍ، وَبَنىٰ لَهُ قَصْراً فِي الْجَنَّةِ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ، وَنَضَّرَ وَجْهَهُ.

وَهُوَ يَوْمُ الزِّينَةِ؛ فَمَنْ تَزَيَّنَ لِيَوْمِ الْغَدِيرِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ خَطِيئَةٍ عَمِلَهَا صَغِيرَةً أَوْ كَبِيرَةً، وَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ لَهُ الْحَسَنَاتِ، وَيَرْفَعُونَ لَهُ الدَّرَجَاتِ إِلىٰ قَابِلٍ مِثْلِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ، فَإِنْ مَاتَ مَاتَ شَهِيداً، وَإِنْ عَاشَ عَاشَ سَعِيداً.

وَمَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً، كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ جَمِيعَ الأَنْبِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ.

وَمَنْ زَارَ فِيهِ مُؤْمِناً، أَدْخَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ سَبْعِينَ نُوراً، وَوَسَّعَ فِي قَبْرِهِ، وَيَزُورُ قَبْرَهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَيُبَشِّرُونَهُ بِالْجَنَّةِ.

وَفِي يَوْمِ الْغَدِيرِ عَرَضَ اللَّهُ الْوَلَايَةَ عَلىٰ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، فَسَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَزَيَّنَهَا بِالْعَرْشِ.

ثُمَّ سَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَزَيَّنَهَا بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ.

ثُمَّ سَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَزَيَّنَهَا بِالْكَوَاكِبِ.

ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَى الأَرَضِينَ فَسَبَقَتْ مَكَّةُ، فَزَيَّنَهَا بِالْكَعْبَةِ.

ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ، فَزَيَّنَهَا بِالْمُصْطَفىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ.

ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ، فَزَيَّنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عليه السلام].

وَعَرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ، فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ بِذٰلِكَ ثَلَاثَةُ جِبَالٍ [جبل (خ)]: جَبَلُ الْعَقِيقُ وَجَبَلُ الْفَيْرُوزَجِ وَجَبَلُ الْيَاقُوتِ؛ فَصَارَتْ هٰذِهِ الْجِبَالُ جِبَالَهُنَّ وَأَفْضَلَ الْجَوَاهِرِ.

ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا جِبَالٌ أُخَرُ، فَصَارَتْ مَعَادِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

وَمَا لَمْ يُقِرَّ بِذٰلِكَ وَلَمْ يَقْبَلْ، صَارَتْ لَا تُنْبِتُ شَيْئاً.

وَعَرَضَ [عرضت (خ)] ذٰلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْمِيَاهِ؛ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْباً، وَمَا أَنْكَرَ مِنْهَا صَارَ مِلْحاً أُجَاجاً.

وَعَرَضَ [عرضت (خ)] ذٰلِكَ الْيَوْمِ عَلَى النَّبَاتِ؛ فَمَا قَبِلَهُ صَارَ حُلْواً طَيِّباً، وَمَا لَمْ يَقْبَلْ صَارَ مُرّاً.

ثُمَّ عَرَضَ [عرضت (خ)] ذٰلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الطَّيْرِ؛ فَمَا قَبِلَهَا صَارَ فَصِيحاً مُصَوِّتاً، وَمَا أَنْكَرَهَا صَارَ أَخْرَسَ مِثْلَ اللَّكَنِ.

وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قَبُولِهِمْ وَلاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ، كَمَثَلِ الْمَلَائِكَةِ فِي سُجُودِهِمْ لآدَمَ؛ وَمَثَلُ مَنْ أَبىٰ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ، كَمَثَلِ إِبْلِيسَ.

وَفِي هٰذَا الْيَوْمِ، أُنْزِلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿الْيَوْمُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِيناً﴾.(١)

وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا وَكَانَ يَوْمُ بَعْثِهِ مِثْلَ يَوْمِ الْغَدِيرِ عِنْدَهُ، وَعَرَفَ حُرْمَتَهُ؛ إِذْ نَصَبَ لأُمَّتِهِ وَصِيّاً وَخَلِيفَةً مِنْ بَعْدِهِ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ؛(٢)

وقتی روز قیامت فرا رسد، چهار روز چنان خرامان پیش خدا حضور می‌یابند که عروس به سراپرده‌اش می‌رود.

پرسیدند: این روزها کدام‌اند؟

امام رضا عليه السلام فرمود: روز عید قربان، روز عید فطر، روز جمعه، روز عید غدیر.

---

١. سورهٔ مائده (٥) آیهٔ ٣.

٢. اقبال الأعمال: ٤٦٤ ـ ٤٦٥؛ زاد المعاد: ٢٠٣ ـ ٢٠٥.

روز عید غدیر، در میان این چهار روز، مانند ماه [شب چهارده] میان ستارگان است.

غدیر، روزی است که ابراهیم خلیل در آن از آتش نجات یافت و شکرگزار خدا شد.

غدیر، روزی است که خدا دین را در آن کامل ساخت بدین سان که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به عنوان امیرالمؤمنین برافراشت و فضیلت و وصایتش را آشکار ساخت و آن حضرت آن روز را روزه گرفت.

غدیر، روز کمال و روز به خاک مالیده شدن بینی شیطان و روز قبولی اعمال (اعمال شیعه و محبّان آل محمّد) است.

غدیر، روزی است که خدا ـ در آن ـ به آنچه مخالفان انجام دادند دست بُرد و اعمال آنان را گردِ پراکنده (هیچ و پوچ) ساخت.

غدیر، روزی است که خدا به جبرئیل فرمان داد که تخت کرامت الهی را در مقابل «بیت المعمور» نصب کند و جبرئیل [بر آن] بالا رود و فرشتگان از همهٔ آسمان‌ها پیرامون او گرد آیند و بر محمّد صلی الله علیه و آله ثنا و درود فرستند و برای شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمّه علیهم السلام و محبّان آنها (از نسل آدم) آمرزش بخواهند.

غدیر، روزی است که خداوند به «کرام الکاتبین»[1] دستور می‌دهد تا قلم [تکلیف] را به مدّت سه روز (از روز غدیر) از دوست‌داران اهل بیت و شیعیان آنان بردارند و چیزی از خطاهای آنان را (به احترام پیامبر و علی و ائمّه) بر آنان ننویسند.

---

۱. فرشتگانی که اعمالِ آدمیان را می‌نویسند.

غدیر، روزی است که خدا آن را برای محمّد و آل آن حضرت و صاحبان رحمتش قرار داد.

غدیر، روزی است که خدا روزی کسی را که در آن عبادت ورزد و بر خانواده و خود و برادرانش گشایش دهد، افزون می‌سازد و از دوزخ می‌رهاند.

غدیر، روزی است که خدا در آن، سعی شیعه را پاس می‌دارد، گناهشان را می‌آمرزد.

غدیر، روز رفع گرفتاری‌ها و پاک ساختن وزر و وبال‌هاست.

غدیر، روز هدیه دادن و بخشش است، روز نشر علم، روز مژده دادن، بزرگ‌ترین عید خدا.

غدیر، روزی است که دعا در آن به اجابت می‌رسد و روز موقف عظیم است.

غدیر، روز پوشیدن لباس نو و درآوردن لباس سیاه، روز شرط و مشروط، روز برطرف شدن غم‌هاست.

غدیر، روز چشم‌پوشی از شیعیان گنه‌کار امیرالمؤمنین است، روز مسابقه دادن، روز فرستادن صلوات فراوان بر محمّد و آل محمّد، و روز رضا و خشنودی [خدا] و روز عید اهل بیت علیهم‌السلام.

غدیر، روز قبولی اعمال است، روز زیادت خواستن [روزی]، روز استراحت مؤمنان، روز تجارت [با خدا] روز یکدیگر را دوست داشتن، روز رسیدن به رحمت الهی، روز نفس را پاکیزه ساختن، روز ترک کبائر و گناهان، روز عبادت.

غدیر، روز افطار دادنِ روزه‌داران است. هرکس در این روز مؤمن روزه‌داری

را افطار دهد، مانند آن است که یک «فئام» را غذا داده است (امام علیه السلام همچنان عدد را افزود و به ده فئام رساند) سپس پرسید: می‌دانی «فئام» چند نفر است؟ راوی گفت: خیر. حضرت فرمود: فئام، صد هزار نفر می‌باشد.

غدیر، روز تهنیت گفتن به یکدیگر است. هرکس برادر مؤمنش را دیدار کند، بگوید: سپاس خدای را که ما را از متمسّکان به ولایت امیرالمؤمنین و ائمّه قرار داد.

غدیر، روز تبسّم به روی مردمان اهل ایمان است. هرکس در این روز به روی برادرش تبسّم کند، خدا روز قیامت با نظر رحمت به او می‌نگرد و هزار حاجتش را برمی‌آورد و قصری از مروارید سفید ـ در بهشت ـ برایش بنا می‌کند و چهره‌اش را شکوفا می‌سازد.

غدیر، روز آراستگی و زینت است. هرکه در روز غدیر خود را بیاراید، خدا هر خطای بزرگ و کوچک او را می‌آمرزد و فرشتگان را می‌فرستد که حسنات را برای او بنویسند و درجات را تا روز غدیر سال آینده، برایش بالا برند. اگر وی در این روز بمیرد، شهید می‌میرد و اگر زنده بماند، نیک‌بخت می‌زِیَد.

هرکه در روز غدیر مؤمنی را اطعام کند، مانند آن است که همهٔ انبیا و صدّیقان را غذا خوراند.

هرکه در روز غدیر به دیدار مؤمنی برود، خدا هفتاد نور وارد قبرش می‌سازد و قبرش را فراخ می‌گرداند و هر روز، هفتاد هزار فرشته قبرش را زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند.

در روز غدیر، خدا ولایت را بر اهل آسمان‌ها عرضه داشت، آسمان هفتم به آن سبقت جُست، خدا آن را به عرش زینت بخشید.

سپس اهل آسمان چهارم سوی آن شتافت، خدا آن را به «بیت المعمور»[۱] آراست.

پس از آن، اهل آسمان دنیا به آن سبقت گرفت، خدا آن را با ستارگان آذین بست.

آن‌گاه ولایت را بر زمین‌ها عرضه کرد، مکّه سوی آن پیش گرفت، خدا آن را به کعبه بیاراست.

سپس مدینه سوی آن شتافت، خدا آن را به محمّد مصطفی ﷺ آراست.

پس از آن، کوفه به آن سبقت گرفت، خدا آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام زینت داد.

خدا ولایت را بر کوه‌ها عرضه داشت، نخست سه کوه عقیق و کوه فیروزه و کوه یاقوت بدان اقرار کرد، این کوه‌ها، کوه‌های این جواهرات شدند و بهترین جواهرند.

سپس کوه‌های دیگر به آن سبقت جستند، از این رو، معادن طلا و نقره شدند.

کوه‌هایی که به ولایت تن ندادند و آن را نپذیرفتند، چیزی نمی‌رویانند.

در روز غدیر، ولایت بر آب‌ها عرضه شد، هر کدام از آنها پذیرفت، عَذْب و شیرین شد و هر کدام نپذیرفت، شورید.

در این روز، ولایت بر گیاهان (روییدنی‌ها) عرضه شد، هر کدام که پذیرفت [میوه‌اش] شیرین و گوارا شد و هر کدام نپذیرفت، تلخید.

سپس خدا ولایت را ـ در این روز ـ بر پرندگان عرضه داشت، هر کدام

---

۱. نام مکانی مقدس در آسمان چهارم.

پذیرفت، صدای رسا یافت و هر کدام برنتافت، گُنگید (مانند لکنت زبان).

مَثَل مؤمنان در پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خُم، مَثَلِ فرشتگان در سجده‌شان بر آدم است و مَثَل کسانی که ولایت آن حضرت را ـ در آن روز ـ برنتافتند، مَثَلِ ابلیس.

در این روز، این آیه نازل شد: «امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را تمام ساختم و راضی شدم که اسلام دینتان باشد».

و خدا هیچ پیامبری را برنینگیخت مگر اینکه ـ روز بعثت وی ـ نزد وی مانند روز غدیر بود و حرمتش را شناخت؛ زیرا در آن روز، برای پس از خود، وصی و خلیفه نصب کرد.

تحقیقی پیرامون رفع القلم در حدیث غدیر

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: اینکه امام علیه السلام فرمود: **يَأْمُرُ اللهُ فيه الكِرامَ الكاتبين أَن يَرْفَعُوا القَلَمَ عَن مُحِبِّي أَهْلِ البيت**... ؛ خدا در این روز، به «کرام الکاتبین» امر کرد که قلم را از محبّان اهل بیت بردارند (تا آخر عبارت).

این فِقره میان مردم مطرح است. بعضی بدان خاطر که معنای ظاهری عبارت را بعید می‌دانند به تأویلات خود سرانه‌ای دست یازیده‌اند که تاکنون وجه اشکال در آن را من نیافتم که از چه روست؟!

زیرا میان ننوشتن خطاها (از آغاز) و میان عفو از آنها پس از نوشتن، فرقی وجود ندارد.

با وجود این، هیچ کس از شقّ دوّم نمی‌هراسد؛ چراکه آیات و اخباری که در این معنا وارد شده‌اند، متواترند؛ مانند:

• ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾؛[۱] خدا از شرک به خویش نمی‌گذرد و کمتر از شرک را برای هرکه بخواهد، می‌آمرزد.

• ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾؛[۲] تا خدا گناهان گذشته و آینده‌ات را بیامرزد.

واز دلالت اخبار به دست می‌آید که مقصود [در آیهٔ اخیر] گناهان شیعه است.

• حدیث **مَنْ بَكىٰ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه‌السلام حَتّىٰ خَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ**؛[۳] هرکه بر حسین علیه‌السلام بگرید و به اندازهٔ بال مگسی از چشم او اشک بیرون آید، خدا گناهانش را می‌آمرزد، هرچند بیش از کف دریاها باشد.

• و امثال این حدیث، اخباری که در خصوصِ کارهای نیک مخصوصی هست و بیش از حدّ شمارش‌اند.

مردم بر این تعالیم می‌گذرند و هرگز در آنها اشکال نمی‌کنند با اینکه هر دو شق (ننوشتن خطا و نوشتن سپس آمرزیدن) با یک آب، سیراب می‌شوند.

آری، بسا این پندار در ذهن شکل گیرد که مؤدّای این حدیث، ترخیص در ارتکاب معاصی است.

امّا مؤدّای این حدیث بدان‌گونه که توهُّم شده نیست؛ زیرا امام علیه‌السلام می‌فرماید:

---

۱. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ٤٨ و١١٦.

۲. سورهٔ فتح (٤٨) آیهٔ ۲.

۳. عین عبارتی که در کتاب‌های حدیثی آمده است، بدین‌گونه است: «من ذَكَرَنَا وَذُكِرنا عِنْدَه، فَخَرَجَ ...».
بنگرید به، قرب الإسناد: ٣٦، حدیث ١١٧؛ المحاسن ١: ٦٣، حدیث ١١٠؛ ثواب الأعمال: ١٨٧؛ وسائل الشیعة ١٢: ٢٠، حدیث ١٥٥٣٢؛ بحار الأنوار ٤٤: ٢٧٨، حدیث ٣ (و دیگر منابع).

«خطاهای آنان را نمی‌نویسند» و تردیدی نیست که خطا با نوعی غفلت و حیرت آمیخته است یا در حفظ نفس از خطا، تساهل صورت می‌گیرد. خطا مانند عصیان نیست که به عمد انجام شود، گرچه مکلّف در همین غفلت و تساهل هم معذور نمی‌باشد.

این فقرهٔ حدیث (بدان گونه که نادانان فهمیده‌اند و همین، منشأ اشکالشان شده است) ترخیص در ارتکاب مناهی نیست.

اصحاب ترخّص و بهانه‌جویان، با تکیه بر حدیث مذکور، در این روز، به لهو و لعب می‌پردازند.

ترجمهٔ مولانا علّامهٔ مجلسی ﷺ بر خبط آنان افزود. وی در **زاد المعاد** حدیث را به گونه‌ای ترجمه می‌کند که متن خبر بدان گونه نیست، می‌نگارد:

«این روزی است که امر می‌کند حق تعالی ملائکهٔ نویسندگان اعمال را که قلم بردارند از محبّان اهل بیت و شیعیان ایشان تا سه روز از روز غدیر، و ننویسند هیچ خطا و گناه ایشان را...». [1]

مجلسی ﷺ در ترجمه، به لفظ «خطایا» (که در متن حدیث هست) بسنده نمی‌کند، بلکه واژهٔ «گناه» را برای توضیح آن می‌آورد. در حالی که گناه اعمّ از خطاست.

کسی که به اصل متن خبر رجوع نکند، گمان می‌برد که واژهٔ «گناه» در حدیث ذکر شده است.

بدین ترتیب، خطای آنها در این راستا فزونی می‌یابد.

---

۱. در «لوامع صاحبقرانی ٦: ۲۵۱» (که از آثار محمد تقی مجلسی ﷺ پدر علامه مجلسی ﷺ است) آمده است: «و آن روزی است که حق ـ سبحانه وتعالی ـ امر می‌کند نویسندگان اعمال را که قلم بردارند تا سه روز از دوست‌داران و شیعیان ایشان، و بر ایشان گناه ننویسند ... ».

خلاصه: خطیئه با دیگر معاصی ـ که ناشی از تعمّد و ستیزه‌جویی است ـ نباید قیاس شود.

برای آگاهی به فرق میان این دو، می‌توان به سخن امام سجّاد علیه‌السلام (در دعای طولانی سحرهای ماه رمضان) نگریست، آنجا که می‌فرماید:

إِلٰهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاحِدٌ، وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ، وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ، وَلَا لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ، لٰكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي، وَغَلَبَنِي هَوَايَ، وَأَعَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي، وَغَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخىٰ عَلَيَّ...؛ [1]

خدایا، وقتی تو را فرمان نبردم، این گونه نبود که پروردگاری‌ات را انکار کنم و امرت را سبک بشمارم، متعرّض کیفرت شوم و وعیدت را دست‌کم گیرم، لیکن خطیئه‌ای بود که بر من عارض شد و نفسم برایم بیاراست و هوایم بر من غلبه یافت و شقاوتم مددکارش شد و پرده‌ای که بر من انداختی [تا رسوا نشوم] مرا فریفت و جری ساخت...

نیک بنگرید که چگونه امام علیه‌السلام از معصیت عذر می‌آورد که خطیئه بود، بی‌آنکه استخفاف امرِ خطا یا تعرّض به عقوبت الهی یا ناچیز انگاری وعید او باشد، بروز یافت.

خلاصه اینکه: خطیئه ـ در واقع ـ به معنای عثرت (لغزش) است و از این رو، گاه برای گذشت و عفو از آن، لفظِ «اقاله» می‌آید.

---

۱. مصباح المتهجد ۲: ۵۸۹؛ بحار الأنوار ۹۵: ۸۸.

در دعای مذکور آمده است:

أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ... وَالْخاطِئُ الَّذِي أَ قَلْتَهُ...؛[1]

من همان صغیرم که پروراندی... من همان خاطی‌ام که خطایش را ستردی...

بدین سان، آشکار شد که مؤدّای این حدیث، ترخیص در مناهی و تعمّد بر معصیت (آن گونه که کوته‌فهمان دریافته‌اند) نیست. ظاهر حدیث، بدون اشکال است. اشکال در فهم کسانی است که بدون تأمّل در آن می‌نگرند؛ چراکه خیال می‌کنند مقصود از حدیث، رفع قلمِ تکلیف از بندگان و اذن به آنهاست تا به هر معصیت هلاک‌آوری که خواستند دست یازند (خدا بسی برتر از این است که چنین اجازه‌ای دهد).

این پندار، بعضی از آنها را واداشت که این فقرهٔ حدیث را به وجوه بعیدی تأویل برند و دیگرانی جرأت یابند که با جسارت و به عمد، گناهان هلاکت‌بار را مرتکب شوند. هر دو فرقه از فهم مراد معصوم علیه‌السلام جدا افتادند (خدا ما و برادرانمان را از خطا و خَطَل[2] در قول و عمل، مصون بدارد).

درنگی در قول کسانی که شعور را در بسیاری از اَشیا انکار کرده‌اند

باری، بعضی از مردم در این حدیث (و اخبار دیگری که به همین معنایند) از جهت دیگری اشکال کرده‌اند و آن عرضهٔ ولایت بر زمین‌ها، کوه‌ها، آب‌ها،

---

۱. اقبال الأعمال ۱: ۷۱؛ بحار الأنوار ۹۵: ۸۷.

۲. خَطَل: یاوه و حرف بیهوده، چرت و پرت.

نباتات و حیوانات است و اینکه بعضی از آنها ولایت را پذیرفتند و برخی دیگر آن را انکار کردند.

با اینکه می‌دانیم اینها فاقد عقل و شعورند و تکلیف فرع بر عقل است [بر موجودات فاقد عقل و شعور، تکلیف تعلّق نمی‌گیرد و عرضهٔ ولایت بر آنها معنا ندارد و پذیرش یا ردّ آنها به سخنانِ پوچ و مُهمل می‌ماند].

[سؤال از سیّد مرتضی ﷺ]

در این باب، دوست دارم سخن یکی از بزرگان [سیّد مرتضی ﷺ] را بیاورم، سپس پاسخ اشکال را بدان گونه که صواب اقتضا دارد، بیان دارم، هرچند این کار، به درازگویی بینجامد و مطلب را طولانی سازد.

زیرا این طول و تفصیل، سودمند می‌باشد و فواید بی‌شماری در فهم حقایق اخبار دارد و مانند دیگر کلمات زاید که در ذیل اخبار می‌آید و ملال‌آور می‌باشد، نیست.

[پرسش]

یکی از بزرگان سابق، پرسشی را که از وی شده بود، این گونه مطرح می‌سازد:

دربارهٔ اخباری که در شماری از کتاب‌های اصول و فروع آمده است چه می‌گویید؟

در این اخبار، امامان علیهم‌السلام بعضی از پرندگان و بهایم و خوردنی‌ها و زمین‌ها را می‌ستایند و برخی دیگر از آنها را می‌نکوهند.

مانند مدح کبوتر، بلبل، چکاوک، کبک، دُرّاج (و پرندگان

خوش‌آواز دیگری شبیه اینها) و مذمّت، فاخته‌ها (کوکو، قمری) و کرکس (لاشخور).

حکایت کرده‌اند که هر یک از این اَجناس جانوران که ستوده شده‌اند، به ثنای خدای متعال و اولیای او لب می‌گشایند و برای آنها دعا می‌کنند و بر دشمنانشان نفرین می‌فرستند.

وهر کدام از این اَجناس که مذموم‌اند، اولیای الهی را مذمّت می‌کنند؛ مانند مذمّت اولیای خدا از سوی مارماهی (و ماهی‌های دیگر هم شکل آن) و اینکه خود مارماهی زبان گشود که به خاطر انکار ولایت، مسخ گردید و در روایات آمده است که به همین خاطر، گوشت آن حرام گشت.

و مانند مذمّتِ خرس، میمون، فیل (و دیگر حیوانات مسخ شدهٔ حرام گوشت).

نیز مانند خربزه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام پاره کرد و دید تلخ است، فرمود: «از آتش است و به آتش می‌رود» و با دست آن را دور انداخت و از جایی که آن خربزه افتاد، دودی برخاست.

همچنین زمین‌های شوره‌زار مذمّت شده‌اند و آمده است که چون آنها ولایت را برنتافتند، به شوره‌زار تبدیل شدند.

در این معنا آثار زیادی رسیده است که شرح آن به درازا می‌کشد و ظاهر آن با آنچه عقل بر آن دلالت دارد، ناساز می‌افتد؛ چراکه این اَجناس از قبیل چیزهایی نیستند که تکلیف به آنها تعلّق گیرد و امر و نهی آنها جایز باشد.

در اخباری که اشاره کردیم، بعضی از این اَجناس به حق اعتقاد یافتند و به آن تن دادند و بعضی زیر بار حق نرفتند و آن را پس زدند.

همهٔ اینها با ظاهر آنچه عقلا بر آن مشی دارند، منافات دارد.

در این اخبار نشانه‌هایی است که گواهی می‌دهد این اجناس زبانِ قابل فهم دارند و الفاظشان اغراضی را می‌رسانند و آنها [یعنی صدای این حیوانات نسبت به ما] به منزلهٔ عرب و عجم است که هر کدام زبانِ دیگری را نمی‌فهمد.

شاهد آن این سخن خداست که از سلیمان حکایت می‌کند که گفت: ای مردم، ﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ﴾؛[1] «زبان پرندگان به ما تعلیم شد و از هر چیزی داده شدیم».

نیز کلام مورچه را که خدا در قرآن حکایت می‌کند، و سخن هدهد و احتجاجش و فهم آن از سوی سلیمان و جواب هدهد.

لُطف کنید و پاسخی را که نزدتان هست بیان دارید، ان شاء الله مأجور باشید و توفیق از جانب خداست.

[پاسخ سید مرتضی ﷺ]

این صورتِ سؤال بود. عالمی که از وی این مسئله را پرسیدند، آن را بدین گونه پاسخ داد:

بدان که در امور اعتقادی، باید به آنچه ادلّه بر نفی یا اثبات آن دلالت دارد،

---

۱. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۱۶.

تکیه کرد. هرگاه ادلّه بر امری دلالت کند، باید هر خبری را که ظاهر آن بر خلاف مدلول ادلّه است، بر آن مبتنی ساخت و سوق داد و میان آن دو سازگاری پدید آورد.

اگر خبر، ظاهری دارد که با آن امر اعتقادی، ساز نمی‌افتد، باید از آن ظاهر دست کشید، اگر مطلق است آن را مشروط ساخت، اگر عام است آن را تخصیص داد، اگر مجمل است به تفصیل آن پرداخت و از هر طریقی که موافقت اقتضا دارد و به مطابقت می‌انجامد، میان آن خبر و ادلّه سازگاری پدید آورد.

ما این کار را انجام می‌دهیم و دربارهٔ ظواهر قرآن که بر صحّت آنها قطع داریم و ورود آنها را می‌دانیم، پروایی از این کار نداریم. چگونه در اخبار آحادی که علم‌آور نیستند و ثمرهٔ یقینی ندارند، از این کار باز ایستیم؟!

هرگاه اخباری بر تو وارد شد، بر این جمله عرضه دار و بر آن مبتنی کن و آنچه را ادلّه بدان حکم می‌کند و حجّت‌های عقلی آن را واجب می‌سازد، انجام بده.

و اگر بنای تأویل و تخریج و تنزیل در این اخبار سخت و ناممکن باشد، راهی جز کنار گذاشتن آنها و ترک تصریح بر آنها نمی‌ماند.

اگر به همین جمله بسنده کنیم «برای کسانی که تدبّر و تفکّر کنند» ما را بسنده است.

گاه مراد از مذمّت این پرندگان (پرندگانی که علیه خدا بدگویی دارند و اولیای خدا را می‌نکوهند و با برگزیدگان خدا دشمنی می‌کنند) گیرندگان آنها و اشخاصی‌اند که با این پرنده‌ها ارتباط دارند. این افراد که به محبّت این اجناس فریفته شده‌اند و آنها را نگه می‌دارند، زبان به ناسزا بر خدای متعال می‌گشایند و اولیای خدا و احبّای او را سرزنش می‌کنند.

نسبت نطق به این پرندگان [در واقع] نسبت به گیرندگان آنها یا کسانی است که با آنها ارتباط دارند و این نسبت، به خاطر مجاورت و تقارب اینها با پرندگان، بر اساسِ مجاز و استعاره است.

چنان که خدای متعال در قرآن، سؤال را به «قریه» (آبادی) نسبت می‌دهد [و می‌فرماید: از قریه بپرس] و در واقع سؤال از اهل قریه است:

﴿وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً * فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً﴾؛[1] بسا [ساکنانِ] قریه‌هایی که از امر پروردگار و رسولانش روی برتافتند و ما آنها را به شدّت حساب کشیدیم و عذاب سختی کردیم. آنها وبال امرشان را چشیدند و فرجام زیان‌بار، عایدشان شد.

در این آیه، حذف‌هایی صورت گرفته است.

گاه فعل ـ در ظاهر ـ به کسانی نسبت داده می‌شود و در حقیقت به غیر آنها تعلّق دارد.

مدح این پرندگان و توصیف آنها به اینکه ثنای خدا را بر زبان می‌آورند و اولیای او را می‌ستایند، بر اساس همین روشی است که ترسیم کردیم.

اشکال

اگر پرسند: چگونه کسانی که با این پرندگان در ارتباط‌اند، به خاطر این ارتباط، سزامند مدح شدند و کسانی که به اجناس دیگری از آنها ارتباط یافتند،

---

۱. سورهٔ طلاق (٦٥) آیات ۸ و ۹.

به خاطر آن، سزاوار مذمّت گردیدند تا آنجا که شما مدح و ذم را به آن معلّق کردید؟

پاسخ

ما ارتباط با این اجناس را عامل استحقاق مدح یا ذمّ کسانی که با آنها ارتباط دارند، قرار ندادیم. تنها گفتیم که ناشدنی نیست که عادت مؤمنان (آنها که اولیای خدا را دوست دارند و با دشمنان خدا دشمن‌اند) بر این باشد که با اجناس خاصّی از پرندگان انس یابند، نیز عادت بعضی از دشمنان خدا، نگهداری گونه‌های ویژه‌ای از پرندگان باشد.

در این صورت، اینکه گیرندگان بعضی از پرندگان ستایش می‌شوند، نه بدان خاطر است که آنها آن نوع از پرندگان را نگه می‌دارند، بلکه به خاطر اتخاذ [مذهب] صحیحی است که دارند و در نتیجه، نسبت مدح به این پرندگان (که در واقع مدح کسانی است که با آنها ارتباط دارند) و نسبت تسبیح و دعای صحیح به این پرندگان (که در واقع به نگه دارندگان آنها مربوط است) از باب مجاز و توسعه است.

دربارهٔ ذم (که مقابل مدح است) نیز این سخن جاری است.

اشکال

اگر پرسند: اگر مذمّت، به نگهداری این پرندگان ارتباط ندارد و فقط به بعضی از کسانی تعلّق می‌گیرد که کافر و گمراه‌اند و این پرندگان را نگه می‌دارند [یعنی سرزنش به خاطر کفر و ضلالت صاحبان این حیوانات است] چرا از نگهداری بعضی از این اجناس نهی شده است؟

پاسخ

می‌تواند نگه‌داری این حیوانات (که گرفتن و ارتباط با آنها نهی شده است) دارای مفسده باشد، امّا نه بدان خاطر که اصلِ خلق آنها ـ به خاطر وجود مفسده در نگهداری آنها ـ قبیح است.

زیرا این حیوانات آفریده شده‌اند تا از آنها فایده‌های دیگری برده شود به جز ارتباط با آنها و گرفتنشان که تعلّق مفسده به خاطر این کار، ممتنع نمی‌باشد.

نیز جایز است که در نگهداری این اجناس (که نگهداری‌شان نهی شده است) شومی و فال بد باشد. عرب در این عرصه، راه و رسم معروفی دارد.

بنا بر مذهب نفی طَیْرَه (فال بد زدن)، نهی، بدین خاطر نیز صحیح است؛ زیرا تحقیق این است که نباید به چیزی [حیوان یا حرکتی یا...] فال بد زد، چراکه این کار (بنا بر تحقیق در این زمینه) هرچند تأثیری ندارد امّا نفوس آن را حس می‌کند و سوی آن می‌شتابد و دوری و پرهیز از آن را بر خود لازم می‌داند.

معنای این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «**لا یُورد ذو عاهة علی مُصحّ**»[1] (دارای بیماری و آفت نباید بر فرد سالم درآید) بر همین امر حمل می‌شود.

و امّا تحریم مارماهی (و شبه آن) ممکن است به خاطر مفسده‌ای باشد که در خوردن آن هست (چنان که در دیگر محرّمات همین را می‌گوییم).

امّا اینکه مارماهی زبان گشود که به خاطر انکار ولایت مسخ گردید، از آن

---

۱. بحار الأنوار ۶۲: ۸۲؛ در «معانی الأخبار: ۲۸۲» آمده است: «لا یُوردَنَّ ذو عاهةٍ عَلیٰ مُصِحّ»؛ شترِ گر، نباید بر شترانِ سالم درآید.

حرف‌های خنده‌آور است و از قائل آن و کسی که به مثل آن اعتنا کند، باید تعجّب کرد.

امّا تحریم خرس و میمون و فیل، مانند تحریم هر حرام دیگری در شریعت می‌باشد. وجه تحریم در آنها با دیگر حرام‌ها فرق نمی‌کند.

هرگاه ناچار قائل شویم که این حیوانات مسخ شده‌اند [و به همین خاطر حرام‌اند] حمل می‌کنیم بر اینکه آنها خلقت پسندیده‌ای داشتند که نفرت‌آمیز نبود، سپس از آن حالت تغییر یافتند و به این صورت زشت تنفّرآمیز درآمدند تا بازداشتن از انتفاع به آنها فزونی یابد.

زیرا حقیقتِ یکی از موجودات زنده نمی‌تواند تغییر یابد و به موجود دیگری تبدیل شود. فرق میان دو موجود زنده، به ضرورت معلوم است چگونه ممکن است موجود زنده‌ای به موجود دیگری تغییر یابد؟ هرگاه مراد از مسخ این معنا باشد، باطل است و اگر غیر آن مقصود باشد، در آن می‌نگریم.

و امّا جریان خربزه، ممکن است امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که آن را مزه کرد و از طعم آن نفرت یافت و بدش آمد، فرمود: «این از آتش است و سوی آتش می‌رود» یعنی این، خوراک اهل دوزخ است و سزامند است اهل آتش به آن عذاب شود.

چنان که ما دربارهٔ چیزهای ناخوشایندی که از آنها نفرت داریم، همین جمله را بر زبان می‌آوریم.

برخاستن دود از جایی که امام علیه السلام خربزه را در آنجا افکند، ممکن است از

باب تصدیق سخن آن حضرت و اظهار معجزه‌ای از سوی امام باشد که فرمود «از آتش است و سوی آتش».

و امّا مذمّت زمین‌های شوره‌زار (یا سنگلاخ) و اینکه آنها به خاطر انکار ولایت به این روز افتادند، اگر بر معنایی که ما بیان داشتیم حمل نشود (اینکه اهل این زمین‌ها و ساکنان آنها ولایت را برنتافتند) معقول نمی باشد و بر مجرای این سخن خدای متعال است که فرمود: ﴿**وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ**﴾؛[1] بسا قریه‌ای که از امر پروردگار و رسولان او سرکشی کرد [یعنی بسا اهل قریه‌ای که ...].

و امّا نسبت اعتقاد حق به بعضی از چهارپایان و نسبت اعتقاد باطل و کفر به بعض دیگری از آنها، از اموری است که عقول و ضرورات با آن سازگاری ندارد؛ زیرا بهایم نه عاقل‌اند و نه کامل و نه مکلّف، چگونه ممکن است به حق یا باطل اعتقاد یابند؟!

هرگاه اثر (و روایتی) وارد شود که در ظاهر از این محالات در آن باشد، یا باید کنار گذاشته شود یا بر معنایی درست حمل نمود. ما طریق تأویل را در پیش گرفتیم و چگونگی توسُّل به آن را بیان داشتیم.

و امّا حکایت خدای متعال از سلیمان علیه‌السلام که فرمود: ای مردم ﴿**عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ**﴾؛[2] (زبان پرندگان به ما تعلیم شد و از هر چیزی داده شدیم) مقصود این است که سلیمان علیه‌السلام علمی یافت که با آن، زبان پرندگان را

---

۱. سورهٔ طلاق (٦٥) آیهٔ ۸.
۲. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ١٦.

می‌فهمید و به صورت معجزه برای سلیمان علیه‌السلام اغراض و مقاصد آنها در صدای آنها تداعی می‌شد.

و امّا حکایت مورچه که [به مورچه‌ها] گفت: ﴿يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ﴾؛[1] ای مورچگان، به خانه‌هاتان درآیید [تا] سلیمان و لشکریانش پایمالتان نسازند.

می‌تواند مراد این باشد که از آن مورچه رفتاری بروز یافت که اگر سخن می‌گفت بر همان معنا رهنمون بود و به دیگر مورچه‌ها [آن را] فهماند و آنها را بیم داد که اگر بمانند زیان می‌بینند و نجات در فرار به لانه‌هاشان است.

از این رو، نسبت سخن به مورچه، مجاز و استعاره است؛ چنان که شاعر می‌سراید:

*** وشكا إليّ بعبرةٍ وتَحَمْحَم *** [2]

اسبم (از زخم نیزه‌ها) با اشک و صدای بُریده پیش من شکوه کرد.

شاعر دیگری می‌سراید:

*** وقالت له العَينانُ سمعاً وطاعةً *** [3]

چشم‌ها گفتند:[4] می‌شنویم و فرمان می‌بریم.

---

۱. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۱۸.

۲. در «جمهرة اشعار العرب: ۲۲۱» مصراع اول این بیت بدین‌گونه است: فازورَّ من وَقْع القَنا بِلَبانه.

۳. در «الخصائص ۱: ۷۱، اثر جِنّی»، مصراع دوم بیت چنین است: وأبدت كمثل الدُرّ لمّا يثقب.

٤. چشم که صدا ندارد تا حرف بزند، با اشاره مقصود را می‌فهماند. از این‌رو، کاربرد «قال» از باب توسعه و مجاز است.

و نیز ممکن است حروف منظومی از آن مورچه (چنان که یکی از ما سخن می‌گوید) رخ داده باشد که معانی مذکور را در بر دارد.

و این کار، معجزه‌ای برای سلیمان علیه‌السلام بود؛ زیرا خدای متعال پرندگان را به تسخیر او درآورد و معانی صداهای آنها را (به روش معجزه) به سلیمان می‌فهماند.

این امر، جای انکار نیست؛ چراکه حرف زدن به گونهٔ سخنی که از ما شنیده می‌شود از کسانی که مکلّف نیستند و عقل کامل ندارند، ناشدنی نیست. آیا نمی‌بینی که دیوانه و کودکان نابالغ، سخنانی را بر زبان می‌آورند که اغراضی را در بر دارند، گرچه تکلیف ندارند و از کمال عقل برخوردار نمی‌باشند.

سخن در آنچه از هدهد حکایت شده است، بر همین دو وجهی است که دربارهٔ مورچه گفتیم، نیازی به بازگویی آن نیست.

امّا حکایت این سخن سلیمان که گفت: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾؛[1] هدهد را عذاب سختی خواهم کرد یا او را خواهم کشت یا باید برهان روشنی برایم بیاورد.

و این پرسش که چگونه این خطاب دربارهٔ هدهد (که مکلّف نمی‌باشد) جایز است؟ مانند هدهد که سزاوار عذاب نیست!

پاسخ این است که عذاب، اسم برای ضرر واقع بر هدهد به شمار می‌آمد، هرچند وی استحقاق آن را نداشت. این عذاب بر مجرای عقاب (که جزا بر امری است که در پیش صورت گرفته است) جاری نمی‌باشد.

امتناعی ندارد که ﴿لأُعَذِّبَنَّهُ﴾ (او را شکنجه می‌دهم) به معنای زدن دردناک

---

۱. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۲۱.

باشد؛ چراکه خدای متعال این کار را برای سلیمان مباح ساخت؛ چنان که کشتن را به خاطر نوعی مصلحت، مباح کرد و پرندگان را به تسخیر او درآورد تا در راستای منافع و اغراضش آنها را به کار گیرد.

همهٔ اینها برای پیامبر مُرسلی که دارای خَرق عادات است و به دستش معجزات آشکار می‌گردد، انکار ناشدنی است. بر کسانی که گمان می‌کنند که این حکایات اقتضا دارد مورچه و هدهد مکلّف باشند، این امور مشتبه می‌شود، در حالی که بیان کردیم ماجرا برخلاف این گمان است (پایان سخن سیّد مرتضی رحمه‌الله). [1]

[پاسخ مؤلف رحمه‌الله]

با درخواست یاری و توفیق از خدا، می‌گویم:

در مقدّمات کتاب، حال حجیّت عقول ناقص را دانستی و اینکه آنها بر کتاب و سنّت حاکم نمی‌باشد و کتاب و سنّت است که بر آنها حاکم‌اند. آنچه را کتاب و سنّت حکم کند، عقول ناقص باید بپیرود و به آن تن دهد، هرچند وجه و حقیقت آن را (با تحقیق) درنیابد؛ زیرا هر امر حقّی را عقول ضعیف درک نمی‌کند.

زاویه‌های نهفتهٔ بسیاری است که در معرفت آنها خردِ حکمای کامل درمی‌ماند، چه رسد به کوته فهمان [که پایشان در این وادی لنگ است].

آری، هرگاه همهٔ عقول (به صورت هماهنگ) بر اثبات یا نفی چیزی حکم کنند، آن چیز حق است و در چنین امری، کتاب و سنّت با عقول مخالفت

---

۱. اَمالی المرتضی ۲: ۳٤۹ـ۳۵۳؛ تفسیر الشریف المرتضی ۳: ۱۷٤ ـ ۱۷۹؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۷۵ ـ ۲۷۹.

ندارند و اگر مطلبی در آنهاست که در ظاهر مخالف به نظر می‌آید، باید در کتاب و سنّت آموزه‌ای باشد که آن را نفی می‌کند و به وجه تأویل در آن رهنمون است.

زیرا کتاب و سنّت برای هدایت‌اند (نه گمراه سازی و فریفتن با جهل) آن دو از خطا و سهو و غفلت مصون‌اند.

در امور نظری، بسا با اختلاف نگرش‌ها (و ترتیب قیاس‌های نظری) عقول اختلاف یابند. در آنها باید به محکمات کتاب و سنّت رجوع کرد و آن دو را میان عقول حاکم ساخت تا با بیانِ آشکاری که تأویل و اشتباه را در بر ندارد، آنهایی را که درست و صواب‌اند مشخص سازد و از آنچه خطا و نادرست است جدا کند.

این سخنِ فاضل مذکور [سیّد مرتضی ﷺ] که: «در اعتقادات باید بر ادلّهٔ عقلی اعتماد کرد» اگر مقصود اموری باشد که عقول بر آن متفق‌اند (به گونه‌ای که نزد آنها ضروری است) حرف حقّی است، لیکن در این صورت، موافقت محکمات کتاب و سنّت با آن لازم است و متشابهات آن به محکمی (که بر تأویل آن اجماع هست) بازگردانده می‌شود.

و اگر مقصود از این سخن، ادلّهٔ نظری باشد، اطلاق آن نادرست است؛ چراکه وقوع خطا در مقدّمات ادلّهٔ عقلی (یا ترتّب تسامح بر آنها) جایز می‌باشد و در این هنگام باید میزانی باشد که بتوان صحیح را از سقیم [و نادرست] بازشناخت و این میزان و معیار، جز قرآن و سخنِ حجّت‌های الهی (که از نزد وی مبعوث‌اند) نمی‌باشد. آنچه با این دو موافق باشد، حق است و آنچه بر خلاف این دو باشد، باطل است.

خلاصه: هرگاه دلیل عقلی بر خلاف محکمِ کتاب و سنّت باشد، از وقوع خلل در آن دلیل پرده برمی‌دارد و از حقیقت ساقط می‌شود.

اینکه در تمایز حق از باطل، حکمِ عقل میزان باشد، از قانون صواب بیرون است، بلکه میزان استوار در این عرصه ـ به طور مطلق ـ کتاب و سنّت‌اند.

از این روست که پیامبر ﷺ که از جانب خدا فرستاده شد، خبر داد که میان ما دو چیز گران‌بها می‌گذارد که هرکه بدان تمسّک کند، هرگز گمراه نمی‌شود و این دو، کتاب خدا و عترت پیامبرند.

اگر عقول ناقص در این زمینه صلاحیّت می‌داشت، از باب ارشاد و تسهیل امر بر مکلّفان پیامبر ﷺ بدان تصریح می‌کرد و از آنجا که در مقام حاجت [شناخت احکام و معارف دین] بدان تصریح نکرد، بلکه اهل پیامبر (که از سوی آن حضرت خبر می‌دهند) خلاف آن را بیان داشته‌اند و گفته‌اند: «**إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ**»؛[1] (دین خدا با عقول ناقص به دست نمی‌آید) درمی‌یابیم که عقل ـ به خودی خود ـ برای حجیّت صلاحیّت ندارد، بلکه باید دنباله‌روِ کتاب و سنّت باشد و در معرفت امور علمی و عملی، به آن دو استناد کند.

آنچه این مطلب را استوار می‌سازد این است که گاه در کتاب و سنّت آموزه‌هایی را می‌یابیم که عقول ناقص آنها را نمی‌پذیرد، بلکه به خاطر عدم توانِ دست‌یابی به اَسرار و مأخذ آن، بر خلاف آن حکم می‌کند.

چنین مواردی ـ به راستی ـ فراوان‌اند. یکی از آنها وجوب دیه بر عاقله در قتل خطایی است.

اگر مدار در این موارد، حکمِ عقول ناقصه باشد باید این احکام را دور

---

۱. کمال الدین وتمام النعمه ۱: ۳۲٤، حدیث ۹؛ بحار الأنوار ۲: ۳۰۳، حدیث ٤۰.

اندازیم یا به گونه‌ای به تأویل بَریم که با حکم این عقول ناساز نیفتد، در حالی که پیداست این کار نادرست می‌باشد.

اشکال

اگر گفته شود: احکام عملی بر حکمت‌ها و مصالح پنهانی بنا نهاده شده‌اند که عقول راهی برای شناخت بسیاری از آنها ندارد و باید به طور تعبّدی به آنها تن دهد ودر این احکام جای سخن نیست، کلام [وجای بحث] در امور اعتقادی است.

پاسخ

می‌گوییم: چه فرقی میان امور عملی و اعتقادی هست؟ وجه تخصیص امور اعتقادی در این زمینه، چیست؟

ما تاکنون برای کسانی که این فرق را ادّعا می‌کنند، دلیلی که برای تخصیص امور اعتقادی صلاحیّت داشته باشد، نیافتیم به جز اموری که در آغاز کتاب، دروغین بودن آنها را نمایاندیم.

افزون بر این، آنچه را آوردیم از باب مثال بود وگرنه در امور اعتقادی نیز این مجرا جاری است، بلکه در آنها این موارد بیشترند.

یکی از آنها بازگشت اَجسام درمعاد است که کتاب و سنّت به آن حکم کرده‌اند و قوم [فلاسفه] بیان داشته‌اند که عقل بر عدم بازگشت اجسام در معاد حاکم است؛ چراکه اجسام شعور و احساس ندارند.

اشکال

اگر گویند: عقل بدان سبب که بر علّت و مأخذ آن دست نمی‌یابد، این حکم را دارد وگرنه، حکم عقل همان است که شرع بیان داشت.

پاسخ

گوییم: اکنون سخن حق را بر زبان آوردی، به آن پایدار بمان (لیکن پس از ابطال همهٔ آنچه در نصب میزان، خود را ـ در آنها ـ به زحمت انداختی).

زیرا وقتی جایز دانستیم که در کتاب و سنّت آموزه‌هایی است که عقول مردم به اَسرار و مأخذ آن راه نمی‌یابد (و به همین خاطر در نظر ابتدایی بر خلاف آن حکم می‌کند و حکم عقل در این زمینه خطاست) مرجع بودن عقل و حکمرانی آن در مدلول آیات و اخبار، باطل می‌شود.

هرگاه این مطلب ثابت شد، جایز است آنچه را در این مسئله عنوان کردی از این امور به شمار آید (چنان که همین گونه است) از این رو، این سخنت باطل است که گفتی:

> هرگاه اخباری بر تو وارد شد بر این جمله عرضه بدار و بر آن مبتنی کن و آنچه را ادلّه بدان حکم می‌کند و حجّت‌های عقلی آن را واجب می‌سازد، انجام ده.
>
> و اگر بنای تأویل و تخریج و تنزیل در آن ناممکن شد، چاره‌ای جز کنار گذاشتن آنها و ترک تصریح به آنها نمی‌ماند.[1]

زیرا عقل، توانایی معرفتِ حقایق اشیا را (آن گونه که هستند) ندارد. در حکم عقل به خاطر نقص و قصور آن و عدم دست‌یابی به دقایقِ پنهانِ فراوان (که به آنها جز خدا و حجّت‌های او که از سوی خدا بدان عالم‌اند ـ بدان سبب که در

---

۱. امالی المرتضی ۲: ۳۵۰.

دایرهٔ امر «کن» داخل است ـ دسترسی ندارد) خطا رواست و عقل صلاحیّت ندارد که در تحقیقِ مدلول‌های قرآن و سنن پاکیزگان، حاکم و مرجع باشد.

چقدر این سخن دور است از قول پیامبر ﷺ که فرمود:

إِنَّ عَلیٰ کُلِّ حَقٍّ حَقِیقَةً، وَعَلیٰ کُلِّ صَوَابٍ نُوراً؛ فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللّٰهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ کِتَابَ اللّٰهِ فَدَعُوهُ؛[1]

برای هر حقّی حقیقتی است و هر [سخن] صوابی نوری دارد؛ پس آنچه را با کتاب خدا موافق باشد، برگیرید و آنچه را بر خلاف کتاب خدا باشد، وانهید.

پیامبر ﷺ [در این تعلیم] ما را امر فرمود که همهٔ امور را به قرآن بازگردانیم ومیزان حق و باطل را سازگاری و ناساز بودن با قرآن قرار داد.

در حالی که این فاضل [سیّد مرتضی ﷺ] از ما می‌خواهد که کتاب خدا و اخبار را به عقل‌های ناقص خود بازگردانیم و در آنها به آنچه عقل حکم می‌کند (تخصیص عام، تقیید مطلق، تفصیل مجمل، کنار گذاشتن قرآن و اخبار، هرگاه امکان سازگاری میان آن و آنچه ادلّه دلالت دارد نباشد) عمل نماییم.

﴿ **فَالْحُکْمُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْکَبِیرِ** ﴾؛[2] پس حکم (داوری درست) از آنِ خدای بلند مرتبه و بزرگ است.

افزون بر این، این مطلب بر اساس این فرض است که بپذیریم که مسئلهٔ مذکور با آنچه عقول ناقصه بدان حکم می‌کند، ناساز می‌افتد.

---

۱. الکافی ۱: ٦۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲: ١٦٥، حدیث ۲۵.

۲. سورهٔ غافر (٤٠) آیهٔ ۱۲.

در حالی که چنین نیست، کسی می‌تواند بپرسد: ای شخص، به ما خبر ده که کدام دلیل عقلی بر امتناع تکلیف حیوان و نبات (گیاه و درخت) و جماد (سنگ و خاک و...) قائم است؟!

اشکال

اگر بگویی: دلیل این است که این اَجناس فاقد شعور و ادراک‌اند، و تکلیف فرع آن می‌باشد [موجودی که شعور و عقل نداشته باشد، مکلّف نیست].

پاسخ

گوییم: اگر مقصودت از شعور و ادراک، درک و شعور انسانی است، این امر، شرط تکلیف نمی‌باشد وگرنه، جنّیان مکلّف نبودند؛ زیرا رتبهٔ آنها از انسان پایین‌تر است و عقلی ضعیف‌تر از عقل آدمی دارند.

افزون بر این، اگر ما درک خویش را با درک انبیا و اوصیا بسنجیم، درک ما نسبت به آنها از درک حیوان بی‌زبان نسبت به ما، ناقص‌تر است. بر اساس این مقایسه، تکلیف باید ویژهٔ انبیا و اوصیا باشد، نه دیگر خلق.

و اگر مقصودت مطلقِ شعور است (که مَناط تکلیف همین است) هر چیزی به اندازهٔ خویش شعور دارد.

می‌پرسیم: به ما بگو چه کسی به تو گفت این اجناس فاقد درک و شعورند؟ چراکه حکم بر عدم واقعی، نیازمند دلیل است.

اگر بگویی: چه دلیلی بالاتر از حس؟ ما درمی‌یابیم که این اَجناس شعور و احساس ندارند. جماد و نبات که از اثبات بی‌نیاز است، امّا حیوان بدان خاطر شعور ندارد که نمی‌تواند حرف بزند و امور کلّی را درک و فهم کند (چنان که این مطلب در حکمت نظری ثابت شده است).

می‌گوییم: امّا این سخن که حیوان فاقد نُطق است و نمی‌تواند امور کلّی را تعقّل کند:

اوّلاً: آثار صادره از حیوانات بی‌زبان و پرندگان و چاره‌جویی‌های آنها در امور معاش و معاشرات آنها برای کسی که دیدهٔ بینا دارد، خلاف این پندار را می‌نمایاند، بلکه با تأمّل در رفتار شگفت بعضی از اجناس می‌توان دریافت که آنان در پاره‌ای دقایق از انسان‌های متعارف بیناترند و هرکه این را انکار کند قابل خطاب نمی‌باشد.

وقتی ما این رفتارها را از آنها می‌نگریم و به کتاب و سنّت رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که آن دو یافته‌های ما را تصدیق می‌کنند.

در قرآن، ماجرای هُدهُد و مورچه و مکالمات شگفت آن دو آمده است؛ اینکه سلیمان در آغاز هدهد را تهدید کرد و دستور داد نامه‌ای سوی بلقیس ببرد.

همچنین دیگر پرندگان، در این سخن خدای متعال که: ﴿وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾؛[1] و پرندگان صف بسته، هر کدام صلاة و تسبیح خویش را می‌داند.

و حکایت سلیمان که گفت: ﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ﴾؛[2] زبان پرندگان به ما تعلیم شد.

و این سخن خدا که فرمود: ﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾؛[3] و هنگامی که حیوانات وَحشی محشور شوند.

---

۱. سورهٔ نور (۲٤) آیهٔ ٤۱.
۲. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۱٦.
۳. سورهٔ تکویر (۸۱) آیهٔ ٥.

و اخباری که در این باره هست و تواتر معنوی دارد؛ مانند:

- عرضهٔ ولایت بر حیوانات و پناه آوردن آنها به پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین و دیگر ائمّه علیهم‌السلام.
- اظهار اندوه و شکوای آنها به آنان علیهم‌السلام.
- اخبار آنان علیهم‌السلام از اذکار و اقوال آنها.
- اینکه هیچ پرنده‌ای صید نمی‌شود مگر به خاطر ترک ذکری که باید بگوید.
- حدیث عفیر، الاغ پیامبر ﷺ و نقل معنعن حدیث از پدرانش از نوح علیه‌السلام.
- شیههٔ ذو الجناح واینکه چون حسین علیه‌السلام به قتل رسید، شیهه کشید: **الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ لأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهَا**؛[1] فریاد از ستمِ اُمّتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند.

و اخباری که دراین مجاری جاریست و از حدّ تواتر می‌گذرد.

وقتی ماجرا چنین است، چگونه می‌توانیم همهٔ اینها را وانهیم و به سخن کسی رجوع کنیم که برای قولِ وی هیچ دلیلی (نه کم و نه زیاد) وجود ندارد.

سپس به این هم بسنده نکنیم تا آنجا که در آیات واخبار نُخرده گیریم و تأویلات رکیکی از آنها ارائه دهیم که پرندگان در درختان و حیوانات در لانه‌هاشان از آن بخندند، چه رسد به صاحبان عقل‌های سالم و سرشت‌های راست و درست.

ثانیاً: از این مطلب دست می‌کشیم و می‌پذیریم که این اَجسام فاقد درک کلیّات‌اند، لیکن می‌گوییم: چه دلیلی دلالت دارد که شرط تعلّق تکلیف ـ به طور

---

۱. بحار الانوار ٤٤: ٢٦٦، حدیث ٢٣.

مطلق ـ این است که مکلَّف کلیّات را درک کند؟ کدام عقل بدین حکم می‌کند؟

تکلیف هر درک کننده‌ای به اندازهٔ درک اوست. اگر بتواند کلیّات را درک کند، به امور کلّی مکلّف است و اگر توانِ درکِ جزئیّات دارد، تکلیف وی جزیی است.

در این صورت، چه امتناعی دارد که خدای متعال برای حیوانات به اندازهٔ احساس و ادراک‌های جزیی‌شان، تکلیف قرار دهد؟

کسی که به تکلیف داشتن حیوانات قائل است، نمی‌گوید آنان تکالیف انسان را دارند تا این اشکال پیش آید که آنها فاقد ادراک امور کلّی‌اند.

و هیچ کس نمی‌تواند قائل شود که حیوانات فاقد قوّهٔ فکر، حافظه، خیال، وَهْم و حسّ مشترک‌اند. آثار این قوا در آنها محسوس است و جز پریشان عقل آن را انکار نمی‌کند.

و امّا جماد و نبات

می‌گوییم: نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که تو برای آنها شعوری احساس نمی‌کنی، و [لی] در وجود همهٔ اشیا احساسِ تو شرط نمی‌باشد؛ زیرا امور پنهان بسیاری است که تو آنها را به حسّ خویش درک نمی‌کنی با اینکه آنها درگشت و گذارند.

تو آسمان‌ها، جنّیان، فرشتگان، حیوانات کوچکی که در هوا پراکنده‌اند (و بسیاری از امور جسمانی را که راهٔ درکِ آنها حس است) نمی‌بینی.

افزون بر این، شعور و ادراک از امور محسوس نمی‌باشد و در ادراک هر چیزی، حرکت حیوانی یا گوش و چشم و بینی (و اندام‌های شبیه اینها) شرط نیست تا هرگاه آنها را نیابیم به فقدان شعور و ادراک آن شیء حکم کنیم.

نیز دلیلی اقامه نشده است که بر امتناع وجود شعور در جماد و نبات دلالت کند تا به مقتضای آن حکم کنیم.

این ادّعا که ادلّهٔ عقلی اقامه شده‌اند که این اجناس فاقد شعورند (شعوری که شرط تکلیف است) آن گونه که این فاضل [سیّد مرتضی ﷺ] می‌پندارد، خرافهٔ محض است. تاکنون عین و اثری از آن نیافتیم. هرکه وجود آن را ادّعا کند، یکی از این ادلّه را بیاورد تا در آن بنگریم.

افزون بر این، اگر این دلیل ادّعا شده، از ضروریّات عقلی باشد، قطعاً [در اینجا] مفقود است؛ زیرا ضروری عقل این است که همهٔ عقول بر آن متفق باشند (مانند قبح ظلم و حُسن احسان) از این رو، باید بر احدی مخفی نماند و دو نفر در آن اختلاف نیابند.

مدّعی از کجا می‌تواند چنین دلیل عقلی را بیاورد!

و اگر این دلیل عقلی از ادلّهٔ نظری باشد (که احتمال خلل در آن هست) دانستی که میزان در شناختِ درستی و نادرستی‌اش کتاب و سنّت می‌باشد. کتاب و سنّت بدون معارض، بر ثبوت شعور برای این اشیاء متفق‌اند. خالق آنها ـ که به آنچه آفرید آگاه است ـ در کتابش (که بر پیامبر مرسل خویش فرود آورد) خبر داد که آنها دارای شعورند:

• ﴿وَإِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛[1] هیچ چیزی نیست مگر اینکه به ستایش خدا تسبیح می‌گوید، لیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید.

---

۱. سورهٔ اسراء (۱۷) آیهٔ ٤٤.

• ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ﴾؛[۱] آنچه در آسمان‌ها و زمین هست، برای خدا تسبیح می‌گوید.

• ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾؛[۲] به آسمان‌ها و زمین گفت: به اختیار یا اجبار بیایید، گفتند: فرمان‌بردار می‌آییم.

• ﴿وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾؛[۳] هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که ـ با دو بالش پرواز می‌کند ـ نیست مگر اینکه امّت‌هایی مثل شمایند. ما در کتاب چیزی را فرو نگذاردیم، سپس سوی پروردگارشان محشور می‌شوند.

• ﴿وَإِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛[۴] هیچ اُمّتی نبود مگر اینکه در میان آنها بیم دهنده‌ای گذشت.

• و دیگر آیاتی که در این سیاق‌اند.

پیامبر مُرسل خدا و اَوصیای آن حضرت (که قائم مقام اویند) به شیوه‌های گوناگون و روشی که به قطع می‌انجامد، از اَذکارِ نبات و جماد و بادها و دیوارها و عرضهٔ توحید و نبوّت و ولایت بر آنها (و قبول بعضی از آنها و امتناع بعض دیگر) و گریهٔ آنها بر حسین علیه‌السلام (و مانند آن) خبر داده‌اند.

---

۱. سورهٔ حدید (۵۷) آیهٔ ۱.
۲. سورهٔ فصّلت (٤١) آیهٔ ۱۱.
۳. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ۳۸.
٤. سورهٔ فاطر (۳۵) آیهٔ ۲٤.

اگر بخواهیم همهٔ اخباری را که در این باره وارد شده است بیاوریم، به تألیف کتاب بزرگی در این زمینه، نیازمندیم.

عجب از فاضل مذکور [سیّد مرتضی ﷺ] است که این اخبار را از اخبار آحادی می‌شمارد که علمی را در پی نمی‌آورد و یقینی را ثمر نمی‌دهد.

شاید وی ﷺ از این اخبار، به آنچه در زبان‌ها مشهورست اعتماد می‌کند و هنگام سؤال از وی (و پیش از آن) به دیگر اخبار نظر نمی‌اندازد، و به همین خاطر آن سخنان را می‌گوید.

در هر حال، اگر کتاب و سنّت بر امری از امور دلالت کنند و ضرورت شرعی یا عقلی بر خلاف آن به پا نشود، چگونه برای ما رواست که همهٔ آنها را از ظاهر متبادر از آنها برگردانیم و بدون استناد به دلیلی (که بر آن دلالت کند سوای استبعاد محض) به محمل‌های دوری آنها را حمل کنیم؟!

افزون بر نفرت و رکاکتی که در وجوه تأویل هست، این سخن وی ﷺ که می‌گوید: «مراد از نسبت این امور به اجناسِ این جنبندگان و پرندگان، حال کسانی است که آنها را نگه می‌دارند و با آنها در ارتباط‌اند» اضافه بر آنکه طبع انسان آن را پس می‌زند و خوش ندارد، بیرون رفتن از قانون زبان عربی است.

آیا آنچه دارای علاقهٔ مجاورت باشد، مجاز و توسعه در آن جایز می‌باشد؟ اگر چنین باشد می‌توان گفت عبارتِ «ثوب زید کافر» (لباس زید کافر است) مثلاً جایز است و مقصود صاحب لباس می‌باشد و نیز جملهٔ «أَخْبَرَني الفَرَسُ أو البَعيرُ بكذا» (اسب یا شتر فلان خبر را به من داد) درست است و مراد، راکب آن دو است یا «جَائَني ردائُ فلانٍ أو عَمامَتُه» (عبای فلان یا عمامه‌اش نزدم آمد) صحیح می‌باشد و مقصود، پوشندهٔ عبا یا عمامه است.

با اینکه همهٔ اینها، بیرون رفتن از قانون کلماتِ عرب و گفت و گوهای آنهاست.

وجه نادرستی این کاربردها این است که مجازها نیز قانون کلّی و وضع نوعی یا صنفی دارند که به شنیدن نوع یاصنف آن از اهل زبان، منحصر می‌شود. از اهل زبان شنیده شده است که امری را به «قریه» (و آنچه بدین معناست) نسبت می‌دهند و مقصود از آن ـ از باب توسعه ـ اهل قریه است.

لیکن این امر باب توسعه را در پرندگان و حیوانات که مقصود از آن (به خاطر شریک بودن حال کسانی که با حیوانات ارتباط دارند با حال اهل قریه و قریه در علاقهٔ مجاورت یا دیگر علاقه‌ها) نگه‌دارندگان آنها باشد، برای ما نمی‌گشاید وگرنه، باب مجاز در حَدّی نمی‌ایستد؛ چراکه هیچ چیز نیست مگر اینکه با غیر خود یکی از علاقه‌های مجازگویی را دارد و التزام به این مطلب به اموری می‌انجامد که مادر داغدیده را می‌خنداند.

و از آنهاست تأویل وی ﷺ از حدیث خربزه به آنچه شنفتی؛ چراکه از عدم آگاهی قائل آن به آخر حدیث (عرضهٔ ولایت بر میوه‌ها) پرده برمی‌دارد وگرنه درمی‌یافت که این تأویل با آن تفصیل، سازگاری ندارد.

شگفت‌تر از همهٔ اینها این سخن وی ﷺ است که: «قائل شدن به اینکه مارماهی زبان گشود که به خاطر انکارِ ولایت مسخ گردید [و به این روز افتاد] خنده‌آور است و باید از قائل وی و کسی که به آن اعتنا می‌کند، تعجّب کرد...».

باید گفت: این سخن وی ﷺ خنده‌آور است و از قائل آن باید درشگفت ماند؛ چراکه انکار این سخن اگر به خاطر سخن گفتن مارماهی (با توهّم امتناع آن)

باشد، باید وی ﷺ همهٔ معجزات صادره از اصحاب وحی را انکار کند؛ مانند:

- سخن گفتن ریگ در کف دست پیامبر ﷺ.
- سخن گفتن گرگ و شتر (و دیگر حیوانات) در دوران پیامبر ﷺ و شهادت آنها به نبوّت آن حضرت.

و دیگر معجزات که اهل اسلام بر آن متفق‌اند. اگر مارماهی نتواند به امر امیرالمؤمنین به زبان آید، سخن گفتن ماسه و شن و حیوانات نیز به دستور پیامبر ﷺ امکان ندارد و باید فاتحهٔ اسلام را خواند.

و اگر انکار ماجرای مارماهی به خاطر انکار ولایت از سوی آن باشد (بر این اساس که پیش از این بیان داشتیم که حیوانات بی‌زبان، از دایرهٔ تکلیف بیرون‌اند) اشکالی را که در آن هست دریافتی.

افزون بر این، این مورد از آن نیست؛ زیرا مبنای خبر مارماهی بر این است که وی انسان بود، ولایت را انکار کرد و با این انکار به مارماهی مسخ گردید. از این رو، این امر از باب تکلیف حیوان نمی‌باشد.

و اگر انکار ماجرای مارماهی از باب امتناع مسخ باشد (چنان که کلام بعد وی ﷺ بدان اشاره دارد)، ﴿فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾؛[1] پس حکم از آنِ خدای بلند مرتبه و بزرگ است.

گویا وی ﷺ این سخنان خدای متعال را دربارهٔ اصحاب سَبْت نخواند که فرمود:

---

۱. سورهٔ غافر (٤۰) آیهٔ ۱۲.

﴿ فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾؛[1] چون از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم میمون‌های طرد شده شوید.

﴿ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾؛[2] کسانی از شما را که در روز شنبه از حدّ خویش فراتر رفتند، دانستید. به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید.

نیز خدای متعال در تهدید کافران می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيّاً وَلَا يَرْجِعُونَ ﴾؛[3] اگر بخواهیم آنان را در جایشان مسخ می‌کنیم به گونه‌ای که نتوانند بروند و نتوانند بازگردند.

آیا خدا کافران را به چیزی تهدید می‌کند که از عهدهٔ آن برنمی‌آید (خدا بسی برتر از این است که کاری را نتواند).

و همچنین اخباری که در ماجرای اصحاب سَبْت (و طایفه‌های مختلف دیگر) رسیده است که خدا آنان را با مسخ عذاب کرد.

و نیز اخبار متواتری که دربارهٔ حشر مجرمان ـ در روز قیامت ـ به صورت انواع گوناگون حیوانات وارد شده است.

و این سخن امیرالمؤمنین ﷺ که به شخص فرمود: «گم شو» و آن مرد به صورت سگ درآمد.

یا اینکه وی ﷺ همهٔ اینها را خوانده است و بنا بر مبنای وی (این اصل که این

---

۱. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۱۶۶.
۲. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۶۵.
۳. سورهٔ یس (۳۶) آیهٔ ۶۷.

کارها نامعقول است) آنها را به تأویل می‌برد؛ چنان که سخن بعد وی بدان رهنمون است آنجا که می‌گوید:

بعضی از موجودات زنده جایز نیست ـ به طور حقیقی ـ غیر خودش شود. فرق میان دو موجود زنده ـ به ضرورت ـ معلوم است. چگونه ممکن است موجود زنده‌ای، موجود زندهٔ دیگری شود.

اگر مقصود از مسخ این باشد، سخن باطلی است...[1]

بنابراین، می‌گوییم: ای شخص، هنگامی که کتاب و سنّت قطعی (که تواتر معنوی دارد) به وقوع مسخ تصریح دارند و افزون بر این تصریح، در آن دو، چیزی نیست که به این توهّم دامن زند که غیر ظاهر آنها مراد است، و از امّت تاکنون سراغ نداریم که کسی آن را انکار کند، چگونه کسی می‌تواند با انکار با آن مقابله کند یا به صرف تمسّک به آنچه آوردی (عدم جواز انقلاب موجود زنده به موجود زندهٔ دیگر) آن را به گونه‌ای تأویل بَرَد که بر خلاف ظاهر روایت است؟!

آیا خدایی که موجود زنده را از «لا من شیء» (از هیچ) آفرید، نمی‌تواند آن را دگرگون کند و موجود زندهٔ دیگر سازد؟!

خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلىٰ كُلِّ شيءٍ قَدِيرٌ﴾؛[2] خدا بر هر چیزی تواناست.

آیا این دگرگون سازی از جملهٔ «اشیا» نیست؟ یا آن به عالَم وجوب ملحق

---

۱. امالی المرتضی ۲: ۳۵۲.

۲. این عبارت در آیات زیادی از قرآن آمده است.

است و امکان تغییر آن ـ از آنچه که هست ـ وجود ندارد؟ یا قدرتِ خدا قدرتِ مطلق نمی‌باشد؟!

هر کدام از اینها را که می‌خواهی برگزین تا در آن سخن گوییم.

[معنای مسخ]

افزون بر این، در فهمِ معنای مسخ (که شریعتِ حق آن را اثبات کرده است) امر بر تو خلط شد. چنان که از استدلال‌هایت برمی‌آید، می‌پنداری که مقصود از آن چیزی است که مسوخیّه می‌گویند، و آن خبط و غلط است.

بیان آن این است که اصحاب تناسخ بر این باورند که هرگاه انسان بمیرد و روح از بدنی که در آن است جدا شود، در بدن یکی از حیوانات درمی‌آید و مدّتی در آن زندگی می‌کند و با مرگ آن حیوان، از بدن او بیرون می‌آید و در بدن حیوانِ دیگر داخل می‌شود و این روند (دگرگونی در بدن‌ها) همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه کامل شود و به وجود حق بپیوندد.

این مذهب را حکمای الهی و عالمان ژرف اندیش، با شماری از ادلّه و براهین، باطل ساخته‌اند.

- از آنها ادلّهٔ معاد و بازگشت مکلّفان پس از مرگ به عالَم دیگری غیر از این عالَم است.
- از آنها این مطلب است که روح هر چیزی جز برای بدن مخصوص خودش صلاحیّت ندارد.

زیرا در جای خودش بُرهانی است که بدن هر چیزی از تنزّل روحش پدید می‌آید و به تعبیر دیگر، نفس و بدن، یک وجود ممتدّند که تمامیّت هویّت شیء

به آن شکل می‌گیرد. نهایت آن این است که آنچه از مبدأ دور بود (سمت اَسفل آن که بدن نامیده می‌شود) جمود یافت، و طرف اَعلای آن بر همان ظهورش از مبدأ (مایع و سیّال) باقی ماند و آن، همان نفس است.

مثلاً زید، به نفس خویش و به بدنش (که هر دو ویژهٔ اویند) زید است.

ماهیّت شیء، تبعیض نمی‌پذیرد وگرنه بقا برای شیء بعض بعض شده، باطل می‌گردد.

نفس زید، فقط «نفس زید» است (نه نفس عمرو) و با بدن زید ارتباط دارد (نه با بدن عمرو) چنان که بدنِ زید، فقط «بدن زید» می‌باشد (نه بدن عمرو) و ارتباط نفس زید با بدن خود اوست (نه اینکه نفس عمرو با بدن زید مرتبط باشد).

زیرا هر یک از دو نفس، حدود متمایزی دارند که از نفس محدود به آن حدود، پدید نمی‌آید مگر بدنی که نفس، مخصوص به آن بدن است.

نیز هر کدام از دو بدن حدودی دارند که بدن محدود به آن حدود، اقتضا ندارد مگر همان نفس مخصوص خود را (این را بفهم و نیک دریاب؛ چراکه به راستی مطلب دقیقی است).

شاید فاضل مذکور [سیّد مرتضی ﷺ] به همین معنا اشاره دارد، آنجا که می‌گوید:

> فرق میان دو موجود زنده ـ به ضرورت ـ معلوم است. چگونه جایز است که موجود زنده‌ای، موجود زندهٔ دیگری شود؟![1]

---

١. امالی المرتضی ٢: ٣٥٢.

این سخن، حرف درستی است، لیکن در آن اشکالی هست و آن این است که این امتناع، امتناعِ حکمت می‌باشد (نه امتناعِ قدرت) چراکه قدرت خدا بسی بزرگ‌تر از این است.

این امر ـ به خودی خود ـ نسبت به قدرتِ خدا، چیز ممکنی است، لیکن حکمت خدا وقوع آن را اقتضا ندارد؛ زیرا با نظام حِکمی ناساز می‌افتد (بار دیگر این را نیک دریاب).

این مطلب، مذهب مسوخیه و دلیل بطلان آن بود.

[مسخ در شریعت و معارفی پیرامون نفس]

و امّا مسخی که در شریعت ثابت می‌باشد، غیر این نحو است.

توضیح آن، این است که: بدن هر چیزی ـ در هر حالی ـ یک بدن می‌باشد؛ چنان که نفس هر چیزی (در هر حالی) یک نفس است.

همان گونه که نفس زید به نفس عمرو دگرگون نمی‌شود، بدن زید هم به بدن عَمْرو تبدیل نمی‌گردد.

لیکن ممکن است صورت بدن شخص (از شکلی که دارد) به سبب انقلاب صورتِ نفس وی (از آنچه که هست) دگرگون شود؛ مثل اینکه از صورت انسان به صورتِ حیوان درآید.

راز مطلب در این است که خدای حکیم متعال، نوع انسان را (به خاطر ظاهرِ اجابت آدمیان و پذیرفتن آنها این صورت را هنگام شنیدن کلمهٔ ﴿کُنْ﴾) بر صورت انسانی آفرید.

و از آنجا که خدای متعال انسان‌ها را آفرید تا آنها را به غایتِ تلاشی که از آنها

خواست، برساند و آن، رساندن آنها به سعادت ابدی است (و این کار امکان ندارد مگر اینکه چیزهایی را در پیش گیرند که آنها را به این غایت برساند ـ عقاید و اخلاق و اعمال ـ و چیزهایی که آنان را از آن باز دارد وانهند ـ یعنی ضدّ آنچه ذکر شد ـ و این از آنها تحقّق نمی‌یابد مگر اینکه در اَخذ و ترک مختار باشند؛ چراکه عمل شخص مجبور [ارزشی ندارد] مانند کسی است که عملی انجام نداده است) در آنها نفس ناطقهٔ انسانی را آفرید تا آنان را به اعتقادات حق و راه و روش نیک و افعال مرغوبِ پسندیده برانگیزد.

و در مقابل این نفس، نفس دیگری را پدید آورد که آنها را بر خلاف آنچه نفس ناطقه بدان فرا می‌خواند (امور مذکور) دعوت کند و آن نفس اَمّارة بالسوء (نفس امر کننده به بدی‌ها) است.

و برای این دو نفس، مرکبی خلق کرد که همان نفس حیوانی است (نفسی که حیات بدن و حرکت و احساسش، به وسیلهٔ آن می‌باشد).

این نفس حیوانی را به گونه‌ای قرار داد که برای دو نفس پیشین قابلیّت کاربرد را دارا باشد و بتوانند به صورت پیاپی آن را در نیازهاشان به کار برند.

و برای این مرکب ـ به واسطهٔ نفس نامیهٔ نباتی ـ جایگاهی قرار داد که مظهر آثار و تخت استقرارش می‌باشد و آن [همان] بدن است.

بدن، مانند مملکت برای پادشاه است و قلب صنوبری ـ در آن ـ به منزلهٔ تخت پادشاه و روح نباتی، به منزلهٔ معمارِ سازندهٔ مملکت و حفظ آن از خرابی می‌باشد.

نفس حیوانی، مرکبی است که سلطان با آن در مملکت سیر می‌کند یا برای

اصلاح (اگر راکب نفس ناطقه باشد) و یا برای فساد (اگر راکب نفس اَمّاره باشد).

نفس ناطقه و اَمّاره، به منزلهٔ دو سلطان‌اند که در مملکت بدن با هم کشمکش دارند.

چون خدا انسان را بر اساس آنچه ذکر شد، آفرید، او را با زبانِ داعیانِ خویش [انبیا و اوصیاء، مبلّغان الهی] به آنچه نجاتش در آن است (عقاید و اخلاق و اعمال) مکلّف ساخت و از اَضدادِ آنها نهی کرد.

این کار پس از آن صورت می‌گیرد که هر دو نفس (در راستای تحقّقِ اختیار) برای انسان مکلّف مسخّرند. هر کدام از آنها [انسان را] به خواسته‌هایی که دارد برمی‌انگیزد.

اگر انسانِ دارای اختیار، جانب سعادت را برگزیند و نفس ناطقه را به کار گیرد و به مقتضای افعال و دواعی نفس ناطقه (امور پسندیده) عمل کند، خدای متعال به مقتضای درخواست فرد و با زبان استعداد و عمل او، یاری‌اش می‌رساند و فرشتگانی را بر او می‌گمارد تا او را بر آنچه می‌خواهد مدد رسانند.

و این است معنای توفیق الهی.

بدین سان با به کارگیری نفس ناطقه از سوی صاحب آن و کمکِ فرشتگانی که وظیفه دارند یاری‌اش کنند، نفس ناطقه بر نفس اَمّاره چیره می‌شود و آن را از تصرّف در مملکت بدنش برکنار می‌سازد و نفسِ حیوانی و قوای آن را در راستای نیازهایش به کار می‌برد.

وقتی نفسِ اَمّاره ضعیف شد، به دست نفسِ ناطقه تسلیم می‌شود و به تدریج

احکام آن را می‌پذیرد. نخست، نفس لَوّامه (سرزنش‌گر) می‌گردد، سپس نفسِ مُلهمه (الهام بخش) آن گاه نفس مطمئنّه، پس از آن، نفس راضیه و بعد از آن، نفس مرضیه و سرانجام نفس کامله.

وجه ترتیب، با تأمّل آشکار می‌گردد.

هنگامی که بدین درجه رسید، همچون سگِ آموزش دیده می‌شود که نفس ناطقه آن را برای صید غذاهای روحانی، رها می‌سازد.

از این رو، نفس ناطقه بر نفس حیوانی سیطره می‌یابد، آن را سوار می‌شود و در مسیر اصلاح مملکت خویش و بیرون راندن لشکریان شیاطین (اَرواح عادات پلید و اَحوالِ ناپسند) از آن، به راه می‌افتد.

نفس حیوانی (که در آغاز به منزلهٔ هیولا بود، هم می‌توانست فصلِ [1] ناطقه را بپذیرد و هم فصلِ اَمّاره را) اکنون با فصلِ ناطقه، از نفس اَمّاره جدا می‌شود و در نتیجه، صورت انسانی که باطناً همان صورت نفس ناطقه در انسان می‌باشد (چنان که در ظاهر بر انسان قرار دارد) استقرار می‌یابد.

زیرا وی در این هنگام، دعوت تشریعی خدا را (که روح دعوت تکوینی الهی است) می‌پذیرد؛ چنان که دعوت تکوینی خدا را (که ظاهر دعوت تشریعی خداست) می‌پذیرد و در نتیجه، در ظاهر و باطن، انسان حقیقی می‌شود.

و آن گاه که بمیرد، سپس خدا بخواهد او را بازگرداند، اَجزای جدا از هم بدنش را در قبر ـ برای بار دوّم ـ با همان صورت، صورت‌گری می‌کند (البته پس

---

۱. فصل ـ در تعریف ماهیت ـ به معنای صورت است (ق).

از تصفیهٔ آن از عوارض دنیوی و برزخی) و اَرواح بر او در می‌آید و روز قیامت در نیکوترین قوام‌ها محشور می‌شود.

با ثنا بر خداوند زندهٔ پایدار می‌گوییم:

و اگر انسان جانب شقاوت را برگزیند (از این اختیار به خدا پناه می‌بریم) و دعوت خدا را انکار کند و نفس امّاره را به کار گیرد و به مقتضای اَفعال و دواعی نفس امّاره (اموری که نزد خدا مبغوض‌اند) عمل کند، خدا به مقتضای درخواست فرد و با زبان استعداد و اعمالش، او را خوار و ذلیل می‌سازد. شیاطین را می‌فرستد تا او را بر آنچه می‌خواهد یاری رسانند.

و این است معنای خذلانِ الهی.

بدین‌سان، نفس اَمّاره (با به کارگیری این نفس از سوی صاحبش و کمک شیطان‌هایی که برای کمک به نفس امّاره گمارده شده‌اند) بر نفس ناطقه چیره می‌شود و آن را از مملکت بدن عزل می‌کند و نفس حیوانی و قوای آن را در راستای نیازهای خویش به کار می‌بندد.

هنگامی که در نفس ناطقه ضعف آشکار شد، این نفس ـ بر کنار از تصرّف در امر و نهی ـ به مرکز خویش می‌پیوندد و نفس امّاره بر مملکت بدن سیطره می‌یابد و نفس حیوانی را سوار می‌شود و در راه تباه سازی مملکت و اخراج لشکریان ملائکه از آن، حرکت می‌کند.

نفس حیوانی با فصلِ صورت‌های مُنکر و ناپسند، از نفس ناطقه جدا می‌گردد؛ یعنی هر یک از ملکات پلید که بر وی غلبه یابند، فصل آن را می‌یابد.

مثلاً اگر شهوتِ آمیزش بر انسان غالب باشد، باطن وی صورت اسب را می‌یابد و اگر سخن‌چینی بر انسان غلبه پیدا کند، به صورت عقرب درمی‌آید و اگر غضب و خشم بر او چیره شود، به صورت درنده است.

گاه ملکات گوناگون بر وی غلبه می‌یابد و در نتیجه، صورت وی ترکیبی از آنهاست؛ مانند حیوانی که به صورت حیوانات مختلف متولّد می‌شود.

بسا طباع شیطانی بر او غالب باشد و صورت آنها را بیابد.

و آن گاه که بر این حالت بمیرد و اجزای بدنش از هم بگسلد و صورت انسانی‌اش از بین برود، سپس خدا بخواهد آن اجزا را گرد آورد و برای جزا اعاده کند، به صورتِ ملکاتی که بر وی غالب بوده‌اند (شیطانی، حیوانی) وی را در می‌آورد و اَرواح خبیثه (که در دنیا برای او بود) داخل آن صورت می‌شود و به آن صورت زشت محشور می‌گردد و ای وای و واویلا را بانگ می‌زند.

چنان که در شریعت حق آمده است که غیر مؤمنان به صورت حیوانات مختلف محشور می‌شوند.

هرکه می‌خواهد به این اخبار پی ببرد، آنها را در جاهایی که گمانِ ورودشان است بجوید. این کتاب گنجایش آوردنِ آنها را ندارد؛ زیرا به طولانی شدن مطلب می‌انجامد.

در حقِّ مانند چنین انسانی خدای متعال می‌فرماید: ﴿**أُولٰئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**﴾؛[1] آنان چون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند.

از آن رو فرمود «بلکه گمراه‌ترند» که در آغاز آنها را هیکلی آفرید که سزامندِ

---

۱. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۱۷۹.

اشراق نفس انسانی ـ برایشان ـ بودند. چون نفس انسانی را نپذیرفتند، در ضلالت، رتبهٔ بالاتر از چهارپان یافتند (این را دریاب).

بسا مثل این انسانِ وارونه که در سرکشی وعصیان می‌تازد، حالش به جایی رسد که شدّت غضب و خشم خدا را برانگیزد و سرعتِ مؤاخذهٔ الهی را اقتضا کند و با ادامهٔ این کار، خدا ـ پیش از مرگ ـ حجاب از صورت انسانی ظاهری‌اش در دنیا بردارد و باطن وی (که همان صورت بدن حقیقی‌اش می‌باشد) به صورت سگ یا خوک یا میمون (یا دیگر حیوانات) برای حس آشکار گردد و برای ناظران عبرت شود.

چنان که منافقی که بر امیرالمؤمنین علیه السلام برآشفت بااین سخن آن حضرت که فرمود: «**اِخْسَأ یا کَلْب**»[1] (گم شو ای سگ) به صورت سگ درآمد.

نظائر آن فراوان است، با جست و جو در اخبار می‌توان آنها را یافت و دید.

مقصود از مسخ دسته‌ای از انسان‌ها به خاطر انکار ولایت (و تبدیل آنها به مارماهی یا میمون یا خرس یا...) این است، نه آنچه را فاضل مذکور [سیّد مرتضی رحمه الله] دریافت؛ اینکه مراد از مسخ، خروج ارواح آنها از بدن‌هاشان و دخول آنها در بدن‌های حیواناتی است که با اَبدان آنان بیگانه است.

این کار ـ چنان که در پیش دانستی ـ از نظر حکمت، نشدنی است [گرچه بیرون از قدرت خدا نمی‌باشد].

امّا نوعی از مسخ را که ما ذکر کردیم، ممکن می‌باشد و روی داده است.

---

۱. بحار الأنوار ۳۲: ۳۸۵، حدیث ۳۵۷. در «بحار الأنوار ۳٤: ۲۷۰، حدیث ۱۰۰۹) آمده است که امام علیه السلام به یکی از خوارج که به آن حضرت سخن اعتراض آمیزی گفت، فرمود: «اخسأ یا عدوّ الله» در پی آن، وی به سگ تبدیل شد و لباسش به هوا پرید و....

چنان که خدای متعال از آن دربارهٔ اَصحاب سَبْت خبر داد[۱] و انبیا و اولیای خدا در حقّ کافران و منافقان ـ در روز محشر ـ خبر دادند و نشانهٔ آن را گاه در دنیا برای عبرت ناظران آشکار ساختند و به خواست خدا، بعضی از آنها در ضمن معجزات آنان علیهم‌السلام می‌آید.

آنچه فرق میان این دو را می‌نمایاند و از نفی آن به معنای اوّل و اثباتش به معنای دوّم پرده برمی‌دارد، روایتی است که صدوق رحمه‌الله ـ به سندش ـ در **عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام در حدیثی طولانی روایت می‌کند تا اینکه می‌گوید:

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَمَا تَقُولُ فِي الْقَائِلِينَ بِالتَّنَاسُخِ؟

فَقَالَ الرِّضَا علیه‌السلام: مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَكَذبوا[۲] بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَمَا تَقُولُ فِي الْمَسُوخِ؟

قَالَ الرِّضَا علیه‌السلام: أُولٰئِكَ قَوْمٌ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَمَسَخَهُمْ، فَعَاشُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ مَاتُوا وَلَمْ يَتَنَاسَلُوا.

فَمَا يُوجَدُ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ ـ مِمَّا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ الْمَسُوخِيَّةِ ـ فَهُوَ مِثْلُهَا لَا يَحِلُّ أَكْلُهَا وَالِانْتِفَاعُ بِهَا.[۳]

مأمون پرسید: ای ابوالحسن، دربارهٔ قائلان به تناسخ چه می‌گویی؟

---

۱. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ٦٥: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾؛ کسانی ـ از شما ـ را که در روز شنبه نافرمانی کردند، دانستید؛ به آنان گفتیم: بوزینه‌هایی طرد شده باشید.

۲. در غالب مآخذ، «مُكَذِّب» ضبط است.

۳. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۲: ۲۰۲، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱۳٦، ضمن حدیث ٦.

امام علیه‌السلام فرمود: هرکه به تناسخ قائل باشد، به خدای بزرگ کافر است و بهشت و دوزخ را تکذیب می‌کند.

مأمون پرسید: دربارهٔ مسخ شده‌ها نظرتان چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: آنان قومی بودند که خدا برایشان خشم گرفت و مسخشان کرد. سه روز زیستند، سپس مردند و نسلی برجای نگذاشتند.

میمون‌ها و خوک‌ها (و دیگر حیوانات) که اسم مسخ شده بر آنهاست و در دنیا یافت می‌شوند، مثل آن مسخ شده‌هایند [نه از نسل آنها] خوردن و بهره‌وری از آنها حلال نمی‌باشد.

[دلیلِ حکمی حیات و شعور موجودات]

حال که این را دریافتی، به آغاز بحث باز می‌گردیم و می‌گوییم:

از آیات و اخبارِ متواتر دانستی که حیوانات و نباتات و جمادات، به بعضی از تکالیف موظّف‌اند و آنها بر حسب رتبهٔ خودشان، دارای عقل و شعورند.

بجاست به دلیل حکمی آن اشاره کنیم امید است باب عیان بر تو باز شود و از درجهٔ تسلیم به درجهٔ برهان ترقّی‌ات دهد.

می‌گوییم: خدای متعال وجود را آفرید و وجود، تمامش حیات و شعور است؛ زیرا وجود اثر فعل خدای [همیشه] زنده است و اثر در جهت تأثیر، با صفتِ مؤثّرش همانندی دارد.

جز اینکه چون وجود [و مخلوق] دارای مراتب و درجات است، هر اندازه به مبدأ [خدای متعال] نزدیک باشد، شعور و ادراک و احساسِ آن قوی‌تر است

(مانند انبیا علیهم السلام) و هر اندازه دور باشد و میان وی و مبدأ، واسطه‌های بیشتری ـ در صدور ـ درآید، شعور و ادراک و احساسِ آن ضعیف‌تر می‌شود تا اینکه به حدّ جماد و اَعراض می‌رسد.

حتّی مرگ ـ نسبت به رتبهٔ خودش ـ حیات دارد؛ چنان که در خبر آمده است: روز قیامت مرگ را به صورت قوچ خاکستری می‌آورند و میان بهشت و دوزخ سر می‌بُرند. در این هنگام، منادی ندا می‌دهد: ای اهل بهشت، خلود آغاز شد و دیگر مرگی در کار نیست، و ای اهل دوزخ، زمان همیشه ماندن فرا رسید و مرگ از میان رفت.[1]

بنابراین، در عالَم وجود، مرده‌ای نیست، بلکه همهٔ چیزها زنده‌اند و بر اساس حیاتشان مکلّف می‌باشند. اینکه حیات بعضی از چیزها درک [و احساس] نمی‌شود، بدان خاطر است که از حیات ضعیفی برخوردارند [یعنی درجهٔ حیاتِ آنها در حدّی است که آدمی احساس نمی‌کند وگرنه، مرده نیستند و نسبت به رتبهٔ خویش حیات دارند].

خدای متعال زنده است و فعلِ خدا [که عالَم وجود است] زنده می‌باشد؛ زیرا فعلِ خدا در مفعولات تأثیر می‌نهد، در حالی که از مرده، تأثیر و فعالیّت بروز نمی‌یابد. آثار فعل خدا (که مجموع ماسوای خداست) به فضلِ حیاتِ فعلِ خدا

---

١. در «بحار الأنوار ٨: ٣٤٦، حدیث ٤» به نقل از تفسیر قمّی آمده است: عن أبي وَلّاد الحَنّاط، عن أبي عبدالله علیه السلام سُئِل عن قوله: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ الآية [سورهٔ مریم (١٩) آیهٔ ٣٩]، قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَذٰلِكَ بَعْدَ مَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ وَيَا أَهْلَ النَّارِ، هَلْ تَعْرِفُونَ الْمَوْتَ فِي صُورَةِ مِنَ الصُّوَرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَيُؤْتى بِالْمَوْتِ فِي صُورَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ فَيُوقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ثُمَّ يُنَادَوْنَ جَمِيعاً: أَشْرِفُوا وَانْظُرُوا إِلَى الْمَوْتِ، فَيُشْرِفُونَ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ فَيُذْبَحُ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ أَبَداً، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ أَبَداً.

زنده می‌باشد وگرنه این آثار با فعل خدا ـ در جهت تأثیر ـ تشابه نداشت.

انکار شعور در بعضی از اشیا ناشی از عدم آگاهی به راز آفرینش است. بر کسی که بدین راز آگاه نیست واجب است که هرگاه چیزی را در این عرصه شنید، به صرف استبعاد (بی‌آنکه دلیل عقلی یا نقلی بر نفی آن بیاورد) آن را انکار نکند.

چنان که این فاضل [سیّد مرتضی ﷺ] این کار را انجام داد [و بـه انکـار آن پرداخت] وی با آنکه سخن را به درازا کشاند، چیزی بر ادّعا نیفزود و فلاسفه و متکلّمان پیش از خود را پیروید (چراکه آنان بدون هدایت و کتاب روشنگری آن را انکار کردند) همان گونه که در نفی امور بسیاری که در اخبار آمده است (سوای آنچه ذکر شد) نیز از فلاسفه و متکلّمان تقلید کرد.

بدان که قصدم از این بیان، نقصِ [منزلتِ] صاحب این کلمات نبود، تـنها خواستم (برای اینکه حق این مسئله ضایع نشود) حقیقت مسئله را بـیان دارم؛ زیرا طبع بسیاری از مردم به تقلید از گذشتگانشان سرشته شده است، هنگامی که آنان به مانند این کلام ـ از کسی که در زمان خویش ریاست به او رسید ـ پی ببرند [سخن وی] در اذهانشان می‌نشیند و بر کنار گذاشتن اخبار فراوانی از معصومان (یا تأویل این اخبار به گونه‌ای که صاحبش بدان راضی نیست) جرأت می‌یابند.

خواستم ذهن‌ها را از این کار باز دارم و آنها را با چوب درنگ و تحقیق، ادب کنم (توفیق از جانب خداست و سلام بر کسی که هدایت را پیروید)[1].

---

۱. این دو جمله، تضمین آیهٔ ۸۸ سورهٔ هود وآیهٔ ٤٧ سورهٔ طه است که بسیاری از نویسندگان در گذشته و حال، در پایان گفتارشان می‌آورند: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾، ﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾.

حديث (٢٩)

حديثی در اسم اعظم

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی بن عبدالله، از حسین بن علی بن فضّال، از داود بن آبی یزید، از یکی از اصحاب ما، از عُمَر بن حَنْظَله که گفت:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام: إِنِّي أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَكَ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: أَجَلْ. قَالَ، قُلْتُ: فَإِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً. قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قُلْتُ: تُعَلِّمُنِي الاسْمَ الأَعْظَمَ. قَالَ: وَتُطِيقُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَادْخُلِ الْبَيْتَ، قَالَ: فَدَخَلْتُ [فَدَخَلَ (خ)] الْبَيْتَ، فَوَضَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَدَهُ عَلَى الأَرْضِ فَأَظْلَمَ الْبَيْتُ فَأَرْعَدَتْ فَرَائِصُ عُمَرَ.

فَقَالَ: مَا تَقُولُ، أُعَلِّمُكَ؟ فَقَالَ: لَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ فَرَجَعَ الْبَيْتُ كَمَا كَانَ؛[1]

عُمر بن حَنْظَله می‌گوید: به امام باقر عليه‌السلام گفتم: می‌پندارم نزد شما منزلتی دارم! فرمود: آری [منزلت داری]. گفتم: حاجتی از شما دارم. فرمود: آن حاجت چیست؟ گفتم: اسم اعظم را یادم دهید. فرمود: طاقتش را داری؟! گفتم: آری.

فرمود: به اتاق در آی، داخل اتاق شدم. امام عليه‌السلام دستش را بر زمین نهاد، ناگهان خانه تاریک شد و شانه‌های عُمَر لرزید.

---

١. بصائر الدرجات ١: ٢١٠، حديث ١؛ بحار الأنوار ٢٧: ٢٧، حديث ٦.

فرمود: چه می‌گویی؟ اسم اعظم بیاموزمت؟ گفت: نه.

امام علیه السلام دستش را برداشت و اتاق به حال اوّل بازگشت.

حدیث (۳۰)

حدیث جاریه (کنیز)

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد عَبّاد بن سُلیمان، از محمّد بن سلیمان دَیْلَمی، از پدرش، از سَدیر، گفت:

كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَيَحْيَى الْبَزَّازُ وَدَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَهُوَ مُغْضَبٌ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: يَا عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَمَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ، لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فُلَانَةَ فَهَرَبَتْ مِنِّي، فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ.

قَالَ سَدِيرٌ: فَلَمَّا أَنْ قَامَ عَنْ مَجْلِسِهِ وَصَارَ فِي مَنْزِلِهِ، دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمُيَسِّرٌ، فَقُلْنَا لَهُ: جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ، سَمِعْنَاكَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا فِي أَمْرِ خَادِمَتِكَ، وَنَحْنُ نَزْعَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْماً كَثِيراً لَا نَنْسِبُكَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ.

قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا سَدِيرُ، أَلَمْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ، قُلْتُ: بَلَىٰ.

قَالَ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾؟ [1]

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ قَرَأْتُهُ.

---

۱. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۴۰.

قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَهَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟

قَالَ، قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي أَفْهَمُ.

قَالَ: قَدْرُ قَطْرَةِ الثَّلْجِ فِي الْبَحْرِ الأَخْضَرِ، فَمَا يَكُونُ ذٰلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَقَلَّ هٰذَا!

قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا سَدِيرُ، مَا أَكْثَرَ هٰذا لِمَنْ يَنْسِبُهُ اللَّهُ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أُخْبِرُكَ بِهِ.

يَا سَدِيرُ، فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ﷻ: ﴿قُلْ كَفىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؟ (١)

قَالَ، قُلْتُ: قَدْ قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ: فَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَفْهَمُ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟

قَالَ، قُلْتُ: بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ.

قَالَ: فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ وَقَالَ: عِلْمُ الْكِتَابِ ـ وَاللَّهِ ـ كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ ـ وَاللَّهِ ـ كُلُّهُ عِنْدَنَا؛ (٢)

سَدير می‌گوید: من و ابو بصیر و یحیی بَزّاز و داود بن کثیر رَقّی، در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم. ناگهان امام علیه السلام خشمناک سوی ما بیرون آمد. چون در جای خویش نشست، فرمود: شگفتا از اقوامی که می‌پندارند ما علم غیب می‌دانیم! غیب را جز خدا نمی‌داند. می‌خواستم فلان کنیزم را بزنم، از دستم گریخت، ندانستم به کدام یک از اتاق‌های منزل پنهان شد!

---

١. سورهٔ رعد (١٣) آیهٔ ٤٣.

٢. بصائر الدرجات ١: ٢٣٠ ـ ٢٣١، حدیث ٥؛ بحار الأنوار ٢٦: ١٩٧، حدیث ٨.

سَدیر می‌گوید: چون امام از آن مجلس برخاست و به منزلش رفت، من و ابو بصیر و مُیَسِّر [همراه امام] وارد شدیم و گفتیم: خدا ما را فدایت گرداند! شنیدیم چنین و چنان دربارهٔ خدمتکارت گفتی در حالی که گمان داریم علم فراوانی داری و ما علم غیب را به تو نسبت نمی‌دهیم.

امام علیه‌السلام به من فرمود: ای سَدیر، آیا قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: آری.

فرمود: آیا در آنچه از کتاب خدا خواندی این سخن را یافتی که: «کسی که علمی از کتاب نزدش بود، گفت: قبل از آنکه پلک بزنی تختِ بلقیس را پیشت می‌آورم».

گفتم: فدایت شوم، خوانده‌ام.

فرمود: آیا این شخص را شناختی؟ آیا دانستی چقدر از علم کتاب نزدش بود؟

گفتم: با خبرم ساز می‌فهمم.

فرمود: به اندازهٔ یک قطره یخ [یک دانهٔ برف یا یک قطرهٔ آب] در اقیانوس (یا رود بزرگ)! این مقدار، چقدر از علم کتاب می‌باشد؟

گفتم: فدایت شوم! چقدر این مقدار کم بود!

فرمود: ای سَدیر، چقدر این مقدار زیاد است برای کسی که خدا او را به این علم (که برایت باز می‌گویم) نسبت می‌دهد.

ای سَدیر، آیا در آنچه از کتاب خدای عزوجل خواندی، یافتی که: «بگو برای شهادت میان من و شما، خدا بس است و کسی که علم کتاب نزد اوست».

گفتم: فدایت شوم! خوانده‌ام.

فرمود: آیا کسی که علمی از کتاب نزدش بود، فهمیده‌تر است یا کسی که همهٔ علم کتاب را داشت؟

گفتم: کسی که همهٔ علم کتاب نزدش بود، آگاه‌تر است.

امام علیه السلام با دست به سینه‌اش اشاره کرد و دو بار فرمود: به خدا سوگند، همهٔ علم کتاب نزد ماست.

[چند نکته و یک لطیفه]

مصنّف این کتاب، می‌گوید: صفّار این خبر را در دو جا از جزء پنجم کتاب «بصائر الدرجات» می‌آورد. یکی از آن دو، همین روایت است که بیان شد. میان این دو روایت در بعضی الفاظ اختلاف هست:

• راوی مُیَسِّر را از کسانی می‌شمارد که بر امام علیه السلام در آمدند، امّا در این روایت او را [در آغاز] نمی‌آورد و سزاوار بود وی را ذکر کند به قرینهٔ سخن بعدش که [در آن نام مُیَسّر هست] می‌گوید: من وابو بصیر ومُیَسّر بر امام علیه السلام وارد شدیم و... .

• در آن روایت به جای عبارت «ما أكثر هذا لمن يَنْسبْهُ اللهُ إلى العلم» آمده است: «ما أَكْثَرَ هذا إن لم يَنْسبْهُ إلى العلم الذي أُخبرك»؛[1] چقدر زیاد است این اگر آن را به علمی که خبرت می‌دهم، نسبت نمی‌داد.

همین عبارت [که در آن روایت هست] صحیح است. جمله‌ای که در این جا می‌باشد، از تحریفِ ناسخان است.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۱۳، حدیث ۳.

حاصل روایت این است که امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید که: آصف بن برخیا (که علمی از کتاب را داشت) توانست در یک چشم به هم زدن، تخت بلقیس را از مسافت دوری بیاورد، چگونه کسی که ـ همهٔ علم کتاب نزد اوست ـ نمی‌تواند خادمش را (که از دست او گریخته و در خانه‌اش هست) بیاورد؟!

این سخن امام علیه السلام رهنمون است به اینکه آنچه را در آن مجلس بر زبان آورد، از باب تقیّه از مخالفان یا از بعضی از ضعیفانِ شیعه بروز یافت و آن‌گونه که ظاهر آن می‌نماید، نمی‌باشد.

از چیزهایی که بجاست صاحبان خرد از آن عبرت گیرند این است که دریافتم کوته‌فکران دوران ما، آخر حدیث را حذف می‌کنند و آن را از آغاز تا «فما علمتُ في أيّ بُيُوت الدَّار هي» (نمی‌دانم وی در کدام یک از اتاق‌های منزل هست) می‌آورند و این جمله را برای عوام حجّت می‌آورند که آنان علیهم السلام به مُغیّبات علم نداشتند.

خدا ما را از این مرض رسوا، شفا دهد.

چقدر حال ایشان شبیه حال کسی است که نماز را ترک کرد. دوستش در این باره با او سخن گفت. وی پرسید: مگر قول خدای متعال را در قرآن نخوانده‌ای که می‌فرماید: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾ [1] (به نماز نزدیک مشوید)؟!

دوستش گفت [خدا فرموده است]: ﴿وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ﴾ [2] (در حال مستی نماز نخوانید)!

---

۱ ـ ۲. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ٤٣.

وی گفت: بر من واجب نیست همهٔ قرآن را بخوانم! همین کلمه، مرا کفایت می‌کند.

حدیث (۳۱)

[دلیل اُمّی نامیدن پیامبر صلی الله علیه و آله]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از ابو عبدالله بَرْقی، از جعفر بن محمّد صُوفی، گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام، وَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لِمَ سُمِّيَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله الأُمِّيَّ؟

قَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ؟

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فداك! يَزْعُمُونَ إِنَّمَا سُمِّيَ النَّبِيُّ الأُمِّيَّ لأَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ.

فَقَالَ: كَذَبُوا (عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ)، أَنّىٰ يَكُونُ ذٰلِكَ، وَاللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. (۱)

فَكَيْفَ كَانَ يُعَلِّمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ؟!

وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ بِاثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ أَوْ بِثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ لِسَاناً.

وَإِنَّمَا سُمِّيَ الأُمِّيَّ لأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، وَمَكَّةُ مِنْ أُمَّهَاتِ الْقُرىٰ، وَذٰلِكَ قَوْلُ

---

۱. سورهٔ جمعه (٦٢) آیهٔ ۲.

اللَّهِ ـ تَعَالىٰ ـ فِي كِتَابِهِ: ﴿لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ [۱]؛ [۲]

جعفر بن محمد صوفی می‌گوید: از امام جواد علیه‌السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اُمّی (درس ناخوانده) نامیده شد؟

امام علیه‌السلام فرمود: مردم چه می‌گویند؟

گفتم: فدایت شوم! می‌پندارند چون پیامبر نوشتن نمی‌دانست، اُمّی (بی‌سواد) نامیده شد.

امام علیه‌السلام فرمود: دروغ گفتند ـ لعنت خدا بر ایشان باد ـ این سخن از کجا می‌تواند درست باشد، خدای متعال می‌فرماید: «او خدایی است که در میان اُمّی‌ها پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات خدا را تلاوت می‌کند و جان آنان را پاک می‌سازد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد».

کسی که نتواند خوب بنویسد، چگونه می‌تواند دیگران را تعلیم دهد؟!

به خدا سوگند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ۷۲ یا ۷۳ زبان می‌خواند و می‌نوشت.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان خاطر «اُمّی» نامیده شد که از اهل مکّه بود و مکّه از شهرهای مادر به شمار می‌آمد. این سخن خداست که می‌فرماید: «برای آنکه مادرْ شهر و کسانی را که در پیرامون آن‌اند، بیم دهی».

[پیرامون اُمّی بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله]

می‌گویم: صدوق رحمه‌الله در «علل الشرایع» و «معانی الأخبار» از پدرش، از سعد، از برقی ـ به اِسناد مذکور ـ مانند این روایت را می‌آورد.

---

۱. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ۹۲.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۲۵ ـ ۲۲٦، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۱٦: ۱۲۲ ـ ۱۲۳، حدیث ۷۰.

اخبار در این زمینه فراوان‌اند و در «بصائر الدرجات»، «علل الشرایع»، «الإختصاص»، «تفسیر عیّاشی» (و دیگر کتاب‌ها) آمده‌اند و هرکه آنها را بجوید، می‌یابد.

این اخبار با این سخن خدا ناساز نمی‌افتد که فرمود:

﴿ وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَاتَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴾؛[1]

پیش از این نمی‌خواندی و با دست، خط نمی‌نوشتی وگرنه باطل گرایان به شک می‌افتادند.

زیرا مراد از این آیه، عدم یادگیری آن حضرت ـ از طریق کسب علم ـ از انسانِ دیگر است و همین گونه بود، چراکه آن حضرت ـ هرگز ـ نزد مُعلّمی آمد و رفت نداشت.

سخن در قول کسانی است که گمان می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز نمی‌توانست خوب بخواند و بنویسد.

امام علیه السلام این نگرش را نفی می‌کند و بر قائل آن لعن می‌فرستد و همین نفرین امام علیه السلام برای ذلّت و زبونی آنان بسنده است.

حدیث (۳۲)

[تحمّل ناپذیری بعضی از روایات]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن حسن، از احمد بن ابراهیم،

---

۱. سورهٔ عنکبوت (۲۹) آیهٔ ٤٨.

از محمّد بن جُمهور، از احمد بن محمّد بن اَبی نصر، از عیسی فَرّاء، از ابو صامت که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ.

قُلْتُ: فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ؟

قَالَ: نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ؛ (۱)

ابو صامت می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: در میان احادیث ما، روایاتی است که آن را فرشتهٔ مقرّب و پیامبر مُرسل و بندهٔ مؤمن تاب نمی‌آورد!

پرسیدم: چه کسی آن را تحمّل می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: خودمان آن را تحمّل می‌کنیم.

حدیث (۳۳)

[رازهای تو در تو و چند لایه]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسین، از محمّد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از جابر، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إِنَّ أَمْرَنَا سِرٌّ فِي سِرٍّ، سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ، وَسِرٌّ لَا يُفِيدُهُ إِلَّا سِرٌّ، وَسِرٌّ عَلَى سِرٍّ، وَسِرٌّ مُقَنَّعٌ بِسِرٍّ؛ (۲)

امر ما سِرّ اندر سِرّ و رازی نهفته در راز است، و سِرّی است که جز سِرّ آن را سودمند نمی‌افتد، رازی بالای راز و سِرّی با نقاب سِرّ است.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۳، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۱: ۱۹۳، حدیث ۳۶.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۸، حدیث ۱.

حديث (٣٤)

[قدرت شگرف امام عليه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد عبدالله بن عامر، از رَبیع بن خَطّاب، از جعفر بن بَشیر، از یونس بن یعقوب، از امام صادق عليه السلام که فرمود:

إِنَّ رَجُلاً مِنَّا صَلَّى الْعَتَمَةَ بِالْمَدِينَةِ ثُمَّ أَتىٰ قَوْمَ مُوسىٰ فِي شَيْءٍ كَانَ بَيْنَهُمْ فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ وَرَجَعَ مِنْ لَيْلَتِهِ وَصَلَّى الْغَدَاةَ بِالْمَدِينَة؛[1]

شخصی از ما خاندان، نماز عشا را در مدینه گزارد، سپس برای حلّ اختلافی که میان قوم موسی رخ داد پیش آنها رفت و میان آنها صلح برقرار کرد و همان شب بازگشت و نماز صبح را در مدینه خواند.

حديث (٣٥)

[طيّ الأرض امام عليه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علیّ بن اسماعیل، از محمّد بن عَمْرو زَیّات، از محمّد بن فُضَیل، از ابو حَمْزَه، از جابر که گفت:

كُنْتُ يَوْماً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام جَالِساً فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا جَابِرُ، أَلَكَ حِمَارٌ فَيَقْطَعَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فِي لَيْلَةٍ؟

فَقُلْتُ لَهُ: لَا، جُعِلْتُ فِدَاكَ.

---

١. بصائر الدرجات ١: ٣٩٧ـ٣٩٨، حديث ٣؛ بحار الأنوار ٢٥: ٣٦٩، حديث ١٥.

فَقَالَ: إِنِّي لأَعْرِفُ رَجُلاً بِالْمَدِينَةِ لَهُ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ فَيَأْتِي الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فِي لَيْلَةٍ؛[1]

جابر می‌گوید: روزی نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم، رو به من کرد و پرسید: ای جابر، آیا اُلاغی داری که میان مشرق و مغرب را در یک شب بپیماید؟

گفتم: نه، فدایت شوم.

فرمود: من شخصی را در مدینه سراغ دارم که خری دارد، آن را سوار می‌شود و مشرق و مغرب را در یک شب درمی‌نوردد.

حدیث (۳۶)

[توانمندی فرامکانی امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد حَجّال، از حسن بن حسین لُؤلُؤی، از ابن سنان، از علا، از محمّد بن مسلم که گفت:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنِّي لأَعْرِفُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ أَخَذَ قَبْلَ انْطِبَاقِ [اَنطاق (خ)][2] الأَرْضِ إِلَى الْفِئَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۳۹۷، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۹، حدیث ۱۶.

۲. در «بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۰، حدیث ۱۸» (به نقل از اختصاص و بصائر) به جای «انطباق» واژهٔ «اَنْطاق» ضبط است. علّامه مجلسی رحمه الله در توضیح آن می‌نگارد: گویا «اَنطاق» جمع «نِطاق» می‌باشد و مقصود از آن کوه‌هایی‌اند که به زمین احاطه شده‌اند (مانند منطقه) در بعضی از اَخبار، از کوه قاف به «نِطاقة الخضراء» (دامنهٔ سرسبز) تعبیر آورده شده است. در بعضی از نسخه‌ها «قَبْل انْطِباق الأَرْض» ضبط است؛ یعنی از جهت اِنطباق بعضی از آنها بر بعض دیگر، کنایه از طی (در نوردیدن) زمین، و معنای اول، اَظهر است.

وی رحمه الله در بیانی در ذیل حدیث دیگری به نقل از «النهایه» می‌نگارد: نُطُق (جمع نِطاق) پهنه‌هایی ⇐

بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴾ [١] لِمُشَاجَرَةٍ كَانَتْ فِيمَا بَيْنَهُمْ.

فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ وَرَجَع؛ [٢]

محمّد بن مسلم می‌گوید: شنیدم امام علیه السلام می‌فرمود: من مردی از اهل مدینه را می‌شناسم که ـ با درنوردیدنِ زمین، سوی گروهی (به خاطر مشاجره‌ای که میانشان رخ داد) راه افتاد که خدا در کتابش می‌فرماید: «و از قوم موسی اُمّتی به حق رهنمون می‌شدند و به حق داوری می‌کردند».

[به آنجا رسید] آنها را با هم آشتی داد و بازگشت.

[نیک بختانی دور از دسترس در وادی چین]

می‌گویم: اُمّتی که در این آیه آمده است، قومی در ورای چین‌اند که میان آنان و چین، بیابانی شن‌زار وجود دارد.

اینان [در شریعت] تغییر و تبدیل پدید نیاورند.

برای هیچ یک از آنها مالی نیست که برای صاحب [و رفیق] وی نباشد.

شب‌ها در این سرزمین باران می‌بارد و روزها آفتاب می‌شود و آنان به زراعت می‌پردازند.

هیچ کس به این مردم دسترسی ندارد و دستِ آنان نیز به دیگر مردمان نمی‌رسد. [٣]

⇐ از کوه‌هاست که بعضی بالای بعض دیگر است، یعنی نواحی و دامنه‌های آنها (بنگرید به، بحار الأنوار ٥٤: ٣٣٠؛ النهایه ٥: ٧٥).

١. سورهٔ اعراف (٧) آیهٔ ١٥٩.

٢. بصائر الدرجات ١: ٣٩٨، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ١١: ٢٤٢، حدیث ٣٨.

٣. عبارت عربی (که در متن به نقل از مجمع آمده است) در تفاسیر فارسی (و مترجم) به گونه‌های ⇐

این سخن را طبرسی در «مجمع البیان» از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

حدیث (۳۷)

[هستی نوردی امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسین، از علی بن سَعْدان، از عبدالله بن قاسم، از عُمَر بن اَبان کَلْبی، از اَبان بن تَغْلب که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام حَيْثُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: يَا يَمَانِيُّ، أَفِيكُمْ عُلَمَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عُلَمَائِكُمْ؟

قَالَ: إِنَّهُ لَيَسِيرُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ مَسِيرَةَ شَهْرَيْنِ يَزْجُرُ الطَّيْرَ وَيَقْفُو الآثَارَ.

فَقَالَ لَهُ: فَعَالِمُ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِكُمْ.

قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِكُمْ بِالْمَدِينَةِ؟

قَالَ: إِنَّهُ يَسِيرُ فِي صَبَاحٍ وَاحِدٍ مَسِيرَةَ سَنَةٍ كَالشَّمْسِ[1] إِذَا أُمِرَتْ إِنَّهَا الْيَوْمَ غَيْرُ مَأْمُورَةٍ.

⇐ مختلف به چشم می‌خورد، بنگرید به، ترجمهٔ تفسیر مجمع البیان ۱۰: ۸۶؛ تفسیر اثنی عشر ٤: ۲۲۱؛ ترجمهٔ تفسیر بیان السعاده ۵: ٤۵۲؛ منهج الصادقین ٤: ۱۲۸.

در تفسیر «روض الجنان و روح الجنان ۸: ٤۳۸» آمده است: «کلبی و ربیع و ضحّاک و عطا گفتند: این، قومی‌اند از اهل غرب بر زمینی افتاده‌اند از پس شهرهای چین، بر جویی که بر ریگ می‌رود و آن را اَوداف خوانند، و مال ایشان مشاع باشد میان ایشان، هیچ کس منع نکند درویشی را و محتاجی را ـ از آنچه خواهد که بردارد ـ به شب، باران آید ایشان را و به روز، آفتاب، و ایشان آنجا کشت و برز [بذر] کنند، کس از ما به ایشان نرسد و از ایشان کس به ما نرسید».

۱. در «خصال ۲: ٤۹۰»، و در «دلائل الإمامه: ۲۸۵» عبارت «مسیرة سنة للشمس ... فإنّها الیومَ ... » ضبط است.

وَلٰكِنْ إِذَا أُمِرَتْ، تَقْطَعُ اثْنَيْ عَشَرَ شَمْساً وَاثْنَيْ عَشَرَ قَمَراً وَاثْنَيْ عَشَرَ مَشْرِقاً وَاثْنَيْ عَشَرَ مَغْرِباً وَاثْنَيْ عَشَرَ بَرّاً وَاثْنَيْ عَشَرَ بَحْراً وَاثْنَيْ عَشَرَ عَالَماً.

قَالَ: فَمَا بَقِيَ فِي يَدَيِ الْيَمَانِيِّ فَمَا دَرىٰ مَا يَقُولُ، وَكَفَّ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام؛ [1]

اَبان بن تَغلب می‌گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که یکی از علمای یمن وارد شد. امام عليه السلام پرسید: ای یمانی، آیا عالمانی در میان شما هست؟ وی پاسخ داد: آری.

امام عليه السلام پرسید: علمِ عالمانتان تا چه اندازه است؟

وی گفت: در یک شب به اندازهٔ فاصلهٔ دو ماه ـ که پرنده را بپراند و ردگیری کند ـ راه می‌پیماید.

امام عليه السلام فرمود: عالمِ مدینه از عالم شما داناتر است.

وی پرسید: علمِ عالمِ مدینه تا به کجا می‌رسد؟

امام عليه السلام فرمود: در یک سپیده دم، مانند مسیر یک سال خورشید را می‌پیماید (هنگامی که آن مأمور نباشد).

لیکن اگر فرمان یابد، مسیر دوازده خورشید و دوازده ماه و دوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالَم را می‌پیماید.

راوی می‌گوید: در دست یمانی چیزی برای گفتن نماند، ندانست چه بگوید و امام عليه السلام [از بگو مگو با او] دست کشید.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤٠١، حديث ١٤؛ بحار الأنوار ٢٥: ٣٦٨، حديث ١٣.

حدیث (۳۸)

خبر یمانی با امام صادق علیه السلام

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از ابن اَبی عُمَیر، از ابو ایّوب، از اَبان بن تَغْلِب که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: يَا أَخَا أَهْلِ الْيَمَنِ، عِنْدَكُمْ عُلَمَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَمَا بَلَغَ مِنْ عِلْمِ عَالِمِكُمْ؟

قَالَ: يَسِيرُ فِي لَيْلَةٍ مَسِيرَةَ شَهْرَيْنِ يَزْجُرُ الطَّيْرَ وَيَقْفُو الأَثَرَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: عَالِمُ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِكُمْ.

قَالَ: فَمَا بَلَغَ مِنْ عِلْمِ عَالِمِ الْمَدِينَةِ؟

قَالَ: يَسِيرُ فِي سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ سَنَةً حَتَّىٰ يَقْطَعَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ مِثْلَ عَالَمِكُمْ هٰذَا، مَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَلَا إِبْلِيسَ.

قَالَ: فَيَعْرِفُونَكُمْ؟

قَالَ: نَعَمْ، مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَلَايَتَنَا وَالْبَرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا؛[1]

اَبان بن تغلب می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد. امام علیه السلام پرسید: ای برادر یمنی، نزد شما عالمانی هست؟ وی پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام پرسید: علمِ عالم شما تا به کجاست؟

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤٠١، حدیث ١٥؛ بحار الأنوار ٢٥: ٣٦٩، حدیث ١٤.

وی گفت: در یک شب، مسیر دو ماه را ـ که پرنده را بپراند و ردگیری کند ـ می‌پیماید.

امام علیه السلام فرمود: عالم مدینه از عالم شما داناتر است!

وی پرسید: علم عالمِ مدینه تا چه حد می‌رسد؟

امام علیه السلام فرمود: در لحظه‌ای از روز، مسیر یک سال حرکت خورشید را طی می‌کند تا آنجا که دوازده هزار عالَم مانند این عالَم شما را می‌پیماید، عالَم‌هایی که نمی‌دانند خدا آدم و شیطان را آفرید [یا این موجودات را خلق نکرد].

وی پرسید: آن عالَم‌ها شما را می‌شناسند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، بر ایشان واجب نیست مگر ولایت ما و برائت از دشمنانمان.

حدیث (۳۹)

[حجت بودن امام علیه السلام بر اِنس و جن و فرشتگان]

السرائر، اثر ابن ادریس رحمه الله.

از جامع بَزَنطی، از سلیمان بن خالد روایت است که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ وَلَا مِنْ آدَمِيٍّ وَلَا إِنْسِيٍّ وَلَا جِنِّيٍّ وَلَا مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَنَحْنُ الْحُجَجُ عَلَيْهِمْ.

وَمَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً إِلَّا وَقَدْ عَرَضَ وَلَايَتَنَا عَلَيْهِ وَاحْتَجَّ بِنَا عَلَيْهِ؛ فَمُؤْمِنٌ بِنَا وَكَافِرٌ وَجَاحِدٌ حَتَّى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَال؛ [1]

سلیمان بن خالد می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هیچ چیزی

---

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ۳: ۵۷۵ ـ ۵۷۶؛ بحار الأنوار ۲۷: ٤٦، حدیث ۷.

(آدمی، پری، فرشتگان آسمان‌ها) نیست مگر اینکه ما بر ایشان حجّتیم.

خدا خلقی را نیافرید مگر اینکه ولایت ما را بر آن عرضه داشت و به ما بر آن خلق احتجاج کرد. بعضی از آنها به ما ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و بعضی [ولایت] ما را برنتافتند حتّی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها.

حدیث (۴۰)

تفسیر بسمله

التوحید، اثر صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه‌الله گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که برایش حدیث کرد:

عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ»، فَقَالَ: الْبَاءُ بَهَاءُ اللَّهِ، وَالسِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ، وَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ.

قَالَ، قُلْتُ: اللَّهُ؟

فَقَالَ: الأَلِفُ، آلَاءُ اللَّهِ عَلىٰ خَلْقِهِ مِنَ النَّعِيمِ بِوَلَايَتِنَا؛ وَاللَّامُ، إِلْزَامُ اللَّهِ خَلْقَهُ وَلَايَتَنَا.

قُلْتُ: فَالْهَاءُ؟

قَالَ: هَوَانٌ لِمَنْ خَالَفَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله.

قَالَ، قُلْتُ: الرَّحْمٰنُ؟

قَالَ: بِجَمِيعِ الْعَالَمِ.

قُلْتُ: الرَّحِيمُ؟

قَالَ: بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً؛ (١)

از امام صادق عليه السلام دربارهٔ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ سؤال شد. امام عليه السلام فرمود: با [در بسم الله] اشاره به «بهاء الله» (روشنی خدا)، و سین اشاره به «سناء الله» (رفعت خدا) و میم اشاره به مُلک خداست.

پرسیدم: اللّه، نشانهٔ چیست؟

امام عليه السلام فرمود: الفِ «اللّه» اشاره به آلای الهی (نعمت‌های خدا) بر خلق است یعنی نعمتِ ولایتِ ما، و لام در «اللّه» به الزام خدا خلق را بر ولایت ماست.

پرسیدم: های «اللّه» بر چه چیز اشاره دارد؟

امام عليه السلام فرمود: ها یعنی هوان (خفّت وخواری) برای کسانی رقم می‌خورد که با محمّد و آل محمّد مخالفت ورزند.

پرسیدم: «الرحمٰن» یعنی چه؟

فرمود: یعنی رحمت خدا برای همهٔ عالَم گسترده است.

پرسیدم: «الرحیم» چیست؟

امام عليه السلام فرمود: این رحمت به مؤمنان اختصاص دارد.

حدیث (۴۱)

[پیرامون صفات خدا و صفات اولیا]

التوحید، اثر صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله روایت می‌کند از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن اَبی عبدالله، از پدرش ـ به طور مرفوع ـ از امام صادق عليه السلام:

---

١. توحید صدوق: ٢٣٠، باب ٣١، حدیث ٣؛ بحار الأنوار ٨٩: ٢٣١، حدیث ١٢.

فِي قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾، [١] قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا وَلٰكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ لِنَفْسِهِ رِضًى، وَسَخَطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخَطاً؛ وَذٰلِكَ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَالأَدِلَّاءَ عَلَيْهِ، فَلِذٰلِكَ صَارُوا كَذٰلِكَ.

وَلَيْسَ أَنَّ ذٰلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلىٰ خَلْقِهِ، وَلٰكِنَّ هٰذَا مَعْنىٰ مَا قَالَ مِنْ ذٰلِكَ.

وَقَدْ قَالَ أَيْضاً: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَدَعَانِي إِلَيْهَا.

وَقَالَ أَيْضاً: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾. [٢]

وَقَالَ أَيْضاً: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾. [٣]

وَكُلُّ هٰذَا وَشِبْهُهُ عَلىٰ مَا ذَكَرْتُ لَكَ، وَهٰكَذَا الرِّضَا وَالْغَضَبُ وَغَيْرُهُمَا مِنَ الأَشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذٰلِكَ.

وَلَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى الْمُكَوِّنِ الأَسَفُ وَالضَّجَرُ (وَهُوَ الَّذِي أَحْدَثَهُمَا وَأَنْشَأَهُمَا) لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْمُكَوِّنَ يَبِيدُ يَوْماً؛ لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الضَّجَرُ وَالْغَضَبُ دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ، وَإِذَا دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ الإِبَادَةُ، وَلَوْ كَانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ، لَمْ يُعْرَفِ الْمُكَوِّنُ مِنَ الْمُكَوَّنِ، وَلَا الْقَادِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ، وَلَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ.

تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هٰذَا الْقَوْلِ عُلُوّاً كَبِيراً، هُوَ الْخَالِقُ لِلأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ، فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَةٍ اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَالْكَيْفُ فِيهِ، فَافْهَمْ ذٰلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ [٤]

---

١. سورهٔ زخرف (٤٣) آیهٔ ٥٥.

٢. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ٨٠.

٣. سورهٔ فتح (٤٨) آیهٔ ١٠.

٤. توحید صدوق: ١٦٨ ـ ١٦٩، باب ٢٦، حدیث ٢؛ بحار الأنوار ٤: ٦٥ ـ ٦٦، حدیث ٦.

دربارهٔ این سخن خدای ﷻ که: «چون ما را به خشم آوردند از ایشان انتقام ستاندیم» امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال همچون تأسّف ما افسوس نمی‌خورد، لیکن برای خود اولیایی آفرید که افسوس می‌خورند و خشنود می‌شوند در حالی که مخلوق و مُدَبّرند. خدا خشنودی آنان را رضای خویش و ناخشنودی‌شان را خشمِ خود قرار داد (زیرا آنان را داعیان ـ سوی خویش ـ و راهنمایان بر خود ساخت) به همین خاطر، آنان هم چنین شدند [یعنی رضای آنها رضای خداست و خشم آنان خشم اوست].

و این‌گونه نیست که رضا و خشنودی (آن چنان که به مخلوق دست می‌دهد) بر خدا عارض شود، بلکه به معنایی است که آمد.

نیز خدا [در حدیث قدسی] فرمود: هرکه به ولیّ من اهانت کند، مرا به مبارزه و جنگ فرا می‌خواند.

و فرمود: «هرکه پیامبر را فرمان بُرْد خدا را اطاعت کرد».

و فرمود: «کسانی که با تو [ای پیامبر] بیعت کنند، با خدا بیعت کرده‌اند».

همهٔ اینها و شبه آن، بر اساس بیانی است که آوردم. رضا و غضب (و دیگر چیزهای همانند آن) چنین است.

اگر اندوه و دل‌تنگی به خدا برسد (در حالی که خدا آن دو را پدید آورد و ایجاد کرد) کسی می‌تواند بگوید که آفریدگار هم روزی نابود می‌شود؛ زیرا هرگاه پریشانی و خشم بر وی درآید، تغییرپذیر می‌شود و وقتی تغییرپذیر شد، از هلاکت و نابودی درامان نمی‌ماند و اگر چنین باشد، پدیدآور از پدید آمده، قادر از مقدور، خالق از مخلوق شناخته نمی‌شود [و تمیز نمی‌یابد].

خدای متعال بسی فراتر از این است. خدا اشیا را آفرید (نـه از روی نـیاز) هنگامی که آفرینش اشیا برای نیاز به آنها نباشد، «حدّ» و «کیف» دربـارهٔ خـدا محال می‌شود (این را نیک بفهم ان شاء الله).

حدیث (۴۲)

[هیچ چیز با توحید و نبوّت و امامت برابری نمی‌کند]

تفسیر الإمام العسکری علیه السلام.

إِنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِرَجُلٍ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِـيهِ، فَـاعْتَرَفَ، فَأَوْجَبَ عَلَيْهِ الْقِصَاصَ وَسَأَلَهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُ لِيُعْظِمَ اللَّهُ ثَوَابَهُ.

فَكَأَنَّ نَفْسَهُ لَمْ تَطِبْ بِذٰلِكَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام لِلْمُدَّعِي الدَّمِ الْـوَلِيِّ [1] الْمُسْتَحِقِّ لِلْقِصَاصِ: إِنْ كُنْتَ تَذْكُرُ لِهٰذَا الرَّجُلِ عَلَيْكَ فَضْلاً فَهَبْ لَهُ هٰذِهِ الْجِنَايَةَ وَاغْفِرْ لَهُ هٰذَا الذَّنْبَ.

قَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَهُ عَلَيَّ حَقٌّ وَلٰكِنْ لَمْ يَبْلُغْ بِهِ أَنْ أَعْفُوَ عَنْهُ [2] عَـنْ قَـتْلِ وَالِدِي.

قَالَ: فَتُرِيدُ مَاذَا؟

قَالَ: أُرِيدُ الْقَوَدَ. فَإِنْ أَرَادَ بِحَقِّهِ عَلَيَّ أَنْ أُصَالِحَهُ عَلَى الدِّيَةِ صَالَحْتُهُ وَعَـفَوْتُ عَنْهُ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: فَمَاذَا حَقُّهُ عَلَيْكَ؟

---

۱. در «تفسیر امام عسکری علیه السلام» آمده است: للمُدّعي وَليّ الدَّم ... .

۲. در مأخذ مذکور، آمده است: أَن أعْفُوَ عن قتل والدي.

قَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَّنَنِي تَوْحِيدَ اللَّهِ وَنُبُوَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِمَامَةَ عَلِيٍّ وَالأَئِمَّةِ عليهم السلام.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: فَهٰذَا لَا يَفِي بِدَمِ أَبِيكَ؟! بَلىٰ وَاللَّهِ هٰذَا يَفِي بِدِمَاءِ أَهْلِ الأَرْضِ كُلِّهِمْ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ سِوَى الأَئِمَّةِ عليهم السلام.[1]

إِنْ قُتِلُوا فَإِنَّهُ لَا يَفِي بِدِمَائِهِمْ شَيْءٌ؛[2]

شخصی مردی را (که می‌پنداشت قاتل پدر اوست) پیش امام سجّاد عليه السلام آورد. آن مرد اعتراف کرد و امام قصاص را واجب ساخت و از آن مرد خواست از وی بگذرد تا خدا ثوابش را زیاد گرداند.

گویا دل آن مرد بدین کار گوارا نبود. امام عليه السلام به خون‌خواه (ولیّ مقتول که می‌توانست قصاص کند) فرمود: اگر برای این مرد بر خود حقّی را سراغ داری، این جنایت را بر او ببخش و از گناهش چشم پوش.

آن شخص گفت: ای فرزند رسول خدا، وی بر من حقّی دارد، لیکن بدان پایه نیست که به خاطر آن از خون پدرم بگذرم.

امام عليه السلام فرمود: چه می‌خواهی؟

وی گفت: خواهان قصاصم. اگر به خاطر حقّی که بر من دارد می‌خواهد با وی مصالحه کنم، بر دیه مصالحه می‌کنم و از خونش چشم می‌پوشم.

امام عليه السلام پرسید: وی چه حقّی بر تو دارد؟

وی گفت: ای فرزند رسول خدا، توحید را یادم داد و رسالت را به من تعلیم کرد و امامت علی و ائمّه عليهم السلام را به من آموزاند.

---

۱. در «بحار»، آمده است: سوى الأنبياء والأئمّة عليهم السلام.

۲. تفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى: ۵۹۶ ـ ۵۹۷؛ بحار الأنوار ۲: ۱۲، حديث ۲۴.

امام علیه‌السلام فرمود: [آیا] این کار به خون پدرت بسنده نمی‌کند؟! آری، والله، این حق با خون همهٔ اهل زمین (اوّلین و آخرین) سوای [انبیا و] ائمّه علیهم‌السلام برابری دارد.

زیرا [انبیا و] امامان علیهم‌السلام اگر به قتل رسند، چیزی از خون آنان بسنده نیست [و نمی‌تواند آن خسارت را جبران کند].

حدیث (۴۳)

[عدم جمع میان اسم و کنیهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله]

تفسیر ثَعْلَبی، [اثر احمد بن محمد ثعلبی از عالمان سُنّی].

از ابو هُرَیره روایت است که:

قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَا تَجْمَعُوا بَيْنَ اسْمِي وَكُنْيَتِي، أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ؛ اللَّهُ يُعْطِي وَأَنَا أَقْسِمُ، ثُمَّ رَخَّصَ ذٰلِكَ لِعَلِيٍّ وَبَنِيهِ؛ [1]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: [در نام‌گذاری فرزندانتان] میان اسم و کنیه‌ام جمع نکنید [و آنها را هم ابوالقاسم و هم محمّد ننامید]. من «ابوالقاسم»ام. خدا ارزانی می‌دارد و من تقسیم می‌کنم. سپس خدا برای علی و فرزندانش این کار را اجازه داد.

حدیث (۴۴)

[فضائل امامان علیهم‌السلام از زبان امام صادق علیه‌السلام]

مشارق الأنوار، اثر حافظ بُرْسی رحمه‌الله.

از محمّد بن سنان، از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود:

---

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۲۷؛ مجمع البیان ۲: ۸۵۰ ـ ۸۵۱؛ بحار الأنوار ۳۸: ۳۰٤.

نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، وَنَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ خِيَرَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ الأَنْبِيَاءِ، وَنَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ، وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ، وَنَحْنُ آيَةُ الْهُدىٰ، وَنَحْنُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقىٰ.

وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ، وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَنَحْنُ الأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الآخِرُونَ، وَنَحْنُ أَخْيَارُ الدَّهْرِ، وَنَوَامِيسُ الْعَصْرِ.

وَنَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ، وَسَاسَةُ الْبِلَادِ، وَنَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

وَنَحْنُ عِلَّةُ الْوُجُودِ، وَحُجَّةُ الْمَعْبُودِ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلَ عَامِلٍ جَهِلَ حَقَّنَا.

وَنَحْنُ قَنَادِيلُ النُّبُوَّةِ، وَمَصَابِيحُ الرِّسَالَةِ، وَنَحْنُ نُورُ الأَنْوَارِ، وَكَلِمَةُ الْجَبَّارِ.

وَنَحْنُ رَايَةُ الْحَقِّ الَّتِي مَنْ تَبِعَهَا نَجَا، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا هَوىٰ.

وَنَحْنُ أَئِمَّةُ الدِّينِ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَنَحْنُ مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ، وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَإِلَيْنَا تَخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةُ.

وَنَحْنُ سِرَاجٌ لِمَنِ اسْتَضَاءَ، وَالسَّبِيلُ لِمَنِ اهْتَدىٰ.

وَنَحْنُ الْقَادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَنَحْنُ الْجُسُورُ وَالْقَنَاطِرُ، وَنَحْنُ السَّنَامُ الأَعْظَمُ.

وَبِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ، وَبِنَا يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ، وَبِنَا يُدْفَعُ الْعَذَابُ وَالنَّقِمَةُ.

فَمَنْ سَمِعَ هٰذَا الْهُدىٰ فَلْيَتَفَقَّدْ فِي قَلْبِهِ حُبَّنَا، فَإِنْ وَجَدَ فِيهِ الْبُغْضَ لَنَا وَالإِنْكَارَ لِفَضْلِنَا فَقَدْ ضَلَّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ؛ لأَنَّا حُجَّةُ الْمَعْبُودِ، وَتَرْجُمَانُ وَحْيِهِ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَمِيزَانُ قِسْطِهِ.

وَنَحْنُ فُرُوعُ الزَّيْتُونَةِ، وَرَبَائِبُ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَنَحْنُ مِصْبَاحُ الْمِشْكَاةِ الَّتِي فِيهَا نُورُ النُّورِ.

وَنَحْنُ صَفْوَةُ الْكَلِمَةِ الْبَاقِيَةِ إِلىٰ يَوْمِ الْحَشْرِ، الْمَأْخُوذِ لَهَا الْمِيثَاقُ وَالْوَلَايَةُ مِنَ الذَّرِّ؛ (١)

امام صادق عليه السلام فرمود: ما جنب الله و برگزیدهٔ خدا و منتخب اوییم، مواریث انبیا به ما سپرده شد، ماییم اُمنای خدا و وجه الله، ماییم آیت هدایت و دستاویز محکم.

خدا [آفرینش را] به ما آغازید و به ما ختم می‌کند، ماییم اوّلی‌ها و آخِری‌ها، ماییم بهترین‌های دوران و ناموس‌های زمان.

ما سرورِ بندگان و بزرگِ شهرهاییم، ماییم شیوهٔ استوار و راه راست.

علّتِ وجود [جهان هستی] ماییم، ما حجّتِ خداییم، خدا عمل شخصی را که حق ما را نشناسد، نمی‌پذیرد.

ماییم قندیل‌های نبوّت و چراغ‌های رسالت، ما نورِ نورهاییم و کلمهٔ خدای جبّار.

ماییم رایتِ حق، پرچمی که هرکه آن را پیروید، نجات یافت و هرکه از آن باز ماند، هلاک شد.

ماییم امامان دین و رهبران پیشانی و پا سفیدان، ماییم معدن نبوّت و جایگاه رسالت و جایی که فرشتگان سوی آن در رفت و آمدند.

ما چراغیم برای هرکس که به ما روشنی جوید و راهیم برای کسی که هدایت پوید.

ما راهنما سوی بهشتیم، ماییم پل‌ها و قنطره‌ها و کوهان بزرگ.

---

١. مشارق انوار اليقين: ٧٥ ـ ٧٦؛ بحار الأنوار ٢٦: ٢٥٩ ـ ٢٦٠، حديث ٣٧.

به ما باران نازل می‌شود و رحمت فرود می‌آید، به وسیلهٔ ما عذاب و بلا برطرف می‌گردد.

هرکه این هدایت را شنید، در قلبش محبّت ما را بجوید؛ اگر در دلش کینهٔ ما و انکار فضل ما را یافت، از راه راست به دور افتاد؛ زیرا ما حجّت خدا و ترجمان وحی و گنجهٔ علم و ترازوی عدلِ خداییم.

ماییم شاخه‌های زیتونی، و پرورش یافته‌های پدران نیک و گرامی، و ماییم چراغی در چراغدان که نور اندر نور است.

ماییم برگزیدگانِ کلمهٔ ماندگار تا روز محشر[1] که بر ولایت ما در عالَم ذَرّ پیمان گرفته شد.

---

۱. در «امالی صدوق: ٦١٢، مجلس ۸۹، حدیث ۹» از امام صادق علیه‌السلام روایت است که در مجلسی که منصور آن حضرت را احضار کرد، فرمود: **أَنَا فَرْعٌ مِنْ فُرُوعِ الزَّيْتُونَةِ، وَقَنْدِيلٌ مِنْ قَنَادِيلِ بَيْتِ النُّبُوَّةِ، وأَدِيبُ السَّفَرَةِ، وَرَبِيبُ الكِرامِ البَرَرَةِ، وَمِصْباحٌ مِنْ مَصابِيحِ الْمِشْكَاةِ الَّتِي فِيهَا نُورُ النُّورِ وصَفْوُ الكَلِمَةِ البَاقِيَةِ فِي عَقِبِ المُصْطَفَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْحَشْرِ**؛ منم شاخه‌ای از شاخه‌های زیتونه، و قندیلی از قنادیل بیتِ نبوت، و تربیت یافتهٔ سفیران و دست‌پروردهٔ گرامی نیکان، و چراغی از چراغ‌های چراغدانی که در آن نورها درهم می‌تابند و برگزیدهٔ کلمهٔ ماندگار در نسل برگزیدگان تا روز محشر...

تعبیرهای به کار رفته در این سخنانِ امام، در قرآن هست و نیازمند شرح و تفصیل‌هایی است که سخن در آنها به درازا می‌کشد.

برای آگاهی در این باره، می‌توان به تفسیر آیات زیر در منابع مراجعه کرد:

● ﴿**مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ... يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ... نُورٌ عَلَى نُورٍ**﴾ (سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵)؛ مثل نور خدا، مانند چراغدانی است که در آن چراغ باشد... از درخت مبارک زیتون بر افروزد... نور اندر نور...

● ﴿**بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ**﴾ (سورهٔ عبس، آیات ۱۵ و۱٦)؛ به دستان سفیرانی گرامی و نیکوکار.

⇐

حدیث (۴۵)

[قابل شمارش نبودن فضائل علی علیه‌السلام]

از **المناقب**، اثر خوارزمی (از عالمان سُنّی).

خوارزمی می‌گوید: به من خبر داد سیّد، امام اَجلّ، مرتضی، شرف الدین، عزّ الإسلام، عَلَم الهدی، نقیب نُقبای شرق و غرب، ابوالمفضّل، محمّد بن علی بن مطهّر بن مرتضی حسینی، در نامه‌اش به من از شهر «ری» (خدا بهترین پاداش را از جانب من به او دهد).

گفت: به ما خبر داد سیّد ابوالحسن، علیّ بن اَبی طالب حسینی سیلقی (از طریق قرائتم بر او) [گفت:] به ما خبر داد شیخ عالم، ابو النَّجم، محمّد بن عبدالوهّاب بن عیسی، سمّان رازی [گفت:] به من خبر داد شیخ عالم، ابو سعید، محمّد بن احمد بن حسین، نیشابوری خُزاعی [گفت:] به من خبر داد محمّد بن علی بن جعفر ادیب (از طریق قرائتم بر او) [گفت:] برایم حدیث کرد معافی بن زکریّا، ابو الفرج، از محمّد بن احمد بن اَبی الثَّلْج، از حسن بن محمّد بن بهرام، از یوسف بن موسی قَطّان، از حریز، از لیث،[1] از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ، وَالْبَحْرَ مِدَادٌ، وَالْجِنَّ حُسَّابٌ،

⇐ • ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ (سورهٔ زخرف، آیهٔ ۲۸)؛ و ابراهیم آن را سخنی ماندگار در نسلِ خویش ساخت.

• ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾ (سورهٔ ص، آیهٔ ٤٧)؛ و ایشان (ابراهیم و اسحاق و یعقوب) نزد ما از برگزیدگانِ برترین‌هایند.

۱. در «بحار الأنوار» ضبط سند بدین‌گونه است: به ما خبر داد سید امام، مرتضی، ابوالفضل، حسین ... به ماخبر داد: ... علی بن اَبی‌طالب حسینی شیبانی ... عیسی ثمّان ... از جَریر، از لیث ...

وَالإِنْسَ كُتَّابٌ، مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ [1]

اگر همهٔ بوستان‌ها قلم شوند و همهٔ دریاها مرکَّب، و جنّیان حسابگر و آدمیان نویسنده، نمی‌توانند فضایل علیّ بن اَبی طالب عليه السلام را بشمارند.

[پاسخی کوبنده به یاوه‌های فضل بن روزبهان]

میرزا محمّد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید:

این حدیث، رگِ عصبیّت یکی از ناصبی‌ها [فضل بن روزبهان] را برخیزاند و نتوانست کینهٔ رسوب یافته در قلب واژگونش را پنهان سازد تا اینکه آنچه را در خاطرش نهان می‌داشت آشکار ساخت و آن را در کتابش ـ که روز قیامت به دست چپش دهند ـ آورد.

وی می‌گوید:

در این حدیث که از خطیب خوارزمی روایت شده است، آثار مُنْکَر بودن [2] و جعل ظاهر است و در این راستا به دو وجه می‌توان تمسّک کرد:

١. این مبالغه که آن را دربارهٔ فضایل علی به پیامبر صلى الله عليه وآله نسبت داده است با این سخن که «اگر بوستان‌ها قلم شوند...» بر ماهران در فنّ حدیث پوشیده نمی‌ماند که کلام رسول خدا نیست.

آن که در شناخت اَخبار تجربه و مهارت دارد باید انصاف دهد که

---

١. الطرائف ١: ١٣٨ ـ ١٣٩، حدیث ٢١٦؛ حلیة الأبرار ٢: ١٢٩ ـ ١٣٠؛ الفهرست (رازی): ٣٥٣ ـ ٣٥٤؛ بحار الأنوار ٤٠: ٧٤.

٢. حدیث مُنْکَر (در اصطلاح اهل سنّت) تک حدیثی است که متنِ آن جز از راوی‌اش، از شخص دیگری روایت نشده باشد. در برابر حدیث مُنکر، حدیث معروف قرار دارد.

آیا از شأن پیامبر است که مانند چنین مبالغه‌ای را در مدح یکی از مخلوقان بر زبان آورد؟!

این کار از اوصاف خالق است: ﴿قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾؛[1] بگو اگر دریا مرکّب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، دریا ته می‌کشد و همهٔ آبش به مصرف می‌رسد.

۲. لفظ «فضایل» هرگز در کلام پیامبر ﷺ یافت نمی‌شود. محال است محدّث حکم کند که پیامبر واژهٔ «فضایل» را بر زبان آورد.[2] این واژه از الفاظِ محدّثان نوپیداست (نه از کلام عرب) بر محدّث [راستین] شأن این موضوعات مخفی نمی‌ماند...

وبیشتر روایاتی که درمناقب خوارزمی آمده است، ساختگی‌اند...[3]

---

۱. سورهٔ کهف (۱۸) آیهٔ ۱۰۹.

۲. شایان توجه است که در کتاب‌های اهل سنت احادیث فراوانی وجود دارد که در آنها واژهٔ «مناقب» و«فضائل» هست؛ مانند:

● از محمد بن منصور طوسی روایت است که گفت: شنیدم احمد بن حنبل می‌گفت: **ما وُرِدَ لِأَحَدٍ مِن اَصْحاب رسولِ اللّهِ مِنَ الفَضائل، ما وُرِدَ لِعَلِيّ عليه السلام**؛ فضائلی که دربارهٔ علی وارد شده است، برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا وارد نشده است (سیر اعلام النُبلاء ۱: ۲۳۹).

● ابن اَبی شَیْبَه ـ به سندش ـ از یکی از اصحاب پیامبر ﷺ روایت می‌کند که گفت: **لَقَدْ جاءَ في عَلِيّ مِنَ المَناقب ما لَو أَنَّ مَنْقَباً منها قُسِّم بَيْنَ النّاسِ، لَأَوْسَعَهُم خَيْراً**؛ دربارهٔ علی [علیه السلام] مناقبی آمده است که اگر یک منقبت از آنها میانِ مردم تقسیم شود، همه را غرق در خیر (نیکی و سعادت) می‌سازد (المُصَنّف ٦: ۳۷۳).

نیز بنگرید به، الاستیعاب ۳: ۱۱۱۵؛ فتح الباری ۷: ۷۱؛ فیض القدیر ٤: ۳۵۵ (و دیگر کتاب‌ها).

۳. ابطال نهج الباطل، چاپ شده ضمن احقاق الحق: ٤۲۹ چاپ سنگی.

می‌گویم: امّا اینکه گفت شأن پیامبر این نیست که دربارهٔ یکی از مخلوقان چنین مبالغه‌ای کند، پاسخش این است که شأن نبوّت اَجَلّ از مبالغه است، بلکه آنچه را پیامبر ﷺ بر زبان می‌آورد بیانِ واقعیّت می‌باشد و توهُّم مبالغه در حقّ پیامبر، کفر به خدای بزرگ به شمار می‌آید.

این سخن از این شخص، اقتدا به قولِ امامِ سابق اوست که گفت: «إنّ الرَّجُلَ لَيَهْجُر»؛[1] پیامبر هذیان می‌گوید.

اشکال

وی، در حقّ پیامبر ﷺ مبالغه‌گویی را اثبات نکرد، بلکه آن را منع نمود.

پاسخ

اینکه وی می‌گوید: «آیا از شأن پیامبر است که این [اندازه از] مبالغه را بر زبان آورد»، تنها دربارهٔ کسی گفته می‌شود که از وی سخن مبالغه آمیز صدور یابد، امّا نه بدین پایه (این مطلب بر کسی که در شیوه‌های سخن دستی دارد، ظاهر است).

امّا اینکه می‌گوید: این کار از صفات خالق است و آیهٔ قرآن را شاهد می‌آورد، کلامی است که بخشی از آن ـ بی‌درنگ ـ بعض دیگرش را نقض می‌کند.

---

۱. در «صحیح بخاری: ۱٤۳۷، حدیث ٥٦٦۹» آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «بیایید کتابی برایتان بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید»، عُمَر گفت: «إنّ النَّبی قد غَلَب علیه الوَجَعُ» (بر پیامبر درد غلبه کرده است) نزد شما قرآن هست، کتاب خدا ما را کفایت می‌کند.
در «طبقات ابن سعد ۲: ۱۸۷» از ابن عباس روایت است که (در ماجرای مذکور) گفت: فقال بَعْضُ مَن کانَ عنده: إنّ نبی الله لَيَهْجُر؛ یکی از کسانی که [در آنجا] نزد پیامبر ﷺ بود، گفت: نبی خدا یاوه می‌گوید.
ابن حجر نیز این سخن را در «فتح الباری ۸: ۱۰۱» از ابن سعد نقل می‌کند.

این سخن به کلام دیوانه‌ها شبیه‌تر است تا فُضلا؛ زیرا خدای متعال این وصف را برای کلمات خویش آورد، نه ذات خود تا از صفات مخصوصِ خدا شود. شاهد این مدّعا، ادّعای وی را تکذیب می‌کند.

پس از آنکه این مطلب را دانستی، می‌گوییم: هرگاه کلمات خدا (که از مخلوقات خداست) این چنین توصیف شود، چه بُعدی دارد که خدای متعال خلقِ دیگری را نیز بیافریند که در واقع (نه با مبالغه) بدین وصف توصیف گردد.

آیا این مطلب را جز ناصبی ستیزه‌جو یا خرِ کودن، منع می‌کند؟!

بالاتر از این [می‌توان گفت] چه بُعدی دارد که امیرالمؤمنین (امام یکتاپرستان) از کلماتِ تامّهٔ الهی باشد؟! در حالی که خدای ﷻ دربارهٔ مسیح می‌فرماید: ﴿بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ﴾[1] (ای مریم، خدا تو را به کلمه‌ای از جانب خویش نوید می‌دهد که نامش مسیح است)، ﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ﴾؛[2] و عیسی کلمهٔ خداست که آن را سوی مریم افکند.

شیعه و سنّی دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده‌اند که: خدای متعال ـ در شب معراج ـ به پیامبرش در حقّ علی علیه‌السلام وحی کرد که:

وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ؛[3]

علی کلمه‌ای است که آن را بر اهل تقوا لازم ساختم.

مراد از به پایان نرسیدن کلمات خدا این نیست که آنها از نظرِ لفظ دارای افراد

---

۱. سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ٤٥.

۲. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ۱۷۱.

۳. امالی طوسی: ۳٤۳، حدیث ۷۰۵؛ بحار الأنوار ۱۰: ۲۱۹، ضمن حدیث ۱۸.

فراوانی است تا اشکال شود که به فرض علی علیه‌السلام از کلمات خدا باشد، یک کلمه از آن کلمات است که پایان می‌یابد.

زیرا کثرتِ کلمات بدین معنا، مزیّتی ندارد تا درباره‌اش قرآن نازل شود.

مقصود از آن این است که کلمات خدای متعال، معانی و اَسراری را در بر دارد که آب دریا برای شمارش آنها کفایت نمی‌کند. این معناست که به شأن خدای متعال می‌زیبد.

محمّد بن علی، حکیم ترمذی (که از بزرگان علمای اهل سنّت است و در سال ۲۲۵ هجری به قتل رسید) از ابن عبّاس روایت می‌کند که گفت:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام يَشْرَحُ لَنَا نُقْطَةَ الْبَاءِ مِنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لَيْلَةً فَانْفَلَقَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَهُوَ بَعْدُ لَمْ يَفْرُغْ.

فَرَأَيْتُ نَفْسِي فِي جَنْبِهِ كَالْفَوَّارَةِ فِي جَنْبِ الْبَحْرِ الْمُثْعَجِرّ (۱)؛ (۲)

شبی علیّ بن اَبی‌طالب علیه‌السلام برای ما نقطهٔ «با» از ﴿**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ**﴾ را شرح می‌داد. عمود صبح شکافت و آن حضرت هنوز از آن فراغت نیافت.

خویش را در کنار آن حضرت همچون فـوّاره‌ای در کـنار ژرفـای دریا، دیدم.

از ابو حامد غزالی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام ـ در حدیثی ـ روایت است که فرمود:

---

۱. در شماری از منابع به جای «کالفَوّاره» واژهٔ «کالقَرارَه» ثبت است که به معنای گودال آب یا آبگیر کوچک است؛ نیز گاه به جای «المثعجر» واژهٔ «الْمُثْعَنْجَرّ» واژهٔ «المـتلاطم» و«المسـعنجر» و... دیده می‌شود.

۲. ینابیع المودّه ۱: ۲۱۶.

لَوْ أَذِنَ اللَّهُ لِي وَرَسُولُهُ لأَشْرَعُ فِي شَرْحِ مَعَانِي الْفَاتِحَةِ حَتّىٰ يَبْلُغَ أَرْبَعِينَ حِمْلاً؛[1]

اگر خدا و پیامبرش به من اجازه می‌داد، به شرح معانی سورهٔ فاتحه دست می‌یازیدم تا اینکه به حدّ چهل بار شتر می‌رسید.[2]

مقصود از کلمات پایان‌ناپذیر خدا، این سخن و امثالِ آن است.

از این مطلب به دست می‌آید که فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام به طریق دیگری [نیز] به شمار درنمی‌آید و آن این است که علم کتاب (با همهٔ معانی و اَسرار بی‌شماری که دارد) بر اساس روایات شیعه و سنّی، نزد آن حضرت است.

چگونه مزایا و علوم و مفاخری را که این وجود نورانی در بر دارد، می‌توان شمرد؟!

امّا این سخن وی که گفت «لفظ فضایل از الفاظ نوپیداست» ادّعای بی‌برهان است که از کینهٔ نهفته در سرشت پلید وی با اهل بیت نبوّت، برمی‌خیزد.

افزون بر این به فرض، آن را بپذیریم، مقصود وی را بسنده نمی‌کند؛ زیرا جایز است که این خبر نقل به معنا باشد.

---

۱. متنِ این روایت در «الرِّسالة الذَّنیّة: ۲۳۳» بدین‌گونه است: **یحکي عن عهد موسی علیه السلام أن شَرَح کتابَه أَرْبَعون حِمْلاً، فَلَو یَأْذَنَ الله في شَرْح معاني الفاتحة، لَأُشرَعُ فیها حَتّی تَبْلُغَ مِثْلَ ذلك (یعني أربعین وِقْراً)**؛ از عهد موسی علیه السلام حکایت است که کتابش را به اندازهٔ چهل بار، شرح نوشت؛ اگر خدا در شرح معانی سورهٔ فاتحه اجازه می‌داد، بدان دست می‌یازیدم تا اینکه به چهل بار سنگین می‌رسید. عین این عبارت (به نقل از غزالی) در «سعد السعود: ۲۸٤» نیز آمده است.

۲. در «الطرائف ۱: ۱۳٦، اثر سید بن طاووس» (به نقل از غزالی در رساله علم لدنی) روایت است که امام علی علیه السلام فرمود: **لَوْ أَذِنَ اللَّهُ تَعالَی ورَسُولُه صلی الله علیه و آله لَأَشْرَحَ في شَرْحِ الْفَاتِحَةِ حَتَّی یَبْلُغَ أَرْبَعِینَ وِقْراً**؛ اگر خدای متعال و رسولش اذن می‌داد، در شرح سورهٔ فاتحه شرحی می‌نگاشتم که به چهل بار سنگین می‌رسید.

نیز هر دو نکته (که این ناصبی لجوج آن دو را از نشانه‌های جعل این حدیث می‌داند) در حدیثی که ابن حجر هیثمی در **الصواعق المحرقه** وضع کرده است، وجود دارد؛ زیرا می‌نویسد: ابو علی از عمّار بن یاسر روایت کرده است که گفت:

قال رَسُولُ الله ﷺ: أتاني جبرئيلُ آنفاً، فقلتُ: يا جبرئيلُ حَدِّثْني بِفضائل عُمَر.

قال: لو حَدَّثتُ بفضائل عُمَر منذ ما لَبِثَ نوحٌ في قومه ما أَنْفَدَتْ فضائلُ عُمَر، وإنّ عُمَرَ حسنةٌ مِن حَسَناتِ أبوبكر؛ [1]

رسول خدا ﷺ فرمود: اندکی پیش جبرئیل نزدم آمد. گفتم: ای جبرئیل، از فضایل عُمر برایم حدیث کن.

جبرئیل گفت: اگر از زمانی که نوح در میانِ قومش زیست [تاکنون؛ یعنی هزاران سال] از فضایل عُمَر حدیث کنم، فضایل او پایان نمی‌یابد! در حالی که عُمَر یک حسنه از حسنات ابوبکر است.

این ناصبی و برادرانش را چه می‌شود که به موضوع بودن این حدیث ساختگی (با اینکه هم در آن مبالغه هست و هم لفظ «فضایل» چند بار در آن آمده است) حکم نمی‌کنند و آن گاه که این واژه در حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام و سیّد اوصیا وارد شود، آن را جعلی می‌دانند؟!

﴿قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾؛ [2] خدا آنان را بکشد، به کجا بازگردانده می‌شوند.

شاید اینان در این زمینه (در برابر مناقب افتخارآمیز و فضایل روشنی که

---

۱. مسند ابی یعلی ۳: ۱۷۹؛ مجمع الزوائد ۹: ٦٨؛ نیز بنگرید به، المعجم الأوسط ۲: ۱۵۹.

۲. سورهٔ توبه (۹) آیهٔ ۳۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها اختصاص یافت) به قول دو شیخ خویش [ابوبکر و عمر] اعتماد کردند که:

اوّلی [ابوبکر] به روایت شیعه و سنّی، بر منبر گفت:

إنّ لي شيطاناً يَعْتَريني، فإذا رَأَيْتُمُوني مُغْضِباً فَاحْذَرُوني لا أقعُ في أَشْعاركم وأَبْشاركم؛ [1]

شیطانی دارم که به سراغم می‌آید (و بر من چیره می‌شود) هرگاه مرا خشمناک دیدید از من بپرهیزید تا به شما آسیب نرسانم.

و دوّمی [عُمر] بر منبر گفت:

كُلُّ النَّاسِ أَفقهُ منكَ يا عُمَر حَتَّى المُخدَّراتِ في الحِجال؛ [2]

ای عُمَر، همهٔ مردم از تو فقیه‌ترند حتّی دوشیزگان در سراپرده‌ها.

مثلِ این دو فضیلت [بی‌مانند!!] کجا به پای سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد که بر منبر فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُونِي أَهْدِكُمْ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي، وَأُذُنُهُ السَّامِعَةِ، وَعَيْنُهُ النَّاظِرَةِ، وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةِ، [وَلِسَانُهُ النَّاطِقِ].

سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ، فَإِنِّي أَعْلَمُ بِطُرُقِ السَّمَاءِ مِنِّي بِطُرُقِ الأَرْضِ؛ [3]

---

۱. طبقات ابن سعد ۳: ۲۱۲؛ تاریخ طبری ۲: ٤٦٠.

۲. شرح نهج البلاغه ۱: ۱۸۲؛ خلاصهٔ عبقات الأنوار ۳: ۱۸٤.

۳. در «بحار الأنوار ۲٦: ۲۵۷، حدیث ۳٤» آمده است: امیرالمؤمنین خطبه خواند و از مطالبی که در ⇐

ای مردم، مرا بپیروید تا به راه راست شما را رهنمون شوم.

منم قلبِ آگاه خدا و گوش شنوا و چشم بینا و دست گشاده و زبانِ گویای او.

از مادونِ عرش از من بپرسید؛ چراکه راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین بَلَدم.

این فضایل، افزون بر ویژگی‌هایی است که امام علیه‌السلام بر آن دو [ابوبکر و عمر] برتری دارد:

- نَسَب افتخار آمیز.
- قبیلهٔ با شرف.
- نژاد گرامی.
- خصایص بزرگ.
- سوابق قدیم.
- علوم درخشان.
- معجزات آشکار.

⇐ آن خطبه فرمود، این سخنان است: **أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْواعِي وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ وَأَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَعَيْنُهُ النَّاظِرَةُ فِي بَرِيَّتِهِ وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّأْفَةِ والرَّحْمَةِ**؛ ای مردم، پیش از آنکه مرا از دست دهید، از من بپرسید؛ منم قلب هوشیار خدا، و زبان ناطق او، و امین راز خدا، و حجت او بر خلق، و خلیفه‌اش در میان بندگان، و چشم نظاره‌گر او میان مردم و دست گشادهٔ رأفت و رحمت خدا.

و نیز در «بحار الأنوار ۴۰: ۹۷» از ابوذر نقل است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: **وَهُوَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ**؛ علی چشم نظاره‌گر خدا و گوش شنوای او و زبان گویای او میان خلق است و دست گشادهٔ رحمت خدا بر بندگان.

و دیگر اموری که درصدد بازگویی آنها نیستم، گویا آنها در شکم عنقا (سیمرغ) سپرده شده‌اند.[۱]

سزاوار است این ناصبی و برادران دُم‌دارش به این دو فضیلت افتخار کنند و در حقّ آن دو تن بیاورند که: جبرئیل نمی‌تواند فضایل آن دو را بشمارد و فضایلی را که دربارهٔ علی علیه‌السلام وارد شده است انکارکنند؛ کسی که خدا او را برگزید و از میان خلقش انتخاب کرد و او را خزانهٔ علم و معدن حکمت و ترجمان مشیّت و حامل کتاب و محلّ فرود وحی و خطابش قرار داد.

و امّا اینکه به جعلی بودن بیشتر روایاتی که خوارزمی می‌آورد، حکم می‌کند، بدون شک دروغ می‌پراند. این کار را راه فرار از الزاماتی می‌سازد که بر وی و همتایانش وارد می‌آید و خوارزمی در کتابش آنها را ذکر می‌کند.

وی در این ادّعا [اینکه بیشتر روایات مناقب خوارزمی ساختگی‌اند] تنهاست، شاهد و دلیلی ندارد (و خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است).[۲]

بدان که در این مقام بنا بر مدارا و کوتاه آمدن با خصم، سخن گفتم وگرنه شأن ولیّ خدا کجا با این مقالات و مجادلات تناسب دارد. چقدر شاعر در این زمینه ـ به زبان فارسی ـ بجا می‌گوید:

ای برون از وَهْم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من[۳]

چگونه این‌گونه نباشد؟! پس از دقّت نظر در محتوای اخبار این کتاب، دریافتی که همهٔ آنچه را که خدا آفرید (عوالم غیب و شهود، هزار هزار عالم با

---

۱. متن عربی بدین‌گونه است: **کأنّها مودع اَجواف عنقاء.**

۲. تضمین آیهٔ ۲۸ سورهٔ قصص: ﴿**وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ**﴾

۳. مثنوی معنوی: ۷۷٦، در چاپ نیکلسون، ص ۹۸۰.

همهٔ آنچه در آنها هست) همهٔ اینها، چکه‌ای از تراوش‌های جود و کَرَم آن حضرت و تابشی از پرتوافشانی‌های وجود اوست. هر ذرّه‌ای از ذرّات هستی، زبان گویایی است که از اوصاف او (که به آن اوصاف ظهور می‌یابد) خبر می‌دهد و کمالات ظاهری و باطنی (که در آن سپرده است) سوی او رهنمون است؛ زیرا از او آغاز گردید و به وی می‌انجامد.

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْواهُ وَمُنْتَهاهُ؛[1]

اگر از خیر سخن به میان آید، شما اوّل و اصل و فرع و معدن و مأوا و منتهای آنید.

چگونه شمارندگان می‌توانند مزایای ذاتِ وی را بشمارند و توصیف‌گران مجامع صفاتش را تعریف کنند در حالی که خودش ـ که سخنش حق و راست است ـ می‌گوید:

ظَاهِرِي إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ، وَبَاطِنِي غَيْبٌ مَنِيعٌ لَا يُدْرَكُ؛[2]

ظاهرم امامت و وصایت است و باطنم غیبی نفوذناپذیر که درک نشود.

و می‌فرماید:

نَزِّلُونَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا؛ فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يُنْزَفُ وَسِرُّ اللَّهِ لَا يُوصَفُ؛[3]

ما را از مرتبهٔ ربوبیّت فرو آرید و درباره‌مان هرچه خواستید بگویید

---

۱. من لا يحضره الفقيه ۲: ٦١٦؛ بحار الأنوار ۹۹: ۱۳۲.

۲. مشارق انوار اليقين: ۱۰٦؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۲۵: ۱۷۱.

۳. مضمون این سخن در «بحار الأنوار ۲۵: ۲۷۹، حدیث ۲۲» آمده است.

و هرگز به کنه آن نمی‌رسید؛ چراکه آب دریا را نتوان کشید و سرّ خدا را نتوان وصفید.

بعضی از معانی آن را نقل کردیم.

برخی از اهل علم که نزدیک به عهد ماست، چه نیکو و خوب در وصف آن حضرت شعر سروده است، آنجا که می‌گوید:

أَيَا عِـلَّةَ الإِيـجادِ حـارَ بِكَ الْـفِكْرُ وَفِي فَهْمِ مَعنىٰ ذَاتِكَ الْتَبَسَ الأَمْرُ

وَقَدْ قَالَ قومٌ فـيكَ والسَّـتْرُ دُونَـهُ بِأَنَّك رَبٌّ كَيْفَ لَوْ كُشِفَ السَّتْرُ [1]

ـ ای علّتِ ایجادِ عالم هستی، فکر آدمی درباره‌ات حیران ماند و در فهم معنای ذات تو امر مشتبه گردید.

ـ با آنکه در حجابی، گروهی خدایت خواندند! اگر پرده‌ها کنار رود چه خواهند گفت؟!

مَوالِيَّ لَا أُحْصِي ثَناءَكُمْ، وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ، وَأَنْتُمْ نُورُ الأَخْيارِ، وَهُداةُ الأَبْرارِ، وَحُجَجُ الْجَبَّارِ، بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ، وَبِكُمْ يَخْتِمُ، وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَـقَعَ عَلَى الأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ، وَبِكُـمْ يَكْشِـفُ الضُّـرَّ، [2] وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَهَبَطَتْ بِهِ مَلائِكَتُهُ، وَإِلىٰ جَدِّكُمْ بُـعِثَ الرُّوحُ الأَمِينُ، آتاكُمُ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ؛ [3]

---

۱. این دو بیت از شیخ حسین بن محمد بن حاج نجف علی تبریزی (معروف به شیخ حسین نجف کبیر (۱۱۵۹ ـ ۱۲۵۱) است از قصیده‌ای که آن را در مدح امیر المؤمنین علیه السلام سرود و بیش از ۴۵۰ بیت است (اعیان الشیعه ٦: ١٦٧ ـ ١٦٨؛ الذریعه ٢٠: ٢٤٢، رقم ٢٧٨٣؛ ادب الطف ٦: ٣٢١).

۲. در «تهذیب الأحکام ٦ ـ ٩٩ ـ ١٠٠» (و چند مأخذ دیگر) آمده است: ویکشف الضُرَّ ... .

۳. المزار الکبیر: ۵۳۲؛ بحار الأنوار ۹۹: ۱۳۱ ـ ۱۳۲.

ای سرورانم، ثنای شما را نمی‌توانم بشمارم و با مدح، به کنه شما نمی‌توانم رسید و با وصف، قدر شما را نمی‌توانم دریافت.

شما نورِ برگزیدگان و هدایتگرِ نیکان و حجّت‌های خدای جبّارید.

خدا به شما آغازید و به شما ختم می‌کند، به شما باران فرود می‌آورد و آسمان را نگه می‌دارد تا بر زمین نیفتد (مگر آنجا که او اجازه دهد).

به شما غم و اندوه را برطرف می‌سازد و گرفتاری را می‌گشاید.

و نزد شماست آنچه رسولان برای [رساندن] آن نازل شدند و فرشتگان بدان خاطر فرود آمدند.

روح الأمین [جبرئیل] سوی جدّ شما فرستاده شد.

خدا چیزهایی به شما داد که به هیچ یک از جهانیان نداد (تا آخر زیارت).

حدیث (۴۶)

خبر هفت دریا

الإحتجاج، اثر طبرسی رحمه‌الله.

سَأَلَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ أَبَا الْحَسَنِ الْعَالِمِ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ [1] مَا هِيَ؟

قَالَ: هِيَ عَيْنُ الْكِبْرِيتِ، وَعَيْنُ الْيَمَنِ، وَعَيْنُ الْبَرَهُوتِ، وَعَيْنُ الطَّبَرِيَّةِ، وَجَمَّةُ ماسيدان، وَجَمَّةُ إِفْرِيقِيَةَ، وَعَيْنُ بَاجُورَانَ.

---

۱. سورهٔ لقمان (۳۱) آیهٔ ۲۷.

وَنَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي لَا تُدْرَكُ فَضَائِلُنَا وَلَا تُسْتَقْصىٰ؛[1]

یحیی بن اکثم از امام هادی علیه‌السلام دربارهٔ این سخن خدای متعال پرسید که: «اگر آب هفت دریا مرکّب شود، کلمات خدا پایان نمی‌پذیرد» این هفت دریا کدام‌اند؟

امام علیه‌السلام فرمود: چشمهٔ گوگرد، چشمهٔ یمن، چشمهٔ بَرَهوت، چشمهٔ طبری، جَمّهٔ «ماسیدان» و «آفریقا» و چشمهٔ «باجوران».[2]

و آن کلمات ماییم، فضایل ما درک نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد.

حدیث (۴۷)

حضور علی علیه‌السلام در بیت المقدس در شب معراج

سعد السعود، اثر سیّد سعید، علی بن طاووس (قدّس الله سرّه المأنوس).

از تفسیر محمّد بن عبّاس بن مروان ثقه رحمه‌الله روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد حسین بن محمّد بن سعید مُطْبِقی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد

---

۱. احتجاج طبرسی ۲: ٤٥٤؛ بحار الأنوار ٤: ١٥١، حدیث ٣.

۲. الفاظ این روایت ـ به ویژه در ضبط نام دریاها ـ مختلف است. در دسته‌ای از منابع به جای «جَمّه» (که معنای انبوه و فراوانی را دارد) واژهٔ «حمّه» (که به معنای چشمهٔ آب گرم است) به چشم می‌خورد.
از دیگر تفاوت‌ها، چشمهٔ نمر (به جای چشمهٔ یمن) ماسَبَذان (به جای ماسیدان) باحروان، باحوران، باجروان، بحرون (به جای باجوران) و ...
برخی احتمال داده‌اند که شاید «چشمهٔ طبری» همان دریاچهٔ طبری در شمال فلسطین باشد و «سبذان» محلّی در خوزستان بوده است.
در برخی منابع، آب گرم آفریقا با نامِ «سدان» (لسان، لسنان) ضبط است.
در جغرافیای امروز، هفت دریا را بدین گونه می‌توان نام برد: ۱. اقیانوس کبیر، ۲. اقیانوس اطلس، ۳. اقیانوس آرام، ٤. اقیانوس هند، ٥. دریای مدیترانه، ٦. اقیانوس منجمد شمالی، ۷. اقیانوس منجمد جنوبی.

بن فَيْض [بَيْض] بن فَيَّاض [1] [گفت:] برای ما حدیث کرد ابراهیم بن عبدالله بن هَمَّام [گفت:] برای ما حدیث کرد عبدالرزّاق، [از مَعْمَر] از ابن حَمَّاد، از پدرش، از جدّش که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحِجْرِ إِذْ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ فَنَهَزَنِي بِرِجْلِهِ فَاسْتَيْقَظْتُ، فَأَخَذَ بِضَبْعِي فَوَضَعَنِي فِي شَيْءٍ كَوَكْرِ الطَّيْرِ.

فَلَمَّا اَطْرَقَتْ بِبَصَرِي طَرْفَةً فَرَجَعَتْ إِلَيَّ وَأَنَا فِي مَكَانِي، [2] قَالَ: أَتَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: لَا يَا جَبْرَئِيلُ.

فَقَالَ: هٰذَا بَيْتُ الْمَقْدِسِ، بَيْتُ اللَّهِ الْأَقْصىٰ، فِيهِ الْمَحْشَرُ وَالْمَنْشَرُ.

ثُمَّ قَامَ جَبْرَئِيلُ فَوَضَعَ سَبَّابَتَهُ الْيُمْنىٰ فِي أُذُنِهِ، فَأَذَّنَ مَثْنىٰ مَثْنىٰ يَقُولُ فِي آخِرِهَا: «حَيَّ عَلىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» مَثْنىٰ مَثْنىٰ.

حَتّىٰ إِذَا قَضىٰ أَذَانَهُ أَقَامَ الصَّلَاةَ مَثْنىٰ مَثْنىٰ وَقَالَ فِي آخِرِهَا: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةِ.

فَبَرَقَ نُورٌ فَفُتِحَتْ بِهِ قُبُورُ الْأَنْبِيَاءِ فَأَقْبَلُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ يُلَبُّونَ دَعْوَةَ جَبْرَئِيلَ، فَوَافىٰ أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَأَرْبَعُمِائَةِ نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةَ عَشَرَ نَبِيّاً فَأَخَذُوا مَصَافَّهُمْ، وَلَا أَشُكُّ أَنَّ جَبْرَئِيلَ سَيُقَدِّمُنَا. [3]

فَلَمَّا اسْتَوَوْا عَلىٰ مَصَافِّهِمْ، أَخَذَ جَبْرَئِيلُ بِضَبْعِي ثُمَّ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، تَقَدَّمْ فَصَلِّ بِإِخْوَانِكَ، فَالْخَاتِمُ أَوْلىٰ مِنَ الْمَخْتُومِ.

---

۱. در دستِ خط مصنّف ﷺ (و نیز در نسخهٔ شاگرد مؤلف) «قیض بن قباض» به نظر می‌آید.

۲. در «بحار الأنوار ۱۸: ۳۱۷، حدیث ۳۲» ضبط عبارت بدین‌گونه است: فلمّا طَرَّقَتْ... وأنا في مكان.

۳. در «بحار»، «سَيَتَقَدَّمُنا» و در «مستدرك الوسايل ۱۸: ۳۱۷»، «يَسْتَقْدِمُنا» ضبط است.

فَالْتَفَتُّ عَنْ يَمِينِي وَإِذَا أَنَا بِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ حُلَّتَانِ خَضْرَاوَانِ، وَعَنْ يَمِينِهِ مَلَكَانِ وَعَنْ يَسَارِهِ مَلَكَانِ.

ثُمَّ الْتَفَتُّ عَنْ يَسَارِي وَإِذَا أَنَا بِأَخِي وَوَصِيِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ حُلَّتَانِ بَيْضَاوَانِ، عَنْ يَمِينِهِ مَلَكَانِ وَعَنْ يَسَارِهِ مَلَكَانِ.

فَاهْتَزَزْتُ سُرُوراً، فَغَمَزَنِي جَبْرَئِيلُ بِيَدِهِ.

فَلَمَّا انْقَضَتِ الصَّلَاةُ قُمْتُ إِلىٰ إِبْرَاهِيمَ، فَقَامَ إِلَيَّ فَصَافَحَنِي وَأَخَذَ يَمِينِي بِكِلْتَا يَدَيْهِ وَقَالَ: مَرْحَباً بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ وَالْمَبْعُوثِ الصَّالِحِ فِي الزَّمَانِ الصَّالِحِ.

وَقَامَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَصَافَحَهُ وَأَخَذَ يَمِينِهِ بِكِلْتَا يَدَيْهِ وَقَالَ: مَرْحَباً بِالابْنِ الصَّالِحِ وَوَصِيِّ النَّبِيِّ الصَّالِحِ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ كَنَّيْتَهُ بِأَبِي الْحَسَنِ وَلَا وَلَدَ لَهُ؟!

فَقَالَ: كَذٰلِكَ وَجَدْتُهُ فِي صُحُفِي وَعِلْمِ غَيْبِ رَبِّي بِاسْمِهِ عَلِيٍّ وَكُنْيَتِهِ بِأَبِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَوَصِيِّ خَاتَمِ أَنْبِيَاءِ ذُرِّيَّتِي؛ [1]

رسول خدا ﷺ فرمود: در حجر اسماعيل [خواب] بودم كه ناگهان جبرئيل نزدم آمد، به پايم زد [يا مرا تكان داد] بيدار شدم، زير پهلويم را گرفت و مرا در چيزى همچون آشيانهٔ پرنده گذاشت.

تا چشمم پلک زد و من در مكانِ خويش بودم، جبرئيل پرسيد: مى‌دانى كجايى؟ گفتم: نه، اى جبرئيل.

---

١. سعد السعود: ١٠٠؛ بحار الأنوار ١٨: ٣١٧ـ٣١٨، حديث ٣٢.

جبرئیل گفت: اینجا بیت المقدس (بیت الأقصیٰ) است، حشر و نشر در آن صورت می‌گیرد.

سپس جبرئیل برخاست، انگشت سبّابهٔ راست را در گوش نهاد و «دوتا دوتا» اذان داد و در پایانِ آن «حَیّ علی خیر العمل» (بشتاب به سوی بهترین کار) را دو بار گفت.

تا اذان را به پایان رساند، اقامهٔ نماز را ـ دو بار دو بار ـ اَدا کرد و در آخر آن، دو بار «قد قامت الصلاة» (نماز برپاست) را بر زبان آورد.

نوری برق زد، قبور انبیا باز شد، از هر سو دعوت جبرئیل را لبیک گفتند [و آمدند تااینکه] چهار هزار و چهارصد و چهارده پیامبر کامل شد و به صف‌هاشان درآمدند و شک نداشتم که جبرئیل بر ما پیش می‌افتد [و نماز می‌گزارد].

چون بر صف‌هاشان راست ایستادند، جبرئیل زیر بازویم را گرفت و گفت: ای محمّد، پیش بیا و با برادرانت نماز گزار، خاتم از مختوم اولی است.

به راستم نگریستم، پدرم ابراهیم علیه‌السلام را دیدم. دو جامهٔ سبز بر تن داشت، دو فرشته در سمت راستش و دو فرشته در سمت چپش بودند.

سپس به سمت چپم نگاه کردم، وصی و برادرم، علی بن ابی طالب را دیدم، دو جامهٔ سفید بر تن داشت، دو فرشته در طرف راست و دو فرشته در طرف چپ وی بودند.

از شادی به هیجان آمدم، جبرئیل با دست اشاره کرد و علامت داد [به خود آمدم].

چون نماز گزاردم، پیش ابراهیم رفتم، سویم برخاست و با من مصافحه کرد و با دو دستش، دست راستم را گرفت و گفت: مرحبا به پیامبر صالح و فرزند صالح و مبعوث صالح در زمان صالح.

و پیش علیّ بن اَبی طالب رفت، با او مصافحه کرد و دست راست او را با دو دستش گرفت و گفت: مرحبا به فرزند صالح و وصیّ پیامبر صالح، ای ابوالحسن.

به ابراهیم گفتم: ای پدر، به او کنیتِ ابوالحسن دادی در حالی که [هنوز] فرزندی ندارد!

ابراهیم گفت: در صُحُف خویش (و در علم غیب پروردگارم) او را به نام علی و کنیهٔ ابو الحسن والحسین و وصیّ خاتم الانبیا (که از ذریّهٔ من است) یافتم.

[سخن سید بن طاووس پیرامون این معراج]

می‌گویم: سیّد بن طاووس ـ بعد از ذکر این حدیث ـ سخنی دارد که متن آن چنین است:

علیّ بن موسی بن طاووس می‌گوید:

شاید این اِسرا، بار دیگری صورت گرفت (و غیر از معراج مشهور باشد).

اَخبار در صفاتِ معراج مختلف‌اند.

شاید انبیای حاضر در این معراج ـ در این حال ـ از پیامبرانی که در معراج دیگر حضور داشتند، کمتر بود؛ زیرا پیامبران برگزیده، ۱۲٤ هزار نفرند.

شاید انبیای حاضر در این معراج، رسولان بودند یا کسانی که ویژگی و رازِ در پرده‌ای داشتند.

هر ویژگی‌ای که برای پیامبر و علی (صلوات خدا بر آن دو باد) می‌شناسیم و آنچه را عقل احتمال می‌دهد و خدای بزرگ گرامی می‌دارد، نباید معنایش را تکذیب کرد.

در چند مجلّد و کتاب آورده‌ام که خدا وقتی بنده‌اش را برای معرفتِ خویش بپسندد و او را به خدمتش مشرّف گرداند، بعد از آن، هر اِنعام و اکرامی کمتر از این مقام است.

به ویژه آنکه در سند این روایت، اشخاصی‌اند که در نقل فضل مولایمان علیّ بن اَبی طالب (برترین درودها بر او باد) متّهم نمی‌باشند [۱]. [۲]

همهٔ آنچه را سیّد ﷺ در این سخن آوَرْد و افاده کرد، نیک و بجاست. خدا به او از سوی اَجداد پاکش بهترین پاداش‌ها را دهد.

حدیث (۴۸)

حدیث جارود بن مُنذِر

مقتضب الأثر، اثر ابن عیّاش ﷺ.

ابن عیّاش ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو جعفر، محمّد بن لاحق بن سابق بن قرین اَنباری، گفت: برایم حدیث کرد جَدّم، ابو النّصر، سابق بن قرین

---

۱. در متن «سعد السعود» به جای «لا یتّهمون» واژهٔ «یَتّهمُون» (متّهم‌اند) ضبط است.

۲. سعد السعود: ۱۰۱؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۱۸ (در بحار «لا یتّهمون» ثبت است).

(در سال ۲۷۸ در انبار، در خانهٔ ما) گفت: برایم حدیث کرد ابو المُنذِر، هشام بن محمّد بن سائب کَلْبی، گفت: برایم حدیث کرد پدرم، از شَرقی بن قُطامی، از تمیم بن رَهْلهٔ [وَعْلَه (خ)] مُرّی، گفت: برایم حدیث کرد جارود بن مُنذِر عَبْدی.

جارود، نصرانی بود. در سال صُلح «حُدَیبیّه» اسلام آورد و اسلام نیکی یافت. وی کتاب‌ها را می‌خواند و به تأویل آنها (بر صفحهٔ روزگار و گذشتهٔ زمان) آگاهی داشت و فلسفه و طبّ را می‌دانست، خوش‌سیما و زیباروی بود و رأی اصیل داشت.

در امارت عُمَر بن خطّاب برای ما حدیث می‌کرد، گفت:

وَفَدْتُ عَلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رِجَالٍ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ ذَوِي أَحْلَامٍ وَأَسْنَانٍ وَفَصَاحَةٍ وَبَيَانٍ وَحُجَّةٍ وَبُرْهَانٍ، فَلَمَّا بَصُرُوا بِهِ ﷺ رَاعَهُمْ مَنْظَرُهُ وَمَحْضَرُهُ، وَأُفْحِمُوا عَنْ بَيَانِهِمْ وَاعْتَرَاهُمُ الْعَرْوَاءُ فِي أَبْدَانِهِمْ.

فَقَالَ زَعِيمُ الْقَوْمِ لِي: دُونَكَ مَنْ أَقَمْتَ بِنَا أَقِمْهُ، فَمَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نُكَلِّمَهُ.

فَاسْتَقْدَمْتُ دُونَهُمْ إِلَيْهِ، فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، ثُمَّ أَنْشَأْتُ أَقُولُ:

يَا نَبِيَّ الْهُدىٰ أَتَتْكَ رِجَالٌ	**قَطَعَتْ فَدْفَداً وَآلاً فَآلا**
جَابَتِ الْبِيدَ وَالْمَهَامِهَ حَتّىٰ	**غَالَهَا مِنْ طُوَى السُّرىٰ مَا غَالا**
قَطَعَتْ دُونَكَ الضَّحَاضِحَ تَهْدِي	**لَا تَعُدُّ الْكَلَالَ فِيكَ كَلَالا**
كُلُّ دَهْنَاءَ يَقْصُرُ الطَّرْفُ عَنْهُ	**أَرْقَلَتْهَا أَقْدَامُنَا إِرْقَالا**
وَطَأَتْهَا الْعِنَاقُ تَجْمَحُ فِيهَا	**بِكُمَاةٍ مِثْلِ النُّجُومِ تَلَالا**
ثُمَّ لَمَّا رَأَتْكَ أَحْسَنَ مَرْءٍ	**أُفْحِمَتْ عَنْكَ هَيْبَةً وَجَلَالا**

تَتَّقِي فِيكَ بَأْسِ يَوْمٍ عَصِيبٍ هَائِلٍ أَوْجَلَ الْقُلُوبَ وَهَالا
وَنِدَاءٌ لِمَحْشَرِ النَّاسِ طُرّاً وَحِسَاباً لِمَنْ تَمَارىٰ ضَلَالا
نَحْوَ نُورٍ مِنَ الإِلٰهِ وَبُرْهَانٍ وَبِرٍّ وَنِعْمَةٍ لَنْ تَنَالا
وَأَمَانٍ مِنْهُ لَدَى الْحَشْرِ وَالنَّشْرِ إِذِ الْخَلْقُ لَا يُطِيقُ السُّؤَالا
فَلَكَ الْحَوْضُ وَالشَّفَاعَةُ وَالْكَوْثَرُ وَالْفَضْلُ إِذْ يَنُصُّ السُّؤَالا
خَصَّكَ اللَّهُ يَابْنَ آمِنَةَ الْخَيْرِ إِذَا مَا تَلَتْ سِجَالٌ سِجَالا
أَنْبَأَ الأَوَّلُونَ بِاسْمِكَ فِينَا وَبِأَسْمَاءٍ بَعْدَهُ تَتَتَالا

قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِصَفْحَةِ وَجْهِهِ الْمُبَارَكِ، شِمْتُ مِنْهُ ضِيَاءً لَامِعاً سَاطِعاً كَوَمِيضِ الْبَرْقِ، فَقَالَ: يَا جَارُودُ، لَقَدْ تَأَخَّرَ بِكَ وَبِقَوْمِكَ الْوَعْدُ.

وَقَدْ كُنْتُ وَعَدْتُهُ قَبْلَ عَامِي ذٰلِكَ أَنْ أَفِدَ إِلَيْهِ بِقَوْمِي فَلَمْ آتِهِ وَأَتَيْتُهُ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِنَفْسِي أَنْتَ، مَا كَانَ ابْطَأْنِي [1] عَنْكَ إِلَّا أَنَّ جُلَّةَ قَوْمِي أَبْطَئُوا عَنْ إِجَابَتِي حَتّىٰ سَاقَهَا اللَّهُ إِلَيْكَ لِمَا أَرَادَ مِنَ الْخَيْرِ لَدَيْكَ، فَأَمَّا مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ فَحَظُّهُ فَارَ مِنْكَ.

فَتِلْكَ أَعْظَمُ حَوْبَةً وَأَكْبَرُ عُقُوبَةً، وَلَوْ كَانُوا مِمَّنْ سَمِعَ بِكَ أَوْ رَآكَ لَمَا ذَهَبُوا عَنْكَ؛ فَإِنَّ بُرْهَانَ الْحَقِّ فِي مَشْهَدِكَ وَمَحْتِدِكَ.

وَقَدْ كُنْتُ عَلىٰ دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ قَبْلَ أَنْ آتِيَ إِلَيْكَ الأُولىٰ، فَهَا أَنَا تَارِكُهُ بَيْنَ يَدَيْكَ إِذْ ذٰلِكَ مِمَّا يُعْظِمُ الأَجْرَ وَيَمْحُو الْمَأْثِمَ وَالْحُوبَ، وَيُرْضِي الرَّبَّ عَنِ الْمَرْبُوبِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا ضَامِنٌ لَكَ يَا جَارُودُ.

قُلْتُ: أَعْلَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ بِذٰلِكَ ضَمِينٌ قَمِينٌ.

---

١. در مآخذ «إبطائى» ضبط است.

قَالَ: فَدِنِ الآنَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَدَعْ عَنْكَ النَّصْرَانِيَّةَ.

قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَلَقَدْ أَسْلَمْتُ عَلىٰ عِلْمٍ بِكَ وَنَبَإٍ فِيكَ عَلِمْتُهُ مِنْ قَبْلُ.

فَتَبَسَّمَ (صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَأَنَّهُ عَلِمَ مَا أَرَدْتُهُ مِنَ الإِنْبَاءِ فِيهِ.

فَأَقْبَلَ عَلَيَّ وَعَلىٰ قَوْمِي فَقَالَ: أَفِيكُمْ مَنْ يَعْرِفُ قُسَّ بْنَ سَاعِدَةَ الإِيَادِيَّ؟

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كُلُّنَا نَعْرِفُهُ غَيْرَ أَنِّي مِنْ بَيْنِهِمْ عَارِفٌ بِخَبَرِهِ وَاقِفٌ عَلىٰ أَثَرِهِ.

كَانَ قُسُّ بْنُ سَاعِدَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سِبْطاً مِنْ أَسْبَاطِ الْعَرَبِ، عُمِّرَ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ، تَقَفَّرَ مِنْهَا فِي الْبَرَارِي خَمْسَةَ أَعْوَامٍ، يَضِجُّ بِالتَّسْبِيحِ عَلىٰ مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ، لَا يُمِرُّ قَرَارٌ، وَلَا يَكُنُّهُ جِدَارٌ، وَلَا يَسْتَمِعُ مِنْهُ جَارٌ.

وَلَا يَفْتُرُ مِنَ الرَّهْبَانِيَّةِ، وَيَدِينُ اللَّهَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، يَلْبَسُ الْمُسُوحَ، وَيَنحَى [١] فِي سِيَاحَتِهِ بَيْضَ النَّعَامِ، وَيَعْتَبِرُ بِالنُّورِ وَالظَّلَامِ، يُبْصِرُ فَيَتَفَكَّرُ، فَيَتَفَكَّرُ فَيَخْتَبِرُ.

تُضْرَبُ بِحِكْمَتِهِ الأَمْثَالُ، أَدْرَكَ رَأْسَ الْحَوَارِيِّينَ شَمْعَانَ، [٢] وَأَدْرَكَ لُوقَا وَيُوحَنَّا وَأَمْثَالَهُمْ، فَفَقِهَ كَلَامَهُمْ، وَنَقَلَ مِنْهُمْ، يَحُوبُ الدَّهْرَ وَجَانِبَ الْكُفْرِ.

وَهُوَ الْقَائِلُ بِسُوقِ عُكَاظٍ ذِي الْمَجَازِ: [٣] شَرْقٌ وَغَرْبٌ وَيَابِسٌ وَرَطْبٌ وَأُجَاجٌ وَعَذْبٌ وَحَبٌّ وَنَبَاتٌ وَجَمْعٌ وَأَشْتَاتٌ وَذَهَابٌ وَمَمَاتٌ وَآبَاءٌ وَأُمَّهَاتٌ وَسُرُورٌ مَوْلُودٌ وَدُرّ [٤] مَفْقُودٌ، بئساً [تباً (خ)] [٥] لأَرْبَابِ الْغَفْلَةِ، لَيُصْلِحَنَّ الْعَامِلُ عَمَلَهُ

---

١. در مآخذ «وَيَتَحَسَّى» ضبط است.

٢. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «شمعون» ضبط است.

٣. در دو مأخذ فوق، «ذى المَجَاز» ضبط است.

٤. در دو مأخذ پيشين «رُزْءٌ» ضبط است.
مؤلف ﷺ روى واژهٔ «دُرّ» لفظ «كذا» را مى‌گذارد؛ يعنى ضبط در نسخه چنين است.

٥. در بحار الأنوار و برخى از منابع، واژهٔ «نَبّاً» ضبط است.

قَبْلَ أَنْ يَفْقِدَ أَجَلَهُ.

كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَلَا وَالِدٍ، أَمَاتَ وَأَحْيَا، وَخَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنْثىٰ، وَهُوَ رَبُّ الآخِرَةِ وَالأُولىٰ.

ثُمَّ أَنْشَدَ كَلِمَةً لَهُ شِعْراً:

ذِكْرُ الْقَلْبِ مِنْ جَوَاهُ إِدّكارٌ[1] وَلَيَالٌ خَلَا لَهُنَّ نَهَارُ
وَشُمُوسٌ مِنْ تَحْتِهَا قَمَرُ اللَّيْلِ وَكُلٌّ مُتَابِعٍ مَوَّارُ
وَجِبَالٌ شَوَامِخُ رَاسِيَاتٌ وَبِحَارٌ مِيَاهُهُنَّ غِزَارُ
وَصَغِيرٌ وَأَشْمَطُ وَرَضِيعٌ كُلُّهُمْ فِي الصَّعِيدِ يَوْماً بَوَارُ
كُلُّ هٰذَا هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى اللَّهِ فَفِيهِ لَنَا هُدًى وَاعْتِبَارُ

ثُمَّ صَاحَ: يَا مَعْشَرَ إِيَادٍ، أَيْنَ ثَمُودُ؟ وَأَيْنَ عَادٌ؟ وَأَيْنَ الآبَاءُ وَالأَجْدَادُ؟ وَأَيْنَ الْعَلِيلُ وَالْعُوَّادُ؟ وَأَيْنَ الطَّالِبُونَ وَالرُّوَّادُ؟ كُلٌّ لَهَا مَعَادٌ.[2]

أَقْسَمَ قُسٌّ بِرَبِّ الْعِبَادِ، وَسَاطِحِ الْمِهَادِ، وَخَالِقِ السَّبْعِ الشِّدَادِ، سَمَاوَاتٍ بِلَا عِمَادٍ، لَيُحْشَرُنَّ عَلَى الانْفِرَادِ، وَعَلىٰ قُرْبٍ وَبِعَادٍ.

إِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ، وَنُقِرَ فِي النَّاقُورِ، وَأَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِالنُّورِ، فَقَدْ وَعَظَ الْوَاعِظُ وَانْتَبَهَ الْقَائِظُ، وَأَبْصَرَ اللَّاحِظُ، وَلَفَظَ اللَّافِظُ، فَوَيْلٌ لِمَنْ صَدَفَ عَنِ الْحَقِّ الأَشْهَرِ، وَكَذَّبَ بِيَوْمِ الْمَحْشَرِ وَالسِّرَاجِ الأَظْهَرِ [الأَزْهَر (خ)] فِي يَوْمِ الْفَصْلِ وَمِيزَانِ الْعَدْلِ.

ثُمَّ أَنْشَأَ:

يَا نَاعِيَ الْمَوْتِ وَالأَمْوَاتِ فِي جَدَثٍ عَلَيْهِمْ مِنْ بَقَايَا بَزِّهِمْ خَرَقُ

---

١. در دو مأخذ پيشين «أذكار» ضبط است.
٢. در دو مأخذ پيشين «كلّ له معاد» ضبط است.

مِـنْهُمْ عُـرَاةٌ وَمَـوْتىٰ فِـي ثِـيَابِهِمُ مِنْهَا الْـجَدِيدُ وَمِـنْهَا الأَوْرَقُ الْـخَلَقُ
دَعْهُمْ فَـإِنَّ لَـهُمْ يَـوْماً يُـصَاحُ بِـهِمْ كَـمَا يُـنَبَّهُ مِـنْ رَقَـدَاتِـهِ الصَّـعِقُ
حَتّىٰ يَـجِيء[1] بِـحَالٍ غَـيْرِ حَـالِهِمُ خَلْقٌ مَضَوْا ثُمَّ مَـا ذَا بَـعْدَ ذَاكَ لَـقُوا

ثُمَّ أَقْبَلْتُ عَلىٰ أَصْحَابِهِ فَقُلْتُ: عَلىٰ عِلْمٍ بِهِ آمَنْتُمْ قَبْلَ مَبْعَثِهِ كَمَا آمَنْتُ بِهِ أَنَا؟

فَنَصَّتْ إِلىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَأَشَارَتْ إِلَيْهِ وَقَالَتْ: هٰذَا صَاحِبُهُ وَطَالِبُهُ عَلىٰ وَجْهِ الدَّهْرِ وَسَالِفِ الْعَصْرِ، وَلَيْسَ فِينَا خَيْرٌ مِنْهُ وَلَا أَفْضَلُ.

فَبَصُرْتُ بِهِ أَغَرَّ أَبْلَجَ، قَدْ وَقَدَتْهُ الْحِكْمَةُ، أَعْرِفُ ذٰلِكَ فِي أَسَارِيرِ وَجْهِهِ، وَإِنْ لَمْ أُحِطْ عِلْماً بِكُنْهِهِ.

قُلْتُ: وَمَنْ هُوَ؟

قَالُوا: سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ؛[2] ذُو الْبُرْهَانِ الْعَظِيمِ وَالشَّأْنِ [والشاهد (خ)] الْقَدِيم.

قَالَ سَلْمَانُ: وَكَيْفَ عَرَفْتَهُ يَا أَخَا عَبْدِ الْقَيْسِ مِنْ قَبْلِ إِتْيَانِهِ؟

فَأَقْبَلْتُ عَلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَتَلأْلأُ وَيُشْرِقُ وَجْهُهُ نُوراً وَسُرُوراً، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قُسّاً كَانَ يَنْتَظِرُ زَمَانَكَ وَيَتَوَكَّفُ إِبَّانَكَ وَيَهْتِفُ بِاسْمِكَ وَاسْمِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ وَأَسْمَاءِ لَسْتُ أُصِيبُهَا مَعَكَ وَلَا أَرَاهَا فِيمَنِ اتَّبَعَكَ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَأَنْشَأْتُ أُحَدِّثُهُمْ وَرَسُولُ اللَّهِ يَسْمَعُ وَالْقَوْمُ سَامِعُونَ وَاعُونَ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ شَهِدْتُ قُسّاً وَقَدْ خَرَجَ مِنْ نَادٍ مِنْ أَنْدِيَةِ إِيَادٍ إِلىٰ صَحْصَحٍ ذِي قَتَادٍ وَسَمُرٍ وَعَتَادٍ، وَهُوَ مُشْتَمِلٌ بِنِجَادٍ، فَوَقَفَ فِي إِضْحِيَانِ لَيْلٍ

---

١. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «يَجيئُوا» ضبط است.
٢. در دو مأخذ پيشين، آمده است: قالوا: هذا سلمان الفارسي.

كَالشَّمْسِ، رَافِعاً إِلَى السَّمَاءِ وَجْهَهُ وَإِصْبَعَهُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ السَّبْعَةِ الأَرْفِعَةِ، وَالأَرَضِينَ الْمُمْرِعَةِ، وَبِمُحَمَّدٍ وَالثَّلَاثَةِ الْمَحَامِدَةِ مَعَهُ، وَالْعِلِّيِّينَ الأَرْبَعَةِ، وَسِبْطَيْهِ التبعة والأربعة الفرعة، وَالسَّرِيِّ اللامَعَةِ وَسَمِيِّ الْكَلِيمِ الضَّرَعَةِ.

أُولٰئِكَ النُّقَبَاءُ الشَّفَعَةُ، وَالطُّرُقُ الْمَهْيَعَةُ، دَرَسَةُ [ورثة (ظ)] الإِنْجِيلِ، وَحَفَظَةُ التَّنْزِيلِ، عَلىٰ عَدَدِ النُّقَبَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

مُحَاةُ الأَضَالِيلِ، وَنُفَاةُ الأَبَاطِيلِ، الصَّادِقُو الْقِيلِ، عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ، وَبِهِمْ تُنَالُ الشَّفَاعَةُ، وَلَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَرْضُ الطَّاعَةِ.[1]

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ لَيْتَنِي مُدْرِكُهُمْ وَلَوْ بَعْدَ لأْيٍ مِنْ عُمُرِي وَمَحْيَايَ.

ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

مَتىٰ أَنَا قَبْلَ الْمَوْتِ لِلْحَقِّ مُدْرِكٌ ... وَإِنْ كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ هَاتِيكَ مَهْلِكُ

وَإِنْ غَالَنِي الدَّهْرُ الْخَؤُونُ بِغَوْلِهِ ... فَقَدْ غَالَ مَنْ قَبْلِي وَمَنْ بَعْدُ يُوشِكُ

فَلَا غَرْوَ إِنِّي سَالِكٌ مَسْلَكَ الأُولىٰ ... وَشِيكاً وَمَنْ ذَا لِلرَّدىٰ لَيْسَ يَسْلُكُ

ثُمَّ آبَ يُكَفْكِفُ دَمْعَهُ وَيَرِنُّ رَنِينَ الْبَكْرَةِ قَدْ بُرِيَتْ بِبُرَاتٍ، وَهُوَ يَقُولُ:

أَقْسَمَ قُسٌّ قَسَماً لَيْسَ بِهِ مُكَتَّمَا[2]

لَوْ عَاشَ أَلْفَيْ عُمُرٍ لَمْ يَلْقَ مِنْهَا سَأَمَا

---

١. می‌گویم: در روایت ابن شهرآشوب، پس از «فرض الطاعه» آمده است: «اسقنا غیثاً مغیثاً» (بارانی فراوان بر ما بباران) سپس ادامهٔ عبارت می‌آید (میرزا محمد تقی، مؤلف).

٢. در مآخذ، این واژه، «مُكْتَتِما» ضبط است. «كَتَّمَ» و«اِكْتَتَمَ» (هر دو) به معنای مخفی ساختن و پنهان کردن است.

حَـــتّىٰ يُـــلَاقِيَ أَحْـــمَدَ وَالنُّـــقَبَاءَ الْـــحُكَمَا
هُمْ أَوْصِيَاءُ أَحْمَدَ أَفْضَلَ [أكبر (خ)] مَنْ تَحْتَ السَّمَا
يَـــعْمَى الْـــعِبَادُ عَـــنْهُمْ وَهُـــمْ جِـــلَاءٌ لِـــلْعَمىٰ
لَسْتُ بِـــنَاسٍ ذِكْـــرَهُمْ حَـــتّىٰ أَحُـــلَّ الرَّجَـــمَا

ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْبِئْنِي ـ أَنْبَأَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ ـ عَنْ هٰذِهِ الأَسْمَاءِ الَّتِي لَمْ نُشْهِدْهَا، وَأَشْهَدَنَا قُسٌّ ذِكْرَهَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَارُودُ، لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى اللَّهُ ﷻ إِلَيَّ أَنْ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلىٰ مَا بُعِثُوا.

فَقُلْتُ: عَلىٰ مَا بُعِثْتُمْ؟

فَقَالُوا: عَلىٰ نُبُوَّتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالأَئِمَّةِ مِنْكُمَا.

ثُمَّ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنِ الْتَفِتْ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَالْمَهْدِيُّ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نُورٍ يُصَلُّونَ.

فَقَالَ الرَّبُّ تَعَالىٰ: هٰؤُلَاءِ الْحُجَجُ أَوْلِيَائِي، وَهٰذَا الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي.

قَالَ الْجَارُودُ، فَقَالَ لِي سَلْمَانُ: يَا جَارُودُ، هٰؤُلَاءِ الْمَذْكُورُونَ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ.

فَانْصَرَفْتُ بِقَوْمِي، وَقُلْتُ فِي وَجْهِي [1] إِلىٰ قَوْمِي:

أَتَـــيْتُكَ يَـــابْنَ آمِـــنَةَ الرَّسُـــولَا لِكَيْ بِكَ أَهْتَدِي النَّهْجَ السَّبِيلَا

---

١. در مآخذ، این واژه، به صورت «تَوجُّهی» و«وَجِهَتی» نیز ضبط است.

فَقُلْتَ فَكَانَ قَوْلُكَ قَوْلَ حَقٍّ وَصِدْقٌ مَا بَدا لَكَ أَنْ تَقُولَا
وَبَصَّرْتَ الْعَمَى مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ وَكُلٌّ كَانَ فِي عَمَهٍ ضَلِيلاً
وَأَنْبَأْتَكَ عَنْ قُسٍّ الإِيَادِيِّ مَقَالاً فِيكَ ظِلْتَ بِهِ جَدِيلاً
وَأَسْمَاءً عَمَتْ عَنَّا فَآلَتْ إِلىٰ عِلْمٍ وَكُنَّ بِهَا جَهُولاً (۱)

جارود بن مُنذر می‌گوید: با مردانی از عبد قَیْس (که انسان‌های خردمند و سالمند و اهل فصاحت و بیان و حجّت و برهان بودند) بر رسول خدا ﷺ درآمدم. چون آن حضرت را دیدند، هیبتِ سیما و محضرِ پیامبر آنان را گرفت و زبانشان بند آمد و به تب و لرز افتادند.

زعیم (و پیشوای) آنان به من گفت: تو به جای ما حرف بزن، ما نمی‌توانیم سخن بگوییم.

از آنان پیش افتادم و جلوِ پیامبر ﷺ ایستادم و گفتم: سلام بر تو ای نبیّ خدا، پدرم و مادرم به فدایت! سپس این اشعار را سرودم:

- ای پیامبر هدایت، مردانی نزدت آمدند که کوه‌ها و دشت‌ها و درّه‌ها را پیمودند.
- بیابان‌های بی‌آب و علف را در نوردیدند و در این راه چه‌ها که ندیدند.
- برای رسیدن به تو صحراها را پشت سر گذاشتند و در هوای دیدارت، سر از پا نشناختند.
- شتران تیز پای ما، هر فلاتِ کرانه ناپیدایی را - دوان دوان - سپری ساختند.
- اسب‌های برازنده، خیز برداشتند و سرکشانه عنان از دست سواران ربودند و مانند ستارگان درخشیدند.
- سپس آن مردان چون سیمای نیکوی تو را دیدند، از هیبت و شکوهت زبانشان بند آمد.

---

۱. مقتضب الأثر: ۳۲ - ۳۹؛ بحار الأنوار ۱۵: ۲۴۲ - ۲۴۷، حدیث ۶۰ (نیز بنگرید به جلد ۱۸ و جلد ۲۶، صفحهٔ ۲۹۳ و ۲۹۸).

ـ از شرّ و گرفتاری روز سوزان هولناکی (که قلب‌ها را هراسان می‌سازد) می‌ترسند.

ـ و بیم دارند از ندایی در محشر، آنجا که همهٔ مردم گرد آیند و از حسابرسی برای آنان که در ضلالت فرو رفته‌اند.

ـ سوی نور الهی و برهان و نیکی و نعمتی که دست نایافتنی است [امید دارند].

ـ و امانی از جانب او هنگام حشر و نشر، آن گاه که خلق در پاسخ سؤال‌ها درمانند.

ـ برای توست حوض و شفاعت و کوثر و فضل، زمانی که خدا به سؤال دست یازد.

ـ ای فرزند آمنه، آن گاه که دلوها در پی هم آیند، خدا تو را به خیر ویژه ساخت.

ـ اوّلی‌ها نامت را به ما خبر دادند و نام کسانی را که بعد تو در پی هم آیند.

می‌گوید: رسول خدا با همهٔ رخسارهٔ مبارکش (که نور درخشان وفروزنده‌ای همچون روشنایی برق را از آن احساس کردم) بـه مـن رو آورد و فـرمود: ای جارود، تو و قومت ـ از وعده‌ای که دادی ـ تأخیر کردید.

وعده داده بودم که پیش از آن سال با قوم خود پیش آن حضرت بروم، نیامدم و در سال صُلح حدیبیّه این وعده تحقّق یافت.

گفتم: ای رسول خدا، جانم به فدایت! دیر آمدنم نبود مگر بدان خاطر که بیشتر قومِ من در اجابتم کندی کردند تا اینکه خدا آنان را که برایشان خیر ـ نزد تو ـ خواست سویت سوق داد و آنها که جا ماندند، این بهره از دستشان رفت.

این بزرگ‌ترین گناه و بیشترین کیفر بود. اگر از کسانی می‌شدند که سخنت را مـی‌شنیدند یـا تـو را مـی‌دیدند، از تـو دور نـمی‌شدند [و از آیـین تـو روی نمی‌گرداندند] چراکه برهان حق، در حضور تو و دودمانِ توست.

من پیش از آمدنم بارِ اوّل ـ نزد تو ـ نصرانی بودم و اکنون این دین را وانهادم

و در حضور توأم؛ زیرا این کار پاداش را بزرگ می‌کند و گناه و خطا را از بین می‌برد و ربّ را از مربوب (خدا را از بنده) خشنود می‌سازد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای جارود، آن را برایت ضمانت می‌کنم.

گفتم: ای رسول خدا، می‌دانم که تو به این کار، ضامنِ سزامندی.

پیامبر ﷺ فرمود: اکنون به آیین یکتاپرستی درآی و نصرانی بودن را واگذار.

گفتم: شهادت می‌دهم که خدایی جز «اللّه» نیست، یگانه است وشریک ندارد و تو بنده و رسول اویی. با آگاهی به [رسالت] تو و خبری که درباره‌ات داشتم اسلام آوردم.

رسول خدا ﷺ تبسّم فرمود، گویا خبری را که می‌خواستم ـ دربارهٔ او ـ بدهم، می‌دانست.

پیامبر ﷺ رو به من و قومم کرد و پرسید: آیا در میان شما کسی قُسّ بن ساعدهٔ اَیادی را می‌شناسد؟

گفتم: ای رسول خدا، همهٔ ما او را می‌شناسیم جز اینکه من ـ از میان ایشان ـ به خبر وی آگاه و بر اثر [و سخنان] وی واقفم.

ای رسول خدا، قُسّ بن ساعده، سبطی از اسباط عرب بود. پانصد سال زیست. پنج سال از این پانصد سال را در صحراها به سر بُرد، بر منهاج مسیح زبان به تسبیح می‌گشود، قرار [و جا و مکانی] او را ساکن نمی‌ساخت، در چهار دیواری‌ای نمی‌مانْد و همسایه‌ای از او خبر نداشت.

از رهبانیّت خسته نمی‌شد، خدا را به وحدانیّت می‌پرستید، جامهٔ زبر و خشن می‌پوشید و در [دوران ریاضت و] سیاحت خویش تخم شتر مرغ می‌آشامید، از

نور و تاریکی [روز و شب] عبرت می‌آموخت، ژرف می‌نگریست، می‌اندیشید، می‌آزمود.

سخنان حکمت‌آمیزش ضرب المثل شد، سرآمدِ حواریان، شمعون [١] را درک کرد و لوقا [٢] و یوحنّا [٣] (و امثال آنان) را دید، کلامشان را دریافت و از ایشان نقل کرد، از گناه می‌پرهیخت و از کفر می‌گریخت.

هموست که در بازار عُکَاظ و ذی المَجاز، [٤] می‌گفت: شرق و غرب، تر و

---

١. شمعون، نام یکی از دوازده تن حواری عیسی علیه‌السلام است. گویند: وی انجیل را نگاشت، ولی نامش را از آن برداشت و به شاگردانش نسبت داد؛ و گفته‌اند: شمعون به مصر آمد و بعد به آفریقا سپس به ایران رفت و در ایران، یهودا به وی پیوست و با هم به تبلیغات مسیحی پرداختند. کاهنان یهود، مردم را بر ضد آن دو شوراندند، سپس شمعون را با ارّه دو نیم کردند، و یهودا را سر بریدند (لغت نامه دهخدا، ذیل واژهٔ شمعون).

شیخ طوسی رحمه‌الله در «الأمالی: ٤٤٢ ـ ٤٤٣، مجلس ١٥، حدیث ٩٩١» روایتی را از امام صادق علیه‌السلام می‌آورد که در آن، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وصی یکایک پیامبران (از آدم علیه‌السلام تا یحیی علیه‌السلام و ...) نام می‌برد و در آن آمده است که عیسی علیه‌السلام، شمعون الصّفا را وصی خود ساخت.

٢. انجیل‌های چهارگانه عبارت‌اند از: انجیل لُوقا، انجیل متّی، انجیل یوحَنّا، انجیل مِرْقِس.

از این رو، لوقا، صاحب یکی از اَناجیل اربعه معتبر است.

سید محمد حسین تهرانی رحمه‌الله در کتاب «مهر تابان: ٢٩٤ ـ ٢٩٥» خاطر نشان می‌سازد که همهٔ انجیل‌ها پس از حضرت عیسی علیه‌السلام نگارش یافته‌اند و شمار آنها به ١٢٠ انجیل می‌رسد که کلیسا تنها چهار انجیل مذکور را به رسمیت شناخت.

انجیل برنابا، که آن را از اعتبار انداختند، در بیشتر قسمت‌ها با مطالب اسلامی و قرآنی مطابقت دارد و به آمدن حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بشارت می‌دهد.

٣. یوحنّا، یکی دیگر از حواریان مسیح و صاحب یکی از انجیل‌های چهارگانه می‌باشد که رؤیا و مکاشفات مسیح را می‌نوشت و نیز «رسائل سه‌گانه» و «کتاب مکاشفه» به او منسوب است (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژهٔ یوحنّا).

٤. در «ترجمه تاریخ یعقوبی ١: ٣٥٠» آمده است: «بازار عُکاظ، در بالای نَجْد در ذی القعده دائر می‌شد و قریش و دیگر عرب‌ها در آن فرود می‌آمدند جز آنکه بیشترشان از قبیلهٔ مُضَر بودند.

⇐

خشک، شور و شیرین، دانه و گیاه، جمع و پراکنده، رفتن و مردن، پدران و مادران، شادی تولّدِ تازه به دنیا آمده و عزای مرگ فرد از دست رفته [همهٔ اینها] برای غافلان خبرهایی است. باید پیش از آنکه شخص فرصت را از دست دهد عملش را اصلاح کند.

نه چنین است، بلکه او خدایی یکتاست، نه مولود است و نه والد، می‌میراند و زنده می‌سازد، نر و ماده را آفرید، و اوست پروردگار اوّل و آخر.

سپس شعری از او را خواند:

ـ ذکر قلب، از آتش درونِ دل آذکاری است و شب‌هایی که در لابلای آنها روزهاست.

ـ خورشیدهایی که بعد از آنها ماه شب است، و آنچه در پی هم آید گذراست.

ـ کوه‌های استوار بلند و دریاهای سرشار از آب.

ـ خُرد و میان‌سال و شیرخوار، همه‌شان در روز هلاکت در دل خاک‌اند.

ـ همهٔ اینها دلیل بر خداست، و در آن هدایت و اعتبار هست.

سپس بانگ زد: ای گروه آیاد، کجاست ثمود و کجاست عاد؟ کجاست آبا و آجداد؟ کجاست بیماران و عیادت کنندگان؟ کجاست طالبان و رائدان؟ برای همه‌شان معاد [و بازگشتی] است.

قُسّ، به پروردگار بندگان (و خدایی که زمین را گسترد و آسمان‌های هفت‌گانه را بی‌ستون آفرید) سوگند یاد می‌کند که دیر و زود، به صورت منفرد، محشور می‌شوند.

⇐ مفاخرهٔ عرب و ضمانت‌ها و پیمان‌های صلح ایشان، در همین بازار به انجام می‌رسید. سپس بازار ذی المجاز بود؛ و از بازار عُکاظ و بازار ذی المجاز، برای انجام حج خود، به مکه می‌رفتند».

آن‌گاه که در صُور بدمند و ناقور به صدا درآید، و زمین نور بتاباند، واعظ پند دهد و بیدار هشیار شود، لاحظ بنگرد و لافِظ بیان دارد، وای بر کسی که از حقّ آشکار روی گرداند و روز محشر و چراغ فروزان ـ در یوم الفصل ـ و ترازوی عدل را تکذیب کند.

سپس این اشعار را خواند:

ـ ای قاصدِ مرگ، در حالی که مرده‌ها در گورهایند و از بقایای غارتِ آنها پاره‌هایی بر آنهاست؛

ـ بعضی‌شان برهنه‌اند و بعضی از لباس مردگان جدیدند و برخی پوسیده‌اند؛

ـ آنان را واگذار، روزی فرا می‌رسد که به آنها بانگ زنند، همان گونه که شخص بی‌هوش از کُما در می‌آید [برمی‌خیزند و هشیار می‌شوند].

ـ تا اینکه خلقی به حالی غیر از حالی که سپری ساختند، بیایند، سپس ـ بعد از آن ـ چه چیزی را دیدار می‌کنند.

آن گاه به اصحاب پیامبر رو کردم و پرسیدم: [آیا شما هم] پیش از مبعث آن حضرت، با علم به [نبوّت] او، به وی ایمان آوردید (چنان که من بدین گونه به او ایمان آوردم)؟

اصحاب به شخصی از آنها اشاره کردند و گفتند: این فرد، همراه وطالب آن حضرت در [طول] روزگار و گذشتهٔ زمان است. در میان ما بهتر و برتر از او نیست.

به وی چشم دوختم، او را نورانی و گشاده‌رو یافتم. حکمت از وی می‌درخشید. این را از خطوط چهره‌اش دانستم، گرچه به کنه وی احاطهٔ علمی نداشتم.

پرسیدم: او کیست؟

گفتند: وی سلمان فارسی، دارای برهان بزرگ و شأن قدیم [دیرینه] است.

سلمان پرسید: ای برادر عبد قَیس، چگونه پیامبر را پیش از آنکه بیاید [و به رسالت مبعوث شود] شناختی؟

به رسول خدا ﷺ روی آوردم (در حالی که از چهرهٔ آن حضرت نور و سُرور می‌تابید و پرتو می‌افکند) و گفتم: ای رسول خدا، قُسّ زمانت را انتظار می‌کشید و آرزوی ظهورت را داشت و نام تو و نام پدر و مادرت و اَسامی کسانی را بر زبان می‌آورد که آنها را همراه تو نمی‌یابم و در میان پیروانت نمی‌بینم!

سلمان گفت: ما را [از آنان] باخبر ساز.

شروع به سخن کردم و رسول خدا ﷺ می‌شنید و آن قوم گوش‌ها را تیز کردند تا سخنم را بشنوند و به خاطر سپارند.

گفتم: ای رسول خدا، شاهد بودم که قُسّ از یکی از انجمن‌های «اِیاد» [۱] به صحرای دارای «قتاد» [۲] و «سَمُره» [۳] و «عَتاد» [٤] بیرون آمد و «نجاد» [٥] در بر داشت. در شب مهتابی (که همچون روز روشن بود) ایستاد، و به آسمان نگاه کرد و انگشتان دست را به طرف آسمان بالا آورد. به وی نزدیک شدم، شنیدم می‌گفت:

---

۱. ایاد: نام قبیله‌ای از تیرهٔ «مَعَدّ».

۲. قتاد: بوته‌های خار.

۳. سمر: نوعی گیاه.

٤. عتاد: نوعی گیاه خاردار.

٥. نجاد: حمایل شمشیر.

بارالها، ای پروردگار این هفت آسمان و زمین‌های سرسبز و حاصل‌خیز، به محمّد و سه محمّد [نام] با او و چهار علی [نام] و دو نوه‌اش (در پی) و چهار فرع و سری درخشان، و همنام کلیم ضَرَعه.

آنها که سرانِ اهل شفاعت‌اند و راه وسیع وروشن، آموزگاران انجیل‌اند و حافظانِ تنزیل [قرآن کریم] به شمار نقبای بنی اسرائیل.

آنها که گمراهی‌ها را می‌زدایند و باطل‌ها را کنار می‌زنند و راست گفتارند.

بر پایهٔ [حکم] آنها قیامت به پا خیزد و به وسیلهٔ ایشان شفاعت به دست آید و طاعت آنها از جانب خدا واجب است.

خدایا، کاش آنان را درک می‌کردم، هرچند پس از محنتِ عمر و رنجِ زندگی.

سپس این اشعار را خواند:

ـ هرگاه پیش از مرگ، حق را دریابم [باکی ندارم] هرچند پس از آن برایم هلاکت باشد.

ـ اگر روزگار بی‌وفا (غافل‌گیرانه) مرا از پا در آورد، این را با کسان پیش از من هم کرده است و با آیندگان نیز چنین کند.

ـ اینکه به زودی راه کسان پیش از خود را درنوردم جای شگفتی ندارد، چه کسی است که وادی مرگ را نپیماید.

پس از آن اشک‌هایش را پاک کرد و همچون شتر جوانی که کارد بر گلویش زده‌اند ناله سر می‌داد و می‌سرود:

ـ قُس سوگند می‌خورد، سوگندی که نتوان آن را کتمان کرد.

ـ اگر دو هزار سال عمر کند، از آن دل‌تنگ نمی‌شود.

ـ تا اینکه احمد و حکیمان سرآمد را دیدار کند.

ـ آنان اوصیای احمد و گرامی‌ترین کسان در زیر سقف این آسمان‌اند.

ـ چشم بندگان از دیدن آنها کور است و آنان روشنی‌بخش کوری‌اند.

ـ تا در گور نخسبیده‌ام از یادشان نمی‌برم.

سپس گفتم: ای رسول خدا ـ خوش‌خبر باشی ـ ما را از این اَسامی (که آنها را به چشم ندیدیم و قُسّ نام آنها را بر ما شاهد گرفت) باخبر ساز.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جارود، شبی که مرا به آسمان بالا بردند، خدای عزّ و جلّ به من وحی کرد: از پیامبران که ما پیش از تو آنها را فرستادیم بپرس بر چه چیزی برانگیخته شدند؟

از رسولان پرسیدم: بر چه چیز مبعوث شدید؟

گفتند: بر نبوّت تو و ولایت علیّ بن ابی طالب و امامان از شما.[1]

سپس به من وحی شد که به سمت راست عرش رو کن، به راستِ عرش نگریستم، ناگاه [دیدم] علی، و حسن، و حسین، و علیّ بن حسین، و محمّد بن علی، و جعفر بن محمّد، و موسی بن جعفر، و علیّ بن موسی، و محمّد بن علی، و علیّ بن محمّد، و حسن بن علی، و مهدی ـ که در موجی از نور قرار داشت ـ نماز می‌گزارند.

پروردگار متعال به من فرمود: این حجّت‌ها، اولیای من‌اند و این شخص، از دشمنانم انتقام می‌گیرد.

جارود می‌گوید: سلمان به من گفت: ای جارود، اینان ـ به همین گونه ـ در تورات و انجیل و زبور، نام برده شده‌اند.

---

۱. امامان از نسلِ تو و علی.

[جارود می‌گوید:] با قومم بازگشتم. هنگامی که سوی قومم می‌رفتم، سرودم:

ـ ای فرزند آمنه، ای رسول خدا، نزدت آمدم تا به دست تو به راه و روش [درست] هدایت یابم.

ـ سخن گفتی و سخن تو قولِ حق است و آنچه را بر زبانت آید راست می‌باشد.

ـ کور دلی را از عبد قَیْس زدودی و بیناشان ساختی، همهٔ آنها در کوری و گمراهی بودند.

از قُسّ اِیادی خبرت دادیم که سخنی درباره‌ات گفت که سزامندش بودی.

ـ نام‌هایی بر ما پوشیده بود و من آنها را نمی‌دانستم [به برکت بیان تو این جهل] به علم تبدیل شد.

[یادآوری]

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: این حدیث را شیخ ما «کراجکی» در **کنز الفوائد** به سندی می‌آورد که صورتِ آن چنین است:

> به من خبر داد قاضی علی بن محمّد بغدادی، از احمد بن محمّد جوهری، از محمّد بن لاحق بن سابق [از هشام بن محمّد] از پدرش، از شَرْقی بن قُطامی، از تمیم بن مُرّی [1]. [2]

چنان که ملاحظه می‌شود این سند با سند کتاب **المقتضب** مطابقت ندارد. شاید صحیح‌تر همان باشد که صاحب المقتضب می‌آورد.

---

١. در کنز الفوائد، در سند حدیث، واژه‌های «حَدَّثنا» و«حَدَّثني» آمده است. مؤلف به جای آن حرف «عن» (از) را به کار می‌برد و نیز اَسامی را خلاصه کرده است.

٢. بنگرید به، کنز الفوائد ٢: ١٣٦.

نیز متنی را که آوردیم، فزونی‌های بسیاری دارد که کراجکی آنها را ذکر نمی‌کند.

نسخه‌ها در اَسامی کسانی که قُسّ آنها را می‌آورد، مختلف‌اند. درست‌ترین آنها همان است که بیان داشتیم. با وجود این، از احتمال نادرستی و تحریف تهی نیست.

[شرح بعضی از واژه‌ها و عبارات]

بجاست به معانی آنچه ذکر کردیم و اختلاف‌هایی که در بعضی الفاظ آنهاست، اشاره کنیم.

چند عبارت مدّ نظر است:

● «وسبطیه التبعه».

تَبِعَه (بر وزن فَرِحَه) چیزی است که برایت در آن خواسته‌ای هست.

در «کنز الفوائد» (اثر کراجکی) «وسبطیه المنیفة الأرفعه» ثبت است که وجه صحّتی برای آن نیافتم.

در جای دیگر از وی این عبارت نقل است: «وسبطیه المنیفة والأرفعة الفرعه».

در اینجا نیز برای واژهٔ «الأرفعه» وجه درستی نیافتم.

در نسخهٔ **المقتضب** ما پس از «وسبطیه التبعه» آمده است: «والأربعة الضرعة».

لفظ «الأربعة» در این عبارت ـ نیز ـ از نظر معنا نامفهوم است.

افزون بر این، تکرار «الضرعة» از فصاحت و بلاغت قُسّ بعید می‌باشد.

مناسب‌تر این است که ضبط این واژه «والأروع الفرعه» باشد (یعنی واو به

جای باء در «الأربعة» قرار گیرد و تاء از آخر آن حذف شود و حرف فاء به جای ضاد در «الضرعه» واقع شود).

اَرْوَع ـ در لغت ـ مردی است که زیبایی‌اش تو را به شگفت آورد.

فرعه، مکانِ بلند کوه است.

بر هر تقدیری، مراد از آن، امام عسکری علیه‌السلام است.

بر اساس نقل اوّل کتاب «کنز الفوائد» (که با حذف واو عطف است) لازم می‌آید که نام امام عسکری علیه‌السلام اصلاً در سخن قُسّ نباشد (که ضعف آن پیداست).

● «السری اللامعه».

سری (بر وزن غنی) نهر کوچک است وکنایه ازجعفر بن محمّد علیهماالسلام می‌باشد؛ زیرا جعفر به این معنا نیز در لغت هست.

در بعضی جاها «الالمعه» ضبط است که مانند «المعی» به معنای زیرک و باهوش است.

● «سمیّ الکلیم الضرعه».

مقصود از «ضرعه» موسی بن جعفر علیه‌السلام است.

ضرعه، اسم فاعل از ضراعه می‌باشد، به معنای فروتنی و اظهار کوچکی.

تلاش ما در تصحیح این عبارات به همین اندازه بود (خدا بهتر می‌داند که صواب کدام است).[1]

---

۱. در «مناقب آل ابی طالب ۱: ۲۸۷» و نیز در «بحار الأنوار ۳۸: ۴۳» عباراتی آمده است که برخی از نارسایی‌های لفظی را در این روایت، روشن می‌سازد. در آن می‌خوانیم که قُسّ گفت:
اللّهمّ ربّ السماوات الأرفِعَة والأَرضین المُمرِعَة، بحقّ محمّد والثّلاثَةِالمَحامیدِ مَعَه، وَالعِلِّیّینَ
⇐

می‌گویم: پس از نقل این روایت [از مقتضب الأثر] روایت را در مناقب ابن شهرآشوب با این سند یافتم: از کَلْبی، از شرقی بن قُطامی، از تمیم بن وَعْلَه مُرّی، از جارود بن مُنذِر.

در این روایت، نام‌ها بدین‌گونه آمده‌اند:

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَالثَّلَاثَةِ الْمَحَامِيدِ مَعَهُ، وَالْعِلِّيِّينَ الْأَرْبَعَةِ وَفَاطِمِ وَالْحَسَنِينِ الْأَبْرِعَةِ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى التَّبِعَةِ، سَمِيِّ الْكَلِيمِ الصَّرِعَةِ، أُولَئِكَ النُّقَبَاءُ الشَّفَعَةِ؛ (۱)

خدایا، به حق محمد و سه محمد همراه او، و چهار علی نام، و فاطمه و حسن و حسین (که ممتازند) و جعفر و موسی (در پی آن) که همنام موسای قوی پنجه است، اینان که سرآمد شفیعان‌اند.

⇐ **الأَرْبَعَة وَفاطِم وَالحَسَنين الأَبْرِعَة، وَجَعْفَر وَمُوسى التَّبِعَة ـ سَمِيِّ الكَليم الصَّرِعَة ـ أُولئك النُّقَباءُ الشَّفَعَة وَالطَّريقُ المَهْيَعَةُ؛ داسَةُ الأَثاجيل وَمُحاةُ الأَضاليل وَنُفاةُ الأَباطيل، الصّادِقيِّ [الصّادقو] القيل، عَدَدَ نُقَباءِ بَني إسرائيل.**

فهم أَوَّلُ البِدايَة، وَهُم نهاية النّهاية، وَعَلَيْهم تَقُومُ السَّاعةُ، وَبهم تُنالُ الشَّفاعةُ، وَلَهُم مِنَ الله فَرْضُ الطَّاعَة، اِسْقنا غَيْثاً مُغِيثاً؛

بارالها، پروردگار آسمان‌های بلند و زمین‌های سرسبز [تو را سوگند] به حقّ محمّد و سه محمّد [نامی] که با اویند، و چهار علی [نام] و فاطمه و حسن و حسین (که همه‌شان ممتاز و والایند) و جعفر و موسی در پی آن (موسایی که همنام موسای کلیم قوی پنجه است).

[سوگند به اینها که] سرانِ اهل شفاعت‌اند و راه هموار و بی‌خار و خس [سوی خدا]، دفن کنندگانِ انجیل‌ها و از بین برندگان گمراهی‌ها و زدایندگانِ یاوه‌ها و خرافه‌ها، راست‌گویانی که به شمار نُقبای بنی‌اسرائیل‌اند.

آنهایی که اوّل آغازین‌اند و نهایتِ آخرین و قیامت بر آنها به‌پا می‌شود و به وسیلهٔ آنها می‌توان به شفاعت دست یافت و از سوی خدا طاعت آنها واجب می‌باشد [خدایا به حقّ ایشان] بارانی فراوان بر ما بریزان.

۱. مناقب آل ابی طالب ۱: ۲۸۷؛ بحار الأنوار ۳۸: ۴۳.

و خدا بهتر می‌داند کدام نقل صحیح‌تر است.

حدیث (۴۹)

حدیث اُمّ سلیم وحَصات

مقتضب الأثر، اثر ابن عیّاش ﷺ.

ابن عیّاش ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو صالح، سَهْل بن محمّد طَرْطُوسی قاضی (در سال ۳٤۰ هجری از شام پیش ما آمد) گفت: برای ما حدیث کرد ابن فَرْوَه، زید بن محمّد رُهاوی، گفت برای ما حدیث کرد عَمّار بن مَطَر، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عُوانه، از خالد بن عَلْقَمَه، از عُبَیْدة بن عَمْر [عمرو] سَلْمانی، گفت: شنیدم عبدالله بن خَبَّاب بن اَرَتّ (همو که به دست خوارج کشته شد) می‌گفت: برای ما حدیث کرد سلمان فارسی و بَراء بن عازب، گفتند: اُمُّ سُلَیْم گفت (حدیث ذیل را).

از طریق اصحاب ما، برایم حدیث کرد ابوالقاسم، علی بن حَبَشی بن قُونی،[1] گفت: برای ما حدیث کرد جعفر بن محمّد بن مالک فَزَاری، گفت: برایم حدیث کرد حسین بن احمد مِنْقَری تمیمی، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن محبوب، گفت: برایم حدیث کرد ابو حمزه ثُمالی، از زِرّ بن حُبَیْش اَسَدی، از عبدالله بن خَبَّاب بن اَرَت (کشتهٔ خوارج) از سلمان فارسی و بَراء بن عازب، گفتند: اُمّ سلیم گفت...

---

۱. در نسخهٔ خطی مؤلف ﷺ، این واژه «فرقی» به نظر می‌آید (و بالای آن واژهٔ «کذا» است) نیز در نسخهٔ شاگرد مؤلف ﷺ «فرقی» ضبط است لیکن این نام در منابع وجود ندارد. در کتاب‌های حدیث و رجال «حَبَشی بن قُونی» ضبط است.

میان این دو نقل در الفاظ اختلاف وجود دارد و در عدد (۱۲) اختلافی نیست جز اینکه بر اساس شرط ما در این کتاب، حدیث اهل سنّت را می‌آورم.[۱]

قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: كُنْتُ امْرَأَةً قَدْ قَرَأْتُ التَّوْرَاةَ وَالإِنْجِيلَ، فَعَرَفْتُ أَوْصِيَاءَ الأَنْبِيَاءِ وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ ﷺ.

[فَلَمَّا قَدِمَتْ رِكَابُنَا الْمَدِينَةَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ] وَخَلَّفْتُ الرِّكَابَ مَعَ نضى المَجِيء.[۲]

فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَكَانَ لَهُ خَلِيفَتَانِ: خَلِيفَةٌ يَمُوتُ قَبْلَهُ وَخَلِيفَةٌ يَبْقىٰ بَعْدَهُ.

وَكَانَ خَلِيفَةُ مُوسىٰ فِي حَيَاتِهِ هَارُونَ فَقُبِضَ قَبْلَ مُوسىٰ، ثُمَّ كَانَ وَصِيُّهُ بَعْدَ مَوْتِهِ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ.

وَكَانَ وَصِيُّ عِيسىٰ فِي حَيَاتِهِ كَالِبَ بْنَ يُوحَنَّا، فَتُوُفِّيَ كَالِبُ فِي حَيَاةِ عِيسىٰ، وَوَصِيُّهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا، ابْنُ عَمَّةِ مَرْيَمَ.

وَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْكُتُبِ الأُولىٰ، فَمَا وَجَدْتُ لَكَ إِلَّا وَصِيّاً وَاحِداً فِي حَيَاتِكَ وَبَعْدَ وَفَاتِكَ، فَبَيِّنْ لِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ وَصِيِّكَ.[۳]

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ لِي وَصِيّاً وَاحِداً فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي.

قُلْتُ لَهُ: مَنْ هُوَ؟

فَقَالَ: ايتِينِي بِحَصَاةٍ، فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الأَرْضِ، فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَّيْهِ، ثُمَّ فَرَكَهَا بِيَدِهِ كَسَحِيقِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حَمْرَاءَ خَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ، فَبَدَا

---

۱. این عبارات، از ابن عیّاش است (نه مؤلّف).

۲. در مقتضب و بحار، عبارت «مع الحَيّ» ضبط است.

۳. در «بحار» بدین‌گونه ضبط است: ... بنفسي أنتَ يا رسول الله مَن وَصيُّك؟

النَّقْشُ فِيهَا لِلنَّاظِرِينَ، ثُمَّ أَعْطَانِيهَا وَقَالَ: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَنِ اسْتَطَاعَ مِثْلَ هٰذَا فَهُوَ وَصِيِّي.

قَالَتْ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، وَصِيِّي مَنْ يَسْتَغْنِي بِنَفْسِهِ فِي جَمِيعِ حَالَاتِهِ كَمَا أَنَا مُسْتَغْنٍ.

فَنَظَرْتُ إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْيُمْنىٰ إِلَى السَّقْفِ وَبِيَدِهِ الْيُسْرىٰ إِلَى الأَرْضِ قَائِماً، لَا يَنْحَنِي فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ إِلَى الأَرْضِ، وَلَا يَرْفَعُ نَفْسَهُ بِطَرَفِ قَدَمَيْهِ.

قَالَتْ: فَخَرَجْتُ فَرَأَيْتُ سَلْمَانَ يَكْنُفُ عَلِيّاً وَيَلُوذُ بِعَقْوَتِهِ [عقرته (خ)]، دُونَ مَنْ سِوَاهُ مِنْ أُسْرَةِ مُحَمَّدٍ وَصَحَابَتِهِ، عَلىٰ حَدَاثَةٍ مِنْ سِنِّهِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هٰذَا سَلْمَانُ صَاحِبُ الْكُتُبِ الأُولىٰ، قَدْ صَاحَبَ الأَوْصِيَاءَ[1] وَعِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَبْلُغْنِي، فَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ صَاحِبِي.

فَأَتَيْتُ عَلِيّاً فَقُلْتُ: أَنْتَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ؟

قَالَ: نَعَمْ مَا تُرِيدِينَ؟

قُلْتُ: وَمَا عَلَامَةُ ذٰلِكَ؟

فَقَالَ: ايتِنِي بِحَصَاةٍ، قَالَتْ: فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الأَرْضِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَّيْهِ، ثُمَّ فَرَكَهَا بِيَدِهِ، فَجَعَلَهَا كَسَحِيقِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حَمْرَاءَ، ثُمَّ خَتَمَهَا فَبَدَا النَّقْشُ فِيهَا لِلنَّاظِرِينَ.

ثُمَّ مَشىٰ نَحْوَ بَيْتِهِ، فَاتَّبَعْتُهُ لأَسْأَلَهُ عَنِ الَّذِي صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَفَعَلَ مِثْلَ الَّذِي فَعَلَهُ.

---

١. در مآخذ آمده است: صاحِب الكُتُب الأولى قَبلي، صاحب الأوصياء ... .

فَقُلْتُ: مَنْ وَصِيُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: مَنْ يَفْعَلُ مِثْلَ هٰذَا.

قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: فَلَقِيتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ هٰذَا؟

وَأَنَا أَعْجَبُ مِنْ صِغَرِهِ وَسُؤَالِي إِيَّاهُ مَعَ أَنِّي كُنْتُ عَرَفْتُ صفةَ الاثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً وَأَبَاهُمْ [1] وَسَيِّدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ، فَوَجَدْتُ ذٰلِكَ فِي الْكُتُبِ الأُولىٰ.

فَقَالَ لِي: نَعَمْ أَنَا وَصِيُّ أَبِي.

فَقُلْتُ: وَمَا عَلَامَةُ ذٰلِكَ؟

فَقَالَ: ايتِنِي بِحَصَاةٍ، قَالَتْ: فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْض فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَّيْهِ، ثُمَّ سَحَقَهَا كَسَحِيقِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حَمْرَاءَ، ثُمَّ خَتَمَهَا، فَبَدَا النَّقْشُ فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ وَصِيُّكَ؟

قَالَ: مَنْ يَفْعَلُ مِثْلَ هٰذَا الَّذِي فَعَلْتُ.

ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ الْيُمْنىٰ حَتّىٰ جَازَتْ [2] سُطُوحَ الْمَدِينَةِ وَهُوَ قَائِمٌ، ثُمَّ طَأْطَأَ يَدَهُ الْيُسْرىٰ فَضَرَبَ بِهَا الأَرْضَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْحَنِيَ أَوْ يَتَصَعَّدَ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَنْ يَرىٰ وَصِيَّهُ؟ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَكُنْتُ عَرَفْتُ نَعْتَهُ مِنَ الْكُتُبِ السَّالِفَةِ بِصِفَتِهِ وَتِسْعَةً مِنْ وُلْدِهِ أَوْصِيَائِهِم [أوصيائه (ظ)] بِصِفَاتِهِمْ غَيْرَ أَنِّي أَنْكَرْتُ حِلْيَتَهُ لِصِغَرِ سِنِّهِ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَهُوَ عَلىٰ كِسْرَةِ رَحَبَةِ الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ يَا سَيِّدِي؟

قَالَ: أَنَا طَلِبَتُكِ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، أَنَا وَصِيُّ الأَوْصِيَاءِ، وَأَنَا أَبُو الأَئِمَّةِ التِّسْعَةِ [3] الْهَادِيَةِ،

---

١. در «مقتضب الأثر» و «بحار» آمده است: مع أنّي كنت عرفت صِفَتَهُم... وَأَبوهُم... .

٢. در دو مأخذ پيشين «جاوَزَت» ضبط است.

٣. در دو مأخذ پيشين «التسعة الأئمّة» ضبط است.

وَأَنَا وَصِيُّ أَخِيَ الْحَسَنِ وَأَخِي وَصِيُّ أَبِي عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ وَصِيُّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَعَجِبْتُ مِنْ قَوْلِهِ فَقُلْتُ: مَا عَلَامَةُ ذٰلِكَ؟

فَقَالَ: ايتِنِي بِحَصَاةٍ، فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الأَرْضِ.

قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: فَلَقَدْ نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَقَدْ وَضَعَهَا بَيْنَ كَفَّيْهِ، فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ السَّحِيقِ مِنَ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حَمْرَاءَ، فَخَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ، فَثَبَتَ النَّقْشُ فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ وَقَالَ لِي: انْظُرِي فِيهَا يَا أُمَّ سُلَيْمٍ فَهَلْ تَرَيْنَ فِيهَا شَيْئاً؟

قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةُ أَئِمَّةٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) أَوْصِيَاءُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ [عليه السلام] قَدْ تَوَاطَأَتْ أَسْمَاؤُهُمْ إِلَّا اثْنَيْنِ مِنْهُمْ، أَحَدُهُمَا جَعْفَرٌ وَالآخَرُ مُوسىٰ.

وَهٰكَذَا قَرَأْتُ فِي الإِنْجِيلِ، فَعَجِبْتُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ أَعْطَانِيَ اللَّهُ الدَّلَائِلَ وَلَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلِي.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي أَعِدْ عَلَيَّ عَلَامَةً أُخْرىٰ.

قَالَتْ: فَتَبَسَّمَ وَهُوَ قَاعِدٌ، ثُمَّ قَامَ فَمَدَّ يَدَهُ الْيُمْنىٰ إِلَى السَّمَاءِ، فَوَ اللَّهِ لَكَأَنَّهَا عَمُودٌ مِنْ نَارٍ تَخْرِقُ الْهَوَاءَ حَتّىٰ تَوَارىٰ عَنْ عَيْنِي وَهُوَ قَائِمٌ لَا يَعْبَأُ بِذٰلِكَ وَلَا يَتَحَفَّزُ.

فَسُقِطْتُ [1] وَصَعِقْتُ فَمَا أَفَقْتُ إِلَّا به وفِي يَدِهِ [2] طَاقَةٌ مِنْ آسٍ يَضْرِبُ بِهَا مَنْخِرِي.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا ذَا أَقُولُ لَهُ بَعْدَ هٰذَا؟ وَقُمْتُ وَأَنَا وَاللَّهِ أَجِدُ إِلىٰ سَاعَتِي

---

١. در دو مأخذ قبل «فَأُسْقِطْتُ» ضبط است.

٢. در «مقتضب الأثر»، آمده است: إلّا به ورأيتُ في يده ... .

رَائِحَةَ هٰذِهِ الطَّاقَةِ مِنَ الآسِ، وَهِيَ وَاللَّهِ عِنْدِي لَمْ تَدزِ ولَـمْ تَـدُود وَلَـمْ تَـذْبُلْ [١] وَلَا تَنْقُص [٢] مِنْ رِيحِهَا شَيْءٌ وَأَوْصَيْتُ أَهْلِي أَنْ يَضَعُوهَا فِي كَفَنِي.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَنْ وَصِيُّكَ؟

قَالَ: مَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِي.

قَالَتْ: فَعِشْتُ إِلىٰ أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ.

قَالَ زِرُّ بنُ حُبَيشٍ خاصةً دُونَ غَيْرِهِ: وَحدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِـنَ التَّـابِعِينَ سَمِعُوا هٰذَا الكلامَ مِنْ تَمَامِ حَدِيثِهَا، مِنْهُمْ: مِينَا مَوْلىٰ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ عُوفٍ وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيرٍ مَوْلىٰ بَنِي أَسَدَ سَمِعَاهَا تَقُولُ هٰذَا.

وَحَدَّثَنِي [٣] سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ الْمَخْزُومِيُّ بِبَعْضِهِ عَنْهَا.

قَالَتْ: فَجِئْتُ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَهُوَ فِي مَنْزِلِهِ قَائِماً يُصَلِّي [وَكَانَ يُطَوِّلُ فِيهَا وَلَا يَتَحَوَّزُ فِيهَا، وَكَانَ يُصَلِّي] أَلْفَ رَكْعَةٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ، فَجَلَسْتُ مَلِيّاً فَلَا يَنْصَرِفُ [٤] مِنْ صَلَاتِهِ، فَأَرَدْتُ الْقِيَامَ.

فَلَمَّا هَمَمْتُ بِهِ حَانَتْ مِنِّي الْتِفَاتَةٌ إِلىٰ خَاتَمٍ فِي إِصْبَعِهِ، عَلَيْهِ فَصٌّ حَـبَشِيٌّ، [٥] فَإِذَا هُوَ مَكْتُوبٌ: مَكَانَكِ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ آتِيكِ بِمَا جِئْتِ لَهُ.

قَالَتْ: فَأَسْرَعَ فِي صَلَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ، قَالَ لِي: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، ايتِينِي بِحَصَاةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ عَمَّا جِئْتُ لَهُ، فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الأَرْضِ، فَأَخَذَهَا فَجَعَلَهَا بَيْنَ كَفَّيْهِ

---

١. در مآخذ، ضبط بدين‌گونه است: لم تَذْوِ ولَم تَذْبُل.

٢. در «بحار»، «ولا انْتَقَصَ» ضبط است.

٣. می‌گویم: قائل «وَحَدَّثَني» زِرُّ بنُ حُبَيْش است (مؤلف رحمه الله).

٤. در «مستدرک الوسائل ٥: ٤١٥» همين‌گونه ضبط است، لیکن در دیگر مآخذ «فلم ينصرف» ضبط است.

٥. مؤلف رحمه الله روی واژه «حَبَشی» واژهٔ «كذا» را نوشته است.

فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ السَّحِيقِ، [١] ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حَمْرَاءَ، ثُمَّ خَتَمَهَا، فَثَبَتَ فِيهَا النَّقْشُ فَنَظَرْتُ وَاللَّهِ إِلَى الْقَوْمِ بِأَعْيَانِهِمْ [٢] كَمَا كُنْتُ رَأَيْتُهُمْ يَوْمَ الْحُسَيْنِ. فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ وَصِيُّكَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ: الَّذِي يَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ، وَلَا تُدْرِكِينَ مِنْ بَعْدِي مِثْلِي.

قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: فَأُنْسِيتُ أَنْ أَسْأَلَهُ أَنْ يَفْعَلَ مِثْلَ مَا كَانَ قَبْلَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ وَمَشَيْتُ شَوْطاً نَادَانِي: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قَالَ: ارْجِعِي.

فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ وَاقِفٌ فِي صَرْحَةِ دَارِهِ وَسَطاً، ثُمَّ مَشَى فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَهُوَ يَتَبَسَّمُ.

ثُمَّ قَالَ: اجْلِسِي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، فَجَلَسْتُ، فَمَدَّ يَدَهُ الْيُمْنَى، فَتَخَرَّقَتْ [٣] الدُّورُ وَالْحِيطَانُ وَسِكَكُ الْمَدِينَةِ وَغَابَتْ يَدُهُ عَنِّي.

ثُمَّ قَالَ: خُذِي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، فَنَاوَلَنِي وَاللَّهِ كِيساً فِيهِ دَنَانِيرُ وَقُرْطا [٤] مِنْ ذَهَبٍ وَفُصُوصٌ كَانَتْ لِي مِنْ جَزْعٍ فِي حُقٍّ لِي كَانَتْ فِي مَنْزِلِي.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَمَّا الْحُقُّ فَأَعْرِفُهُ، وَأَمَّا مَا فِيهِ فَلَا أَدْرِي مَا فِيهِ غَيْرَ أَنِّي أَجِدُهَا ثَقِيلَةً. [٥]

قَالَ: خُذِيهَا وَامْضِي لِسَبِيلِكِ.

---

١. در «بحار»، واژهٔ «السحيق» وجود ندارد.

٢. يعنى الأئمّة عليهم السلام (مؤلف رحمه الله).

٣. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «فَانْخَرَقت» ضبط است.

٤. در «مقتضب الأثر»، «قُرْطان» ضبط است.

٥. در دو مأخذ پيشين، «ثقيلاً» ضبط است.

قَالَتْ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَدَخَلْتُ مَنْزِلِي وَقَصَدْتُ نَحْوَ الْحُقِّ، فَلَمْ أَجِدِ الْحُقَّ فِي مَوْضِعِهِ فَإِذاً الْحُقُّ حُقِّي.

قَالَتْ: فَعَرَفْتُهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ بِالْبَصِيرَةِ وَالْهِدَايَةِ فِيهِمْ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِين؛[1]

اُمّ سُلَیم می‌گوید: من زنی بودم که تورات و انجیل را خوانده بودم و اوصیای انبیا را می‌شناختم، دوست داشتم وصیّ محمّد ﷺ را بشناسم.

چون قافلهٔ ما به مدینه آمد، کاروان را با شتران از پا فتاده، برجای نهادم و پیش رسول خدا ﷺ رهسپار شدم.

گفتم: ای رسول خدا، هیچ پیامبری نبود مگر اینکه دو جانشین داشت: خلیفه‌ای که پیش از آن نبی می‌مُرد و خلیفه‌ای که بعد از او می‌ماند.

جانشین موسی در زمان حیاتش هارون بود که پیش از موسی از دنیا رفت، وصیّ آن حضرت ـ پس از مرگ ـ یُوشع بن نون شد.

وصیّ عیسی در زمان حیاتش کالبِ بن یوحَنّا بود. وی در زمان حیات عیسی درگذشت، وصیّ آن حضرت ـ پس از وفاتش ـ شمعون بن حَمُّون (پسر عمّهٔ مریم) شد.

در کتاب‌های نخستین نگاه کردم، برای تو ـ در زمان حیات و پس از وفات ـ جز یک وصی نیافتم! ای رسول خدا، جانم بفدایت! برایم روشن ساز چه کسی وصیّ توست؟

پیامبر ﷺ فرمود: من در حیات و ممات، تنها یک وصی دارم.

---

۱. مقتضب الأثر: ۱۸ ـ ۲۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱۸۵ ـ ۱۹۰، حدیث ٦.

پرسیدم: آن وصی کیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: ریگ‌هایی را به من ده (ریگ‌هایی را از زمین برداشتم و به او دادم) آن حضرت ریگ‌ها را میان دو کف دستش قرار داد و آنها را ساییدتا اینکه مانند آرد شد. سپس آنها را خمیر کرد و یاقوت سرخی ساخت و با خاتم خویش آن را مُهر زد، نقش انگشتر در آن برای ناظران نمود یافت. سپس آن را به من داد و فرمود: ای اُمّ سُلَیم، هرکه بتواند این کار را انجام دهد، او وصیّ من است.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: آن گاه پیامبر ﷺ به من فرمود: ای اُمّ سُلَیم، وصیّ من در همهٔ حالت‌ها خودکفاست؛ چنان که من خودکفایم.

به پیامبر ﷺ نگریستم، دیدم دست راست را بـه سـقف زده است و دست چپش بر زمین است در حالی که راست ایستاده است، در یک حال قرار دارد؛ سوی زمین خم نمی‌شود و خود را روی پنجهٔ پا بلند نمی‌کند.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: بیرون آمدم، دیدم سلمان علی را در بر می‌گیرد و با اینکه آن حضرت کم سنّ و سال است، به دامن او (نـه دیگـر خـاندان پـیامبر ﷺ و صحابهٔ او) پناه می‌جوید.

با خود گفتم: این شخص، سلمان است. با کُتُب اُولی مصاحبت داشت، با اوصیا همدم بود، نزد وی علمی است که به من نرسید، نزدیک است همدمِ من شود.

نزد علی آمدم و پرسیدم: تو وصیّ محمّدی؟

فرمود: آری، چه می‌خواهی؟

پرسیدم: نشانهٔ آن چیست؟

فرمود: ریگ‌هایی بیاور (ریگ‌هایی را از روی زمین برایش برداشتم) ریگ‌ها را میان دو کف نهاد و آنها را مالید و مانند آرد نرم ساخت، سپس آنها را خمیر کرد و به صورت یاقوتی سرخ درآورد، آن گاه آن را مُهر زد. نقش خاتم وی برای ناظران پیدا بود.

سپس آن حضرت سوی خانه‌اش به راه افتاد. او را دنبال کردم تا از کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، بپرسم. امام علیه السلام رو به من کرد و مانند آن کار را انجام داد.

پرسیدم: ای ابوالحسن، وصیّ تو کیست؟ فرمود: کسی که مثل کار من را انجام دهد.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام را ملاقات کردم، پرسیدم: تو وصیّ پدرت می‌باشی؟

از خردسالی‌اش و پرسش خودم از او، تعجّب کردم با اینکه صفت دوازده امام و پدر ایشان و سیّد و برتر آنها را می‌دانستم. این را در کُتُب اولی یافتم.

حسن علیه السلام فرمود: آری، من وصیّ پدرم هستم.

پرسیدم: نشانهٔ آن چیست؟

فرمود: ریگ‌هایی به من ده (ریگ‌هایی از زمین برداشتم و به او دادم) آن حضرت ریگ‌ها را میان دو کف نهاد و آنها را چون آرد نرم کرد، سپس خمیر ساخت و به صورتِ یاقوتی سرخ درآورد، آن گاه بر آن مُهر زد. نقش مُهرش در آن پیدا بود. سپس آن را به من داد.

پرسیدم: چه کسی وصیّ توست؟

فرمود: کسی که مانند کاری را که کردم انجام دهد.

سپس حسن علیه‌السلام دست راست را کشید تا آنجا که از سطح [بام‌های] مدینه فراتر رفت و در حالی که ایستاده بود دست چپ را به زمین زد، بی‌آنکه خم شود یا بالا رود.

با خود گفتم: چه کسی وصیّ او را می‌بیند! از نزدش بیرون آمدم، به حسین علیه‌السلام برخوردم. وصفِ او و نُه تن از اوصیا از نسل آن حضرت را (با صفاتشان) از کتاب‌های گذشته می‌دانستم جز اینکه به خاطر خردسالی‌اش نمی‌توانستم تطبیق دهم. به آن حضرت که در گوشهٔ صحن مسجد بود نزدیک شدم و پرسیدم: مولایم، شما کیستید؟

حسین علیه‌السلام فرمود: ای اُمّ سُلَیم من گمشدهٔ توام، منم وصیّ اَوصیا و پدر نُه امام هدایتگر، منم وصیّ برادرم حسن؛ و برادرم، وصیّ پدرم علی است؛ و علی، وصیّ جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد.

از سخن آن حضرت درشگفت ماندم، پرسیدم: نشانهٔ این وصایت چیست؟

فرمود: ریگ‌هایی به من ده (مشتی ریگ از زمین برداشتم و به او دادم و آنها را می‌نگریستم) حسین علیه‌السلام آنها را میان دو کف نهاد و ساییدو به شکل آرد درآورد، سپس آن را خمیراند و یاقوتی سرخ ساخت. آن گاه با خاتم خویش بر آن مُهر زد. نقش مُهر در آن حک شد، آن را به من داد و فرمود: ای اُمّ سُلَیم، در آن بنگر، آیا چیزی می‌بینی؟

اُمّ سلیم می‌گوید: در آن نگاه کردم دیدم نام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و حسن

و حسین و نه امام از فرزندان حسین علیه‌السلام در آن نقش بسته است. اَسامی آنها با هم همسانی داشت مگر دو تن که یکی‌شان جعفر و دیگری موسی بود.

نام آنها را در انجیل همین گونه خواندم، در شگفت ماندم و با خود گفتم: خدا دلایلی را به من ارزانی داشت که به کسان پیش از من نداد.

پرسیدم: مولایم، علامت دیگری برایم باز آر.

حسین علیه‌السلام که نشسته بود، تبسّم فرمود و برخاست، دست راست را سوی آسمان دراز کرد. به خدا سوگند، گویا ستونی از آتش هوا را بشکافت تا اینکه از چشم من پنهان شد، در حالی که آن حضرت ایستاده بود و بدان اهمیّت نمی‌داد و توجّه نمی‌کرد.

من افتادم و از هوش رفتم. به هوش نیامدم مگر به وسیلهٔ آن حضرت، دیدم شاخهٔ گلی از آس در دست دارد و به بینی‌ام می‌زند.

با خود گفتم: بعد از این [کرامت] چه حرفی برای گفتن داری؟! برخاستم و به خدا سوگند، تا این لحظه بوی آن گل آس را در خود می‌یابم. والله، آن آس هنوز نزد من است، نمی‌خشکد و نمی‌پژمرد و بوی خوش آن نمی‌کاهد. به خانواده‌ام وصیّت کردم آن را در کفنم نهند.

پرسیدم: مولایم، وصیّ تو کیست؟

فرمود: کسی که مثل کار مرا انجام دهد.

اُمّ سلیم می‌گوید: تا زمان علیّ بن حسین علیه‌السلام زیستم.

زِرّ بن حُبَیش (فقط او، و نه دیگران) می‌گوید: برایم حدیث کردند گروهی از تابعان که این سخن را در ادامهٔ حدیث اُمّ سُلَیم شنیدند:

از آنهاست مینا (وابستهٔ عبدالرحمان بن عوف) و سعید بن جُبَیر (وابستهٔ بنی اسد) این دو شنیدند که اُمّ سلیم این حدیث را می‌گفت.

و برایم حدیث کرد سعید بن مُسَیَّب مخزومی، بعضی از این حدیث را از اُمّ سلیم.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: پیش علیّ بن حسین علیه‌السلام آمدم. آن حضرت در منزلش ایستاده نماز می‌گزارد. آن حضرت نماز را ادامه می‌داد و میان آنها فاصله نمی‌انداخت. وی در هر شب و روز، هزار رکعت نماز می‌گزارد. نشستم و درنگی کردم، امّا او از نماز دست نکشید. خواستم برخیزم.

چون به این کار دست یازیدم، ناگهان چشمم به انگشترِ انگشتِ آن حضرت افتاد که نگین حَبَشی داشت. دیدم بر آن نوشته شده است: ای اُمّ سُلَیم در جای خود بمان، به آنچه برای آن نزدم آمدی، خبرت می‌دهم.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: آن حضرت در نماز شتاب کرد، چون سلام داد ـ بی‌آنکه از او بپرسم برای چه آمده‌ام ـ به من فرمود: ای اُمّ سُلَیم، ریگ‌هایی به من بده (من ریگ‌هایی از روی زمین به او دادم) امام علیه‌السلام آنها را میان دو کف قرار داد و به صورت گندم آرد شده درآورد، سپس خمیر کرد و آن را یاقوتی سرخ ساخت و بر آن مُهر زد. در آن نقش حک شد، نگاه کردم. والله عین همان افراد را ـ چنان که در نقش خاتم حسین علیه‌السلام دیده بودم ـ در آن نقش دیدم. پرسیدم: خدا مرا فدایت گرداند، وصیّ تو کیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: کسی که مثل کاری را که انجام دادم، انجام دهد و تو بعد از

من، مثل مرا [یعنی وصیّ مرا] درک نمی‌کنی.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: از یادم رفت که از آن حضرت مانند کار کسانی پیش از او (رسول خدا، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام) را بخواهم. چون از منزل بیرون آمدم و چند قدمی برداشتم، صدایم زد: ای اُمّ سُلَیم، گفتم: بله. فرمود: بازگرد.

برگشتم، ناگهان دیدم آن حضرت در وسط حیاط منزل ایستاده است، سپس به راه افتاد و داخل اتاق شد در حالی که لبخند می‌زد.

آن گاه فرمود: ای اُمّ سُلَیم، بنشین. من نشستم. امام علیه‌السلام دستش را دراز کرد، خانه‌ها و دیوارها و کوچه‌های مدینه شکافت و دستش از چشم من پنهان شد.

سپس فرمود: ای اُمّ سلیم، بگیر. والله، کیسه‌ای به من داد که در آن دینارها و دو گوشوارهٔ طلا و چند انگشتر عقیق از خودم در آن بود و در جعبه‌ای کوچک در منزلم قرار داشت.

گفتم: مولایم، جعبه را می‌شناسم، امّا نمی‌دانم در آن چه هست؟ جز اینکه آن را سنگین می‌یابم.

امام علیه‌السلام فرمود: بگیر و به راه خویش برو.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: از نزد آن حضرت بیرون آمدم و به منزلم داخل شدم و سوی آن جعبه‌ام رفتم، دیدم در جای خودش نیست. ناگهان دریافتم که جعبه‌ای که امام به من داد همان جعبهٔ خودم می‌باشد.

از آن روز، با معرفت و بصیرت آنان علیهم‌السلام را شناختم و دانستم که هدایت در [عمل و گفتار و رفتار] آنهاست (و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است).

[یادآوری]

میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: بجا بود این حدیث در بخش معجزات [پنج جزء پایانی کتاب] بیاید، لیکن چون آن بخش بر اساس ترتیب ائمّه علیهم‌السلام تنظیم شده است و اعجاز در این حدیث میان شماری از آنها مشترک بود (و این حدیث از طُرفه‌های اخبار است) دوست داشتیم آن را در اینجا بیاوریم تا کتابمان از آن خالی نماند.

[سخن ابن عیاش دربارهٔ اُمّ سلیم]

باری، شیخ ما، ابو عبدالله بن عیّاش در کتاب **المقتضب** هنگام ذکر این حدیث می‌گوید:

اُمّ سُلَیم ـ صاحبة الحصاة ـ غیر از «حبّابهٔ والبی» و غیر از «اُمّ غانم» است که این هر دو نیز، صاحبة الحصاةاند.[1]

نیز این اُمّ سُلَیم، اُمّ سُلَیم انصاری (مادر انس بن مالک) و اُمّ سُلَیم دَوْسی [دولی (خ)] و اُمّ سُلَیم خافض (که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دختران را ختنه می‌کرد) و اُمّ سُلَیم ثقفی (دختر مسعود، خواهر عُروة بن مسعود ثقفی) نمی‌باشد.

وی اسلام آورد و اسلام نیکی یافت و این حدیث را روایت کرد.

ابن عیاش، از ابوبکر، محمّد بن عُمَر جِعابی نقل می‌کند که وی یکی از زنان معروفی است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند.

همچنین می‌گوید: از جعابی مذکور دربارهٔ ابو صالح طرطوسی

---

١. مقتضب الأثر: ١٧ ـ ١٨.

قاضی (پس از آنکه اسناد حدیث عامّه را بر او قرائت کردم و جِعابی طرق ما و طریق اصحاب ما را در آن پسندید) پرسیدم، وی گفت: ابو صالح، ثقه و عدل و حافظ است [۱]. [۲]

بدان که این حدیث، به اختصار، در **کافی** آمده است و در آن، نام زنِ راوی این حدیث، «اُمّ اَسلم» می‌باشد [۳] (و دانای واقعی خداست).

حدیث (۵۰)

خبر اُمّ حکیم و ختم حَصات

[کتاب چهارده اصل].

شیخ جلیل ثقه، هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری، می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو علی، حسن بن جعفر بن علی حاجب براء (در موصل، روز پنجشنبه، دهم شوّال سال ۳۷٤ هجری در دکّانش) گفت: برای ما حدیث کرد ابوالحسن، علیّ بن جعفر، گفت: برای ما حدیث کرد ابوبکر، عثمان بن قاسم بن عبدالرّحمان همدانی (در بغداد) از احمد بن محمّد بن عیسی اشعری، از محمّد بن اَبی عُمَیر، گفت: ...

و برایم حدیث کرد یحیی بن حسن، از قاسم بن فَضاله، از پدرش (فَضالة بن اَیّوب جندی‌شاپوری) از عبد صالح، موسی بن جعفر علیه‌السلام که فرمود:

كَانَ مِنْ قِصَّةِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهَا: أُمُّ حَكِيمٍ الْيَمَانِيَّةِ، قَالَتْ: حَجَجْتُ أَنَا وَجَدِّي، فَدَخَلْتُ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَىٰ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَقَاءِ.

---

۱. همان، ص۲۲.

۲. مؤلف، عبارت مقتضب الأثر را با اندکی تصرف می‌آورد.

۳. الکافی ۱: ۳۵۵ـ۳۵٦، حدیث ۱۵.

ثُمَّ إِنَّ جَدِّي سَأَلَهُ أَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، تُخْبِرُنَا مَنْ لَنَا بَعْدَكَ؟

فَقَالَ: لَنْ تُلْحِقَهُ، وَلٰكِنْ هٰذِهِ الصَّبِيَّةِ تَرَاهُ، يَا أُمَّ حَكِيمٍ، إِذَا رَأَيْتِهِ فَسَلِيهِ آخِرَ كَلِمَةٍ أُودِعُهَا إِيَاهُ فَإِنَّهَا قَوْلِي: «رَبِّيَ اللَّهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ، لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً».

ثُمَّ قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلىٰ حَصَاةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فَخَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ فَغَاصَ الْفَصُّ فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ، فَقَالَ: إِنَّ الَّذِي بَعْدِي وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلىٰ أُمَّتِي يَسْأَلُكِ الْوَدِيعَةَ وَسَيَفْعَلُ فِيهَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتُ.

فَمَضَيْتُ إِلَى الْيَمَنِ وَتُوُفِّيَ جَدِّي وَقُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ.

قَالَتْ: وَحَجَجْتُ أَنَا وَخَالِي وَعَمِّي حَتّىٰ إِذَا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ اعْتَلَلْتُ فَأَخْرَجْتُ الحَصَاةَ لأَسْتَشْفِي بِهَا فَسَقَطَتْ مِنِّي وَأَنَا عَلىٰ نَاقَتِي أَسِيرُ اللَّيْلَ.

فَعَرَّسْنَا فِي ذٰلِكَ الْيَومِ وَأَقَمْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ نَطْلُبُهَا فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهَا، وَأَصَابَنِي عَلَيْهَا مِنَ الْجَزَعِ وَالْوَجَعِ مَا لَمْ يُصِبْنِي عَلىٰ شَيءٍ قَطُّ.

فَلَمَّا خِفْنَا الْفَوْتَ، رَحَلْنَا وَقَدْ أَيِسْنَا مِنْهَا؛ وَأَنَا مُتَفَكِّرَةٌ مَاذَا أَرُدُّ عَلىٰ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ سَأَلَنِي عَنْهَا.

فَمَا سَأَلَنِي عَنْهَا وَلَا عَرَفَنِي.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، بِمَاذَا أَوْصَاكَ رَسُولُ اللَّهِ؟

قَالَ: أَمَرَنِي وَنَهَانِي كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ وَنَهَاهُ.

فَانْصَرَفْنَا عَنْهُ وَقُلْنَا فِي أَنْفُسِنَا: مَا هٰذَا صَاحِبُنَا.

فَلَمَّا مَاتَ أَبُوبَكْرٍ وَوَلَّىٰ عُمَرُ، قَالَ لِي خَالِي: امْضِي بِنَا نَحُجُّ وَنَسْأَلُ هٰذَا الرَّجُلِ.

فَمَضَيْنَا حَتّىٰ دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ فَلَمْ يَسْأَلْنَا، وَقُلْنَا لَهُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، بِمَاذَا أَمَرَكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: أَمَرَنِي وَنَهَانِي كَمَا أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَنَهَاهُ.

فَانْصَرَفْنَا عَنْهُ وَقُلْنَا فِي أَنْفُسِنَا: مَا هٰذَا صَاحِبُنَا.

وَخَرَجْنَا إِلىٰ بَلَدِنَا حَتّىٰ بَلَغَنَا وَفَاةَ عُمَرَ وَأَنَّ عُثْمَانَ قَدْ وَلِيَ.

فَقَدِمْنَا عَلَيْهِ حَاجَّيْنِ، فَأَتَيْنَاه فَسَأَلْنَاهُ فَرَدَّ عَلَيْنَا مِثْلَ الَّذِي رَدَّ صَاحِبُهُ. فَقُلْتُ لِصَاحِبِي: مَا هٰذَا صَاحِبُنَا.

فَانْصَرَفْنَا إِلى بَلَدِنَا فَبَلَغَنَا قَتْلُ عُثْمَانَ وَتَوَلّى عَلِيٌّ عليه السلام. فَخَرَجْنَا حَاجَّيْنِ، فَلَمَّا بَلَغْنَا الْمَوْضِعَ الَّذِي سَقَطَتْ فِيهِ الْحَصَاةُ فَخَطَوْتُ شَيْئاً فَأَصْرَفْتُ بَصَرِي، فَإِذَا شَيءٌ يَلُوحُ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، فَقُلْتُ لِصَاحِبِي: عَرِّسْ، وَسَعَيْتُ نَحْوَهَا فَإِذَا هِيَ الْحَصَاةُ، فَأَخَذْتُهَا وَحَمِدْتُ اللَّهَ كَثِيراً، وَقُلْتُ: إِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ الَّذِي قَدْ وَلِيَ صَاحِبُنَا وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ.

فَمَضَيْنَا حَتّىٰ دَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: أَرِينِي يَا أُمَّ حَكِيمٍ، مَا فَعَلْتِ الْوَدِيعَةَ؟

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هٰذِهِ هِيَ مَعِي.

قَالَ: هَلُمِّيهَا، فَأَخَذَهَا عَلىٰ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ غَمَسَ خَاتَمَهُ فِيهَا تَحْتَ خَاتَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَغَاصَ الفَصُّ فِيهِ كَمَا غَاصَ خَاتَمُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيَّ وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ وَطُولِ الْبَقَاءِ، وَقَالَ: سَتَلْقِينَ بَعْدِي أَئِمَّةً هٰذَا أَحَدُهُمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا كَانَ آخِرُ كَلَامٍ كَلَّمَكَ رَسُولُ اللَّهِ بِهِ؟

قَالَ، قَالَ لِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَأُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّ رَبِّي الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً.

فَمَضَيْنَا إِلىٰ بَلَدِنَا، حَتّىٰ إِذَا بَلَغَنَا قَتْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) قَدِمْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي، قَالَ: يَا أُمَّ حَكِيمٍ، مَا فَعَلْتِ الْوَدِيعَةَ؟ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ فَفَعَلَ بِهَا كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَيَّ.

وسألتُه عمّا قالَ أميرالمؤمنين، فأخبرني به (كما أَخْبَرَنِي أميرالمؤمنين)، ثُمَّ قَالَ: سَتَلْقِينَ بَعْدِي أَئِمَّةً هٰذَا أَحَدُهُم، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَإِذَا سَأَلَكِ عَنِ الْحَصَاةِ فَادْفَعِيهَا إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ إِمَامُكِ وَإِمَامُ الْمُسْلِمِينَ.

فَلَمَّا تُوُفِّيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَسَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ، فَأَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا، فَفَعَلَ بِهَا مِثْلَ مَا فَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ عليهما السلام، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَيَّ وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، وَقَالَ: سَتَلْقِينَ بَعْدِي أَئِمَّةً هٰذَا أَحَدُهُم، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

فَلَمَّا بَلَغَنِي قَتْلُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام، قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ بَعْدَ سَنَتَيْنِ وَدَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي سَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ، فَفَعَلَ بِهَا كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَيَّ وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ وَطُولِ الْبَقَاءِ، وَقَالَ لِي: سَتَلْقِينَ بَعْدِي أَئِمَّةً هٰذَا أَحَدُهُم، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِهِ.

فَلَمَّا تُوُفِّيَ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [عليهما السلام] فَلَمَّا أَبْصَرَنِي سَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ، فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الأَئِمَّةِ، وَقَالَ: إِنَّكِ سَتَلْقِينَ بَعْدِي رَجُلَيْنِ مِنْ وُلْدِي هٰذَا أَحَدُهُمْ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [عليه السلام].

فَلَمَّا بَلَغَنِي وَفَاتُهُ قَصَدْتُ جَعْفَراً عليه السلام، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي، قَالَ: مَا فَعَلْتِ الْوَدِيعَةَ؟

فَأَخْرَجْتُهَا وَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ، فَفَعَلَ بِهَا كَمَا فَعَلَ مَنْ كَانَ قَبْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: هٰذَا صَاحِبُكِ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، وَلَنْ تَرَيْنَ مِنْهُ أَحَداً بَعْدَهُ.

قَالَتْ: فَلَمَّا بَلَغَنِي وَفَاتُهُ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَسَأَلْتُ عَنْ بَابِهِ، فَقِيلَ: إِنَّهُ فِي الْمَسْجِدِ، فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ، فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ بَصَرَ بِي وَسَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ فَنَاوَلْتُهُ إِيَّاهَا وَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ وَصِيُّ الأَوْصِيَاءِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ جَدِّكَ.[1]

فَقَالَ: وَمَا تَصْنَعِينَ بِهِ وَأَنْتِ مُتَوَفَّاةٌ فِي سَفَرِكِ وَغَيْرُ جَائِزَةٍ عَنِ الْحَرَمِ، فَابْشِرِي فَإِنَّكِ عَلىٰ خَيْرٍ.

فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الْحَصَاةَ، فَفَعَلَ بِهَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلَهُ مَنْ كَانَ قَبْلُهُ، وَرَدَّ عَلَيَّ الْحَصَاةَ، وَقَالَ: إِنَّكِ سَتَلْقِينَ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَمَا كَانَ قِصَّتُهَا؟

فَقَالَ: تُوُفِّيَتْ فِي الْحَرَمِ؛[2]

زنی از یمن که «اُمّ حکیم یمانی» نامیده می‌شد، گفت: من به همراه جدّم حج گزاردم. بر رسول خدا درآمدم، آن حضرت بر سرم دست کشید و برایم دعا کرد سالیانی دراز زنده بمانم.

جدّم از آن حضرت پرسید: ای رسول خدا، به ما خبر ده پس از تو چه کسی برای ما [مقتدا و امام] است؟

---

١. در نسخهٔ کتاب همین‌گونه آمده است. به گمانم عبارت چنین باشد: «أَخْبِرني عَمَّن بعدك» از شخص بعد از خود مرا با خبرساز (یا عبارتی شبیه آن) و دانای واقعی خداست (مؤلف رحمه الله).

٢. این حدیث در منابع در دسترس یافت نشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: تو هرگز به [دیدار] او نمی‌رسی، لیکن این کودک او را می‌بیند. ای اُمّ حکیم، هنگامی که او را دیدی، حرف آخری را که به او سپردم از وی بپرس، آن، این سخن من است: «پروردگارم خدای رحمان و رحیم است، چیزی را با او شریک نمی‌سازم». سپس رسول خدا ﷺ سنگ‌ریزه‌ای از سنگ‌ریزه‌های مسجد را گرفت و آن را با خاتم خویش مُهر زد، نگین در آن فرو رفت، آن را به من سپرد و فرمود: شخص بعد من، وصی و خلیفه‌ام بر امّتم می‌باشد. این امانت را از تو جویا می‌شود و مثل کاری را که کردم، انجام خواهد داد.

به یمن رفتم، جدّم از دنیا رفت و پیامبر ﷺ رحلت فرمود.

می‌گوید: به همراه دایی و عمویم برای انجام حج به راه افتادیم تا اینکه در یکی از راه‌ها من بیمار شدم. آن سنگ‌ریزه را درآوردم تا به آن شفا بطلبم، از دستم افتاد، در حالی که من بر ناقه‌ام بودم و در شب راه می‌پیمودم.

آن روز اُتراق کردیم و سه روز در آنجا ماندیم و آن سنگ‌ریزه را جستیم، نتوانستیم بیابیم. به خاطر از دست دادن آن، آه و دردی به من رسید که هرگز برای از دست دادن چیزی، بدان گونه ناراحت نشدم.

چون ترسیدیم حج را از دست دهیم (در حالی که از یافتن آن ناامید شدیم) کوچیدیم و من در این اندیشه بودم که اگر خلیفهٔ پیامبر آن را از من جویا شود، چه چیزی را به او برگردانم.

خلیفه [ابوبکر] از آن امانت از من نپرسید و مرا نشناخت.

پرسیدم: ای خلیفهٔ رسول خدا، پیامبر تو را به چه وصیّت کرد؟

پاسخ داد: مرا امر و نهی کرد؛ چنان که خدا او را امر و نهی فرمود.

از نزد وی بازآمدیم و پیش خود گفتیم: این شخص، صاحب ما [و خلیفهٔ پیامبر و وصیّ او] نیست.

چون ابوبکر مُرد و عُمَر امور را به دست گرفت، دایی‌ام به من گفت: بیا به حج برویم و از این مرد بپرسیم.

رهسپار شدیم تا اینکه به مدینه رسیدیم، از ما چیزی نخواست، به او گفتیم: ای خلیفهٔ رسول خدا، خلیفهٔ پیامبر ﷺ به چه چیز امرت کرد؟

وی پاسخ داد: مرا امر و نهی کرد؛ همان گونه که رسول خدا او را امر و نهی فرمود.

از نزد وی باز آمدیم و با خود گفتیم: این شخص، صاحب ما [و خلیفهٔ پیامبر] نیست.

سوی شهرمان آمدیم تا اینکه خبر مرگِ عُمَر به ما رسید و اینکه عثمان زمام‌دار امور شد.

برای انجام حج آمدیم، پیش عثمان رفتیم و سؤال پیشین را از او پرسیدیم، او هم مانند صاحبش به ما پاسخ داد. به همراهم گفتم: این شخص [نیز] صاحب ما [وصیّ پیامبر] نیست.

سوی شهرمان بازگشتیم. خبر قتلِ عثمان و ولایت علی علیه السلام به ما رسید. به قصد گزاردنِ حج بیرون آمدیم. چون در جایی که سنگ‌ریزه گم شده بود، رسیدیم، از چیزی گذشتم، چشم برگرداندم، چیزی مانند ستارهٔ درخشان

آشکار شد، به صاحبم گفتم: مرکب را نگه دار مرا فرود آور[1] [از مرکب پیاده شدم] و سوی آن نور شتافتم، ناگاه دیدم همان سنگ‌ریزه است، آن را گرفتم و فراوان خدا را ستودم و گفتم امید دارم شخصی که عهده‌دار امور شده است، صاحب ما و خلیفهٔ رسول خدا باشد.

رفتیم تا اینکه بر وی درآمدیم. چون بر وی وارد شدیم، به من نگاه کرد و گفت: ای اُمّ حکیم، برایم تعریف کن امانت را چه کردی؟

گفتم: ای امیرالمؤمنین، این، همان امانت است همراهم می‌باشد.

امام علیه‌السلام فرمود: زود آن را به من ده [سنگ‌ریزه را به او دادم] آن حضرت سنگ‌ریزه را گرفت و بر چشم کشید، سپس انگشترش را در زیر انگشتر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرو برد و نگین در آن سنگ‌ریزه فرو رفت (چنان که انگشتر پیامبر در آن فرو رفت).

سپس امام علیه‌السلام آن را به من برگرداند و برکت و طول عمر را از درگاه خدا برایم خواست و فرمود: پس از من امامانی را خواهی دید! این، یکی از آنهاست (و با دست به حسن علیه‌السلام اشاره فرمود).

گفتم: ای امیرالمؤمنین، آخرین حرفی که رسول خدا در سخن با تو بر زبان آورد چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: ای ابوالحسن، تو را و خدا را شاهد می‌گیرم که «پروردگارم رحمان و رحیم است، چیزی را شریک او نمی‌سازم».

---

۱. این جمله ترجمهٔ مضمون واژهٔ «عَرَّس» است. ابن اثیر در «النهایه ۳: ۲۰۶» می‌نگارد: تعریس، به معنای فرود مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت می‌باشد.

سوی شهرمان رفتیم تا اینکه خبردار شدیم امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسید [پس از شنیدن این خبر] بر حسن بن علی درآمدم، چون مرا دید، فرمود: ای اُمّ حکیم امانت را چه کردی؟ آن سنگ‌ریزه را درآوردم و به حسن علیه السلام دادم. آن حضرت همان کاری را که پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام انجام داد، به کار برد، سپس آن را به من بازگرداند.

از حسن علیه السلام از سخنی که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت، پرسیدم، وی مرا از آن باخبر ساخت (چنان که امیرالمؤمنین این کار را کرد) سپس فرمود: پس از من امامانی را دیدار خواهی کرد! این، یکی از آنهاست (و با دست به حسین بن علی علیه السلام اشاره فرمود) هرگاه سنگ‌ریزه را از تو جویا شد، به او بده، وی امام تو و امام مسلمانان است.

چون حسن بن علی علیه السلام درگذشت، نزد ابو عبدالله علیه السلام آمدم، دربارهٔ آن امانت از من پرسید، سنگ‌ریزه را به او دادم وآن حضرت مانند کاری را که امیرالمؤمنین و حسن علیهما السلام انجام داد، انجام داد، سپس آن را به من بازگرداند و برکت [و طول عمر] را از خدا برایم خواست و فرمود: پس از من امامانی را خواهی دید! این، یکی از آنهاست (و با دست به علیّ بن حسین علیه السلام اشاره فرمود).

چون خبر قتل ابو عبدالله [حسین] علیه السلام به من رسید، پس از دو سال، به مدینه آمدم و بر علیّ بن حسین علیه السلام وارد شدم. چون مرا دید از آن امانت پرسید. آن را بیرون آوردم و آن حضرت با آن همان کاری را کرد که رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین انجام دادند، سپس آن را به من بازگرداند و برایم از خدا برکت وطول عمر خواست و به من فرمود: پس از من امامانی را خواهی دید که

این یکی از آنهاست (و با دست به ابو جعفر، محمّد بن علی علیه‌السلام اشاره فرمود و دستش را بر سر آن حضرت گذاشت).

چون علیّ بن حسین علیه‌السلام درگذشت، به مدینه آمدم و بر محمّد بن علی علیه‌السلام وارد شدم. وقتی مرا دید، از آن امانت پرسید و همان کاری را که امامان پیش از او کردند، انجام داد و فرمود: بعد از من دو تن از فرزندانم را خواهی دید! این، یکی از آنهاست (و دستش را بر سر جعفر بن محمّد نهاد).

هنگامی که از وفات امام باقر علیه‌السلام باخبر شدم، نزد جعفر علیه‌السلام آمدم. چون چشمش به من افتاد، پرسید: ودیعه را چه کردی؟ آن را بیرون آوردم و به آن حضرت دادم و او همان کار کسان پیش از خود را انجام داد، سپس فرمود: این شخص، صاحب توست (و با دست به موسی بن جعفر اشاره کرد) و اَحَدی [از امامان] بعد از او را نخواهی دید!

زمانی که خبر رحلت امام صادق علیه‌السلام را دریافتم، به مدینه آمدم و خانهٔ آن حضرت [یعنی امام کاظم علیه‌السلام] را جویا شدم. گفتند: وی در مسجد است. به مسجد پیامبر درآمدم، دیدم آن حضرت در حال سجده است. چون سر از سجده برداشت، مرا دید و از آن امانت جویا شد، آن را به آن حضرت دادم و پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، تو وصیّ اوصیایی؟

فرمود: آری.

پرسیدم: از جدّت مرا باخبر ساز.[1]

---

۱. چنان که مؤلف یادآور می‌شود، این جمله نادرست به نظر می‌آید. عبارت باید بدین‌گونه می‌بود: از وصی خویش مرا با خبر ساز (نه از جد خود).

فرمود: به چه کارت آید، تو در این سفر از دنیا می‌روی و از حرم پا بیرون نمی‌نهی، تو را بشارت باد، نیک فرجامی.

سنگ‌ریزه را به آن حضرت دادم و همان کارکسان پیش از خود را انجام داد و آن را به من بازگرداند و فرمود: با این سنگ‌ریزه رسول خدا را ملاقات می‌کنی.

از آن حضرت پرسیدم: قصّهٔ آن زن چه بود؟

فرمود: در حَرَم از دنیا رفت.

[نکته‌ای پیرامون این حدیث]

این بندهٔ ناتوان، میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: این حدیث را در کتابی یافتم که در آن چهارده اصل از اصول اصحاب ائمّهٔ ما علیهم‌السلام وجود داشت همراه با یک جزء از کتاب دُرُست بن اَبی منصور.

همهٔ آنها به روایت شیخ جلیل ثقه، ابو محمّد، هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری بود.

شرح حال این اصول ـ به خواست خدای متعال ـ در آخر کتاب خواهد آمد.

از چیزهایی که در این نسخه (افزون بر اصول مذکور) وجود داشت، همین حدیثی است که آن را بیان کردیم.

در روایت این حدیث از موسی بن جعفر علیه‌السلام با آنچه در متن هست، تناقض آشکاری وجود دارد. شاید راوی این خبر آن را از دیگران شنید، سپس بر آن حضرت عرضه کرد و امام علیه‌السلام این روایت را تصدیق فرمود و به همین خاطر راوی آن را به آن حضرت نسبت می‌دهد و به اسناد از او علیه‌السلام می‌آورد.

و امکان دارد به دلیلی غیر از این امر باشد (و خدا داناتر است).

حدیث (۵۱)

خبر حبابهٔ والبی و طبع الحصات

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

کُلَینی رحمه‌الله در کافی در «باب ما یفرق به بَیْنَ دَعْوی المُحقّ والمُبطل» (آنچه ادّعای محق و مبطل ـ در امر امامت ـ به آن از هم تمایز می‌یابند) روایت می‌کند از علی بن محمّد، از ابو علی، محمّد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، از احمد بن قاسم عِجْلی، از احمد بن یحیی (معروف به کُرْد)[1] و از محمّد بن خُداهی، از عبدالله بن اَیُّوب، از عبدالله بن هشام، از عبدالکریم بن عمرو خَثْعَمی، از حَبابهٔ والبی که گفت:

رَأَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام فِي شُرْطَةِ الْخَمِیسِ وَمَعَهُ دِرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ یَضْرِبُ بِهَا بَیَّاعِي الْجِرِّيِّ وَالْمَارْمَاهِي وَالزِّمَّارِ، وَیَقُولُ: یَا بَیَّاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِیلَ وَجُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ.

فَقَامَ إِلَیْهِ فُرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، وَمَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ؟

فَقَالَ لَهُ: أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللِّحیٰ وَفَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمُسِخُوا.

فَلَمْ أَرَ نَاطِقاً أَحْسَنَ نُطْقاً مِنْهُ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتّیٰ قَعَدَ فِي رَحَبَةِ الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ لَهُ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، مَا دَلَالَةُ الإِمَامَةِ یَرْحَمُكَ اللَّهُ؟

قَالَتْ، فَقَالَ: ائْتِینِي بِتِلْكِ الْحَصَاةِ ـ وَأَشَارَ بِیَدِهِ إِلیٰ حَصَاةٍ ـ فَأَتَیْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِیهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ لِي: یَا حَبَابَةُ، إِذَا ادَّعیٰ مُدَّعٍ الإِمَامَةَ فَقَدَرَ أَنْ یَطْبَعَ كَمَا رَأَیْتِ فَاعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، وَالإِمَامُ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ شَیْءٌ یُرِیدُهُ.

---

۱. این واژه، در برخی منابع «کرز» و «برد» ضبط است.

قَالَتْ: ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتّىٰ قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ.

فَقَالَ: يَا حَبَابَةُ الْوَالِبِيَّةُ، فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، فَقَالَ: هَاتِي مَا مَعَكِ. قَالَتْ: فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَهُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَرَّبَ وَرَحَّبَ ثُمَّ قَالَ لِي: إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلاً عَلىٰ مَا تُرِيدِينَ، أَفَتُرِيدِينَ دَلَالَةَ الإِمَامَةِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي. فَقَالَ: هَاتِي مَا مَعَكِ، فَنَاوَلْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَقَدْ بَلَغَ بِيَ الْكِبَرُ إِلىٰ أَنْ أُرْعِشْتُ وَأَنَا أَعُدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، فَرَأَيْتُهُ رَاكِعاً وَسَاجِداً وَمَشْغُولاً بِالْعِبَادَةِ، فَيَئِسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَّابَةِ فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي.

قَالَتْ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، كَمْ مَضىٰ مِنَ الدُّنْيَا وَكَمْ بَقِيَ؟

فَقَالَ: أَمَّا مَا مَضىٰ فَنَعَمْ وَأَمَّا مَا بَقِيَ فَلَا.

قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ لِي: هَاتِي مَا مَعَكِ، فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ [لِي] فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

وَعَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلىٰ مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ؛[1]

---

١. الكافي ١: ٣٤٦، حديث ٣.

حَبابه می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را در میان «شُرْطة الخمیس»[۱] دیدم در حالی که با آن حضرت تازیانه‌ای بود که دو زبانه داشت و با آن فروشندگان «جَرّی» (ماهیان بدون پولک) مارماهی و «زَمار» (نوعی ماهی حرام گوشت) را می‌زد و می‌فرمود: ای فروشندگان مسخ شده‌های بنی اسرائیل و لشکریان بنی مروان.

فُرات بن اَحنف برخاست و پرسید: ای امیرالمؤمنین، لشکریان بنی مروان کیانند؟

امام علیه السلام فرمود: کسانی که ریش‌ها را می‌تراشیدند و سبیل‌ها را تاب می‌دادند [و به همین خاطر و کارهای ناشایست دیگری که انجام می‌دادند] مسخ شدند.

[حبابه می‌گوید:] گوینده‌ای را خوش بیان‌تر از آن حضرت ندیدم، او را دنبال کردم و پیوسته در پی او می‌رفتم تا اینکه در ساحت [فضای باز] مسجد نشست. به آن حضرت گفتم: ای امیرالمؤمنین ـ خدا تو را رحمت کند ـ دلالت بر امامت چیست؟

امام علیه السلام با دست به سنگ‌ریزه‌ای اشاره کرد و فرمود: آن سنگ‌ریزه را بده (آن را به او دادم) با انگشترش در آن برایم مُهر زد، سپس فرمود: ای حبابه، هرگاه کسی ادّعای امامت کرد و توانست بر سنگ مهر زند (چنان که دیدی) بدان که او امام واجب الطاعه است. از امام چیزی که اراده‌اش را بکند، برکنار نمی‌ماند.

حبابه می‌گوید: سپس باز آمدم [و زمان گذشت] تا اینکه امیرالمؤمنین از دنیا

---

۱. نیروهای جان بر کف یا نیروهای صفِ مقدم جنگ، یا پنج هزار نفری که با امام عهد بستند تا آخرین نفس در رکاب آن حضرت باشند.

رفت. پیش حسن علیه السلام آمدم. آن حضرت در مسند امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داشت و مردم از او سؤال می‌کردند.

حسن علیه السلام فرمود: ای حبابهٔ والبیّه، گفتم: بله، ای مولایم. فرمود: آنچه را همراه داری بیاور! آن سنگ‌ریزه را دادم، حسن بر آن مهر زد (همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن مهر زد).

سپس [پس از درگذشت حسن علیه السلام] نزد حسین علیه السلام ـ که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ـ آمدم. مرا گرامی داشت و خوشامد گفت، سپس فرمود: در دلالت [بر امامت] بر آنچه تو می‌خواهی، دلیلی هست. آیا دلالت بر امامت را می‌خواهی؟ گفتم: آری ای مولایم. فرمود: آنچه را همراه داری بیاور، آن سنگ‌ریزه را دادم و امام در آن ـ برایم ـ مهر زد.

پس از رحلت امام حسین علیه السلام پیش علیّ بن حسین علیه السلام آمدم. در آن هنگام به قدری پیر بودم که بدنم می‌لرزید. عمر خویش را (۱۱۳) سال می‌شمردم. دیدم آن حضرت رکوع و سجود می‌رود و به عبادت مشغول است. از دلالت بر امامت مأیوس شدم. امام علیه السلام با انگشت سبّابه به من اشاره فرمود، جوانی‌ام برگشت.

پرسیدم: مولایم، از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی مانده است؟

فرمود: آنچه را سپری شد، آری [می‌توان مشخص ساخت] امّا آنچه را باقی ماند، ناپیداست [و خدا می‌داند و بس].

سپس فرمود: آنچه را همراه داری بیاور. سنگ‌ریزه را دادم و آن حضرت در آن مهر زد.

پس از درگذشت علیّ بن حسین علیه السلام پیش ابو جعفر [امام باقر علیه السلام] آمدم و او ـ برایم ـ در آن سنگ‌ریزه مهر زد.

سپس نزد امام صادق علیه السلام آمدم و آن حضرت برایم مهر زد.

پس از آن، پیش ابوالحسن موسی علیه السلام آمدم و آن حضرت برایم در آن سنگ مهر زد.

بعد از آن، نزد امام رضا علیه السلام آمدم و آن حضرت برایم در آن سنگ مهر زد.

بر اساس آنچه محمّد بن هشام می‌آورد، حَبابه، بعد از آن، نه ماه زیست.

[جوان و دوشیزه شدن حَبابه با دعای امام رضا علیه السلام]

مُصنِّف این کتاب، می‌گوید: این خبر را حسین بن حمدان در کتاب **الهدایه** (از جعفر بن یحیی، از یونس بن ظَبیان، از مفضّل، از جابر جُعفی، از یحیی بن مَعْمَر، از ابو خالد، از عبدالله بن غالب، از رُشَید هجری) با زیاداتی روایت می‌کند که کتاب را به آوردنِ آن طولانی نمی‌سازیم.

وی در **الهدایه** آورده است که امام رضا علیه السلام برای حَبابه دعا کرد و جوانی‌اش برگشت و تر و تازه شد و موهایش سیاهِ سیاه گشت.

قَالَتْ: ثُمَّ دَخَلْتُ خَلْوَةً فِي جَانِبِ الدَّارِ وَفَتَّشْتُ نَفْسِي فَوَجَدْتُنِي بِكْراً فَرَجَعْتُ وَخَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَاجِدَةً، ثُمَّ قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، النُّقْلَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا حَاجَةَ لِي فِي الْحَيَاةِ فِي الدُّنْيَا.

قَالَ: يَا حَبَابَةُ ادْخُلِي إِلَىٰ أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ، فَجَهَازُكِ هُنَاكَ مَفْرُوشٌ؛[1]

حَبابه گفت: در گوشهٔ خانه به خلوتی درآمدم و خود را وارسی

---

۱. بنگرید به، الهدایة الکبری: ۱۶۹ ـ ۱۷۰ (متن مؤلف با مأخذ اختلاف دارد).

کردم، خویشتن را باکره یافتم. پیش امام برگشتم و در جلو آن حضرت به سجده افتادم وگفتم: مولایم، می‌خواهم سوی خدای ﷻ انتقال یابم، نیازی به زندگی در دنیا ندارم.

امام علیه السلام فرمود: ای حبابه، پیش اُمّ ولدها برو، وسایل کفن و دفنت آنجا پهن است.

آنگاه حسین بن حمدان، از جعفر بن مالک، از محمّد بن زید مَدَنی روایت می‌کند که گفت:

كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ الرِّضَا علیه السلام حَاضِراً إِذْ دَخَلَتْ حَبَابَةُ إِلىٰ بَعْضِ أُمَّهَاتِ الأَوْلَادِ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا بِمِقْدَارِ مَا عَايَنَتْ جَهَازَهَا إِلَى اللَّهِ حَتّى شهِدَت وَفاتَها إلى الله (رِحِمَهَا اللَّهُ).

فَقَالَ مَوْلَانَا الرِّضَا علیه السلام: رَحِمَكِ اللَّهُ يَا حَبَابَةُ.

قُلْنَا: يَا سَيِّدَنَا وَقَدْ قُبِضَتْ؟

قَالَ: مَا لَبِثَتْ إِلَّا أَنْ عَايَنَتْ جَهَازَهَا إِلَى اللَّهِ حَتّىٰ قُبِضَتْ.

وَأَمَرَ بِتَجْهِيزِهَا وَحُمِلَتْ إِلىٰ حُفْرَتِهَا، وَأَمَرَ سَيِّدُنَا بِزِيَارَتِهَا وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَيْهَا وَالتَّبَرُّكِ بِالدُّعَاءِ هُنَاكَ؛ (١)

من در حضور مولایم امام رضا علیه السلام بودم که حَبابه سوی بعضی از اُمّ ولدها رفت. جز به مقداری که وسایل کفن و دفنش را بنگرد زنده نماند تا اینکه وفاتش ـ سوی خدا ـ فرا رسید (خدا او را رحمت کناد).

مولایمان رضا علیه السلام فرمود: ای حبابه، خدا تو را رحمت کند.

---

١. الهداية الكبرى: ١٧٠ (متن مصنّف رحمه الله اندکی با مأخذ موجود، اختلاف دارد).

گفتم: ای مولای ما، حبابه از دنیا رفت؟!

فرمود: جز به مقداری که به جهاز خویش سوی خدا بنگرد، درنگ نکرد تا اینکه از دنیا رفت.

امام علیه السلام به تجهیز (کفن و دفن) حَبابه و حمل وی سوی قبرش، امر فرمود و ما را به زیارت آن بانو و تلاوت قرآن بر وی و تبرّک جستن به دعا در آنجا فرا خواند.

حدیث (۵۲)

حدیث اُمّ غانم و طبعِ حَصات

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

کُلَینی رحمه الله روایت می‌کند از محمّد بن اَبی عبدالله و علیّ بن محمّد، از اسحاق بن محمّد نَخَعی، از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفری که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَاسْتُؤْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ طَوِيلٌ جَسِيمٌ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَأَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسَ مُلَاصِقاً لِي.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هٰذَا.

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام: هٰذَا مِنْ وُلْدِ الْأَعْرَابِيَّةِ، صَاحِبَةِ الْحَصَاةِ، الَّتِي طَبَعَ آبَائِي علیهم السلام فِيهَا بِخَوَاتِيمِهِمْ فَانْطَبَعَتْ، وَقَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيهَا.

ثُمَّ قَالَ: هَاتِهَا.

فَأَخْرَجَ حَصَاةً وَفِي جَانِبٍ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسُ، فَأَخَذَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ فَطَبَعَ فِيهَا فَانْطَبَعَ، فَكَأَنِّي أَرىٰ نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَةَ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ.

فَقُلْتُ لِلْيَمَانِيِّ: رَأَيْتَهُ قَبْلَ هٰذَا قَطُّ؟

قَالَ: لَا وَاللَّهِ، وَإِنِّي لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِيصٌ عَلىٰ رُؤْيَتِهِ، حَتّىٰ كَانَ السَّاعَةَ أَتَانِي شَابٌّ لَسْتُ أَرَاهُ فَقَالَ لِي: قُمْ فَادْخُلْ، فَدَخَلْتُ.

ثُمَّ نَهَضَ الْيَمَانِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾،[1] ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾[2] أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ).

ثُمَّ مَضىٰ فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ.

قَالَ إِسْحَاقُ، قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ: وَسَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِهِ، فَقَالَ: اسْمِي مِهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سِمْعَانَ بْنِ غَانِمٍ، ابْنِ أُمِّ غَانِمٍ،[3] وَهِيَ الأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ صَاحِبَةُ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالسِّبْطُ إِلىٰ وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام؛[4]

داود بن قاسم جعفری می‌گوید: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که برای مردی از اهل یمن اجازهٔ ورود خواسته شد [امام علیه السلام اجازه فرمود] مردی چاق، بلند و تنومند وارد شد و گفت: سلام بر تو ای ولیّ خدا. امام علیه السلام جواب سلامش را با رضایت داد و از او خواست بنشیند. وی در کنار و پهلوی من نشست.

با خود گفتم: کاش می‌دانستم وی کیست؟!

امام علیه السلام فرمود: این شخص، فرزند آن زنِ اعرابی، صاحب سنگ‌ریزه‌ای

---

۱. سورهٔ هود (۱۱) آیهٔ ۷۳.

۲. سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۳٤.

۳. ابن اُمّ غانم، صفت خود شخص است، نه اَجدادش. این نکته را درياب (مؤلف رحمه الله).

٤. الكافي ۱: ۳٤۷، حديث ٤؛ نيز بنگريد به، بحار الأنوار ۲۵: ۱۷۹، حديث ۳ (با اندکی اختلاف).

است که پدرانم با خاتم‌هاشان بر آن مهر زدند و مُهر آنان در آن نقش بست [اکنون] آن را آورده است، می‌خواهد من بر آن نقش زنم.

سپس فرمود: آن را بیاور.

وی سنگ‌ریزه‌ای را بیرون آورد، در کنار آن جای صافی بود. ابو محمّد آن را گرفت، خاتمِ خویش را درآورد و بر آن نقش زد. نقش خاتم آن حضرت بر آن سنگ حک شد، گویا هم اکنون نقشِ «الحسن بن علی» را می‌بینم.

از یمانی پرسیدم: پیش از این آیا هرگز او را دیده‌ای؟

گفت: نه، والله، روزگاری است که بر رؤیت آن حضرت حریصم تا اینکه هم اکنون جوانی ـ که او را ندیده بودم ـ آمد و به من گفت: برخیز و درآی، من داخل شدم.

پس از آن، یمانی برخاست در حالی که می‌گفت: «رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد»، «ذُرّیه‌ای که بعض از آنها از بعضِ دیگرند». خدا را شاهد می‌گیرم که حقّ تو (همچون حقّ امیرالمؤمنین و امامان بعد از آن حضرت) (صلوات خدا بر همه‌شان باد) واجب است.

سپس یمانی رفت و بعد از آن، او را ندیدم.

اسحاق می‌گوید، ابو هاشم جعفری گفت: از اسم او پرسیدم، گفت: نام من، مِهْجَعِ بن صَلْت بن عُقْبَة بن سِمْعان بن غانم است، فرزندِ اُمّ غانم می‌باشم.

اُمّ غانم (زنِ اعرابی) صاحب سنگ‌ریزه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فرزندانِ آن حضرت تا ابوالحسن علیه‌السلام آن را مُهر زدند.

[نام زنان صاحب سنگ‌ریزه]

با درخواست توفیق از خدا می‌گویم: از سخن صاحب **المقتضب** دانستی که «أُمّ غانم» غیر «حَبابهٔ والبیّه» است (و همین درست است) زیرا کنیهٔ «حَبابه» (چنان که در نسخه‌ای از کتاب حسین بن حَمْدان که در اختیار دارم، ثبت است) «أُمّ ندا» می‌باشد یا آن گونه که در بعضی از کتاب‌های رجال هست «أُمّ بَراء» است (پس نیک بیندیش).

بر این اساس، زنانِ صاحب سنگ‌ریزه، چهار نفرند:

۱. أُمّ سلیم یا أُمّ اَسْلَم.

۲. أُمّ حکیم.

۳. حَبابه.

٤. أُمّ غانم.

(و دانای واقعی خداست).

حدیث (۵۳)

حدیث امام رضا علیه السلام در وصف امام

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

ابو محمّد، قاسم بن علا ـ به طور مرفوع ـ از عبدالعزیز بن مسلم، روایت می‌کند که گفت:

کُنَّا مَعَ الرِّضَا علیه السلام بِمَرْوَ، فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا، فَأَدَارُوا أَمْرَ الإِمَامَةِ وَذَکَرُوا کَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِیهَا.

فَدَخَلْتُ عَلَىٰ سَیِّدِي علیه السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِیهِ.

فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَالْعَزِيزِ، جَهِلَ الْقَوْمُ وَخُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ، إِنَّ اللَّـهَ عزوجل لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله حَتّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.

بَيَّنَ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ، وَالْحُدُودَ وَالأَحْكَامَ، وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلاً فَقَالَ عزوجل: ﴿ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾.(١)

وَأَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَهِيَ آخِرُ عُمُرِهِ صلى الله عليه وآله: ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِيناً ﴾.(٢)

وَأَمْرُ الإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ، وَلَمْ يَمْضِ صلى الله عليه وآله حَتّىٰ بَيَّنَ لأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَتَرَكَهُمْ عَلىٰ قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيّاً عَلَماً وَإِمَاماً، وَمَا تَرَكَ لَهُمْ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَهُ.

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عزوجل لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ، فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عزوجل وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ كَافِرٌ.

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الأُمَّةِ، فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟

إِنَّ الإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَأَعْظَمُ شَأْناً وَأَعْلىٰ مَكَاناً وَأَمْنَعُ جَانِباً وَأَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ، أَوْ يُقِيمُوا إِمَاماً بِاخْتِيَارِهِمْ.

إِنَّ الإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عزوجل بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عليه السلام بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَالْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً، وَفَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ: ﴿ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً ﴾.(٣)

---

١. سورهٔ انعام (٦) آيهٔ ٣٨.
٢. سورهٔ مائده (٥) آيهٔ ٣.
٣. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ١٢٤.

فَقَالَ الْخَلِيلُ سُرُوراً بِهَا: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ [١] قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. [٢]

فَأَبْطَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ.

ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ، فَقَالَ:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾. [٣]

فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتّىٰ وَرَّثَهَا اللَّهُ ﷻ النَّبِيَّ ﷺ.

فَقَالَ جَلَّ وَتَعَالىٰ: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾. [٤]

فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَقَلَّدَهَا ﷺ عَلِيّاً بِأَمْرِ اللَّهِ ﷻ عَلىٰ رَسْمِ مَا فَرَضَ اللَّهُ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّةِ الأَصْفِيَاءِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالإِيمَانَ بِقَوْلِهِ جَلَّ وَعَلَا: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ﴾. [٥]

فَهِيَ فِي وُلْدِ عَلِيٍّ خَاصَّةً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ.

فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هٰؤُلَاءِ الْجُهَّالُ؟

إِنَّ الإِمَامَةَ، هِيَ مَنْزِلَةُ الأَنْبِيَاءِ وَإِرْثُ الأَوْصِيَاءِ.

---

١ و٢. سورة بقره (٢) آية ١٢٤.

٣. سورة انبياء (٢١) آيات ٧٢ و٧٣.

٤. سورة آل عمران (٣) آية ٦٨.

٥. سورة روم (٣٠) آية ٥٦.

إِنَّ الإِمَامَةَ، خِلَافَةُ اللَّهِ ﷻ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ ﷺ وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام.

إِنَّ الإِمَامَةَ، زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ.

إِنَّ الإِمَامَةَ، أُسُّ الإِسْلَامِ النَّامِي، وَفَرْعُهُ السَّامِي.

بِالإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالأَحْكَامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالأَطْرَافِ.

الإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُو إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ.

الإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ، وَهِيَ فِي الأُفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الأَيْدِي وَالأَبْصَارُ.

الإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ، وَالسِّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاهِبِ الدُّجىٰ وَأَجْوَازِ الْبُلْدَانِ وَالْقِفَارِ وَلُجَجِ الْبِحَارِ.

الإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَإِ، وَالدَّالُّ عَلَى الْهُدىٰ، وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدىٰ.

الإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ، الْحَارُّ لِمَنِ اصْطَلىٰ بِهِ، وَالدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ، وَالأَرْضُ الْبَسِيطَةُ، وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ، وَالْغَدِيرُ وَالرَّوْضَةُ.

الإِمَامُ الأَنِيسُ الرَّفِيقُ، وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَالأَخُ الشَّقِيقُ، وَالأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ، وَمَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّآدِ.

الإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، وَالدَّاعِي إِلَى اللَّهِ، وَالذَّابُّ عَنْ حُرَمِ اللَّهِ.

الإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَالْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَغَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ.

الإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ، وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ، وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ.

مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ.

فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الإِمَامِ، أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ.

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَتَاهَتِ الْحُلُومُ، وَحَارَتِ الأَلْبَابُ، وَخَسَأَتِ الْعُيُونُ، وَتَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ، وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ، وَتَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ، وَحَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ، وَجَهِلَتِ الأَلِبَّاءُ، وَكَلَّتِ الشُّعَرَاءُ، وَعَجَزَتِ الأُدَبَاءُ، وَعَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ، أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ، وَأَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ.

وَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ، أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَيُغْنِي غِنَاهُ؟

لَا كَيْفَ وَأَنَّىٰ وَهُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِينَ وَوَصْفِ الْوَاصِفِينَ.

فَأَيْنَ الاخْتِيَارُ مِنْ هٰذَا؟ وَأَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هٰذَا؟ وَأَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هٰذَا؟

أَيَظُنُّونَ أَنَّ ذٰلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟

كَذَبَتْهُمْ وَاللَّهِ أَنْفُسُهُمْ، وَمَنَّتْهُمُ الأَبَاطِيلُ، فَارْتَقَوْا مُرْتَقاً صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى

الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الإِمَامِ بِعُقُولٍ خَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَآرَاءٍ مُضِلَّةٍ، فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْداً.

قَالَ الصَّفْوَانِيُّ فِي حَدِيثِهِ: قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ!

ثُمَّ اجْتَمَعَا فِي الْحَدِيثِ: وَلَقَدْ رَامُوا صَعْباً، وَقَالُوا إِفْكاً، وَضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً، وَوَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ إِذْ تَرَكُوا الإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ.

رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَاخْتِيَارِ رَسُولِهِ ﷺ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ، وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.[1]

وَقَالَ ﷻ: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾.[2]

وَقَالَ: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾.[3]

وَقَالَ ﷻ: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾.[4]

أَمْ ﴿طُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾.[5]

---

١. سورهٔ قصص ((٢٨) آيهٔ ٦٨.
٢. سورهٔ احزاب (٣٣) آيهٔ ٣٦.
٣. سورهٔ قلم (٦٨) آيات ٣٦ ـ ٤١.
٤. سورهٔ محمّد ﷺ (٤٧) آيهٔ ٢٤.
٥. سورهٔ توبه (٩) آيهٔ ٨٧.

أَمْ ﴿ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾.[1]

أَمْ ﴿ قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ﴾.[2]

بَلْ هُوَ ﴿ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾.[3]

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الإِمَامِ؟

وَالإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، وَرَاعٍ لَا يَنْكُلُ.

مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ، وَالنُّسُكِ وَالزَّهَادَةِ، وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ.

مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ ﷺ، وَنَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ، لَا مَغْمَزَ فِيهِ فِي نَسَبٍ، وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ.

فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالذِّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ، وَالْعِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ.

وَالرِّضَا مِنَ اللَّهِ ﷻ شَرَفُ الأَشْرَافِ، وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ.

نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلِعٌ بِالإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ.

مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ ﷻ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ.

إِنَّ الأَنْبِيَاءَ وَالأَئِمَّةَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) يُوَفِّقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحِكَمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ.

---

١. سورهٔ انفال (٨) آيات ٢١ ـ ٢٣.

٢. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٩٣.

٣. سورهٔ حديد (٥٧)، آيهٔ ٢١ و سورهٔ جمعه (٦٢) آيهٔ ٤.

فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾.[١]

وَقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً ﴾.[٢]

وَقَوْلِهِ فِي طَالُوتَ: ﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾.[٣]

وَقَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿ أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً ﴾.[٤]

وَقَالَ فِي الأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَعِتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ: ﴿ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً ﴾.[٥]

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ ﷻ لأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذٰلِكَ، وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، وَأَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَاماً؛ فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ، وَلَا يُحَيَّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ الْخَطَأَ وَالزَّلَلَ وَالْعِثَارَ.

يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذٰلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، وَشَاهِدَهُ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ ﴿ ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾.[٦]

---

١. سورهٔ یونس (١٠) آیهٔ ٣٥.
٢. سورهٔ بقره (٢) آیهٔ ٢٦٩.
٣. سورهٔ بقره (٢) آیهٔ ٢٤٧.
٤. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ١١٣.
٥. سورهٔ نساء (٤) آیات ٥٤ و ٥٥.
٦. سورهٔ حدید (٥٧)، آیهٔ ٢١ و سورهٔ جمعه (٦٢) آیهٔ ٤.

فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلىٰ مِثْلِ هٰذَا فَيَخْتَارُونَهُ، أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ فَيُقَدِّمُونَهُ؟

تَعَدَّوْا ـ وَبَيْتِ اللَّهِ ـ الْحَقَّ وَنَبَذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

وَفِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدىٰ وَالشِّفَاءُ، فَنَبَذُوهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ، فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَمَقَّتَهُمْ وَأَتْعَسَهُمْ.

فَقَالَ جَلَّ وَعَلَا: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. (١)

وَقَالَ: ﴿فَتَعْساً لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾. (٢)

وَقَالَ: ﴿كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾. (٣)

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً؛ (٤)

عبد العزيز بن مُسلم می‌گوید: با امام رضا عليه السلام در «مَرْو» بودیم. در آغاز ورود، روز جمعه، در مسجد جامع مرو، گرد آمدیم. ناگهان [دیدیم] امر امامت نقلِ محفل است و از کثرت اختلاف مردم در آن سخن به میان آمد.

بر مولایم عليه السلام درآمدم و آن حضرت را از بگومگوی مردم در امر امامت آگاه ساختم.

---

١. سورهٔ قصص (٢٨) آیهٔ ٥٠.

٢. سورهٔ محمّد عليه السلام (٤٧) آیهٔ ٨.

٣. سورهٔ غافر (٤٠) آیهٔ ٣٥.

٤. الكافي ١: ١٩٨ ـ ٢٠٣، حديث ١؛ نيز بنگريد به، بحار الأنوار ٢٥: ١٢٠ ـ ١٢٨، حديث ٤ (با اندكى اختلاف در الفاظ).

امام علیه‌السلام تبسّمی کرد و سپس فرمود: ای عبدالعزیز، این مردم جاهل‌اند و گول آرای خویش را خوردند. خدای عزّوجلّ پیامبرش را از دنیا نبرد تا اینکه دین را برای او کامل ساخت و قرآن را بر وی نازل کرد که در آن بیان هر چیزی است.

خدا، حلال و حرام، حدود و احکام (و همهٔ آنچه را مردم بدان نیاز دارند) به طور کامل در قرآن روشن ساخت وفرمود: «ما درکتاب چیزی را فرونگذاردیم».

و در «حجّة الوداع» (که در آخر عمر پیامبر صورت گرفت) نازل فرمود: «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و دین اسلام را برایتان پسندیدم».

دین با امرِ امامت کامل و تمام می‌شود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا نرفت تا اینکه معالم دین را برای امّت تبیین کرد و راه را برای آنها روشن ساخت و آنان را بر راه حق (که راه میانه است) وانهاد و علی علیه‌السلام را به عنوان عَلَم و امام بر آنها گماشت و چیزی را که امّت بدان نیاز یابند رها نکرد مگر اینکه بیان فرمود.

هرکه گمان برد خدای عزّوجلّ دینش را به کمال نرساند، کتاب خدا را رد می‌کند و هرکه کتاب خدا را برنتابد، کافر است.

آیا مردم قدر و منزلت امامت را می‌شناسند و جایگاه امامت را نسبت به اُمّت می‌دانند که در آن، انتخاب آنها جایز باشد؟

امامت، منزلتی فراتر و شأنی بزرگ‌تر و مکانی بالاتر و سمتی منیع‌تر و ژرفایی گودتر از آن دارد که مردم با عقل‌هاشان بدان برسند یا با آرای خویش به آن دست یابند یا با انتخاب خود امامی را بگمارند.

امامت، مقامی است که خدا پس از مقام نبوّت و خلّت (در مرتبهٔ سوّم) ابراهیم خلیل علیه‌السلام را بدان ویژه ساخت و فضیلتی است که خدا بدان وی را شرافت داد و او را بزرگ داشت و ستود و فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم».

خلیل با خوش حالی از این مقام، عرض کرد: «آیا از ذریّهٔ من کسانی امام خواهند بود؟» خدای متعال فرمود: «عهدم به ظالمان نمی‌رسد».

این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل ساخت و امامت را به برگزیدگان خدا اختصاص داد.

سپس خدا ابراهیم را گرامی داشت به اینکه در ذرّیّه‌اش برگزیدگان و پاکان را قرار داد و فرمود:

«و اسحاق و یعقوب را افزون به او بخشیدیم و همه را از صالحان قرار دادیم و آنان را امامانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کنند، و کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به ایشان وحی کردیم و آنان پرستندهٔ ما بودند».

ذرّیّهٔ ابراهیم پیوسته از یکدیگر ـ قرن به قرن ـ امامت را ارث بردند تا اینکه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید.

خدای متعال می‌فرماید: «مردمانی به ابراهیم اَولی‌اند که او را پیرویدند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند [به ابراهیم اَولی‌اند] و خدا ولیّ مؤمنان است».

امامت ویژهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، آن حضرت به امر خدای عزّوجلّ (بر اساس رسمی که خدا واجب ساخت) امامت را بر عهدهٔ علی علیه‌السلام انداخت و بدین ترتیب، امامت در ذرّیّهٔ برگزیدگانی جای یافت که خدا علم و ایمان را به آنان داد و فرمود:

«و کسانی که علم و ایمان داده شدند، گفتند: در کتاب خدا [یعنی بر اساس آنچه در کتاب خدا ثبت است] تا رستاخیز درنگ کردید».

از این رو، امامت ـ تا روز قیامت ـ در فرزندان علی قرار دارد؛ زیرا پیامبری بعد از محمّد نیست.

این جاهلان از کجا می‌توانند امام برگزینند؟!

امامت، منزلتِ انبیا و ارثِ اوصیاست.

امامت، خلافتِ خدای بزرگ و خلافتِ پیامبر ﷺ و مقامِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام و میراثِ حسن و حسین علیهماالسلام است.

امامت، زمام دین و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است.

امامت، اساس (ریشه و تنهٔ) نامی (در حال نمو و رشد) وشاخهٔ بلند اسلام است.

تمام بودنِ نماز، روزه، حج و جهاد، پرداخت زکات، فزون سازی اموال [و سرمایه‌ها] عمومی و صدقات [حقوق مالی]، امضای حدود و احکام، پاسداری از مرزها و ناحیه‌ها، به وسیلهٔ امام است.

امام حلالِ خدا را حلال و حرامِ خدا را حرام می‌سازد. حدود خدا را به پا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و اندرزِ نیک و حجّتی رسا، به راه پروردگار فرا می‌خواند.[1]

امام، مانند خورشید برآمده است که عالَم را به نورش روشن می‌سازد و خود در افق قرار دارد به گونه‌ای که دست‌ها و چشم‌ها به آن نمی‌رسد.

---

۱. اشاره است به این سخن خدای متعال که می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ (سورهٔ نحل (۱۶) آیهٔ ۱۲۵).

امام، بدر تابان و چراغ فروزان و نور درخشان و ستارهٔ راهنماست که در شب‌های تار و میانِ شهرها و بیابان‌ها و گرداب دریاها، راه می‌نماید.

امام، آب گوارا بر تشنگان و رهنمون بر هدایت و نجات‌بخش از هلاکت است.

امام، آتشی است روی تپه (هرکه به آن گرما جوید، گرمش می‌کند)[1] و راهنمایی است [برای نیفتادن] در مهلکه‌ها، هرکه از امام جدا شود، هلاک می‌گردد.

امام، ابری است باران‌زا، بارانی است پیاپی و سیل‌آسا، خورشیدی است روشنایی بخش، آسمانی است سایه افکن، زمینی است گسترده، چشمه‌ای است پر آب، آبگیر [دریاچه] و بوستان است.

امام، یاری است مهربان، پدری است دل‌سوز، برادری است تنی، مادری است نیک برای کودک، و پناهگاه بندگان در گرفتاری‌ها و بلاهای سنگین [و کمر شکن].

امام، امین خدا در میان خلق است و حجّت خدا بر بندگان و خلیفهٔ او در شهرها و سرزمین‌ها، و کسی است که سوی خدا فرا می‌خواند و از حریم خدا دفاع می‌کند.

امام، پاک از گناهان و مبرّا از عیب‌هاست. به علم ویژه شد و به حِلم نام بُردار.

---

۱. این عبارت، ترجمهٔ **«الإمامُ النّارُ عَلَى اليَفاع»** است. در منابع فارسی، در ترجمهٔ این عبارت آمده است: «امام [گمشدگان را] چون آتشی بر بلندی و گرمابخش سرمازدگان است» (احتجاج، جعفری)؛ «امام شعلهٔ فروزنده بر تپّه و گرمی ده بر سرما زده» (تحف العقول، حسن زاده)؛ «امام چون آتشی است بر تیه برای سرمازدگان» (اصول کافی، کمره‌ای).

وی نظام دین و عزّت مسلمانان است و [مایهٔ] خشم منافقان و نابودی کافران.

امام، یگانهٔ روزگار خویش است، هیچ کس به پای او نمی‌رسد و هیچ عالمی با او برابری نمی‌کند، جایگزینی برایش نتوان یافت، مثل و نظیر ندارد.

امام، همهٔ فضایل را داراست، بی‌آنکه خودش آنها را خواستار شود و در پی کسب آنها برآید، بلکه این برتری‌ها از سوی خدای فضل دهندهٔ بخشنده، به امام اختصاص می‌یابد.

چه کسی می‌تواند به کنه معرفت امام برسد یا می‌تواند او را انتخاب کند؟!

چه خیال خامی! چه ادّعای بی‌جایی! عقل‌ها و خردها و اندیشه‌ها، سر درگم و گیج و حیران شدند و چشم‌ها واماندند و بزرگان خود را کوچک یافتند و حکیمان در حیرت فرو رفتند و خردمندان درماندند و سخنوران و دانایان و شاعران و ادیبان و بلیغان، خود را ناتوان دیدند از اینکه بتوانند شأنی از شئون یا فضیلتی از فضایل او را بیان دارند و به عجز و تقصیر زبان گشودند.

چگونه می‌توان همهٔ اوصاف و فضایل امام را بیان داشت یا کُنه او را توصیف کرد یا اندکی از اَمر او را دریافت یا به قائم مقام (جانشین) او پی برد؟!

چگونه و از کجا چنین چیزی ممکن است؟! امام نسبت به مردم به ستارهٔ آسمان می‌ماند. کجا دست مردم به ستاره می‌رسد و می‌توانند آن را (چنان که باید) توصیف کنند؟!

اختیار در این عرصه چه معنا دارد؟ عقل کجا با آن تناسب می‌یابد؟ مثلِ امام کجا یافت می‌شود؟!

آیا گمان می‌کنند امام را می‌توان در غیر خاندانِ محمّد ﷺ یافت؟

به خدا سوگند، وجدانشان آنها را تکذیب کرد و یاوه‌ها آنـان را خـیال‌باف ساخت، بر فرازی سخت ولیز بالا رفتند که از آن قدم‌ها به پایین مـی‌لغزد، بـا عقل‌های ضعیف و بی‌ثمر و ناقص و آرای گمراه به گماردن امام دست یازیدند و این کار، بر دور شدن آنان از حقیقت افزود.

صفوانی در حدیثی می‌گوید که [امام علیه السلام فرمود]: «خدا آنان را بکشد، به کدام ناکجا آباد برگردانده می‌شوند».

سپس هر دو (صَفوانی و نُعمانی) در حدیث متفق‌اند [که امام علیه السلام فرمود]:

امر دشواری را قصد کردند و دروغ گفتند و بسیار گمراه شدند و در حیرت افتادند؛ زیرا از روی بصیرت امام را وانهادند «و شیطان اعمالشان را بـرایشـان آراست و از راه بازشان داشت» در حالی که بینا بودند.

از گزینش خدا و پیامبر دست کشیدند و به انتخاب خویش روی آوردند، در حالی که قرآن ندا می‌زند: «وپروردگارت آنچه را بخواهد می‌آفریند وبرمی‌گزیند، برای ایشان حقّ انتخاب نیست. خدا منزّه و برتر است از آنچه شرک می‌ورزند».

و خدای بزرگ می‌فرماید: «هرگاه خدا و پیامبرش اَمری را حکم کنند، برای مرد و زن مؤمنی در آن امر، اختیار نباشد».

و می‌فرماید: «شما را چه می‌شود؟ این، چه داوری است؟ آیا کتابی دارید که در آن می‌کاوید و آنچه را برمی‌گزینید در آن برایتان هست؟ یا بر مـا ـ تـا روز قیامت ـ سوگند دارید که هرچه خواهید حکم برانید؟ از ایشان بپرس کدامشان ضامن این ادّعایند؟ آیا شریکانی دارند؟ اگر راست می‌گویند آنها را بیاورند».

و می‌فرماید: «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ یا بر قلب‌ها قفل‌هاست؟».

[و می‌فرماید]:

● (آیا) خدا بر قلب‌هاشان مهر زد، به همین خاطر فهم و درک نمی‌کنند.

● (یا) می‌گویند شنیدیم در حالی که گوش شنوا ندارند! همانا بدترین جنبندگان ـ نزد خدا ـ کران و لالانی‌اند که عقلشان را به کار نمی‌برند، اگر خدا خیری در ایشان سراغ داشت، به گوش آنها می‌رساند، و اگر به گوش آنان می‌شنوانْد [از آن] روی برمی‌گرداندند و پس می‌رفتند.

● (یا) می‌گویند: می‌شنویم و نافرمانی می‌کنیم؟!

● (بلکه آن) فضل خداست، به هرکه خواهد آن را می‌دهد، و خدا دارای فضل بزرگ است.

چگونه ممکن است مردم امام را برگزینند؟

امام، عالمی است که جهل در وی راه نمی‌یابد و مُبلِّغی است که باز نمی‌ایستد (و طفره نمی‌رود) [یا امام رهبری است که سست نمی‌شود و نمی‌ترسد].

امام، معدن پاکی و طهارت و پارسایی و زهد و علم و عبادت است.

امام، به دعوت پیامبر مخصوص است[1] و از نسل فاطمهٔ بتول می‌باشد. در نَسَبِ وی جای گوشه و کنایه نیست، هیچ والانژاد و باشرافتی به پای تبارِ امام نمی‌رسد.

---

۱. در معنای این جمله چند احتمال هست:

● رسول خدا، امام را به اسم نام برد.

● پیامبر ﷺ در حقّ امام دعای ویژه دارد.

● امام از نسل پیامبر است.

● دعوتِ پیامبر (یعنی سرپرستی و پیشوایی اسلام) به امام اختصاص دارد.

● امام به راه و رسم پیامبر فرا می‌خواند.

بیتِ امام از قریش، فرازِ آن هاشم و از خاندانِ پیامبر است.

امام از جانب خدا پسندیده است، برترین شرافت‌ها را دارد و از تیرهٔ عبد مَناف است.

امام، علمی پویا و خردی کامل دارد، بر امامت توانمند است، سیاست می‌داند.

طاعتِ امام واجب می‌باشد، او به‌پا دارندهٔ امر خدا و ناصح (خیرخواه) بندگانش و حافظ دین خداست.

خدا، انبیا و امامان (صلوات خدا بر ایشان باد) را موفق می‌گرداند و از خزانهٔ علم و حکمتش دانش‌ها و حکمت‌هایی را ـ که به دیگران نمی‌دهد ـ به آنها ارزانی می‌دارد. از این رو، علم آنان علیهم‌السلام بالاتر از دانش اهل زمانشان است.

خدای متعال می‌فرماید:

● آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزامند پیروی است یا کسی که خود نیازمند هدایت است؟! شما را چه شده است! چرا این گونه حکم می‌کنید؟!

● به هرکه حکمت دادند، خیر فراوانی به او داده شد.

و دربارهٔ طالوت می‌فرماید:

● همانا خدا طالوت را بر شما برگزید و بر توانمندی علمی و جسمی‌اش افزود، و خدا فرمانروایی را به هرکه خواهد می‌دهد و او وسعت‌بخش و داناست.

و برای پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

● خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و چیزهایی یادت داد که با آموختن نمی‌توانستی آنها را به دست آوری و فضل خدا بر تو بزرگ است.

و دربارهٔ امامان اهل بیت پیامبر و عترت و ذریّه‌اش (صلوات خدا بر ایشان باد) فرمود:

● آیا مردم بر آنچه خدا از فضلش به آنان داد رشک می‌برند؟! ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و فرمانروایی بزرگی دادیم؛ کسانی از ایشان بدان ایمان آوردند و کسانی از راه وی بازداشتند، و آتش سوزندهٔ دوزخ [آنان را] بس است.

وقتی خدای ﷻ بنده‌ای را برای امور بندگانش برمی‌گزیند، سینه‌اش را برای این کار می‌گشاید و در دلش چشمه‌های حکمت را می‌سپارد و علمِ الهامی ارزانی‌اش می‌دارد.[1] از این رو، وی ـ پس از این سازوکار الهی ـ در جواب درنمی‌ماند و از صواب دور نمی‌افتد. وی، معصوم، مؤیَّد، موفَّق و بر راه راست و درست است و از خطا و لغزش‌ها و سقوط در امان می‌باشد.

خدا او را به این صفات ویژه می‌گرداند تا بر بندگان حجّت و بر خلق شاهد باشد و «این فضل خداست، به هرکه خواهد آن را می‌دهد و خدا دارای فضل بزرگ است».

آیا مردم بر مثل این کارها توانمندند تا او را انتخاب کنند؟! یا [آیا] منتخب مردم این صفات را داراست تا او را مقدّم بدارند؟!

سوگند به خانهٔ خدا، مردم حق را زیر پا گذاشتند و کتاب خدا را چنان پشت سر انداختند که گویا آموزه‌ای از آن را نمی‌دانند.

در کتاب خدا، هدایت و شفاست. آنها آن را دور افکندند و هواهای نفس

---

۱. علم را به شکل مخصوصی به او الهام می‌کند (ق).

خویش را پیرویدند. به همین خاطر، خدا آنان را نکوهید و بر آنها خشم گرفت و به رو آنان را درانداخت.

خدای متعال می‌فرماید:

● چه کسی گمراه‌تر است از فردی که ـ بی‌هدایتِ الهی ـ هوای نفس خود را پیروید. همانا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

● نابودی نصیبشان باد و اعمالشان تباه گردد [و ناپیدا شود].

● در نزد خدا و مؤمنان، بس مبغوض‌اند و بدین گونه خدا بر قلب هر متکبِّر زورگو مهر می‌نهد.

و صلوات و سلام فراوان خدا بر محمّد و آل آن حضرت.

[چند نکتهٔ رجالی ارزنده و راهگشا و خاطرنشان سازی برخی از کج فهمی‌ها و اشتباهات]

این بندهٔ ناتوان، میرزا محمد تقی (عفی الله عنه) می‌گوید: این حدیث را صدوق ﷺ در شماری از کتاب‌هایش از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از قاسم بن محمّد بن علی هارونی، از عمران بن موسی، از حسن بن قاسم رَقّام، از قاسم بن مُسلم، از برادرش، عبدالعزیز بن مسلم (با اندکی اختلاف در الفاظ) روایت می‌کند و معنا یکی است.[1]

سپس وی ﷺ در آخر حدیث می‌نویسد:

این حدیث را برایم حدیث کرد محمّد بن محمّد بن عِصام کُلَینی و علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران دَقّاق و علیّ بن عبدالله وَرّاق

---

۱. بنگرید به عیون اخبار الرضا ﷺ ۱: ۲۱٦، حدیث ۱؛ کمال الدین ۲: ۲۷٦ حدیث ۳۲.

و حسن بن احمد بن مُؤدِّب و حسین بن ابراهیم بن هشام مُؤَدِّب؛ گفتند: برای ما حدیث کرد محمّد بن یعقوب کُلَینی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو محمّد، قاسم بن علا، گفت: برای ما حدیث کرد قاسم بن مسلم، از برادرش عبدالعزیز بن مسلم، از امام رضا علیه‌السلام.[۱]

بدان که عبارتِ «وقال الصفواني في حديثه» (و صفوانی در حدیثش می‌گوید) و عبارتِ «ثمّ اجتمعا في الرواية» (سپس هر دو در روایت متفق‌اند) در اثنای روایتِ کافی، قول بعضی از راویان در طبقهٔ متأخّر است.

توضیح این مطلب این است که در زمانِ قدما، هرگاه شیخ (استاد) کتابی می‌نوشت، شاگردان و دیگران از روی آن نسخه می‌نوشتند، سپس آن را (یا به قرائت بر استاد، یا با سماع از وی، یا به اجازه، یا به مناوله یا دیگر طُرُق) از استاد روایت می‌کردند:

- گاه نسخه‌شان را با «أَخْبَرنا» (به ما خبر داد) یا «حَدَّثَنا فلان» (فلانی برای ما حدیث کرد) می‌آغازیدند و نام صاحب کتاب را می‌آوردند.

چنان که این کار، در آغاز بسیاری از کتاب‌های کافی رخ داده است.

- گاه این کار را یکی از کسانی که از صاحب کتاب (با واسطه) روایت می‌کرد، انجام می‌داد.

چنان که این کار در صدر دسته‌ای از کتاب‌ها (به ویژه کتاب‌های اخبار) واقع شده است.

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۱: ۲۲۲، حدیث ۲.

یکی از آنها «بصائر الدرجات» اثر صفّار است. در آغاز بسیاری از جزءهای آن می‌خوانیم:

برای ما حدیث کرد ابوالقاسم، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن یحیی عطّار، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن صفّار (تا آخر سند).[1]

وجه آن، همان است که بیان کردیم.

و بسا میانِ نسخه‌های راویان در طبقهٔ اوّل یا طبقهٔ متأخّر از آن، به خاطر سهو و اشتباه (زیادت و نقصان و تقدیم و تأخیر) اختلاف وجود داشت.

هرگاه فرد متأخّر از آنها، بعضی از نسخه‌ها را بر بعض دیگر عرضه می‌کرد، محلّ اختلاف و نام صاحب نسخه را (که آن را روایت می‌کند) می‌یافت [در اینجا این فرد متأخّر] سخنی را که آن صاحب نسخه ـ به تنهایی آورده است ـ ذکر می‌کرد، سپس حدیث را از جایی که مورد اتفاق است، ادامه می‌داد.

ما نحن فیه، از این قبیل می‌باشد.

راویان کافی، گروهی از بزرگان اصحاب مایند، از آنهاست:

- شیخ ابوالقاسم، جعفر بن محمّد بن قولَوَیه (صاحب «کامل الزیارات»).
- شیخ ابو عبدالله، محمّد بن ابراهیم نُعمانی (صاحب تفسیر نعمانی و کتاب «الغیبة»).
- شیخ ابو محمّد، هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری.
- ابوالمفضّل، محمّد بن عبدالله بن مُطَّلب شیبانی.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۱۱٤ (حدیث ۱) و ۱٦۲ (حدیث ۱) و ۲۱۲ (حدیث ۱) و ۲٦۲ (حدیث ۱) و...

● محمّد بن محمّد بن عِصام کُلَینی.

● ابو غالب، احمد بن محمّد زراری.

چنان که وی در رساله‌اش به نوه‌اش (هنگام شمار مرویّاتِ خود) به این مطلب تصریح می‌کند و در آن می‌گوید:

و همهٔ کتاب کافی، اثر ابو جعفر، محمّد بن یعقوب کُلَینی.

روایتم از کلینی گاه به صورت قرائت است و گاه به صورت اجازه.

کتاب صلاة و صوم را در نسخه‌ای ـ از او ـ نوشتم.

کتاب حج را در نسخه‌ای نوشتم.

کتاب طهارت و حیض را در یک جزء نوشتم.

و همه مُجلّدند.

قصد دارم ـ اگر خدا بخواهد ـ بقیّه را در یک جزء بنویسم.[1]

نیز شیخ طوسی در «الفهرست» و دیگران در دیگر کتاب‌ها بدان تصریح کرده‌اند.

● صفوانی، وی، محمّد بن احمد بن عبدالله بن قُضاعَة بن صفوان بن مهران جمّال می‌باشد.

● و جماعتی غیر از اینها، که در کتاب‌های الفهرست و رجال ذکر شده‌اند.

اینکه در این روایت می‌خوانیم: «وقال الصفواني في حديثه: قاتلهم الله أنّىٰ يؤفكون» (صفوانی در حدیثش می‌گوید که امام علیه‌السلام فرمود: خدا اینان را بکشد تا کجا دروغ می‌گویند!) مقصود، همین صفوانی است.

---

۱. رسالة أبی غالب الزراری: ۱۷٦ ـ ۱۷۷؛ مستدرك الوسائل، الخاتمة ۳: ٤۷۱.

مانند این، در کافی، در باب «اثبات الإمامة في الأعقاب» هست که بعد از نقل حدیثی در این راستا، می‌گوید: «وفي نسخة الصفواني».

و مثل آن در «باب النصّ على الحسين بن علي عليه السلام» می‌باشد.

و امّا این قول که: «ثمّ اجتمعا في الحديث» (سپس هر دو راوی در این حدیث با هم متفق‌اند) مقصود «صفوانی» و یکی دیگر از راویانِ کافی می‌باشد و ممکن است وی «نُعْمانی» باشد به این قرینه که بعضی از عالمان (در کافی در «کتاب العقیقة») آورده‌اند:

> به ما خبر داد ابو عبدالله، محمّد بن ابراهیم نُعمانی (رضی الله عنه) به این کتاب ـ در جملهٔ کتب کافی ـ از ابو جعفر، محمّد بن یعقوب کلینی (رضی الله عنه). [1]

سپس این بعض حکم می‌کند به اینکه: هرجا آمده است: «أخبرنا محمّد بن یعقوب» (به ما خبر داد محمّد بن یعقوب) گویندهٔ سخن، نُعمانی است.

لیکن این استدلال ـ چنان که پیداست ـ ضعیف است.

افزون بر این، بسیاری از نسخه‌های کافی از آنچه وی ذکر می‌کند، تهی است. صرف این مورد، موجب قطع به آنچه آوردیم، نمی‌شود.

باری، نظیر این عبارت، در جای دیگری از کافی، روی داده است. در کتاب الحجّه (باب مولد علیّ بن الحسین علیه السلام) به سندش از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

لَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَجَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الْمَرْعىٰ حَتّىٰ

---

۱. بنگرید به، مرآة العقول ۲۱: ۵، ذیل حدیث ۱.

ضَرِبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ وَتَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ.
فَأَمَرْتُ بِهَا فَرُدَّتْ إِلىٰ مَرْعَاهَا.
وَإِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ يَحِجُّ عَلَيْهَا وَيَعْتَمِرُ، وَلَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ؛ [1]

چون علیّ بن حسین علیه السلام درگذشت، ناقهٔ آن حضرت از چراگاه آمد تا اینکه گردنش را بر قبر آن حضرت چسباند و بر آن می‌مالید.
امر کردم آن را به چراگاه بازگردانند.
پدرم علیه السلام بر آن سوار می‌شد و به حجّ و عمره می‌رفت و هرگز [در این سفرها] یک تازیانه به او نزد.

سپس بی‌درنگ و فاصله، آمده است:

ابن بابویه، حسین بن محمّد بن عامر، از احمد بن اسحاق... [2]

و حدیثی را از امام صادق علیه السلام نزدیک به محتوای حدیث مذکور (با زیادتی) می‌آورد.

مقصود از «ابن بابویه» در اینجا (بر اساس آنچه نظر صحیح اقتضا دارد) شیخ صدوق، محمّد بن علی بن بابویه است که با یک واسطه از کُلَینی روایت می‌کند.

چنان که صدوق رحمه الله در مشیخهٔ «من لا یحضره الفقیه» (و دیگر کتاب‌هایش) بدان تصریح می‌کند، یکی از آنها را در ذیل حدیثی که اندکی پیش گذشت، دانستی.

مقصود این است که این حدیث که بعد از حدیث فوق می‌آید، تنها در نسخهٔ صدوق رحمه الله وجود دارد (نه دیگر نسخه‌ها).

---

۱. الکافی ۱: ٤٦٧، حدیث ۳.
۲. همان، ص٤٦٨.

از این رو، سخن مذکور [یعنی لفظ «ابن بابویه»] کلامِ متأخّران از صدوق و عرضهٔ بعضی از نسخه‌ها بر بعض دیگر است.

در این مقام، برای جمعی از بزرگان اغلاطی روی داده است:

[یک]

بعضی ذکر کرده‌اند که مراد از این واژه (ابن بابویه) علیّ بن بابویه، پدر صدوق می‌باشد؛ یعنی این خبر در نسخهٔ وی واقع شد، نه دیگر نسخه‌ها.

این فهم، ناصواب است؛ زیرا علیّ بن بابویه، گرچه با کُلَینی معاصر است، امّا از راویان کافی نیست، بلکه هرگز از کُلَینی روایتی را از او نمی‌یابیم.

چنان که کتاب‌های فرزندش (شیخ صدوق) بدان گواهی می‌دهد؛ زیرا روایات وی از پدرش ـ در این کتاب‌ها ـ بی‌شمارند و در هیچ یک از آنها روایت از کُلَینی یافت نمی‌شود.

و چنین است دیگر کتاب‌های اصحاب حدیث، در آنها عین و اثری از این امر، نمی‌یابیم.

اگر امر چنان می‌بود که بیان کرده‌اند، صدوق ﷺ در مشیخهٔ کتاب فقیه ـ هنگام ذکر طریقش به کُلَینی ـ آن را می‌آورد.

افزون بر اینکه هرگز نامی از کُلَینی نمی‌برد، در مشیخه می‌گوید:

> و روایاتی را که در سند آنها «از محمّد بن یعقوب کُلینی ﷺ» آمده است، «از محمّد بن محمّد بن عصام کُلینی و علیّ بن احمد بن موسی و محمّد بن احمد سنانی» از محمّد بن یعقوب کُلینی، روایت کردم.[1]

---

۱. من لا یحضره الفقیه ٤: ٥٣٤.

سپس می‌نگارد:

و چنین است همهٔ کتاب کافی، آن را از ایشان، از کُلَینی، از رجالِ وی روایت کردم.[۱]

صدوق ﷺ گرچه به استقصای همهٔ طُرُق خویش به اصحاب، ملتزم نمی‌باشد، لیکن بعید است که طریق نزدیک را وانهاده باشد و (با وجود طریق وی به کلینی) طریق‌های دور را بیاورد.

[دو]

در حاشیهٔ نسخه‌ام از کافی، به نقل از بعضی از مُحدّثان بزرگ آمده است که مقصود از این لفظ (ابن بابویه) شیخ صدوق ﷺ است (چنان که ما همین احتمال را درست دانستیم).

لیکن آن را این گونه توجیه می‌کند:

مقصود این است که محمّد بن بابویه از شاگردان کُلینی و از راویان کافی است؛ چنان که در اجازات اصحاب مذکور است.[۲]

این تعلیل از زشت‌ترین غفلت‌هاست؛ زیرا گرچه صدوق ﷺ معاصر کلینی است، چراکه فراوان از پدرش روایت می‌کند (و پدرش و کلینی در یک سال، یعنی سال ۳۲۹ هجری از دنیا رفتند) جز اینکه همان گونه که خودش بدان تصریح دارد از کلینی ﷺ با واسطه روایت می‌کند و ملاقات وی با کلینی معهود نمی‌باشد، چه رسد به روایتش از او.

---

۱. همان.

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

[سه]

محدّث کاشانی در «الوافی» این واژه «ابن بابویه» را جزء پایانی حدیث پیشین می‌پندارد و می‌نویسد:

لفظِ «ابن بابویه» را بدین گونه در نسخه‌هایی که دیدیم در پایان حدیث هست و معنای آن روشن نیست.

می‌توان گفت این واژه به حدیث بعد تعلّق دارد و مقصود از آن شیخ صدوق ﷺ می‌باشد.

یعنی حدیث آتی تنها در نسخهٔ ابن بابویه یافت می‌شود.

نظیر آن در این کتاب، عبارتی است که در آغاز بعضی از اخبار با لفظ «وفي نسخة الصفواني» آمده است.

بر این اساس، واژهٔ «ابن بابویه» کلام کسی است که از کلینی و صدوق، متأخّر بوده و در اصل حدیث افزوده است.

این احتمال ـ به راستی ـ بعید است.

گاه این واژه ـ در بعضی از نسخه‌ها ـ بدین گونه به حدیث آتی تعلّق دارد:

«ابن بابویه **عن** الحسین بن محمّد بن عامر»؛ ابن بابویه، **از** حسین بن محمّد بن عامر (یعنی میان «ابن بابویه» و «حسین بن محمّد» لفظ «عن: از» آمده است).

اگر این احتمال درست باشد، مقصود از این واژه، علیّ بن حسین (پدر صدوق) است که با صاحب «الکافی» معاصر بود.

بر اساس این فرض که «ابن بابویه متعلّق به حدیث سابق باشد، احتمال دارد که واژهٔ [«ابن» تحریف شده و در اصل] «اَین» (به معنای مکان) بوده و «اَبَوَیه» به معنای (پدر و مادر) است؛ یعنی کجا برای کسی مانند پدر و مادر صدوق هست؟!

مراد از آن این است که مثل پدر و مادر صدوق ـ در شرافت ـ یافت نمی‌شود و به همین خاطر صدوق این‌گونه شد.[1]

می‌گویم: از آنچه گذشت، دانستی که توجیه اوّل، مقصود است. وجهی برای استبعاد این توجیه از سوی فاضل مذکور سراغ ندارم؛ به ویژه پس از آنکه خاطرنشان می‌سازد برای این مورد نظایری در کافی هست.

امّا این سخن وی که می‌گوید: «گاه در بعضی از نسخه‌ها... اگر این احتمال درست باشد، مراد علیّ بن بابویه است» معطوف بر دیگر غفلت‌هایی است که برای دیگران رخ داده است.

در اخبار و کتاب‌های شرح حال و در فهرست‌ها (و دیگر کتاب‌های معروف) ذکری از روایت کلینی از علیّ بن بابویه نیست.

افزون بر این، اگر دیدار یا گفت و گو یا مکاتبه‌ای میان کلینی و علیّ بن بابویه رخ می‌داد، روایت علیّ بن بابویه از کُلینی اَولی بود، نه عکس آن (چنان که این مطلب پوشیده نیست).

با قرائنی که گریزی از آنها نیست، دانستی که چنین ملاقاتی صورت نگرفت و مجرّد معاصر بودن (چنان که پیداست) موجب این کار نمی‌شود.

---

۱. الوافی ۳: ۷٦٤ ـ ۷٦٥.

و امّا توجیه پایانی وی، پس از آنکه ما را خنداند، به گریه درآورد. بُعد و قُبح آن شدیدتر از آن است که اَحَدی در این باره سخن گوید و متعرّض بیان فساد آن شود.

اگر من معاصر وی ﷺ بودم بر همان توجیه سابق (با اینکه استوار نیست) با وی مصالحه می‌کردم به شرط آنکه متعرّض این توجیه رکیک نمی‌شد؛ توجیهی که عیش را بر شنوندگان کدر وتیره می‌سازد و مرگ را برای زندگان دوست داشتنی می‌کند.

اگر وی ﷺ به همین سخنش بسنده می‌کرد که «معنای آن روشن نیست» اَولی و شایسته‌تر بود (و یاری از جانب خداست).

[چهار]

یکی از کج‌سلیقه‌ها، این واژه را جزو حدیث سابق دانسته و آن را «ابن بانویه» خوانده است؛ یعنی «ابن شهربانویه» در فضل بدین مرتبه رسید.[1]

می‌گویم: این توجیه، روی توجیه محدّث کاشانی ﷺ را سفید ساخت؛ زیرا سخن زشتی را آورد که دفترها در شرح آن جا ندارد و عُمرها در خدشه بر آن بر باد می‌رود.

این فاضل مسکین ندانست که تقدیر در کلام عرب قاعدهٔ کلّی دارد واین‌گونه نیست که انسان به دلخواه هرچه را به نظرش آید، در تقدیر بگیرد (چنان که این مسکین آن را انجام داد).

---

۱. کلباسی (م۱۳۱۵ هـ) نیز در «رسائل الرجالیه ٤: ٥١» این سخن را به بعضی نسبت می‌دهد، بی‌آنکه نام وی را بیاورد.

چنین لفظ مقدّری اگر از غیر عرب صادر می‌شد، مردگان بر عقلش می‌خندیدند و زمین و آسمان بر جهلش می‌گریستند.

این گونه سخن گفتن چه نسبتی دارد به مثل باقر العلم (شکافندهٔ علم، امام باقر علیه‌السلام) که ریشه‌های فصاحت در خانه‌های آنان رویید و شاخ و برگ بلاغت و براعت در سرای آنان سبز و خرّم شد. افزون بر اینکه آنان امامانی‌اند که از سوی خدا تأیید می‌شوند و از زبان خدا سخن می‌گویند.

افزون بر این، وی نمی‌داند که مانند این کلام (بر فرض صحّت تقدیر مذکور) دربارهٔ کسی بر زبان می‌آید که مادرش از زنان پست باشد و از نظر اصل و نسب و نژاد و تبار، نکوهیده‌تر از او را نتوان یافت و در نتیجه اگر از فرزند چنین مادری عملی مقبول و باشرافت بروز یابد، جای شگفتی دارد.

چنان که این امر بر کسی که اندک مایه‌ای در شیوه‌های سخن دارد، آشکار است.

به خدا پناه می‌بریم از کج‌فهمی و اوهام گمراه و سخنِ نسنجیده و از پرت و بلاگویی بدون اندیشه و تعقّل (و هیچ حرکت و نیرویی جز به وسیلهٔ خدای بلندمرتبه و بزرگ نیست).

بلکه اگر اهل تأمّل، درنگ کنند و اهل تدبیر، نیک بیندیشند، این تأویل، تحقیر در حقّ امام علیه‌السلام است؛ زیرا این اظهار شگفتی، در حقّ کسی بجاست که از وی این فضیلت انسانی انتظار نمی‌رفت و از این رو، وقوع آن از وی ـ در مقام تعجّب ـ سزامند خاطرنشان سازی است.

چنان که کافران از حال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تعجّب می‌کردند و میان خود می‌گفتند: آیا به یتیم ابوطالب نمی‌نگرید که چگونه مردم را بردهٔ خویش ساخت؟!

این سخن را بدان خاطر بر زبان می‌آوردند که پیامبر ﷺ در نظر آنها حقیر می‌نمود و در حقّ وی این مقام را انتظار نداشتند.

﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾؛[1] آن را سهل و ساده می‌پندارید، در حالی که آن نزد خدا بس گران و بزرگ است.

چقدر این کلام یاوه است! هر اندازه انسان در آن درنگ می‌کند، قبح و زشتی آن فزونی می‌یابد.

افزون بر این، مضمون این خبر، از آن فضایل بزرگ و عالی نیست تا امام باقر علیه السلام به هرکه آن را می‌شنود، خاطرنشان سازد که امام سجّاد علیه السلام بدین مرتبهٔ دست نایافتنی رسید تا در نظر شنونده بزرگ جلوه کند.

از این رو، خاطرنشان کردن آن، تهی از نکته می‌باشد.

خلاصه: اگر بخواهیم زشتی‌های این کلام را بشماریم، از حال و هوای بحث خارج می‌شویم. سخن را به خاطر فواید فراوانی که داشت، کش دادیم. مهم‌ترین آنها هشدار به کسانی بود که عهده‌دار نظر در اخبار و سخن در این باره می‌شوند تا از ارتکاب توجیه و تأویل به رأی (بدون درنگ و دقّت) برحذر باشند و سخنان اصحاب وحی را با آرای گمراهان تأویل نکنند و به آنان چیزهایی را که آنها در نظر نداشتند، نسبت ندهند و تحت این سخن خدای متعال در نیایند که فرمود: ﴿آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾؛[2] آیا خدا به شما اجازه داد یا بر خدا دروغ می‌بندید؟!

---

۱. سورهٔ نور (۲٤) آیهٔ ۱۵.

۲. سورهٔ یونس (۱۰) آیهٔ ۵۹.

[اراده، صفتِ فعل خدای متعال و لغزش یکی از بزرگان در آن]

گروهی از محدّثان را یافتم که به این دردِ بی‌درمان گرفتار شده‌اند. در اخبار معصومان علیهم‌السلام فرو می‌روند و آنها را با اعتقاداتی که در ذهن‌هاشان دارند، تأویل می‌کنند و سخن معصوم را تابع رأی خود می‌سازند.

اینان نمی‌اندیشند که شرط تأویلِ آیه یا روایت (و خارج ساختن آن دو از ظاهرشان) این است که ظاهر آیه و خبر، بر خلاف اصول ضروری ثابت دینی یا اجماع کاشف از دخول قول معصوم در آن یا نصّ قطعی (که تأویل برندارد) یا دلیل عقلی‌ای باشد که همهٔ عقل‌های سالم، راست و درست بودنِ آن را دریابند (چنان که در عناوین کتاب گذشت) نه اینکه آیه و خبر دایرمدار اعتقاد افراد قرار گیرد و در نتیجه هرکه در آن سخن رانْد و آیه و خبر را بر خلاف آموزه‌های خویش یافت، آن را به آنچه با اعتقادش سازگار است، به تأویل برد (چنان که اینان این کار را انجام می‌دهند).

از کسانی که در این زمینه افراط کرده‌اند، یکی از محدّثان فاضل اصحاب ماست.[1] وی اخبار را با قواعد بی‌پایه‌ای که برای خود سامان می‌دهد، تأویل می‌کند و با وجود این، در چندین جا از وارسی‌اش بر دیگران خُرده می‌گیرد که کتاب و سنّت را تابعِ آرای خویش قرار دادند و در خدشه بر آنها و تحقیر آنان، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد.

در حقّ وی این سخن شاعر بجاست که:

---

۱. مقصود فیض کاشانی رحمه‌الله (م ۱۰۹۱ هـ) می‌باشد.

مـا بـالُ عَـيْنَيْكَ لا تَـرى أَقْـذائَـها وَتَرى الخَفيّ مِنَ القَذىٰ بِـجُفوني [۱]

ـ چشمانت را چه شده که خارهای آن را نمی‌بینی در حالی که خار ناپیدایی را در پلک‌های من می‌بینی ؟!

از آن موارد، سخن وی دربارهٔ حادث بودنِ مشیّت و اراده است.

وی اخبار حادث بودن اراده را به معنای «احـداث» تأویـل مـی‌کند و ثـابت می‌کند که خدا ارادهٔ قدیمی دارد که عین ذات اوست. [۲]

حرف وی این است که ذات خدای متعال به گونه‌ای است که انتخاب اصلح می‌کند. [۳] از این رو:

اوّلاً: اثبات می‌کند که خدای متعال کیفی دارد و آن بودن ذات بـه گـونهٔ آن چنانی است.

---

۱. شعری است از «ابو عدنان سلمی» (الوافی بالوفیات ۱۸: ۱۵٦ ـ ۱۵۷).

۲ ـ ۳. متن سخن فیض کاشانی ﷺ در «الوافی ۱: ٤۵۸» چنین است: **فالصَّواب أن يقال إنَّ للمشيّة معنيين: أحدهما مُتَعلَّقٌ بالشائي وهي صفة كماليّة قديمة، هي نفس ذاته ـ سبحانه ـ وهي كون ذاته سبحانه بحيث يَخْتار مـا هـو الخـير والصَّـلاح؛ والآخـر يـتعلّق بـالمشئ، وهـو حـادث بـحدوث المخلوقات، لا تَتَخلَّفُ المخلوقاتُ عنه، وهو إيجاده ـ سبحانه ـ إيّاها بحسب اختياره، وَلَيْسَت صفةً زائدةً عَلَى ذاته (عز) وَعَلَى المخلوقات، بل هي نسبةٌ بينهما، تحدث بحدوث المخلوقات، لفرعيّتها المنتسبين معاً**؛ صواب این است که مشیت دو معنا دارد: یکی از آن دو به «مشیت کننده» تعلق دارد که از صفات کمالیه قدیم خدای متعال است و نفس ذات خدای سبحان می‌باشد، یعنی ذاتِ خدا به‌گونه‌ای است که خیر و صلاح را برمی‌گزیند.

معنای دوم مشیت، به «مشیت شده» تعلق دارد و این معنا با حدوث مخلوقات شکل می‌گیرد، مخلوقات از آن تخلّف نمی‌ورزند، و این حدوث، ایجاد مخلوقات به انتخاب خداست.

این نوع از مشیت [نیز] صفتِ زاید بر ذاتِ خدا و بر مخلوقات نیست، بلکه نسبتی میانِ خدا ومخلوق است که با حدوث مخلوقات، پدید می‌آید؛ چرا که از هر دو منتسب (با هم) مـتفرع می‌گردد.

ثانیاً: خدا را فاعل مُوجَب مضطر (فاعل مجبور) قرار می‌دهد؛ زیرا اگر انتخاب اصلح، ذاتی خدای متعال باشد، وی بر فعل غیر اَصلح قدرت ندارد، چراکه ذاتی تغییر نمی‌پذیرد.

و حال آنکه خدای متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾؛[1] اگر بخواهیم آنچه را سویت وحی کردیم، می‌بریم.

از این فاضل اَخباری می‌پرسیم: به ما بگو آیا بُردن خدای متعال آنچه را به پیامبرش وحی کرد، اَصلح است؟ اگر چنین است، چرا خدای متعال آن را برنگزید و ضدّ آن را اختیار کرد؟!

یا این کار غیر اَصلح است؟ و در آن صورت، چگونه خدای متعال چیزی را که ـ بنا بر قول تو ـ بر آن قدرت ندارد ادّعا می‌کند؟

خدا خبر می‌دهد که اگر بخواهد این کار را می‌کند با اینکه آن اَصلح نمی‌باشد.

بر اساس اعتقاد تو، برای ذات خدا این اختیار نیست وگرنه، ذات از حیثی که دارد تغییر می‌کند.

﴿فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾؛[2] حکم از آنِ خدای بلند مرتبه وبزرگ است و ﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛[3] خدا بر هر کاری تواناست.

آنچه وی را به این اختیار فاسد (و تأویل اخبار به آنچه شنیدی) برانگیخت، گزاره‌هایی است که به تقلید، از کسان پیش از خود گرفت و در ذهنش جای داد، به گونه‌ای که ثبوت ارادهٔ قدیم برای خدای متعال، نزد وی از امور قطعی شد.

---

۱. سورهٔ اسراء (۱۷) آیهٔ ۸۶.
۲. سورهٔ غافر (۴۰) آیهٔ ۱۲.
۳. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۲۸۴.

و چون در چشمه‌سار اخبار معصومان علیهم‌السلام درآمد، دریافت که این اخبار، خلاف اعتقاد او را بیان می‌دارند. از این رو، به تأویل آنها بر پایهٔ هوای نفس خود دست یازید و به نصّ سخن امام معصوم علیه‌السلام اعتنا نکرد که فرمود:

إِنَّ الإِرَادَةَ مِنَ الخَلْقِ الضَّمِيرُ، وَمَا يَبدُو لَهُم بَعْدَ ذٰلِكَ مِنَ الْفِعْلِ.

وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ فَإِرَادَتُهُ إِحدَاثُهُ لَا غَيْرُ ذٰلِكَ.

لأَنَّهُ تَعَالىٰ لَا يُرَوِّي وَلَا يَهُمُّ وَلَا يَتَفَكَّرُ، وَهٰذِهِ الصِّفَاتُ مَنفِيَّةٌ عَنهُ وَهِيَ صِفَاتُ الخَلْقِ.

فَإِرَادَةُ اللَّهِ الْفِعْلُ لَا غَيرُ ذٰلِكَ، يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ، بِلَا لَفظٍ وَلَا نُطقٍ بِلِسَانٍ، وَلَا هِمَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ، وَلَا كَيْفَ لِذٰلِكَ، كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ؛[1]

اراده از سوی خلق، ضمیر انسان است و فعلی که بعد از آن برای خلق پدید می‌آید.

و امّا ارادهٔ خدا، ایجاد اوست (نه چیز دیگر).

زیرا خدای متعال، نیاز به اندیشیدن و آهنگ کاری را کردن و تفکّر ندارد. این گونه صفات، صفات خلق‌اند و از خدا نفی می‌شوند.

ارادهٔ خدا فعل اوست (نه چیز دیگر) به چیزی می‌گوید: «باش [آن چیز] تحقّق می‌یابد». این کار بدون لفظ و نطق با زبان و بی‌قصد و تفکّر، صورت می‌گیرد. ارادهٔ خدا چگونگی ندارد؛ چنان که برای ذاتش چگونگی نیست.

امام علیه‌السلام در دو جای این روایت، ارادهٔ خدای متعال را در «فعل» و «احداث»

---

۱. الکافی ۱: ۱۰۹ ـ ۱۱۰، حدیث ۳.

(ایجاد) خدا منحصر می‌سازد و نفی می‌کند که برای خدای متعال اراده‌ای جز این باشد.

در حالی که فاضل مذکور، این خبر را نقل می‌کند و بـه آنـچه در آن هست بی‌اعتنا می‌ماند تا آنجا که می‌گوید: برای خدای متعال، اراده‌ای غیر از این است و آن اراده، عین ذات اوست.

با وجود این، از طعنه بر اصحاب اصولی ما دست برنمی‌دارد به اینکه آنان آرای اهل سنّت و اصول آنها را پیرویدند! و نمی‌داند که بر فرض سخن وی (در آنچه دربارهٔ اصولیان می‌گوید) درست باشد، اصولیان حالشان از وی بهتر است؛ زیرا آنها اهل سنّت را در آنچه به فروع تعلّق دارد پیرویدند و این فاضل اهـل سنّت را در اصول اعتقادی (که ناخودآگاه به گمراهی در اصل دین می‌انجامد) پیروید.

اصل و ریشهٔ قائل شدن به ارادهٔ قدیم ـ برای خدای متعال ـ از بـدعت‌های متکلّمان اهل سنّت است.

بعضی از متکلّمان شیعه به خاطر فرو رفتن در ایـن عـلم واژگـون (بـا ایـن حساب که اصول اعتقادی جز با یادگیری این علم، راست و درست نمی‌شود) بدان قائل شدند و درنیافتند که فرو رفتن در این علم، اگر مـتعلّم را از حـیطهٔ مدلول‌های کتاب و سنّت خارج نسازد، در آن داخل نمی‌کند.

حکمتی که فراگیری و خوض در آن بر دانشجو واجب است، حکمتی است که اُمنای وحی با بیانات شافی و تنبیهات کافی و وافی‌شان، مقرّر کردند و با این حکمت، گوسفندانشان را از چرا در چراگاه‌های دشمنانِ گمراهشان و ورود در

چشمه‌های معاندانِ گمراه‌ساز، بی‌نیاز ساختند (خدا ما و برادران با ایمان ما را از پیروی ایشان مصون بدارد و از ورود در مهلکه‌های آرای آنها حفظ کند).

قبیح‌تر از آنچه این فاضل به آن گروید و سخنان رسوایی که بیان داشت، تأویل سخنِ امام صادق علیه‌السلام از سوی استادِ استاد وی (بر اساس آنچه وی از او نقل می‌کند) است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ؛[1]

خدا مشیّت را [لا من شيء] آفرید، سپس اشیا را به وسیلهٔ مشیّت پدید آورد.

این استاد،[2] در معنای روایت فوق می‌گوید:

مراد از «مشیّت» در اینجا، مشیّت اَفعالِ اختیاری بندگان است؛ زیرا خدای سبحان، از مشیّت مخلوقِ زاید بر ذاتش جل‌جلاله [مشیّتی که جدا از ذات خدا ایجاد و آفریده شده باشد] منزّه می‌باشد.

و مقصود از «اَشیا»، اَفعالی است که وجود آنها بر این مشیّت مترتّب است.[3]

تو را به خدا، نیک بنگر که چگونه تقلید، مثل این سیّد جلیل را (که از طنین صدای افادات وی نزدیک است کوه‌های استوار فرو پاشد و از شقشقهٔ عباراتش

---

۱. الکافی ۱: ۱۱۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ٤: ۱٤٥، حدیث ۲۰.

۲. مقصود، محقق داماد رحمه‌الله (م ۱۰٤۱ هـ) می‌باشد که از وی با عنوان «سید داماد»، «سید محققین» نیز یاد می‌شود.

۳. الوافی ۱: ٤٥۸؛ التعلیقة علی اصول الکافی (میرداماد): ۲٤۸؛ بحار الأنوار ٤: ۱٤٦.

قلب‌های رجال بشکافد) از پاکی فطرت سالم و سادگی فطانتِ درست، بیرون آورد تا اینکه کلام صریح را تأویلی کرد که گوش‌ها را کر می‌سازد و طبع‌ها از آن نفرت می‌یابد.

وی بدان خاطر بدین تأویل پرداخت که در رگ‌های قلبش انـدوهِ شـبهه‌ای قدیم جای گرفت و در لایه‌های ذهنش غمِ شاخی نازا بیاویخت.

بی‌آنکه در قبایحی که بر گفته‌های آنان مـترتّب است، ژرف بـیندیشد و در فضایحی که آنان آراستند و او ناخوانده بر آنها درآمد، تصرّف کند.

وی حدیث سلیمان مَروزی را در حادث بودن مشیّت و اراده، می‌خواند و روایت می‌کند و در آنچه این حدیث در بر دارد، نمی‌اندیشد و به آنـچه آن را اقتضا دارد، تعلیق نمی‌زند.

تا اینکه شاگردِ شاگردِ این شخص ـ که ذکرش گذشت ـ می‌آید و این تأویل وی را راست نمی‌انگارد و مشیّت را به مشیّت خدا حمل می‌کند و می‌گوید: «خدا دارای دو مشیّت است: مشیّت قدیم و مشیّت حادث» (چنان که اندکی پیش از وی شنیدی) و این وَهْم ضعیف را در کتاب‌هایش ثبت می‌کند و قومی پس از دیگری آن را ارث می‌برند و هر نسلی از ایشان (از گذشته تا عـصر مـا) آن را دریافت می‌دارند.

افزون بر این، یکی از اینان که با ما معاصر است، در بازسازی این وَهْم تقلّبی و ضعیف، بیاناتی می‌آورد که از تکرار آنها صخره‌های سخت ذوب می‌شود و آیاتی که از یادکرد آنها سینه‌های قوی می‌لرزد.

با وجود این، از آنچه بر آن چسبیده‌اند، دست نمی‌کشند، بلکه بیشتر می‌رمند

و احسانِ کسانی را که برای آنها این آیات روشن را آورد، با ناسپاسی پاسخ می‌دهند و این سخن خدای متعال بر ایشان راست می‌آید که: ﴿وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ﴾؛[1] هرکه را خدا برایش نوری قرار نداد، هیچ نوری برای او نیست.

امر رسوا همان است که بر آن آگاه شدی (یعنی اعتراض یکی از اَفاضل ﷺ بر وی در تأویل مذکور) اینکه از این نگرش لازم می‌آید اَفعال عباد مخلوق خدای متعال باشد و این عقیده، باطل است و با مذهب عدل، ساز نمی‌افتد.

و من نمی‌دانم چه بگویم ﴿ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾؛[2] خواسته و خواسته شده هر دو ضعیف‌اند، قدرِ خدا را آن گونه که بایسته است نشناختند.

اگر برای قلبم اقبالی می‌بود، عنان قلم را در این عرصه می‌رهانیدم و طریقی را که از آن این اوهام فاسد بر اینان راه یافت، روشن می‌ساختم، لیکن اکنون گرفتارم و فرصت این کار را ندارم. از این رو، به جواب معترض بسنده می‌کنم.

می‌گوییم: ای فاضل، یک چیز را حفظ کردی و چیزهایی از دستت رفت. به گوشت رسیده است که اشاعره قائل‌اند اَفعالِ عباد مخلوق خدای متعال است، بی‌آنکه خودشان در این افعال دخالتی داشته باشند (جز اینکه مَحلِّ افعال‌اند) و بی‌آنکه تأثیر در وجود و ایجاد افعال، به قدرت و ارادهٔ آنها باشد.

معتزله و امامیّه، این مطلب را ـ بر ایشان ـ انکار می‌کنند و آنان را به لزوم

---

۱. سورهٔ نور (۲٤) آیهٔ ٤۰.

۲. سورهٔ حج (۲۲) آیهٔ ۷۳ ـ ۷٤.

قبایحی ملزم می‌سازند که راه گریزی از آن ندارند و قائل‌اند که بندگان خود خالق افعال خویش‌اند، لیکن تو در فهم مراد امامیّه خطا کردی و پنداشتی که آنان در مراد، با معتزله شریک‌اند.

آن گونه که تو گمان بردی، نیست.

معتزله به «تفویض» و اشاعره به «جبر» قائل‌اند.

مقصود معتزله از تفویض این است که خدای متعال در بندگان آلات قدرت و اختیار را برای فعل و ترک، آفرید. برای خدا در اَفعال عباد، نقشی جز این نیست. بندگان به طور مستقل، خود خالق افعالِ خویش‌اند، بی‌آنکه در فعل آنها برای خدا تأثیری باشد.

این باور، از نظر بطلان و فساد، مانند «جبر» است.

حاشا که امامیّه به خدا شرک ورزند و در مُلک خدا، خالقان مستقلّی را اثبات کنند که در حرکات و سکناتِ خویش به صانع خود ـ هرچند یک آن و لحظه ـ محتاج نباشند.

مراد امامیّه از تفویض این است که خدا بندگان را آفرید و در راستای تحقّق اختیار، آنان را در انجام هریک از فعل و ترک (و طاعت و معصیت) قادر ساخت، سپس آنها را به طاعت ا مر کرد و از معصیت بازداشت.

هرکه طاعت را برگزیند و به آن عمل کند، به حسن اختیار (اختیار خوب) اوست و هرکس معصیت را برگزیند و بدان عمل کند از سوء اختیار (اختیار بد) اوست.

در هر یک از این دو اختیار و عمل، خدای متعال آنها را [به گونه‌ای] به حال

خود رها نمی‌سازد که خود از مُلک خویش برکنار باشد و امر را با تفویض تملیک، به آنها واگذارد وگرنه لازم می‌آید که ممکن از مؤثّر بی‌نیاز باشد که امر محالی است، بلکه هر یک از فعل و ترک، به مشیّت و ارادهٔ خدا و قضا و قَدَر (و اذن و اَجَل و کتاب) به دست بندگان جاری می‌شود.

خدای متعال، خود، مُوجِد حَسَنه و سَیِّئَه است، لیکن به اقتضا و سؤال استعدادی از سوی عبد به این کار.

خدای متعال، سائلی را ناامید نمی‌کند، بلکه به هرکس آنچه را شایستگی دارد (و به زبانِ میل و اقتضایش مسئلت می‌کند) می‌دهد و بر هر کدام از بندگان به مقتضای ثواب و عقابی که مسئلت دارند، حکم می‌کند.

از این رو، صحیح است که [بگوییم] بندگان، خود فاعلِ افعال خویش‌اند، لیکن «باللّه» (به وسیلهٔ خدا) نه «مع الله» (به همراه خدا) که با خدا در فعل شریک باشند و «بدون اللّه» (نه بدون خدا) که در نتیجه از مؤثّرشان بی‌نیاز باشند (چنان که معتزله می‌پندارند) و نه آنکه خدا فاعلِ اَفعالِ آنان باشد و در نتیجه خود از آنچه انجام می‌دهند مُبرّا باشند (چنان که اشاعره پنداشته‌اند).

کمی از بسیار را برگیر؛ زیرا این مقام اقتضای بسطِ سخن را در این مسئله (که در آن خِرَدها سرگردان شدند و فهم‌ها حیران ماندند) ندارد و فقط به اندکی از آن اشاره کردیم از باب تنبیه بر وقوع لغزش‌های کسی که به مقتضای تقلید (بی‌آنکه تدبّر کند) سخن گفت و کلام بدین جا کشید.

هرکه می‌خواهد حقیقت آنچه را بدان اشاره کردیم (راه راستی که از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است) بداند، به کتاب «کشف القدر» بنگرد. این

کتاب اثر شیخ اعظم و قلّهٔ فرازمند، مولانا شیخ احمد بن زین الدین اَحسائی (خدا مقامش را عالی گرداند) می‌باشد که در ردّ بر رسالهٔ سیّد شریف اشعری ـ در بیان این مسئله ـ نگاشت و برای کسانی که با لحن شیخ اَحسائی (اعلی الله مقامه) مأنوس باشند ـ در این موضوع ـ کتاب کافی و وافی و شافی است.

حاصلِ مقصود ـ در اینجا ـ این است که اعتراض بر تأویل سیّد از این حدیث (به آنچه ذکر شد) اعتراض نااستواری است، گرچه تأویل سیّد نیز از راه درست و صواب بیرون افتاد، لیکن نه از این جهت، بلکه از جهتی که ذکر کردیم و اجمالاً (از باب تنبیه غافلان و تعلیم جاهلان) بدان اشاره نمودیم، اگر اندرز و راهنمایی‌ام آنان را سود بخشد (و توفیق از جانب خداست).

ای برادرم، قلّادهٔ تقلید را از گردن برکَن و در آیات کتاب خدا وسنن انبیا و اولیای او با فهم درست و مناسب بنگر، بعضی از مردم را برای خود نَسَب و بعضی دیگر را بدون سبب دشمن مگیر که به صحیح دانستن هر آنچه آنان می‌گویند (دون اینان) ملتزم باشی. این درد بی‌درمان، بسیاری از مردم را از شراب تحقیق محروم ساخت و آنان را در هر وادی بی سر و ته انداخت:

- بعضی را میل به فلسفه‌بافی خوش افتاد.
- برخی را هوای نفس به تصوّف کشاند.
- بعضی را تقلید سوی تکلّم رهنمون شد.
- برخی را جمود، بر تکلّف و تحکُّم زمین‌گیر ساخت.

هریک از اینان مَعْلَمی [1] را برای آن علمی که ابتدا (بدون درنگ یا تحقیق)

---

۱. مَعْلَم، به معنای راهنما، نشانه، گمان و پندار ... می‌باشد.

بدان گرایش یافتند، انتخاب کردند و با اصطلاحات و مقاصد آن پرورش یافتند و گوششان را از براهین و قواعد آن پر ساختند و از این میان، اُنس و محبّتی به آن طریق (و بُغض و نفرت از مسالکی که با آن مغایرت داشت) تولّد یافت.

زیرا انسان دشمنِ چیزهایی است که نمی‌داند.[1] هرگاه در طریقی که در پیش گرفت به منتهای همّتش برسد، در صدر تحقیق می‌نشیند و به افاده بر حاملان و عامیان می‌پردازد. هرگاه فردی ـ که خلافِ طریقه و مذاق وی را دارد ـ با وی مخالفت ورزد، حمیّتش به جوش می‌آید و عصبیّت او را به ردّ آن شخص و تقلّبی و دروغین دانستن یافته‌هایش برمی‌انگیزد (هرچند حق بودن کسی که مخالف اوست و بطلان آنچه وی در دست دارد، برایش آشکار شود) و این رفتار به خاطر آموزه‌هایی است که بر اساس آنها پرورش یافت و خود را بدان نسبت داد و در ذهنش نهادینه ساخت.

اندک‌اند کسانی که این حجاب را بدرند و به مدالیل کتاب و سنّت چنگ آویزند و خود را قبل از پیدایش این اَسامی، موجود بدانند و حروف کتاب تکوین و تدوین را با تحقیق و بررسی بخوانند تا سخن خدای متعال را امتثال کنند که فرمود:

﴿ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾؛[2] آیات خویش در آفاق و انفس آنان بنمایانیم تا برایشان روشن شود که خدا حق است.

---

۱. تضمین سخنی است که از امام علی علیه السلام روایت است: «النّاسُ أعداءُ ما جَهِلُوا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷٤).

۲. سورهٔ فصّلت (٤۱) آیهٔ ۵۳.

﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾؛[۱] آیا در قرآن تدبُّر نمی‌کنند یا بر قلب‌هاشان قفل زده شده است.

و سخن پیامبر ﷺ که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً؛[۲] من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم (اهل بیتم) تا به این دو تمسّک جویید، هرگز گمراه نشوید.

و اگر حرفی از کتاب و سنّت بر وی مشکل آید، به کسی که حالش را می‌داند (که به ثقلین تمسّک دارد و از کتاب تکوین و تدوین آموخته است) رجوع می‌کند تا این سخن خدا را امتثال کند که فرمود:

﴿ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُم لَا تَعْلَمُونَ ﴾؛[۳] اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.

(بنا بر یکی از هفتاد معنایی که آیه در بر دارد).

به خودش اسمی را نسبت نمی‌دهد مگر اسمی را که خدا واولیای هدایتگرش او را به آن اسم نامید. همهٔ سخنان قومی (گروه و طایفه‌ای) را صواب نمی‌داند و همهٔ گفته‌های دیگران را خطا نمی‌شمارد، بلکه همهٔ مردم را به دو چشم می‌نگرد (دو چشمی که از کتاب تکوین و تدوین گرفته است) آنچه را مطابق این دو کتاب بیابد، تصدیق و آنچه را بر خلاف آن دو بیابد، تکذیب می‌کند.

زیرا می‌داند که اولیای خدا که برای هدایت مردم مبعوث شدند، فیلسوف‌نما و صوفی‌نما و متکلِّم و قشری نبودند، بلکه الهی و ربّانی، متبوع (نه تابع) بودند.

---

۱. سورهٔ محمّد ﷺ (۴۷) آیهٔ ۲۴.

۲. بنگرید به، تفسیر قمّی ۳: ۳۴۵؛ کفایة الأثر: ۱۳۷.

۳. سورهٔ انبیا (۲۱) آیهٔ ۷ و....

برای همهٔ کسانی که در حیطهٔ امر ﴿كُنْ﴾ [۱] (باش) داخل‌اند، واجب است آثار آنان را پی گیرند و به طریقت و منار آنها اقتدا کنند.

و هر یک از این طوایف را یافت که این را ادّعا می‌کند، او را با شواهد امتحان می‌سنجد و می‌آزماید و به صرف ادّعا بسنده نمی‌کند.

طریقهٔ محمّد و خاندان پاک آن حضرت، واضح و روشن است، آشفتگی و ابهامی در آن نیست؛ چراکه آنان برای هدایت همهٔ مردم (نه قومی مخصوص) مبعوث شدند، هریک از آنان نصیب خویش را از کتاب گرفت، ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾؛ [۲] (از آسمان آبی فرود آوردیم، رودهایی به اندازهٔ خودشان جریان یافت) لیکن به شرط آنکه طالب به کلّی (و با همهٔ وجود) سوی آنها روی آورد [و از دیگران بِبُرَد] و در این راستا اخلاص در نیّت را پیشه کند و جز وجه خدا [و خشنودی او] را در سر نپروراند.

هرکه این راه را بپیماید ـ خواه ناخواه ـ به مطلوب می‌رسد.

این وعدهٔ الهی است که فرمود:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ [۳] کسانی که در راه ما مجاهده کنند، ما آنها را به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم و همانا خدا با نیکوکاران است.

خلاصه: این دو کتاب مذکور [کتاب تکوین و تدوین] که خدا آن دو را به قلم قدرتش در لوح محفوظ نوشت، به دو امام [قرآن و عترت] تبدیل شد (و نه دو

---

۱. سورهٔ یس (۳۶) آیهٔ ۸۲.
۲. سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۱۷.
۳. سورهٔ عنکبوت (۲۹) آیهٔ ۶۹.

مأموم). اگر انسان شخصی را بیابد که محتوای این دو را به گونه‌ای تأویل می‌کند که با بافته‌های قوم مخصوصی جور درآید، بی‌آنکه شاهد صریحی از این دو کتاب برای صحّت آن به پا دارد (چنان که در تأویلِ پیشین شنیدی) بداند که کار وی خروج از جادهٔ مستقیم و طریقهٔ استوار است و نباید به آن توجّه کرد، از هر فرقه‌ای که باشد و از هر شخصی که صدور یابد، اگرچه جدّش و پدرش باشد.

خدا ـ در شماری از آیات ـ اقوامی را بر این کار می‌نکوهد و تقلید از پدران و مادران را از ایشان نمی‌پسندد و به تعظیم استخوان‌های پوسیده فرانمی‌خواند.

اولیای هدایت یافتهٔ خدا به فراگیری علم از معدنِ آن سفارش کرده‌اند و فرموده‌اند:

فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هٰذَا عَمَّن تَأْخُذُونَهُ؛ [1]

به این علمتان بنگرید که از چه کسی آن را می‌گیرید.

آنان علیهم‌السلام به تعلیم از هر کسی که عالم نام یافت و هر آنچه علم نامیده شد، رضایت نداده‌اند، لیکن قوم، خیرخواهان را دوست نمی‌دارند. [2]

بدان که در درازگویی، زیاده‌روی کردم و از حال و هوای کتاب بیرون آمدم و به چیزهایی پرداختم که چندان مناسبتی با مقام نداشت. این کار به خاطر حاجتی در نفسم صورت گرفت که مرا سوی آن برانگیخت. هرکس بدان دست یافت، با [درازگویی در] ملامت به مقابله با من برنیاید. و خداست که به صواب توفیق می‌دهد و باید به او پناه آورد.

---

۱. الکافی ۱: ۳۲، حدیث ۲؛ بصائر الدرجات ۱: ۱۰، حدیث ۱.

۲. تضمین آیهٔ ۷۹ سورهٔ اعراف: ﴿وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾؛ شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید.

حديث (٥٤)

[اجابت درخواست محبّان]

الإحتجاج، اثر طبرسی ﷺ.

عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاجّاً وَجَمَاعَةَ عُبَّادِ الْبَصْرَةِ مِثْلَ أَيُّوبَ السِّجِسْتَانِيِّ وَصَالِحِ الْمُرِّيِّ وَعُتْبَةَ الْغُلَامِ وَحَبِيبٍ الْفَارِسِيِّ وَمَالِكِ بْنِ دِينَارٍ.

فَلَمَّا أَنْ دَخَلْنَا مَكَّةَ رَأَيْنَا الْمَاءَ ضَيْقاً وَقَدِ اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْعَطَشُ لِقِلَّةِ الْغَيْثِ.

فَفَزِعَ إِلَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ وَالْحُجَّاجُ يَسْأَلُونَّا أَنْ نَسْتَسْقِيَ لَهُمْ.

فَأَتَيْنَا الْكَعْبَةَ وَطُفْنَا بِهَا ثُمَّ سَأَلْنَا اللَّهَ خَاضِعِينَ مُتَضَرِّعِينَ بِهَا، فَمُنِعْنَا الإِجَابَةَ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذٰلِكَ إِذَا نَحْنُ بِفَتىً قَدْ أَقْبَلَ وَقَدْ أَكْرَبَتْهُ أَحْزَانُهُ وَأَقْلَقَتْهُ أَشْجَانُهُ فَطَافَ بِالْكَعْبَةِ أَشْوَاطاً ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: يَا مَالِكَ بْنَ دِينَارٍ وَيَا ثَابِتُ الْبُنَانِيُّ وَيَا أَيُّوبُ السِّجِسْتَانِيُّ وَيَا صَالِحُ الْمُرِّيُّ وَيَا عُتْبَةُ الْغُلَامُ وَيَا حَبِيبُ الْفَارِسِيُّ وَيَا سَعْدُ وَيَا عُمَرُ وَيَا صَالِحُ الأَعْمىٰ وَيَا رَابِعَةُ وَيَا سَعْدَانَةُ وَيَا جَعْفَرُ بْنَ سُلَيْمَانَ.

فَقُلْنَا: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا فَتىٰ.

فَقَالَ: أَمَا فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمٰنُ؟

فَقُلْنَا: يَا فَتىٰ، عَلَيْنَا الدُّعَاءُ وَعَلَيْهِ الإِجَابَةُ.

فَقَالَ: أَبْعِدُوا عَنِ الْكَعْبَةِ، فَلَوْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمٰنُ لأَجَابَهُ.

ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَخَرَّ سَاجِداً فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: سَيِّدِي بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَقَيْتَهُمُ الْغَيْثَ.

قَالَ: فَمَا اسْتَتَمَّ الْكَلَامَ حَتّىٰ أَتَاهُمُ الْغَيْثُ كَأَفْوَاهِ الْقِرَبِ.

فَقُلْتُ: يَا فَتىٰ، مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ أَنَّهُ يُحِبُّكَ؟

قَالَ: لَوْ لَمْ يُحِبَّنِي لَمْ يَسْتَزِرْنِي، فَلَمَّا اسْتَزَارَنِي عَلِمْتُ أَنَّهُ يُحِبُّنِي، فَسَأَلْتُهُ بِحُبِّهِ لِي فَأَجَابَنِي.

ثُمَّ وَلّىٰ عَنَّا وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَذَاكَ الشَّقِي

مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَاذَا لَقِي

مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التُّقىٰ وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقِي

فَقُلْتُ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، مَنْ هٰذَا الْفَتىٰ؟

قَالُوا: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ (١)

از ثابت بُنانی روایت است که گفت: من و گروهی از عابدان بصره (مانند: اَیّوب سجستانی، صالح مُرّی، عُتْبَهٔ غلام، حبیب فارسی، مالک دینار) رهسپار حج شدیم.

چون به مکّه درآمدیم، دیدیم آب به سختی یافت می‌شود و مردم به خاطر کمی باران به شدّت در تنگنایند.

اهل مکّه و حاجیان به ما متوسّل شدند و از ما خواستند که از خدا برای آنها باران بطلبیم.

به کعبه درآمدیم و طواف کردیم، سپس با آه و زاری ـ در کعبه ـ از خدا باران می‌خواستیم (خدای دعای ما را اجابت نمی‌فرمود) در همان حال که به این کار مشغول بودیم، ناگهان جوانی (که حُزن و اندوه از چهره‌اش می‌بارید و غم و غصّه، پریشانش ساخته بود) پیش آمد و چند شوط (دور) پیرامون کعبه طواف

---

١. احتجاج طبرسی ٢: ٣١٦ـ٣١٧؛ بحار الأنوار ٤٦: ٥٠ ـ ٥١.

کرد، سپس رو به ما کرد و گفت: ای مالک بن دینار، ای ثابت بُنانی، ای اَیّوب سِجِستانی، ای صالح مُرِّی، ای عتبهٔ غلام، ای حبیب فارسی، ای سعد، ای عمر، ای صالح اعمی، ای رابِعه، ای سَعْدانه، ای جعفر بن سلیمان؟!

گفتیم: بله، بگوشیم ای جوان.

فرمود: آیا در میان شما یک نفر نبود که خدای رحمان دوستش بدارد؟

گفتیم: ای جوان، وظیفهٔ ما دعاست و اجابت، به دست خداست.

فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما کسی می‌بود که خدای رحمان او را دوست می‌داشت، اجابت می‌فرمود.

سپس وی به کعبه درآمد و به سجده افتاد. شنیدم که در سجودش می‌گفت: مولایم، تو را به محبّتی که نسبت به من داری، اینان را از باران سیراب ساز.

می‌گوید: هنوز کلام را به پایان نرساند که باران همچون ریختن آب از دهان مشک، فرو بارید.

پرسیدم: ای جوان، از کجا دانستی که خدا دوستت می‌دارد؟

فرمود: اگر محبوب خدا نبودم، مرا به زیارتش فرا نمی‌خواند. چون مرا به زیارت طلبید، دانستم که دوستم می‌دارد. به حقّ این محبّت از او درخواستِ باران کردم، اجابتم فرمود.

سپس آن جوان، از ما روی گرداند و رفت در حالی که می‌سرود:

- هرکه پروردگار را شناخت و این معرفت او را بی‌نیاز نساخت، بدبخت است.
- در راه طاعتِ خدا، هرچه به بنده برسد و به هرچه برخورَد، به او زیان نمی‌رساند.
- برای بنده چه کاری بهتر از تقواست؟! همهٔ عزّت برای مُتّقی (پرهیزکار) است.

پرسیدم: ای اهل مکّه، این جوان که بود؟

گفتند: علیّ بن حسین بن علیّ بن اَبی طالب علیه السلام.

حدیث (۵۵)

[نمودی از باطنِ آیهٔ ۱۱ سورهٔ انفال]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رحمه الله.

فرات رحمه الله می‌گوید: برای من حدیث کرد جعفر بن محمّد فَزاری ـ به طور مُعَنْعَن ـ از ابو جعفر علیه السلام که:

[أَنَّهُ سُئِلَ] فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم[1] مِنَ السَّماءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ﴾.[2]

قَالَ: أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم[3] مِنَ السَّماءِ مَاءً﴾، فَإِنَّ السَّمَاءَ فِي الْبَطْنِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم[4] مِنَ السَّماءِ مَاءً﴾.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾ فَذٰلِكَ عَلِيٌّ علیه السلام يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ قَلْبَ مَنْ وَالاهُ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: ﴿لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ﴾، فَإِنَّهُ يَعْنِي مَنْ وَالىٰ عَلِيّاً أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الرِّجْسَ وَتَابَ عَلَيْهِ؛[5]

از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این سخن خدای متعال سؤال شد که می‌فرماید: «و خدا از آسمان آبی فرود آورد تا شما را بدان پاکیزه سازد و پلیدی شیطان

---

۱. در متن مؤلف رحمه الله واژهٔ ﴿عَلَيْكُمْ﴾ نیست.

۲. سورهٔ انفال (۸) آیهٔ ۱۱.

۳ـ ٤. در متن مؤلف رحمه الله واژهٔ ﴿عَلَيْكُمْ﴾ نیست.

۵. تفسیر فرات کوفی: ۱۵۳؛ بحار الأنوار ۳٦: ۱۷٦، حدیث ۱٦۷.

را از شما ببرد و قلب‌هاتان را [به هم] پیوند دهد و شما را ثابت قدم کند».

امام علیه‌السلام فرمود: اینکه «از آسمان آبی بر شما فرود آورد» آسمان، در باطن، رسول خداست. از این رو فرمود: «از آسمان آبی بر شما نازل کرد».

و اینکه فرمود: «برای آنکه شما را بدان پاکیزه گرداند» مقصود، علی علیه‌السلام است [یعنی از دلِ رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را بیرون آورد و] به وسیلهٔ علی علیه‌السلام قلب کسانی که او را دوست بدارند پاکیزه گرداند، فرمود: «برای اینکه شما را بدان پاکیزه سازد».

و امّا اینکه: «پلیدی شیطان را از شما بزداید» یعنی هرکه علی را دوست بدارد، خدا پلیدی را از او می‌زداید و توبه‌اش را می‌پذیرد [یا قلبش را قوی می‌سازد].

حدیث (۵۶)

حدیثی در فضل فاطمه علیهاالسلام

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رحمه‌الله.

فرات رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد سهل بن احمد دِینَوَری، گفت:

قَالَ جَابِرٌ لأَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ فِي فَضْلِ جَدَّتِكَ فَاطِمَةَ إِذَا أَنَا حَدَّثْتُ بِهِ الشِّيعَةَ فَرِحُوا بِذٰلِكَ.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِلأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْبَرِي أَعْلىٰ مَنَابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: يَا مُحَمَّدُ، اخْطُبْ، فَأَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ بِمِثْلِهَا.

ثُمَّ يُنْصَبُ لِلأَوْصِيَاءِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ، وَيُنْصَبُ لِوَصِيِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي أَوْسَاطِهِمْ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْبَرُهُ أَعْلىٰ مَنَابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.[1]

ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: يَا عَلِيُّ، اخْطُبْ، فَيَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الأَوْصِيَاءِ بِمِثْلِهَا.

ثُمَّ يُنْصَبُ لأَوْلَادِ الأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ، فَيَكُونُ لِابْنَيَّ وَسِبْطَيَّ وَرَيْحَانَتَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُمَا: اخْطُبَا، فَيَخْطُبَانِ بِخُطْبَتَيْنِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنْ أَوْلَادِ الأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ بِمِثْلِهَا.

ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي ـ وَهُوَ جَبْرَئِيلُ ـ: أَيْنَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ أَيْنَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ؟ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؟ أَيْنَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ؟ أَيْنَ أُمُّ كُلْثُومٍ أُمُّ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا؟ فَيَقُمْنَ.

فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، لِمَنِ الْكَرَمُ الْيَوْمَ؟

فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ: ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾.[2]

فَيَقُولُ اللَّهُ (جَلَّ جَلَالُهُ): يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ الْكَرَمَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ. يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، طَأْطِئُوا الرُّءُوسَ وَغُضُّوا الأَبْصَارَ، فَإِنَّ هٰذِهِ [فَاطِمَةُ] تَسِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ.

فَيَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ بِنَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةَ الْجَنْبِ، خِطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الْمُحَقَّقِ الرَّطْبِ، عَلَيْهَا رَحْلٌ مِنَ الْمَرْجَانِ، فَتُنَاخُ بَيْنَ يَدَيْهَا فَتَرْكَبُهَا.

---

١. در مآخذ «يوم القيامة» وجود ندارد.

٢. سورهٔ ابراهيم (١٤) آيهٔ ٤٨.

فَيَبْعَثُ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ فَيَصِيرُونَ عَلىٰ يَمِينِهَا، وَيَبْعَثُ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ فَيَصِيرُونَ عَنْ يَسَارِهَا، فَيَبْعَثُ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ يَحْمِلُونَهَا عَلىٰ أَجْنِحَتِهِمْ حَتّىٰ يُصَيِّرُوهَا عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ.

فَإِذَا صَارَتْ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ تَلْتَفِتُ.

فَيَقُولُ اللَّهُ: يَا بِنْتَ حَبِيبِي، مَا الْتِفَاتُكِ وَقَدْ أَمَرْتُ بِكِ إِلَى الْجَنَّةِ؟

فَتَقُولُ يَا رَبِّ، أَحْبَبْتُ أَنْ يُعْرَفَ قَدْرِي فِي مِثْلِ هٰذَا الْيَوْمِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ: يَا بِنْتَ حَبِيبِي، ارْجِعِي أُنْظُرِي [1] مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لَكِ وَلأَحَدٍ [2] مِنْ ذُرِّيَّتِكِ، خُذِي بِيَدِهِ، فَأَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَاللَّهِ يَا جَابِرُ، إِنَّهَا ذٰلِكَ الْيَوْمَ لَتَلْتَقِطُ شِيعَتَهَا وَمُحِبِّيهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَيِّدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيءِ.

فَإِذَا صَارَ شِيعَتُهَا مَعَهَا عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، يُلْقِي اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ أَنْ يَلْتَفِتُوا.

فَإِذَا الْتَفَتُوا يَقُولُ اللَّهُ: يَا أَحِبَّائِي، مَا الْتِفَاتُكُمْ وَقَدْ شَفَّعْتُ فِيكُمْ فَاطِمَةَ بِنْتَ حَبِيبِي؟

فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ، أَحْبَبْنَا أَنْ يُعْرَفَ قَدْرُنَا فِي مِثْلِ هٰذَا الْيَوْمِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ: يَا أَحِبَّائِي، ارْجِعُوا وَانْظُرُوا مَنْ أَحَبَّكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ أَطْعَمَكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ سَقَاكُمْ شَرْبَةً لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ رَدَّ عَنْكُمْ غَيْبَةً لِحُبِّ فَاطِمَةَ أُنْظُرُوا مَن كَسَاكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ خُذُوا بِيَدِهِ وَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ. [3]

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَاللَّهِ لَا يَبْقىٰ فِي النَّاسِ إِلَّا شَاكٌّ أَوْ كَافِرٌ أَوْ مُنَافِقٌ، فَإِذَا صَارُوا

---

١. در «تفسير فرات»، «فانظرى» ضبط است.

٢. در «تفسير فرات» آمده است: أو لِأحدٍ ... .

٣. اين عبارات، در تقديم و تأخير با آنچه در «تفسير فرات» هست، فرق دارد.

بَيْنَ الطَّبَقَاتِ نَادُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (١)

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، مُنِعُوا مَا طَلَبُوا، ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (٢)؛ (٣)

جابر می‌گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، فدایت شوم! حدیثی در فضل جدّه‌ات فاطمه عليها السلام برایم بیان کن که اگر آن را برای شیعه بیان کنم، بدان شادمان شوند.

امام عليه السلام فرمود: برایم حدیث کرد پدرم، از جدّم، از رسول خدا صلى الله عليه وآله که فرمود:

هرگاه روز قیامت فرا رسد، برای انبیا و رسولان منبرهایی از نور نصب می‌شود، منبر من بالاترین آنهاست.

سپس خدا می‌فرماید: ای محمّد، سخنرانی کن. من چنان سخنرانی کنم که هیچ یک از انبیا و رسولان مثل آن را نشنیده‌اند.

آن گاه برای اوصیا منبرهایی از نور نصب می‌شود و در وسط‌های آنها برای وصیّ من ـ علیّ بن اَبی طالب ـ منبری نصب کنند که بالاترین آن منبرهاست.

سپس خدا به علی می‌فرماید: ای علی، خطبه بخوان. آن حضرت خطبه‌ای بر زبان آورد که احدی از اوصیا مانند آن را نشنیده‌اند.

پس از آن، برای اولاد انبیا و رسولان منابری از نور نصب کنند و برای دو

---

١. سورهٔ شعراء (٢٦) آیات ١٠٠ ـ ١٠٢.

٢. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ٢٨.

٣. تفسیر فرات کوفی: ٢٩٨ ـ ٢٩٩؛ بحار الأنوار ٨: ٥١ ـ ٥٢، حدیث ٥٩ (و جلد ٤٣، ص ٦٤ ـ ٦٥، حدیث ٥٧).

فرزند و دو نوه‌ام و دو ریحانه‌ام ـ در زمان حیاتم ـ دو منبر از نور نصب شود و به آن دو گویند: خطبه بخوانید، و آن دو، دو خطبه بر زبان آورند که هیچ یک از فرزندان اولیا و فرستادگانِ الهی همانند آن را نشنیده‌اند.

آن گاه منادی (که جبرئیل است) صدا می‌زند: کجاست فاطمه دختر محمّد؟ کجاست خدیجه دختر خُوَیلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست اُمّ کلثوم، مادر یحیی بن زکریّا؟ اینان به پا می‌خیزند.

خدای متعال می‌فرماید: ای کسانی که در اینجا جمعید، امروز کرامت از آن کیست؟

محمّد و علی و حسن و حسین و فاطمه، می‌گویند: «برای خدای واحد قهّار» (توانای مطلق).

خدای متعال می‌فرماید: ای جماعت، من این کرامت را برای محمّد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم. سرهاتان را پایین اندازید و چشم‌ها را ببندید، چراکه فاطمه سوی بهشت حرکت می‌کند.

جبرئیل یکی از ناقه‌های بهشت را (که پهلوهایش را آراسته‌اند، افسارش از مروارید درخشان تازه است و کجاوه‌ای از مرجان بر پشت اوست) می‌آورد و پیش پای فاطمه علیها السلام آن را بخوابانند و فاطمه علیها السلام بر آن سوار می‌شود.

خدا صد هزار فرشته بفرستد تا در سمت راست فاطمه باشند و صد هزار فرشته بفرستد تا در سمت چپ او قرار گیرند و صد هزار فرشته بفرستد تا فاطمه علیها السلام را با بال‌هایشان بردارند و تا دمِ در بهشت حرکت دهند.

وقتی فاطمه علیها السلام دم در بهشت برسد به پشت سر نگاهی می‌اندازد.

خدا می‌فرماید: ای دختر حبیبِ من، این نگاهت برای چه بود؟ تو را سوی بهشت فرا خواندم!

فاطمه علیها السلام می‌فرماید: پروردگارا، دوست داشتم در چنین روزی قدر و منزلتم را بشناسند.

خدا می‌فرماید: ای دختر حبیب من، برگرد و بنگر هرکه محبّت تو و یکی از ذریّه‌ات را در دل دارد، دستش را بگیر و به بهشت درآور.

امام علیه السلام فرمود: ای جابر، به خدا سوگند، فاطمه علیها السلام در آن روز، شیعیان و محبّان خویش را [از میان مردم] برمی‌چیند، آن گونه که پرنده دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد برمی‌چیند.

هنگامی که شیعیان فاطمه (به همراه آن بانو) دمِ در بهشت رسیدند، خدا در دلشان می‌افکند که پشت سرشان نگاه اندازند.

چون التفات از سوی آنها صورت گرفت، خدا می‌فرماید: ای حبیبانِ من، این نگاه برای چه بود؟ فاطمه ـ دختر حبیبم ـ را شفیع شما ساختم.

می‌گویند: پروردگارا، دوست داریم در چنین روزی قدر ما شناخته شود.

خدای متعال می‌فرماید: ای حبیبانم، برگردید و بنگرید هرکه به خاطر حُبّ فاطمه شما را دوست داشت، هرکه به خاطر دوست داشتن فاطمه شما را، غذایی داد، هرکه به خاطر محبّت نسبت به فاطمه شما را آبی نوشاند، هرکه به خاطر حُبّ فاطمه از شما در غیابتان دفاع کرد، هرکه به خاطر حُبّ فاطمه شما را پوشاند، دستش را بگیرید و او را به بهشت داخل سازید.

امام عليه السلام فرمود: والله، در ميان آن مردم جز شكّاک يا كافر يا منافق باقى نمى‌ماند. وقتى اين افراد (اهل شک، كافر، منافق) در ميان طبقات آتش درآمدند (چنان كه خدا مى‌فرمايد) ندا سر مى‌دهند: «ما شفيعانى نداريم و دوست صميمى برايمان نيست. كاش بازگشتى براى ما بود و از مؤمنان مى‌شديم».

امام عليه السلام فرمود: هيهات، آرزوى دست نايافتنى است. «و اگر بازگردانده شوند به آنچه از آن نهى شدند دست مى‌يازيدند، آنان دروغ مى‌گويند».

حديث (٥٧)

كلام هشام با عَمرو بن عُبيد پيرامون امامت

الكافى، اثر كُلَينى رحمه الله.

كلينى رحمه الله در باب اضطرار به حجّت، مى‌گويد: علىّ بن ابراهيم روايت مى‌كند از پدرش، از حسن بن ابراهيم، از يونس بن يعقوب كه گفت:

كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ، وَهِشَامُ بْنُ سَالِمٍ، وَالطَّيَّارُ، وَجَمَاعَةٌ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: يَا هِشَامُ، أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ؟ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ؟

قَالَ هِشَامٌ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي أُجِلُّكَ وَأَسْتَحْيِيكَ وَلَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوا.

قَالَ هِشَامٌ: بَلَغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ، فَعَظُمَ ذٰلِكَ عَلَيَّ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ، فَإِذَا

أَنَا بِحَلْقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيهَا عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، وَعَلَيْهِ شَمْلَةٌ سَوْدَاءُ مُتَّزِراً بِهَا مِنْ صُوفٍ، وَشَمْلَةٌ مُرْتَدٍ بِهَا،[1] وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ.

فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ، فَأَفْرَجُوا لِي، ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَىٰ رُكْبَتَيَّ، ثُمَّ قُلْتُ: أَيُّهَا الْعَالِمُ، إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ، تَأْذَنُ لِي فِي مَسْأَلَةٍ؟

فَقَالَ لِي: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَيُّ شَيْءٍ هٰذَا مِنَ السُّؤَالِ، وَشَيْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟!

فَقُلْتُ: هٰكَذَا مَسْأَلَتِي.

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمْقَاءَ.

قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا.

قَالَ لِي: سَلْ.

قُلْتُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟

قَالَ: أَرىٰ بِهَا الأَلْوَانَ وَالأَشْخَاصَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أَنْفٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أَشَمُّ بِهِ الرَّائِحَةَ.

---

١. در «كافى»، «مُرتَدِياً بها» ضبط است.

قُلْتُ: أَلَكَ فَمٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أُذُنٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟

قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ.

قُلْتُ: أَلَكَ قَلْبٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّ مَا وَرَدَ عَلىٰ هٰذِهِ الْجَوَارِحِ.

قُلْتُ: أَوَلَيْسَ فِي هٰذِهِ الْجَوَارِحِ غِنىً عَنِ الْقَلْبِ؟

فَقَالَ: لَا.

قُلْتُ: وَكَيْفَ ذٰلِكَ وَهِيَ صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ؟

قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقِينَ وَيُبْطِلُ الشَّكَّ.

قَالَ هِشَامٌ، فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: لَابُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحُ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ، فَاللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ لَمْ يَتْرُكْ جَوَارِحَكَ حَتّىٰ جَعَلَ لَهَا إِمَاماً يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيَتَيَقَّنُ بِهِ مَا شُكَّ فِيهِ، وَيَتْرُكُ هٰذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَاماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ، وَيُقِيمُ لَكَ إِمَاماً لِجَوَارِحِكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ حَيْرَتَكَ وَشَكَّكَ؟!

قَالَ: فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ؟

فَقُلْتُ: لَا.

قَالَ: أَمِنْ جُلَسَائِهِ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: فَأَنْتَ إِذاً هُوَ، ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ، وَزَالَ عَنْ مَجْلِسِهِ، وَمَا نَطَقَ حَتّىٰ قُمْتُ.

قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَقَالَ: يَا هِشَامُ، مَنْ عَلَّمَكَ هٰذَا؟

قُلْتُ:[1] شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَأَلَّفْتُهُ.

فَقَالَ: هٰذَا مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسىٰ؛[2]

---

١. به نظر می‌رسد به جای «قلتُ» واژهٔ «قال» [درست] است (مؤلف رحمه الله).

٢. الكافي ١: ١٦٩، حديث ٣؛ نيز بنگريد به، بحار الأنوار ٢٣: ٦ ـ ٨، حديث ١١ (به نقل از اكمال و علل و امالي).

یونس بن یعقوب می‌گوید: گروهی از اصحاب امام صادق علیه السلام (از جمله: حُمران بن اَعْیَن، محمّد بن نُعمان، هشام بن سالم، طیّار) و جماعتی که هشام بن حکم در میانشان قرار داشت (در حالی که جوان بود) نزد آن حضرت بودند.

امام علیه السلام فرمود: ای هشام، آیا برایمان نمی‌گویی که با عَمْرو بن عُبَید چه کردی و چگونه او را سؤال پیچ کردی؟

هشام گفت: ای فرزند رسول خدا، هیبت شما مرا می‌گیرد و شرم دارم با وجود شما سخنی بر زبان آورم و زبانم پیش شما نمی‌چرخد.

امام علیه السلام فرمود: وقتی کاری را از شما می‌خواهم، انجام دهید.

هشام گفت: از ماجرای عَمْرو بن عُبَید و جلوس وی در مسجد بصره باخبر شدم. این کار بر من گران آمد. سوی وی به راه افتادم و روز جمعه وارد بصره شدم. به مسجد بصره درآمدم، ناگهان حلقهٔ بزرگی [از مردم] را دیدم که عَمْرو بن عُبَید در میان آنها بود و قطیفهٔ پشمی سیاهی را بر کمر بسته بود و ردایی را بر دوش داشت و مردم از وی سؤال می‌کردند.

از مردم خواستم راه برایم باز کنند، آنها برایم کنار رفتند [از میانشان رد شدم] سپس در آخر آن قوم روی دو زانو نشستم و گفتم: ای عالم، من مردی غریبم، اجازه می‌دهی سؤال کنم؟

وی پاسخ داد: آری.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: فرزندم این چه پرسشی است؟! چیزی را که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟

گفتم: سؤال من این گونه است.

گفت: فرزندم بپرس، گرچه پرسش تو احمقانه است.

گفتم: جوابم بده.

گفت: بپرس.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با چشم چه می‌کنی؟

گفت: با آن رنگ‌ها و اشخاص را می‌بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری.

گفتم: با بینی‌ات چه می‌کنی؟

گفت: با آن بوها را می‌بویم.

گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با دهانت چه می‌کنی؟

گفت: با آن طعم‌ها را می‌چشم.

گفتم: آیا گوش داری؟

گفت: آری.

گفتم: با گوشت چه می‌کنی؟

گفت: با آن صداها را می‌شنوم.

گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری.

گفتم: با قلبت چه کاری انجام می‌دهی؟

گفت: هر آنچه را بر این اندام‌ها درآید، با قلب تمیز می‌دهم [و می‌فهمم].

گفتم: آیا این اعضا از قلب بی‌نیاز نیستند؟

گفت: نه.

گفتم: چرا؟ آنها که صحیح و سالم‌اند؟!

گفت: فرزندم، جوارح وقتی در چیزی که می‌بوید یا می‌بیند یا می‌چشد یا می‌شنود، شک کند، آن را به قلب برمی‌گرداند، یقین به دست می‌آورد و شک را باطل می‌سازد.

هشام می‌گوید: از عَمْرو پرسیدم: آیا خدا قلب را برای شکِ جوارح سامان داد؟

عمرو پاسخ داد: آری.

پرسیدم: آیا گریزی از قلب نیست وگرنه جوارح اطمینان نمی‌یابد؟

عمرو گفت: آری.

گفتم: ای ابو مروان، خدای متعال اندام‌های بدنت را وانهاد تا اینکه برای آنها امامی قرار داد که تشخیص درست این اندام‌ها را تأیید کند و به وسیلهٔ قلب از شکّ اندام‌ها درآیی و یقین یابی و [در عین حال] همهٔ خلق را در حیرت و شک و اختلاف رها کرد، برایشان امامی نگمارد تا شک و حیرت خویش را پیش او

ببرند در حالی که برای اندام‌هایت امامی قرار داد که حیرت و شکّت را بر او عرضه داری؟!

عَمْرو بن عُبَید ساکت شد و چیزی نگفت، سپس به من رو کرد و گفت: تو هشام بن حکمی؟

گفتم: نه.

پرسید: از همدمانِ اویی؟

گفتم: نه.

پرسید: از کجایی؟

گفتم: از اهل کوفه.

گفت: پس، تو هشامی! سپس مرا در آغوش گرفت و از جایش برخاست و مرا در جای خود نشاند و تا من آنجا بودم حرفی نزد.

امام صادق علیه‌السلام خندید و فرمود: ای هشام، چه کسی این علم را به تو آموخت؟

هشام گفت: اندکی از علمی است که از شما فراگرفتم و تألیف کردم.[1]

امام علیه‌السلام فرمود: این علم در صُحُف ابراهیم و موسی مکتوب است.

---

۱. این جمله در ترجمه‌های اصول کافی، بدین صورت به پارسی برگردانده شده است: «آنچه از شما شنیده بودم، منظم کردم» (مصطفوی)، «این چیزی است که از تو فراگرفتم و خود آن را تألیف کردم و به هم ضمّ نمودم» (اردکانی)، «اینها مطالبی بود که از شما یاد گرفتم و تنظیم کردم» (کمره‌ای).

در «امالی صدوق: ۵۹۱»، «علل الشرایع ۱: ۱۹۵» و «کمال الدین ۱: ۲۰۹» این عبارت بدین‌گونه ضبط است: **فَقُلْتُ یابْنَ رسول اللّه، جَرَی عَلَی لساني**؛ گفتم: ای فرزند رسول خدا، بر زبانم جاری شد.

حدیث (۵۸)

حدیث حارث فَهْری و نزول صَخره

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

در کتاب روضهٔ کافی، عدّه‌ای از اصحاب ما روایت می‌کنند از سَهْل بن زیاد،[۱] از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر که گفت:

بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ذَاتَ يَوْمٍ جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ فِيكَ شَبَهاً مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَلَوْ لَا أَنْ يَقُولَ[۲] فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارىٰ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلاً لَا تَمُرُّ بِمَلإٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذٰلِكَ الْبَرَكَةَ.

قَالَ: فَغَضِبَ الْأَعْرَابِيَّانِ وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَعِدَّةٌ مِنْ قُرَيْشٍ مَعَهُمْ، فَقَالُوا: مَا رَضِيَ أَنْ يَضْرِبَ لابْنِ عَمِّهِ مَثَلاً إِلَّا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا ءَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ يَعْنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ﴿مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾.[۳]

---

۱. هرگاه «عدّه» از سهل بن زیاد روایت کند، مقصود افراد زیرند: علی بن محمد بن عَلّان، ومحمد بن ابی عبدالله، و محمّد بن حسن، و محمّد بن عقیل کُلَینی (ریاض العلماء وحیاض الفضلاء، واژهٔ عدّه).

۲. در متن «کافی»، «أن تقول» ضبط است، و «أَن یقول» ضبط نسخهٔ بدل می‌باشد.

۳. سورهٔ زخرف (۴۳) آیات ۵۷ ـ ۶۰.

قَالَ: فَغَضِبَ الْحَارِثُ بْنُ عَمْرٍو الْفِهْرِيُّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ أَنَّ بَنِي هَاشِمٍ يَتَوَارَثُونَ هِرَقْلاً بَعْدَ هِرَقْلٍ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَقَالَةَ الْحَارِثِ وَنَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾.[1]

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَابْنَ عَمْرٍو، إِمَّا تُبْتَ وَإِمَّا رَحَلْتَ.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، بَلْ تَجْعَلُ لِسَائِرِ قُرَيْشٍ شَيْئاً مِمَّا فِي يَدَيْكَ، فَقَدْ ذَهَبَتْ بَنُو هَاشِمٍ بِمَكْرُمَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ ذٰلِكَ إِلَيَّ ذٰلِكَ إِلَى اللَّهِ، تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، قَلْبِي مَا يُتَابِعُنِي عَلَى التَّوْبَةِ وَلٰكِنْ أَرْحَلُ عَنْكَ. فَدَعَا بِرَاحِلَتِهِ فَرَكِبَهَا، فَلَمَّا صَارَ بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ أَتَتْهُ جَنْدَلَةٌ فَرَضَخَتْ [فرضّت (خ)] هَامَتَهُ.

ثُمَّ أَتَى الْوَحْيُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾.[2]

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّا لَا نَقْرَؤُهَا هٰكَذَا.

فَقَالَ: هٰكَذَا ـ وَاللَّهِ ـ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهٰكَذَا هُوَ ـ وَاللَّهِ ـ مُثْبَتٌ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عليها السلام.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ حَوْلَهُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ: انْطَلِقُوا إِلىٰ صَاحِبِكُمْ، فَقَدْ أَتَاهُ مَا اسْتَفْتَحَ بِهِ.

---

١. سورهٔ انفال (٨) آيهٔ ٣٣.

٢. سورهٔ معارج (٧٠) آيات ١ ـ ٣.

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴾ [١]؛ [٢]

ابـو بَـصير مـی‌گويد: روزی هـنگامی كـه رسـول خـدا ﷺ نشسـته بـود، اميرالمؤمنين عليه السلام آمد. پيامبر ﷺ به وی فرمود: به راستی كه شباهتی از عيسی بن مريم در توست. اگر طايفه‌هايی از امّتم آنچه را نصارا دربارهٔ عيسی بن مريم بر زبان آوردند، نمی‌گفتند سخنی درباره‌ات می‌گفتم كه به گروهی از مردم نمی‌گذشتی مگر اينكه از زير قدم‌هايت خاک برمی‌گرفتند و به آن بركت می‌طلبيدند.

با اين سخن، آن دو اَعرابی [٣] و مُغَيرة بن شُعْبَه و عدّه‌ای از قريش (به همراه آنها) به خشم آمدند و گفتند: راضی نشد برای پسر عمويش مَثَلی بزند مگر به عيسی بن مريم.

[در پی خشمِ آنها] خدا [اين آيات را] بر پيامبر ﷺ نازل فرمود:

«چون به فرزند مريم مَثَل زده شـد، بـناگـاه قـومت از آن [سـخن] هـلهله درانداختند [و اعراض كردند] و گفتند: آيا معبودانِ ما بهترند يا او؟ آن [مثال] را جز از راه جَدَل برای تو نزدند، بلكه آنان مردمی جَدَل پيشه‌اند. عيسی نـيست مگر بنده‌ای كه بر او منّت نهاديم و او را مَثَلی برای بنی اسرائيل قرار داديم. اگر می‌خواستيم از شما» يعنی از بنی هاشم «فرشتگانی در زمين قرار می‌داديم كـه درآمد و رفت باشند».

---

١. سورهٔ ابراهيم (١٤) آيهٔ ١٥.

٢. الكافی ٨: ٥٧، حديث ١٨؛ بحار الأنوار ٣٥: ٣٢٣ ـ ٣٢٤، حديث ٢٢.

٣. در شرح «الكافی ١١: ٣٦٤» (اثر مولی صالح مازندرانی) آمده است: مقصود از «الأعرابيان» (دو اَعرابی) اولی و دومی است. آن دو را به اَعرابی تشبيه فرمود؛ زيرا دارای شديدترين مرتبهٔ كفر و نفاق بودند.

حارث بن عَمْرو فَهری خشمگین شد و گفت: خدایا، اگر این مطلب از نزدت حق است که بنی هاشم یکی پس از دیگری فرمانروایی را ارث برند «سنگی از آسمان بر ما ببارانِ یا عذاب دردناکی ما را بیاور».

خدا سخن حارث را بر پیامبر نازل کرد و این آیه فرود آمد: «تا تو در میان آنان باشی، خدا عذابشان نکند وتا آنان آمرزش بطلبند، خدا به عذاب آنها دست نیازد».

سپس پیامبر به وی فرمود: ای ابن عَمْرو، یا توبه کن یا بکوچ.

ابن عَمْرو گفت: ای محمّد، چیزی از آنچه را در دست داری [یعنی نبوت و خلافت را] برای دیگر قریش قرار ده، بنی هاشم کرامت عرب و عجم را ربودند [و از آنِ خود ساختند].

پیامبر ﷺ فرمود: این امر در اختیارِ من نیست، به دستِ خداست.

ابن عَمْرو گفت: ای محمّد، دلم به «توبه» تن نمی‌دهد، لیکن از نزدت می‌روم. مرکبش را خواست و بر آن سوار شد [و به راه افتاد] چون به پشت مدینه رسید، سنگی [بر وی فرود] آمد و ملاجش را پاشاند.

سپس بر پیامبر ﷺ وحی آمد که: «سائلی وقوع عذاب را خواست. برای کافران (به ولایت علی) جلوگیری از آن نیست، از سوی خدای صاحب معارج».

گفتم: فدایت شوم! ما آیه را این گونه نمی‌خوانیم.

فرمود: والله، جبرئیل بدین گونه آن را بر محمّد فرود آورد. والله، در مصحف فاطمه علیها السلام این چنین ثبت است.

رسول خدا ﷺ به منافقان پیرامونش فرمود: پیش صاحبتان بروید، آنچه را بدان لب گشود، بر سرش آمد.

خدای بزرگ فرمود: «فرود عذاب را خواستارند! هر جبّار ستیزه‌جو نا امید است».

[نکته‌ای پیرامون سند این روایت و تأیید محتوای آن]

مُصنِّف این کتاب، می‌گوید: سند این حدیث در نسخه‌های کافی، به همین گونه است و نیز در کتاب‌هایی که آن را از کافی نقل کرده‌اند (مانند: وافی، صافی، غایة المرام) بدین گونه آمده است.

شایسته است سند این حدیث، چنین باشد: «عن أبي بصير، عن أَبي عبدالله علیه‌السلام» (از ابو بصیر، از امام صادق علیه‌السلام).

شاید این افتادگی از لغزش راویان باشد و ضمیر «قال» به امام علیه‌السلام برمی‌گردد. دلیل آن این جملهٔ راوی است که می‌گوید: «جُعِلْتُ فِدَاك، إنّا لا نَقْرَؤها هٰكَذا» (فدایت شوم! ما آن را این چنین قرائت نمی‌کنیم) این جمله خطاب به امام علیه‌السلام است (چنان که آشکار می‌باشد و شکّی در آن راه ندارد). پاسخ امام در این زمینه آن را تأکید می‌کند، چراکه این پاسخ جز از امام صادر نشد.

نیز مؤیّد آن، روایتی است که خودِ کلینی در «کتاب الحُجّه» از علیّ بن ابراهیم، از احمد بن محمّد، از محمّد بن خالد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ این سخن خدای متعال می‌پرسد که: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾؛[1] پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید که اختصاص به کافران دارد و آن را بازدارنده‌ای نیست و از جانب خداوند صاحب درجات است.

---

۱. سورهٔ معارج (۷۰) آیات ۱ ـ ۳.

امام می‌فرماید:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ﴾ بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾.

ثُمَّ قَالَ: هٰكَذَا وَاللَّهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؛ (۱)

«سائلی برای کافران به ولایت علی وقوع عذاب را خواستار شد، این عذاب رخ داد».

سپس امام عليه السلام فرمود: به خدا سوگند، جبرئیل این گونه آن را بر محمّد صلى الله عليه وآله نازل کرد.

در کتاب «تأویل الآیات» از محمّد بن خالد ـ با اسناد مذکور ـ مثل این روایت (با اندکی تفاوت در لفظ) روایت شده است و در آخر آن می‌افزاید:

وَهٰكَذَا هُوَ مُثْبَتٌ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عليها السلام؛ (۲)

و به همین گونه، آن در مصحف فاطمه عليها السلام ثبت است.

همچنین در تفسیر محمّد بن عبّاس بن مروان، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد یساری، از محمّد بن خالد ـ به اسناد مذکور ـ مانند آن روایت است.

سند و مضمون متن، شهادت می‌دهند که آن، عین حدیث مذکور است و تنها به عبارت‌های مورد نیاز و حاصل معنا، بسنده شده است (نیک بیندیش و در انکار مشتاب).

---

۱. الکافی ۱: ۴۲۲، حدیث ۴۷.

۲. تأویل الآیات: ۶۸۸.

حديث (۵۹)

[نفرتِ امامان ستمگر از پيروانشان و به عكس]

الكافي، اثر كُلَيني رحمه الله.

محمّد بن يحيى روايت مى‌كند [۱] از احمد بن محمّد بن عيسى، از حسن بن محبوب، از عَمْرو بن ثابت، از جابر كه گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عزّ وجلّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾. [۲]

قَالَ: هُمْ ـ وَاللَّهِ ـ أَوْلِيَاءُ فُلَانٍ وَفُلَانٍ، اتَّخَذُوهُمْ أَئِمَّةً دُونَ الإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً.

فَلِذٰلِكَ قَالَ: ﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾. [۳]

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هُمْ وَاللَّهِ يَا جَابِرُ أَئِمَّةُ الظَّلَمَةِ [الضَّلَالِ (خ)] وَأَشْيَاعُهُمْ؛ [۴]

جابر مى‌گويد: از امام باقر عليه السلام دربارهٔ اين سخن خدا پرسيدم كه فرمود:

---

۱. [كلينى] اين روايت را در باب «من ادّعى الإمامة وليس لها بأهل» (كسى كه ادعاى امامت كند و اهل آن نباشد) روايت مى‌كند (مؤلف (عفى عنه)).

۲. سورهٔ بقره (۲) آيهٔ ۱۶۵.

۳. سورهٔ بقره (۲) آيات ۱۶۵ ـ ۱۶۷.

۴. الكافى ۱: ۳۷۴، حديث ۱۱؛ بحار الأنوار ۶۹: ۱۳۷، ح ۲۳.

«بعضی از مردم جز خدا همتایانی می‌گیرند، آنها را همچون حُبّ خدا دوست می‌دارند».

می‌گوید: والله، آنان اولیای فلان و فلانی‌اند، آنان را امام ساختند و پیرویدند، نه امامی را که خدا برای مردم برگزید.

از این روست که خدا فرمود: «کسانی که ظلم کردند هنگامی که عذاب را بنگرند [درمی‌یابند که] همهٔ نیرو و توانمندی برای خداست و عذابِ خدا شدید است. آن گاه که پیشوایان از پیروان [خود] برائت جویند، عذاب را ببینند و سبب‌ها میان آنان بگسلد و پیروان بگویند کاش برای ما بازگشتی بود و از آنان بیزاری می‌جستیم (چنان که آنها از ما بیزاری می‌جویند) و این گونه خدا حسرت اعمالشان را به آنها می‌نمایاند و در دوزخ ماندگارند».

سپس امام علیه‌السلام فرمود: ای جابر ـ به خدا سوگند ـ آنها امامان ستمگر (گمراه) و پیروان آنهایند.

حدیث (۶۰)

امام به چه چیز شناخته می‌شود

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

احمد بن مهران روایت می‌کند از محمّد بن علی، از ابو بصیر که گفت:

قُلْتُ لأَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ يُعْرَفُ الإِمَامُ؟

قَالَ، فَقَالَ: بِخِصَالٍ، أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً، وَيُسْأَلُ فَيُجِيبُ، وَإِنْ سُكِتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ، وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ، وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ.

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ، فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ.

فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ: وَاللَّهِ ـ جُعِلْتُ فِدَاكَ ـ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا.

فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! إِذَا كُنْتُ لَا أُحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ!

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ الإِمَامَ لَا يَخْفىٰ عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ، وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هٰذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ، فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ؛[1]

ابو بصیر می‌گوید: از ابوالحسن عليه السلام پرسیدم: فدایت شوم! امام را چگونه می‌توان شناخت؟

امام عليه السلام فرمود: به چند خصلت:

اوّل آنها به معرّفی پدرش و اشاره‌ای که به امامت وی می‌کند تا بر مردم حجّت باشد.

هرچه از امام پرسند پاسخ می‌دهد.

اگر از امام سؤال نکنند، خود او سخن را می‌آغازد.

از آینده خبر می‌دهد.

با مردم با هر زبانی سخن می‌گوید.

سپس امام عليه السلام به من فرمود: ای ابو محمّد، پیش از آنکه برخیزی علامتی نشانت می‌دهم.

[ابو بصیر می‌گوید:] دیری نماندم که شخصی از اهل خراسان بر ما درآمد.

---

۱. الکافی ۱: ۲۸۵، حدیث ۷؛ کشف الغمّه ۲: ۲۲۵.

خراسانی به زبان عربی حرف زد و امام با زبان فارسی او را جواب داد.

خراسانی گفت: فدایت شوم ـ به خدا سوگند ـ از حرف زدن به زبان خراسانی بازم نداشت جز اینکه گمان کردم آن را خوب بلد نیستی.

امام علیه السلام فرمود: شگفتا! اگر نتوانم به خوبی پاسخت را دهم، چه برتری‌ای بر تو دارم؟!

سپس فرمود: ای ابو محمّد، کلام هیچ یک از مردم و پرندگان و چهار پایان و چیزی که در آن روح باشد، بر امام پوشیده نمی‌ماند. هرکه این ویژگی‌ها در او نباشد، امام نیست.

حدیث (۶۱)

کلام پرنده با امام باقر علیه السلام

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

محمّد بن یحیی روایت می‌کند از محمّد بن احمد، از محمّد بن حسین، از محمّد بن علی، از عاصم بن حُمَید، از محمّد بن مسلم، گفت:

كُنْتُ عِنْدَهُ علیه السلام يَوْماً إِذْ وَقَعَ زَوْجُ وَرَشَانَ عَلَى الْحَائِطِ وَهَدَلَا [هَدِيلَهُمَا] فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام عَلَيْهِمَا كَلَامَهُمَا سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا [فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ هَدَلَ الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا].

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا هٰذَا الطَّيْرُ؟

قَالَ: يَابْنَ مُسْلِمٍ، كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ ـ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ ـ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَأَطْوَعُ مِنِ ابْنِ آدَمَ.

إِنَّ هٰذَا الْوَرَشَانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ فَحَلَفَتْ لَهُ مَا فَعَلْتُ، فَقَالَتْ: تَرْضىٰ بِمُحَمَّدِ بْنِ

عَلِيٍّ، فَرَضِيَا بِي، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ، فَصَدَّقَهَا؛ [1]

محمد بن مُسلم می‌گوید: روزی نزد امام باقر علیه‌السلام بودم که ناگهان دو قُمری بر دیوار نشستند و بغ بغو کردند. امام باقر علیه‌السلام لحظه‌ای جواب حرفشان را داد، سپس برخاستند. چون پرواز کردند و بر دیوار نشستند، قمری نر به قمری ماده بغ بغو کرد و آن گاه برخاستند [و رفتند].

از آن حضرت پرسیدم: فدایت شوم! جریان این دو پرنده چه بود؟

امام علیه‌السلام فرمود: ای محمّد بن مسلم، هر چیزی را که خدا آفرید (پرنده یا جانور یا چیزی که دارای روح باشد) از ما حرف شنوی دارد و از بنی آدم فرمان‌بردارتر است.

این قُمری به زنش بدگمان بود. زنش سوگند خورد که کار بد نکرده است و به او گفت [آیا به داوری] محمّد بن علی تن می‌دهی؟ به [حُکم] من رضایت دادند. به شوهرش گفتم: وی [با این گمان نسبت به زنش] ظالم است. شوهرش [از گمانش دست کشید و] حرف زنش را راست دانست.

حدیث (۶۲)

حدیث مردم مرتد شدند مگر سه نفر

رجال کشّی، اثر ابو عَمْرو کشّی رحمه‌الله.

علیّ بن حَکَم روایت می‌کند از ابن ابی عُمَیْر، [2] از ابوبکر حَضْرمی، گفت:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام: ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ: سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ.

---

۱. الکافی ۱: ۴۷۰ ـ ۴۷۱، حدیث ٤؛ مدینة المعاجز ۵: ۱۷ ـ ۱۸، حدیث ۱٤۳۱.

۲. در «رجال کشی» و نیز در «الإختصاص» و «بحار الأنوار» «سَیْف بن عَمِیرَه» ضبط است.

قَالَ، قُلْتُ: فَعَمَّارٌ؟

قَالَ: قَدْ كَانَ حَاصَ حَيْصَةً[١] ثُمَّ رَجَعَ.

قَالَ: إِنْ أَرَدْتَ الَّذِي لَمْ يَشُكَّ وَلَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمِقْدَادُ.

فَأَمَّا سَلْمَانُ، فَإِنَّهُ عَرَضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ أَنَّ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اسْمَ اللَّهِ الأَعْظَمَ وَلَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لأَخَذَتْهُمُ الأَرْضُ وَهُوَ هٰكَذَا.

فَلُبِّبَ وَوُجِئَتْ عُنُقُهُ حَتّىٰ تُرِكَتْ كَالسِّلْعَةِ، فَمَرَّ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، هٰذَا مِنْ ذٰلِكَ، بَايِعْ فَبَايَعَ.

وَأَمَّا أَبُو ذَرٍّ، فَأَمَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالسُّكُوتِ وَلَمْ يَكُنْ يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ فَأَبىٰ إِلَّا أَنْ يَتَكَلَّمَ، فَمَرَّ بِهِ مِنْ عُثْمَانُ مَا مَرَّ بِهِ.[٢]

ثُمَّ أَنَابَ النَّاسُ بَعْدُ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَنَابَ أَبُو سَاسَانَ الأَنْصَارِيُّ، وَأَبُو عُمْرَةَ وَشُتَيْرَةُ.

وَكَانُوا سَبْعَةً فَلَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ حَقَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَّا هٰؤُلَاءِ السَّبْعَةُ؛[٣]

امام باقر عليه السلام فرمود: [پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله] مردم مرتد شدند مگر سه نفر: سلمان، ابوذر، مقداد.

ابوبکر حَضْرَمی می‌گوید: گفتم: پس، عَمّار چه شد؟

امام عليه السلام فرمود: اندکی انحراف یافت، سپس باز آمد.

---

١. در «رجال کشی» و در «الاختصاص» و در «بحار الأنوار» این عبارت چنین است: «جاصَ جَيْصَة ... ».

٢. در مآخذ، ضبط بدین‌گونه است: فَمَرَّ به عثمانُ، فَأَمَرَ به.

٣. رجال كشّي: ١١ ـ ١٢، حديث ٢٤؛ الإختصاص: ١٠؛ بحار الأنوار ٢٢: ٤٣، حديث ٩.

سپس فرمود: اگر کسی را می‌خواهی که شک نکرد و ذرّه‌ای شک در او راه نیافت، او مقداد است.

امّا سلمان، شک به دلش آمد که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم خداست که اگر به آن لب گشاید، زمین آنان را در خود فرو می‌برد (و همین گونه هم بود).

یقه‌اش درید و گردنش لَهید و زخم خورد تا اینکه گردنش همچون غدّه ورم کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی گذشت، به او فرمود: ای ابو عبدالله، این کتکی که خوردی از آن شکی بود که برایت پیش آمد، بیعت کن! سلمان بیعت کرد.

و امّا ابوذر، امیرالمؤمنین علیه السلام او را به سکوت امر کرد. وی در راه خدا از سرزنش ملامتگری باک نداشت، جز حق‌گویی را برنتافت و از عثمان بر سر او آن بلاها آمد.

پس از این [چهار نفر] افراد دیگری توبه کردند. نخستین توبه کنندگان، عبارت‌اند از ابو ساسان انصاری، ابو عُمْرَه و شُتَیره.

آنان، هفت نفر بودند، حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام را نشناخت مگر این هفت نفر.

[پیرامون برتری سلمان از مقداد]

می‌گویم: شکّی در این نیست که سلمان (درود خدا بر سلمان باد) برتر از مقداد است، بلکه سلمان به مقداد و اَمثال او قیاس نمی‌شود؛ چنان که فضائلی که در شأن سلمان هست به آن گواهی می‌دهد.

عدم اضطراب مقداد، بر برتر بودنِ مقداد از سلمان دلالت نمی‌کند؛ زیرا عدم اضطراب، گاه از نقصان معرفت در حقّ امام علیه السلام برمی‌خیزد.

کسی که به مقام مولایش معرفت بیشتر دارد و به قدرت و هیمنهٔ او آگاه است، وقتی او را در حالِ ذلّت و مسکنت ـ در دست دشمنان ـ ببیند، خواه ناخواه، شگفتی و اضطرابش شدیدتر از کسی است که این [پایه از] معرفت را به حال او ندارد.

عارضی که برای سلمان پدید آمد، از کمالِ معرفت او بود، هرچند مقام تسلیم اقتضا می‌کرد که این عارض برایش پیش نیاید و به آنچه از صاحب ولایت مطلق صدور یافت، چند و چون نکند.

این امر، غایتِ نهایی در مقام معرفت است؛ چنان که حدیث ذیل بدان اشاره دارد.

کُلَینی در کافی ـ به سندش ـ از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

إِنَّكُم لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتّىٰ تَعرِفُوا، وَلَا تَعرِفُوا حَتّىٰ تُصَدِّقُوا، وَلَا تُصَدِّقُوا حَتّىٰ تُسَلِّمُوا.

أَبوَاباً أَربَعَةً لَا يَصلُحُ أَوَّلُهَا إِلَّا بِآخِرِهَا، ضَلَّ أَصحَابُ الثَّلَاثَةِ وَتَاهُوا تَيهاً بَعِيداً؛ [1]

تا معرفت نیابید، از صالحان نمی‌باشید و تا به تصدیق نرسید، معرفت نمی‌یابید، و تا تسلیم نگردید، باورمند نمی‌شوید.

ابواب چهارگانه است که اوّل آنها جز به آخرشان راست و درست درنیاید. اصحاب [ابواب] سه‌گانه، گمراه شدند و در سرگردانی بی سر و ته، حیران ماندند.

---

۱. الکافی ۱: ۱۸۱ ـ ۱۸۲، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ٦٦: ۱۰، حدیث ۱۲.

[نقش محوری مقام تسلیم]

امام علیه السلام در این حدیث، سامان [و ثمرهٔ] ابواب سه‌گانه (صلاح، معرفت، تصدیق) را بر باب چهارم (تسلیم) موقوف می‌کند و به ضلالت کسی که فاقد آن باشد حکم می‌دهد، هرچند شخص سه باب دیگر را به دست آورد.

در حدیث دیگری می‌خوانیم:

هَلَكَ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَنَجَى الْمُسَلِّمُونَ، إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ؛ [1]

اصحاب کلام، هلاک شدند و اهل تسلیم، نجات یافتند. همانا اهل تسلیم، همان نجیبان‌اند.

خلاصه: اخبار در فضیلتِ تسلیم فراوان است. بعضی از آنها را در مقدّمهٔ کتاب آوردیم (بدان جا رجوع کنید).

حدیث (۶۳)

زمین برای هفت نفر خلق شد

از **الإختصاص**، اثر شیخ مفید رحمه الله.

جعفر بن حسین مؤمن روایت می‌کند از ابن وَلید، از صفّار، از ابن عیسی، از ابن فَضّال، از ثَعْلَبه، از زُراره، [2] از امام باقر علیه السلام که فرمود:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: خُلِقَتِ الأَرْضُ لِسَبْعَةٍ؛ بِهِمْ يُرْزَقُونَ وَبِهِمْ يُنْصَرُونَ وَبِهِمْ

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۵۲۱، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۲: ۱۳۲، حدیث ۲۳.

۲. سند حدیث، از سوی مؤلف، به اختصار آمده است.

يُمْطَرُونَ، [۱] مِنْهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَالْمِقْدَادُ، وَأَبُو ذَرٍّ، وَعَمَّارٌ، وَحُذَيْفَةُ. [۲]
وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: وَأَنَا إِمَامُهُمْ.
وَهُمُ الَّذِينَ صَلَّوْا عَلَىٰ فَاطِمَةَ عليها السلام؛ [۳]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمین برای هفت نفر آفریده شد. به خاطر ایشان [مردم] روزی داده می‌شوند و یاری می‌گردند و باران بر آنها ارزانی دارند. از آنهاست: سلمان فارسی، مقداد، ابوذر، عَمَّار، حُذَیفه.

امیرالمؤمنین، علیّ بن اَبی طالب علیه السلام می‌فرمود: ومن امام ایشانم.

و اینان همان کسانی‌اند که بر فاطمه علیها السلام نماز گزاردند.

[آفرینش زمین برای پیامبر وخاندانش و شیعیان آنها]

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: خدای متعال زمین را در وهلهٔ اوّل و در اصل، آفرید تا محمّد و خاندانِ آن حضرت (صلوات خدا بر همهٔ ایشان باد) در آن ساکن شوند؛ زیرا غایتِ نهایی خلقت، آنان‌اند (چنان که در جای خودش بیان شده است).

پس از پیامبر و آل آن حضرت، هدف از خلقتِ زمین، آن بود که شیعیان آنها (به تبع آنها) در زمین سکنا گزینند.

و امّا سکونت کسانِ جز اینها در زمین غاصبانه است. آنان، بدون رضایت

---

۱. در اختصاص، این افعال به صیغهٔ مخاطب، ضبط است (بهم تُرْزَقُون....) و نیز در منابع مختلف، این سه کلمه، در تقدیم و تأخیر متفاوت‌اند.

۲. براساس روایتی که در «تفسیر فرات کوفی: ۵۷۰» آمده است، این هفت نفر عبارت‌اند از: عبدالله بن مسعود، ابوذر، عمّار، سلمان، مقداد، حُذَیفه و امامشان علی علیه السلام.

۳. الإختصاص: ۵؛ بحار الأنوار ۳٤: ۲۷۳، حدیث ۱۰۱۵.

خدا در زمین می‌جنبند. خدا آنان را به خاطر اهدافی مهلت داد (که سخن در این زمینه به درازا می‌کشد) یکی از آن اهداف [نطفهٔ] مؤمنانی است که در پشتِ آنها به ودیعت نهاده شد (و اهدافی جز این).

اگر وجود مؤمنان مُوحّد (که همان فرقهٔ ناجیه‌اند) در زمین نبود، آسمان، بارانش را منع می‌کرد و زمین، گیاه نمی‌رویاند.

خلاصه: همهٔ ابواب روزی‌های پاک و گوارا بسته می‌شد؛ زیرا مقتضای کفر کافران همین است. برای آنها در این روزی‌ها بهره‌ای نیست.

چنان که در آخرت، کافران چنین‌اند. جز طعام‌ها و شراب‌هایی را که از سنخ خود آنهاست (و در دوزخ برایشان آماده گشته است) روزی داده نمی‌شوند و این به خاطر امتیاز مجرمان از مطیعان در آنجاست.

بر خلاف دنیا که سرای اختلاف و آغشتن است، کافر از آنچه برای مؤمن فراهم می‌آید، می‌خورد، در حالی که این خوراک برای او حرام است و روز قیامت [به خاطر این کار مجرمانه] باید حساب پس دهد.

هرکه لابلای اخبار را بکاود، این مطلب را آشکارا ـ بی‌آنکه غباری بر آن باشد ـ می‌یابد.

روایتی را که صدوق در **الأمالی** از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند، به صراحت بر آن دلالت دارد.

امام علیه‌السلام در حدیثی طولانی، به قنبر می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ، مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلىٰ أَهْلِ خِلَافِكُمْ وَلَا أَصَابُوا الطَّيِّبَاتَ.

مَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لَهُمْ فِي الآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛[1]

به خدا سوگند، اگر در زمین از شماها کسی نبود، خدا مخالفانتان را نعمت نمی‌داد و به پاکیزه‌ها دست نمی‌یافتند.

برای آنها در دنیا و آخرت، بهره‌ای [از نعمت‌های گوارا] نیست.

و از آنجا که مخلصان در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام در این هفت نفر مذکور منحصر بودند، امام علیه السلام اشاره فرمود که هدف از وجود این امور، بودن آنهاست و دیگر مردم (به خاطر ارتدادشان و رویگردانی آنها از درگاه الهی) سزامند نزول عذاب‌اند (این مطلب را دریاب و کمی از بسیار را برگیر).

حدیث (۶۴)

تفسیر سورهٔ تین

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمه الله.

از تفسیر محمّد بن عبّاس، از محمّد بن قاسم، از محمّد بن زید، از ابراهیم بن محمّد بن سعید [سعد] از محمّد بن فُضیل روایت است که گفت:

قُلْتُ لأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عزّ و جلّ: ﴿وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ﴾.

قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.

قُلْتُ: ﴿وَطُورِ سِينِينَ﴾؟

قَالَ: لَيْسَ هُوَ «طُورَ سِينِينَ» وَلٰكِنَّهُ: طُورُ سَيْنَاءَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: وَطُورُ سَيْنَاءَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

---

١. الکافی ٨: ٢١٣؛ بحار الأنوار ٦٥: ٨٠.

قُلْتُ: ﴿وَهٰذَا الْبَلَدِ الأَمِينِ﴾؟

قَالَ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ أَمِنَ النَّاسُ بِهِ مِنَ النَّارِ إِذَا أَطَاعُوهُ.

قُلْتُ: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؟

قَالَ: ذَاكَ أَبُو فَصِيلٍ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ وَأَوْصِيَائِهِ بِالْوَلَايَةِ.

قُلْتُ: فَأَقَرَّ؟

قَالَ: نَعَمْ، أَلَا تَرىٰ أَنَّهُ قَالَ: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ يَعْنِي بِهِ الدَّرْكَ الأَسْفَلَ حِينَ نَكَصَ وَفَعَلَ بِآلِ مُحَمَّدٍ مَا فَعَلَ.

قُلْتُ: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؟

قَالَ: وَاللَّهِ، هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَشِيعَتُهُ ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.

قَالَ، قُلْتُ: ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ﴾؟

قَالَ: مَهْلاً مَهْلاً لَا تَقُلْ هٰكَذَا، هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ،[1] لَا وَاللَّهِ مَا كَذَّبَ رَسُولُ اللَّهِ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ.

قَالَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ هِيَ؟

قَالَ: «فَمَنْ يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّيْنِ»، وَالدِّينُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾[2]؛[3]

محمّد بن فُضَيل می‌گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: از این سخن خدا خبرم دهید که فرمود: «سوگند به انجیر و زیتون» [معنای آن چیست]؟

---

١. در «تأويل الآيات» و «بحار» آمده است: هذا هُوَ الكُفر بالله.

٢. آیات مذکور، آیات سورهٔ تین می‌باشد.

٣. تأويل الآيات: ٧٨٨؛ بحار الأنوار ٢٤: ١٠٥ ـ ١٠٦، حديث ١٥.

فرمود: حسن و حسین‌اند.

گفتم: «و طور سینین» [به چه معناست]؟

فرمود: «طور سینین» نیست، طور سیناست.

گفتم: طور سینا یعنی چه؟

فرمود: آری، طور سینا امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

گفتم: «و این شهر اَمن» [مقصود کیست]؟

فرمود: شهر امن، رسول خداست. مردم هنگامی که پیامبر را پیرویدند، به وسیلهٔ اطاعت از آن حضرت ،از آتش دوزخ در امان ماندند.

گفتم: «انسان را در بهترین قوام‌ها آفریدیم» [یعنی کدام انسان]؟

فرمود: مقصود ابو فَصیل است.[1] هنگامی که خدا به ربوبیّتش از او پیمان گرفت و برای محمّد و اوصیای آن حضرت، میثاقِ ولایت را ستاند.

پرسیدم: آیا اقرار کرد؟

فرمود: آری، آیا نمی‌بینی که بیان داشت: «سپس او را به پایین‌ترین طبقات برگرداندیم» یعنی به درک اَسفل، آن گاه که پیمان شکست و با آل محمّد هرکار ناروایی را انجام داد.

گفتم: [مقصود از] «مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند» [چه کسانی‌اند]؟

فرمود: والله [این افراد] امیرالمؤمنین و شیعهٔ اویند «برای آنهاست پاداشی بی‌منّت».

---

١. ابو فَصیل، کنیهٔ ابوبکر پیش از اسلام بود. وی «عبدالعُزّی» نام داشت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وی را «عبدالله» نامید و کنیهٔ «ابوبکر» را به او داد (بنگرید به، مجمع البحرین ٤: ٢٦).

گفتم: «چه چیز بعد از آن، تو را به دین تکذیب کرد» [به چه معناست]؟

فرمود: آهسته، دم فرو بند! این گونه نخوان که کفر بـه خـداست. بـه خـدا سوگند، رسول خدا چشم به هم زدنی خدا را تکذیب نکرد.

پرسیدم: پس چگونه است؟

فرمود: چه کسی تو را ـ بعد از آن ـ به دین تکذیب کرد؟! مقصود از دین، امیرالمؤمنین است «آیا خدا بهترین حکم کنندگان نیست؟!».

تحقیقی پیرامون تکلیف در عالَم ذرّ

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: خدای متعال هنگامی که خلق را آفرید، مؤمن و کافر آنها را تکویناً مُقر به خدا و به واسطه‌های ایـجاد (اَنـبیا واَوصیا) آفرید. بدین معنا که قبول آنها را برای واسطه‌های ایجاد و تکوین بـه گونه‌ای آفرید که بر هیئت اقرار به صانع خویش و به کسانی که میان خلق و فعلِ خالق واسطه‌اند، باشند وگرنه، خلق وجود نمی‌یافتند.

توضیح این مطلب، چنین است: ممکن از این نظر که ممکن است موجود نمی‌شود مگر به تعلّق صنع واجب به ایجاد آن (همراه با اسباب و وسائطی که وجودش بر آنها توقّف دارد) زیرا برایش امکان ندارد که جلوِ نیاز نفس خویش را بگیرد.

هرگاه به ممکن بنگری، درمی‌یابی که نفس حقیقت و وجود وی، به وجود صانع واجب بالذات، شاهد است و نبی و ولیّ‌ای را می‌یابی که حاملان امر خدا و مترجمان مشیّتِ خدا (نسبت به او) می‌باشند و وجود ممکن بدون آنها تـحقّق نمی‌یابد.

معنای بودنِ خلق بر هیئت اقرار به خدا و به حاملانِ امر خدا، همین است.

و این است همان عالَم ذرّ اوّل که خدای ﷻ همهٔ خلق را برای پذیرش وجود از جانب او، مکلّف ساخت که همان اَخذ میثاق از آنها به ربوبیّت خویش است و پیمان گرفتن به ولایت محمّد و اوصیای او.

به این معنا که تکلیف آنها مساوی است با ایجادشان به وجود یافتن بر هیئت مخلوقیّتی که برای خالق خویش به ربوبیّت گواهی دهند و برای نبیّ خدا، به نبوّت و برای ولیّ او به ولایت.

احدی از قبول این تکلیف خودداری نکرد؛ زیرا این تکلیف، تکلیف ایجادی است. هرگاه چیزی او را نپذیرد، وجود نمی‌یابد. فرض این است که آنان وجود یافتند؛ زیرا کلام ما در موجودهاست.

چون خدا آنان را بر این هیئت آفرید (هیئتی که خلقت آنها بر نیکوترین قوام‌هاست، هرکدام به حسب خودش) به زبانِ حجّت‌ها و اولیای خویش آنان را به اقرار تشریعی به آنچه بر آن آفریده شدند، فراخواند.

به عبارت دیگر، آنان را به عمل به مقتضای آنچه خدا آنها را بر آن در خلق اوّل تکوینی سرشت (توحید، نبوّت، ولایت) فراخواند.

این کار پس از آن صورت گرفت که در خلق تکوینی آنان را چنان آفرید که توانایی ردّ و قبول را داشتند. از این رو، بعضی از آنها از باب عمل به مقتضای فطرت اولیّه‌شان ایمان آوردند و برخی در راستای تغییر این فطرت، کفر ورزیدند. اینان پس از آنکه خلقت آنها در نیکوترین قوام‌ها بود، سوی اسفل السافلین برگردانده شدند.

و این است معنای سخن خدای متعال که ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ [١] «مردم اُمّتی واحد بودند» یعنی در خلق اوّل، به خلق تشریعی، نه کافر بودند و نه مؤمن ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾ [٢] «خدا پیامبران را با بشارت و انذار فرستاد» (یعنی هنگام تکلیف دوّم تشریعی) هر کدام از آنها که بشارت و انذار را از انبیا پذیرفت با این پذیرش، برای بهشت خلق شد و هرکدام از آنها که دعوت انبیا را برنتافت، با این انکار، برای دوزخ آفریده شد.

مراد از اقرار ابو فَصیل در میثاق و خلق وی در نیکوترین قوام، این تفصیل است. این، همان حکمِ خلق تکوینی است.

و امّا ردّ وی ـ بعد از آن ـ به اسفل السافلین، حکم خلق تشریعی در حقّ وی است؛ به خاطر انکار و عدول از مقتضای فطرت اصلی‌اش که به وحدانیّت حق و به نبوّت رسول خدا و به ولایت وصیّ پیامبر (امیرالمؤمنین علیه السلام) شاهد بود (بفهم، باز هم بفهم، بار دیگر بفهم).

امثال این اخبار تا نزدیک زمان ما پیوسته در حجاب خفا بود و وجوه اَسرارِ آنها همچنان در پرده ماند. اگر ترس از طولانی شدن سخن نبود، در این مقام از اَسرار پنهانی پرده برمی‌داشتم که خردهای حکما در آن حیران شود و عقل از سر علما بپرد و شواهدی انکار ناشدنی از کتاب و سنّت بر آن می‌آوردم.

با وجود این، هرکه در همین کلام مختصر تأمّل کند، سپس در آنچه در این باره وارد شده است نیک بیندیشد، بسیاری از معانی آن، به طور شهود و عیان برایش باز می‌شود (و یاری از جانب خداست و باید بر او توکّل کرد).

---

١ ـ ٢. سورهٔ بقره (٢) آیهٔ ٢١٣.

حدیث (۶۵)

[تفسیر سورهٔ لیل]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمه‌الله.

روایت است از برقی ـ به طور مرفوع ـ به اسنادش از محمّد بن اُورَمَه، از رَبیع بن بَکْر، از بَکْر، از یونس بن ظَبْیان که گفت:

قَرَأَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام ﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلّىٰ ﴾ [1] اللَّهُ خَالِقُ ﴿ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرِ وَالأُنْثَى ﴾ وَلِعَلِيٍّ ﴿ الآخِرَةُ وَالأُولىٰ ﴾ ؛ [2]

امام صادق علیه‌السلام قرائت فرمود: «سوگند به شب هنگامی که پرده افکند و سوگند به روز، آن گاه که بدرخشد» خدا خالق دو زوج (نر و ماده) است و آخرت و دنیا برای علی است.

[خلق دنیا و آخرت برای محمّد و آل محمّد]

می‌گویم: شیخ جلیل، شرف الدین، صاحب «تأویل الآیات» پس از نقل این خبر می‌گوید: آنچه در دعا آمده است بر این مطلب دلالت می‌کند:

سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ وَ ﴿ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهار ﴾ [3] لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ؛ [4]

منزّه است کسی که دنیا و آخرت و «آنچه را در شب و روز آرام می‌گیرد» برای محمّد و آل محمّد آفرید. [5]

---

۱. سورهٔ لیل (۹۲) آیات ۱ و ۲.
۲. تأویل الآیات: ۷۸۱؛ بحار الأنوار ۲٤: ۳۹۸ ـ ۳۹۹، حدیث ۱۲۳.
۳. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ۱۳.
٤. تهذیب الأحکام ۳: ۹۸؛ مصباح المتهجّد ۲: ۵۷۵؛ بحار الأنوار ۹۵: ۱۳۹.
۵. تأویل الآیات: ۷۸۱ ـ ۷۸۲.

حديث (۶۶)

[نجات از قعر سجّين به بركت پيامبر صلى الله عليه وآله و اهل بيت عليهم السلام]

از **الأمالي**، اثر شيخ مفيد رحمه الله.

روايت است از صدوق، از پدرش، از محمّد بن يحيى عطّار، از اشعرى، از حسن بن على كوفى، از عبّاس بن عامر، از احمد بن رزق الله، از يحيى بن أبى العلاء، از جابر،[1] از امام باقر عليه السلام، از پدرش، از جدّش كه گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَسَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، مَكَثَ عَبْدٌ فِي النَّارِ سَبْعُونَ خَرِيفاً (وَالْخَرِيفُ سَبْعُونَ سَنَةً) ثُمَّ إِنَّهُ يَسْأَلُ اللَّهَ عزوجل وَيُنَادِيهِ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ لَمَّا رَحِمْتَنِي.

فَيُوحِي اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - إِلَىٰ جَبْرَئِيلَ: اهْبِطْ إِلَىٰ عَبْدِي فَأَخْرِجْهُ.

فَيَقُولُ جَبْرَئِيلُ: وَكَيْفَ لِي بِالْهُبُوطِ فِي النَّارِ؟

فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: إِنِّي قَدْ أَمَرْتُهَا أَنْ تَكُونَ عَلَيْكَ بَرْداً وَسَلَاماً.

قَالَ، يَقُولُ: يَا رَبِّ، فَمَا عِلْمِي بِمَوْضِعِهِ؟

فَيَقُولُ: إِنَّهُ فِي جُبِّ سِجِّينٍ. فَيَهْبِطُ جَبْرَئِيلُ إِلَى النَّارِ، فَيَجِدُهُ مَعْقُولاً على وَجْهِهِ فَيُخْرِجُهُ.

فَيَقِفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عزوجل، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَىٰ: يَا عَبْدِي، كَمْ لَبِثْتَ فِي النَّارِ تُنَاشِدُنِي؟

---

١. سند حديث، براساس نقل بحار است و به صورت مختصر مى‌باشد وگرنه در أمالى مفيد رحمه الله ضبط بدين‌گونه است: براى من حديث كرد ابو جعفر، محمّد بن على بن حسين، گفت: برايم حديث كرد پدرم، گفت: براى من حديث كرد محمد بن يحيى عطّار، گفت: براى ما حديث كرد محمّد بن احمد بن يحيى، از حسن بن على كوفى ... .

فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مَا أُحْصِيهِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ ﷻ: أَمَا وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْ لَا مَنْ سَأَلْتَنِي بِحَقِّهِمْ عِنْدِي لَأَطَلْتُ هَوَانَكَ فِي النَّارِ وَلٰكِنَّهُ حَتْمٌ عَلىٰ نَفْسِي أَنْ لَا يَسْأَلَنِي عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا غَفَرْتُهُ لَهُ مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ الْيَوْمَ.

ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ؛[1]

رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه روز قیامت شود و اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در آتش ساکن شوند، بنده‌ای هفتاد خریف در آتش بماند (خریف هفتاد سال است) سپس وی از خدای ﷻ مسئلت می‌کند و او را صدا می‌زند و می‌گوید: پروردگارا، به حقّ محمّد و اهل بیت آن حضرت از تو می‌خواهم که بر من رحم کنی.

خدای بزرگ به جبرئیل وحی می‌کند: پیش بنده‌ام فرود آی و او را [از آتش] بیرون آور.

جبرئیل می‌گوید: چگونه در آتش فرود آیم؟

خدای متعال می‌فرماید: به آن امر کردم که بر تو خنک و سلامت باشد.

جبرئیل می‌گوید: پروردگارا، جایش را نمی‌دانم.

خدا می‌فرماید: وی در چاهِ سجّین است.[2] جبرئیل به دوزخ فرود می‌آید

---

١. الأمالی (مفید): ٢١٨ ـ ٢١٩، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ٢٧: ٣١٢، حدیث ٥.

٢. در زمانی که هنوز مکتب‌خانه‌ها در جاهایی رواج داشت، کتاب‌های کوچکی یافت می‌شد که معارفِ دین به صورت شعر در آنها نگارش یافته بود و خُردسالان با آنها انس می‌یافتند، در ⇐

و او را به حالت سر به پا بسته می‌یابد و از آتش بیرون می‌آورد.

بنده در پیشگاه خدا می‌ایستد. خدای متعال مـی‌فرماید: بـنده‌ام، چـقدر در دوزخ ماندی مرا سوگند دادی؟

بنده می‌گوید: پروردگارا، شمار نتوانم.

خدای ﷻ می‌فرماید: به عزّت و جلالم سوگند، اگر به حقّ ایشان نزدم از من مسئلت نمی‌کردی، خواری‌ات را در دوزخ طول می‌دادم، لیکن بر خودم حتم کرده‌ام که اگر بنده‌ای به حقّ محمّد و اهل بیت او از من مسئلت کند، گناهان و خطاهایی را که میان من و اوست، بیامرزم. امروز تو را آمرزیدم.

سپس فرمان می‌دهد که او را به بهشت برند.

حدیث (۶۷)

[یکسانی خواب و بیداری امام علیه السلام]

از **قرب الإسناد**، اثر حمیری رحمه الله.

معاویة بن حُکَیم از وَشّاء روایت می‌کند که گفت:[1]

قَالَ لِيَ [الرِّضَا علیه السلام] ابْتِدَاءً: إِنَّ أَبِي كَانَ عِنْدِي الْبَارِحَةَ.

قُلْتُ: أَبُوكَ؟

قَالَ: أَبِي.

⇐ «توبه‌نامه» این شعر به چشم می‌خورد:

خـداونـدا بـه حـق حُسـن یس بـه حـق سـورهٔ واللیل وَالتّین

نسـوزانـی مـرا در قـعر سـجّین اَغِـثْني یـا غـیاثَ المستغیثین

اندکی پیش ـ در این کتاب ـ گذشت که باطنِ سورهٔ «لیل» و«تین» ولایت است.

۱. نقل سند براساس «بحار الأنوار» است. در «قرب الإسناد» ضبط چنین است: معاویة بن حُکَیم، از حسن بن علی (فرزندِ بنت إلیاس) از امام رضا علیه السلام.

قُلْتُ: أَبُوكَ؟

قَالَ: أَبِي.

قُلْتُ: أَبُوكَ؟

قَالَ: فِي الْمَنَامِ. إِنَّ جَعْفَراً كَانَ يَجِيءُ إِلىٰ أَبِي، فَيَقُولُ: يَا بُنَيَّ افْعَلْ كَذَا، يَا بُنَيَّ افْعَلْ كَذَا، يَا بُنَيَّ افْعَلْ كَذَا.

قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ ذٰلِكَ، فَقَالَ لِي: يَا حَسَنُ، إِنَّ مَنَامَنَا وَيَقْظَتَنَا وَاحِدَةٌ؛[1]

وَشّاء می‌گوید: امام رضا علیه السلام [ابی‌آنکه من چیزی بگویم و بپرسم] به من گفت: پدرم دیشب نزد من بود!

پرسیدم: پدرت؟!

فرمود: پدرم!

پرسیدم: پدرت؟!

فرمود: پدرم!

پرسیدم: پدرت؟!

فرمود: [پدرم] در خواب [نزدم بود]. جعفر [فرزند امام کاظم علیه السلام] پیش پدرم آمد و پدرم می‌فرمود: ای فرزندم، فلان کار را بکن! ای فرزندم، فلان کار را انجام ده! ای فرزندم، به فلان کار اقدام کن!

می‌گوید: پس از آن ماجرا بر امام علیه السلام درآمدم، فرمود: ای حسن، خواب و بیداری ما یکی است.

---

١. قرب الإسناد: ٣٤٨، حديث ١٢٥٨؛ بحار الأنوار ٢٧: ٣٠٢، حديث ١.

[یادآوری]

می‌گویم: اگر خدا بخواهد، شماری از این اخبار ـ در این معنا ـ در قسم معجزات و کارهای شگفت می‌آید.

حدیث (۶۸)

[دستوری برای درخواست حاجت]

از **المناقب**، اثر محمد بن احمد بن شاذان رحمه‌الله.

به طور مرفوع، از سَماعه روایت است که گفت:

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ علیه‌السلام: **إِذَا كَانَ لَكَ يَا سَمَاعَةُ عِنْدَ اللَّهِ حَاجَةٌ فَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْراً مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذٰلِكَ الشَّأْنِ وَبِحَقِّ ذٰلِكَ الْقَدْرِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.**

فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِمَا ذٰلِكَ الْيَوْمِ [1]؛ [2]

امام کاظم علیه‌السلام به من فرمود: ای سَماعه، هرگاه نزد خدا حاجتی داشتی، بگو: بارالها، از تو به حق محمّد و علی مسئلت دارم که نزدت شأن و منزلت و قدر و قُربی دارند. خدایا به حقّ آن شأن و قدر [جایگاه و منزلت] بر محمّد و آل محمّد درود فرست و فلان کار را برایم به سامان رسان.

هرگاه روز قیامت فرا رسد، هیچ فرشتهٔ مقرّب و پیامبر مُرسل و مؤمنی که خدا

---

۱. در مآخذ «فی ذلك اليوم» ضبط است.

۲. بحار الأنوار ۲۷: ۳۱۷، حدیث ۱۶؛ نیز بنگرید به، الکافی ۲: ۵۶۲، حدیث ۲۱ (با اندکی اختلاف).

قلبش را برای ایمان آزمود، باقی نمی‌ماند مگر اینکه در آن روز، به آن دو [محمّد و علی] محتاج‌اند.

حدیث (۶۹)

[علی علیه‌السلام همه کارهٔ بهشت و دوزخ]

از **المناقب**، اثر محمد بن احمد بن شاذان رحمه‌الله.

به طور مرفوع، از جابر، از امام صادق علیه‌السلام روایت است که آن حضرت فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لِفَصْلِ الْخِطَابِ، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام.

فَيُكْسىٰ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حُلَّةً خَضْرَاءَ يُضِيءُ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَيُكْسىٰ عَلِيٌّ علیه‌السلام مِثْلَهَا.

وَيُكْسىٰ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حُلَّةً وَرْدِيَّةً يُضِيءُ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَيُكْسىٰ عَلِيٌّ علیه‌السلام مِثْلَهَا.

ثُمَّ يُدْعىٰ بِنَا فَيُدْفَعُ إِلَيْنَا حِسَابُ النَّاسِ؛ فَنَحْنُ وَاللَّهِ نُدْخِلُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَنُدْخِلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ.

ثُمَّ يُدْعىٰ بِالنَّبِيِّينَ علیهم‌السلام فَيُقَامُونَ صَفَّيْنِ عِنْدَ عَرْشِ اللَّهِ عزوجل حَتّىٰ نَفْرُغَ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ.

فَإِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، بَعَثَ اللَّهُ (تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ) عَلِيّاً علیه‌السلام فَأَنْزَلَهُمْ مَنَازِلَهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَزَوَّجَهُمْ.

فَعَلِيٌّ ـ وَاللَّهِ ـ الَّذِي يُزَوِّجُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ، وَمَا ذٰلِكَ إِلىٰ أَحَدٍ غَيْرِهِ، كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ ـ عَزَّ ذِكْرُهُ ـ لَهُ وَفَضْلاً فَضَّلَهُ بِهِ وَمَنَّ بِهِ عَلَيْهِ.

وَهُوَ ـ وَاللَّهِ ـ يُدْخِلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ، وَهُوَ الَّذِي يُغْلِقُ عَلىٰ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلُوا فِيهَا أَبْوَابَهَا [وَيُغْلِقُ عَلىٰ أَهْلِ النَّارِ إِذَا دَخَلُوا فِيهَا أَبْوَابَهَا] لأَنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ إِلَيْهِ وَأَبْوَابَ النَّارِ إِلَيْهِ؛ (۱)

هنگامی که روز قیامت فرا رسد و خدا برای فصل الخطاب (حرف آخر) اوّلین و آخرین را گرد آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را صدا می‌زند.

بر رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه‌ای سبز بپوشانند که میان مشرق و مغرب را روشن می‌سازد و مانند آن را بر علی علیه السلام بپوشانند.

بر رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه‌ای گُلی رنگ بپوشانند که میان مشرق و مغرب را روشن می‌سازد، و مانند آن را بر علی علیه السلام بپوشانند.

سپس ما را صدا می‌زنند و حساب مردم را به ما می‌سپارند. والله، ما اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ درمی‌آوریم.

آن گاه پیامبران فراخوانده می‌شوند و نزد خدای عزّ و جلّ در دو صف می‌ایستند تا اینکه ما از حساب فارغ آییم.

هنگامی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند، خدای متعال، علی علیه السلام را می‌فرستد و آنان را در منزل‌هاشان ـ در بهشت ـ جای می‌دهد و آنها را همسر می‌دهد.

به خدا سوگند، علی اهل بهشت را ـ در بهشت ـ همسر می‌دهد و این کار در دستِ اَحَدی جز او نیست. این، کرامتی از سوی خدای عزّ و جلّ به آن حضرت می‌باشد و فضلی است که خدا به آن وی را برتری داد و بدین وسیله بر وی منّت نهاد.

---

۱. الكافي ۸: ۱۵۹، حديث ۱۵٤؛ بحار الأنوار ۷۲: ۳۱٦، حديث ۱۵.

والله، علی است که دوزخیان را به آتش درمی‌آورد و اوست که پس از وارد شدن بهشتیان در بهشت، درهای بهشت را می‌بندد، و پس از وارد شدن دوزخیان در آتش، درِ جهنّم را می‌بندند؛ زیرا [باز و بست] درهای بهشت و دوزخ به دست آن حضرت است.

حدیث (۷۰)

حدیث اشراف بر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

عدّه‌ای از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمّد برقی،[۱] از جعفر بن مُثَنّی خطیب که گفت:

كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَسَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَالْفَعَلَةُ يَصْعَدُونَ وَيَنْزِلُونَ، وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ.

فَقُلْتُ لأَصْحَابِنَا: مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام اللَّيْلَةَ؟

فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ: أَنَا، وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيُّ: أَنَا.

فَقُلْنَا لَهُمَا: سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلَىٰ قَبْرِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ لَقِينَاهُمَا فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعاً، فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: قَدْ سَأَلْنَاهُ لَكُمْ عَمَّا ذَكَرْتُمْ، فَقَالَ: مَا أُحِبُّ لأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَعْلُوَ فَوْقَهُ وَلَا آمَنُهُ أَنْ يَرىٰ شَيْئاً يَذْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ، أَوْ يَرَاهُ قَائِماً يُصَلِّي، أَوْ يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ؛[۲]

---

۱. وقتی عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد برقی، روایت می‌کنند، مقصود از این عده، افراد زیرند: علی بن ابراهیم، و علی بن محمّد بن عبدالله بن أُذَینه، و احمد بن عبدالله بن امیه، و علی بن حسن (ریاض العلما وحیاض الفضلا، ذیل واژهٔ «عده»).

۲. الکافی ۱: ٤٥٢، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۲: ۵۵۲ ـ ۵۵۳، حدیث ۱۱.

جعفر بن مُثنّی می‌گوید: در مدینه بودم. سقف مسجدی که بالای قبر پیامبر ﷺ قرار داشت، خراب شده بود و کارگران بالا می‌رفتند و پایین می‌آمدند، و ما گروهی بودیم.

به یارانمان گفتم: کدام یک از شما امشب وعدهٔ دیدار با امام صادق علیه‌السلام دارد؟

مهران بن اَبی نصر گفت: من، و اسماعیل بن عَمّار صَیْرفی گفت: من.

به آن دو گفتیم: از آن حضرت بپرسید آیا ما می‌توانیم بالا رویم تا بر قبر پیامبر ﷺ اشراف یابیم؟

فردای آن روز، آن دو را دیدار کردیم و همه جمع شدیم. اسماعیل گفت: از آنچه بیان داشتید پرسیدم. امام علیه‌السلام فرمود: دوست نمی‌دارم احدی از شما، آن بالا برود و او را ایمن نمی‌دارم از اینکه چیزی ببیند که بینایی‌اش از دست برود، یا پیامبر ﷺ را در حال نماز مشاهده کند، یا او را همراه همسرانش بنگرد.

حدیث (٧١)

حدیثی دربارهٔ فاطمه بنت اسد علیهاالسلام

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

علیّ بن محمّد بن عبدالله، از سیّاری، از محمّد بن جمهور، از بعضی از اصحاب ما، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ ـ أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ـ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلىٰ قَدَمَيْهَا، وَكَانَتْ مِنْ أَبَرِّ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاةً كَمَا

وُلِدُوا، فَقَالَتْ: وَا سَوْأَتَاهْ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكِ كَاسِيَةً.

وَسَمِعَتْهُ يَقُولُ [1] ضَغْطَةَ الْقَبْرِ، فَقَالَتْ: وَا ضَعْفَاهْ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيَكِ ذٰلِكَ.

فَقَالَتْ [2] لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْماً: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِيَتِي هٰذِهِ، فَقَالَ لَهَا: إِنْ فَعَلْتِ أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْواً مِنْكِ مِنَ النَّارِ.

فَلَمَّا مَرِضَتْ أَوْصَتْ إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خَادِمَهَا، وَاعْتُقِلَ لِسَانُهَا فَجَعَلَتْ تُومِي إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيمَاءً، فَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهَا.

فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمِّي وَاللَّهِ، وَقَامَ ﷺ مُسْرِعاً حَتّىٰ دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَبَكىٰ، ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا، وَقَالَ ﷺ: إِذَا فَرَغْتُنَّ فَلَا تُحْدِثْنَ شَيْئاً حَتَّى تُعْلِمْنَنِي.

فَلَمَّا فَرَغْنَ أَعْلَمْنَهُ بِذٰلِكَ، فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِيصَيْهِ الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَهَا فِيهِ. وَقَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذٰلِكَ فَسَلُونِي لِمَ فَعَلْتُهُ.

فَلَمَّا فَرَغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَكَفْنِهَا، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلىٰ عَاتِقِهِ، فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتّىٰ أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا ثُمَّ وَضَعَهَا وَدَخَلَ الْقَبْرَ فَاضْطَجَعَ فِيهِ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهَا عَلىٰ يَدَيْهِ حَتّىٰ وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ.

---

١. در «كافى»، «يَذْكُر» ضبط است.

٢. در «كافى»، «وقالت» ضبط است.

ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلاً يُنَاجِيهَا وَيَقُولُ لَهَا: ابْنُكِ ابْنُكِ.

ثُمَّ خَرَجَ وَسَوّىٰ عَلَيْهَا ثُمَّ انْكَبَّ عَلىٰ قَبْرِهَا فَسَمِعُوهُ يَقُولُ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُهَا إِيَّاكَ، ثُمَّ انْصَرَفَ.

فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ: إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ؟!

فَقَالَ: الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِي طَالِبٍ، إِنْ كَانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْءُ فَتُؤْثِرُنِي بِهِ عَلىٰ نَفْسِهَا وَوَلَدِهَا؛ وَإِنِّي ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ وَأَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عُرَاةً، فَقَالَتْ: وَا سَوْأَتَاهْ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللَّهُ كَاسِيَةً؛ وَذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ: وَا ضَعْفَاهْ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللَّهُ ذٰلِكَ؛ فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِي وَاضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذٰلِكَ، وَانْكَبَبْتُ عَلَيْهَا فَلَقَّنْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ.

فَإِنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ رَبِّهَا، فَقَالَتْ؛ وَسُئِلَتْ عَنْ رَسُولِهَا، فَأَجَابَتْ؛ وَسُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّهَا وَإِمَامِهَا، فَارْتَجَّ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: ابْنُكِ ابْنُكِ؛ [1]

فاطمه بنت اسد (مادر اميرالمؤمنين عليه السلام) اوّل زنی بود که پای پیاده، از مکّه به مدینه، سوی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت گزید وی بیشتر از هر کسی به رسول خدا نیکی کرد.

وی شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مردم روز قیامت، عریان (آن گونه که به دنیا آمدند) محشور می‌شوند. فاطمه گفت: وای از رسوایی و ننگ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا می‌خواهم تو را پوشانده محشور کند.

و شنید پیامبر از فشار قبر سخن بر زبان آورد. فاطمه گفت: وای از ضعف و ناتوانی! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا می‌خواهم فشار قبر را از تو بسنده کند.

---

١. الكافي ١: ٤٥٣ ـ ٤٥٤، حديث ٢؛ خصائص الأئمّة: ٦٤ ـ ٦٦.

روزی فاطمه بنت اسد، به پیامبر ﷺ گفت: می‌خواهم این کنیزم را آزاد کنم. پیامبر ﷺ فرمود: اگر این کار را کنی، خدا به آزای هر عضوی از آن کنیز، عضوی از تو را از آتش آزاد می‌سازد.

چون آن بانو مریض شد و زبانش بند آمد، با اشاره به پیامبر وصیّت کرد کنیزش را آزاد کند. پیامبر ﷺ وصیّت او را پذیرفت.

روزی پیامبر ﷺ نشسته بود که ناگهان امیرالمؤمنین علیه‌السلام گریان آمد. پیامبر ﷺ پرسید: چرا می‌گریی؟ امام علیه‌السلام فرمود: مادرم فاطمه از دنیا رفت.

رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا سوگند، او مادر من هم بود. آن حضرت باشتاب برخاست و تا اینکه بر آن بانو درآمد، سویش نگاه کرد و گریست. سپس از زنان خواست او را غسل دهند و فرمود: هرگاه از غسل فارغ شدید، تا مرا خبر نکرده‌اید هیچ کاری انجام ندهید.

چون زنان از غسلِ آن بانو فارغ شدند، پیامبر را آگاه ساختند. پیامبر ﷺ به آنها یکی از پیراهن‌هایش را که با پوست بدنش در تماس بود [زیرپوش] داد و امرشان کرد که در آن پیراهن کفنش کنند و به مسلمانان گفت: هرگاه دیدید کاری را می‌کنم که پیش از این نکرده‌ام، از من بپرسید چرا آن کار را انجام دادم.

چون زنان از غسل و کفن فراغت یافتند، رسول خدا ﷺ داخل شد و جنازهٔ آن بانو را بر دوش گرفت و همواره زیر جنازه بود تا اینکه او را در قبرش درآورد، سپس او را [کنار قبر] گذاشت و [خود] داخل قبر شد و در آن خوابید. آن گاه برخاست و فاطمه را با دستانش گرفت تا اینکه در قبر نهاد.

سپس مدّتی طولانی به رو خم شد و با آن بانو سخنانی را آهسته بر زبان می‌آورد و می‌فرمود: پسرت! پسرت!

پس از آن، از قبر بیرون آمد و قبر را [با خاک] پوشاند و هموار ساخت و آن گاه سر فرود آورد، شنیدند که می‌فرمود: خدایی جز اللّه نیست، خدایا او را به تو سپردم (سپس باز آمد).

مسلمانان گفتند: [ای رسول خدا] دیدیم کارهایی کردی که پیش از این آنها را انجام ندادی؟

پیامبر ﷺ فرمود: امروز نیکی ابوطالب را از دست دادم. اگر نزد آن بانو چیزی بود، مرا بر خود و فرزندانش برمی‌گزید. روز قیامت را یادآور شدم و اینکه مردم برهنه محشور می‌شوند، آن بانو گفت: وای از شرمساری! من ضامن شدم که خدا او را پوشیده برانگیزد. فشار قبر را خاطرنشان ساختم، گفت: وای از ضعف و ناتوانی! ضمانت کردم که خدا او را کفایت کند. از این رو، در پیراهنم او را کفن کردم و برای رفع فشار قبر، در قبرش خوابیدم، سر خم کردم و آنچه را از وی پرسیده می‌شد به زبانش می‌انداختم.

از پروردگارش پرسیدند، پاسخ گفت. از پیامبرش پرسیدند، جواب داد. از ولی و امامش پرسیدند، به لکنت افتاد. گفتم: پسرت! پسرت!

حدیث (۷۲)

علامات دهگانهٔ امام

الکافی، اثر کلینی رحمه‌الله.

روایت می‌کند علی بن محمّد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن ابی عُمَیر، از حَریز، از زراره، از امام باقر علیه‌السلام که فرمود:

لِلإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ:

• يُولَدُ مُطَهَّراً مَخْتُوناً.

• وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الأَرْضِ، وَقَعَ عَلىٰ رَاحَتَيْهِ رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ.

• وَلَا يُجْنِبُ.

• وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ.

• وَلَا يَتَثَاءَبُ، وَلَا يَتَمَطّىٰ.

• وَيَرىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرىٰ مِنْ أَمَامِهِ.

• وَنَجْوُهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ.

• وَالأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسَتْرِهِ وَابْتِلَاعِهِ.

• وَإِذَا لَبِسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَتْ عَلَيْهِ وَفْقاً، وَإِذَا لَبِسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ طَوِيلِهِمْ وَقَصِيرِهِمْ زَادَتْ عَلَيْهِ شِبْراً.

• وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلىٰ أَنْ تَنْقَضِيَ أَيَّامُهُ؛ [1]

امام باقر علیه‌السلام فرمود: برای امام ده علامت است:

• پاک و ختنه شده به دنیا می‌آید.

• هرگاه [از رحم مادر] بر زمین افتد، دو کف دست بر زمین می‌نهد و صدا به شهادتین بلند می‌کند.

• جُنُب نمی‌شود.

• چشمش می‌خوابد و قلبش به خواب نمی‌رود.

• خمیازه نمی‌کشد و نمی‌لَمَد.

• همان گونه که از پیش رو می‌بیند، از پشت سر می‌بیند.

---

۱. الکافی ۱: ۳۸۸ ـ ۳۸۹، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱۶۸، حدیث ۳۸.

- مدفوعش بوی مشک می‌دهد.
- زمین وظیفه دارد مدفوع امام را بپوشاند و آن را ببلعد.
- هرگاه زره رسول خدا ﷺ را بپوشد [انگار] برای او ساخته‌اند و هرگاه دیگر مردمان (بلند قد و کوتاه قدّ آنها) آن را بپوشند، یک وجب بلندتر آید.
- تا زنده است مُحَدَّث باشد [با فرشته ارتباط دارد].

حدیث (۷۳)

تسلیتی از سوی خدای ﷻ هنگام مرگ پیامبر ﷺ

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

حسین بن محمّد اشعری روایت می‌کند از مُعَلَّی بن محمّد، از منصور بن عبّاس، از علی بن اَسباط، از یعقوب بن سالم، از شخصی، از امام باقر علیه‌السلام که فرمود:

لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتَّىٰ ظَنُّوا أَنْ لَا سَمَاءَ تُظِلُّهُمْ وَلَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ.

فَبَيْنَا هُمْ كَذٰلِكَ، إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ لَا يَرَوْنَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَهُ، فَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، إِنَّ فِي اللَّهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَنَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، وَدَرَكاً لِمَا فَاتَ.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾. (۱)

إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَفَضَّلَكُمْ وَطَهَّرَكُمْ، وَجَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَاسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ،

---

۱. سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۱۸۵.

وَأَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ، وَجَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ، وَعَصَا عِزِّهِ، وَضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ نُورِهِ، وَعَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ، وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ.

فَتَعَزَّوْا بِعَزَاءِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ، وَلَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ ﷻ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ، وَاجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ.

وَأَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ؛ فَمَنْ تَوَلَّاكُمْ فَازَ، وَمَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ.

مَوَدَّتُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ فِي كِتَابِهِ عَلَىٰ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِكُمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ.

فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الأُمُورِ، فَإِنَّهَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ.

قَدْ قَبَّلَكُمُ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعَةً وَاسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الأَرْضِ؛ فَمَنْ أَدَّىٰ أَمَانَتَهُ، آتَاهُ اللَّهُ صِدْقَهُ؛ فَأَنْتُمُ الأَمَانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ، وَلَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ، وَالطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ.

وَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ أَكْمَلَ لَكُمُ الدِّينَ، وَبَيَّنَ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ، فَلَمْ يَتْرُكْ لِجَاهِلٍ حُجَّةً؛ فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسَىٰ فَعَلَى اللَّهِ حِسَابُهُ.

[وَاللَّهُ] مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ، وَأَسْتَوْدِعُكُمُ اللَّهَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ.

فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّعْزِيَةُ؟

فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ، تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ؛ [1]

چون رسول خدا ﷺ درگذشت، آل محمّد طولانی‌ترین شب را به سر بُرد تا اینکه گمان بردند آسمانی که بر آنان سایه افکنَد و زمینی که آنان را در بر دارد،

---

١. الكافي ١: ٤٥٥، حديث ١٩؛ بحار الأنوار ٢٢: ٥٣٧ ـ ٥٣٨، حديث ٣٩.

وجود ندارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ در راه رضای خدا کینهٔ خویشاوندان و بیگانگان را علیه خود برانگیخت.[۱]

---

۱. این عبارت، ترجمهٔ «لأنّ رسولَ الله وترَ الأقربين والأبعدين في الله» است.
مرحوم سید جواد مصطفوی در «ترجمهٔ اصول کافی ۲: ۳۳۵» آن را این گونه ترجمه می‌کند: «زیرا رسول خدا ﷺ خویش و بیگانه را در راه خدا متّحد ساخته بود».
آیت الله کمره‌ای در «ترجمهٔ اصول کافی ۳: ۲۷۷» در ترجمهٔ عبارت مذکور می‌نگارد: «زیرا رسول خدا ﷺ در راه خداوند، نزدیکان و دوران را خون‌خواه کرده بود (و بیم آن می‌رفت که همه به خاندان او بشورند)».
در «تحفة الأولياء ۲: ۵۳۸» عبارت این گونه ترجمه شده است: «زیراکه رسول الله ﷺ با خویشان و بیگانگان در راه خدا دشمنی کرده بود (و همه را چیزی که مکروه طبع ایشان بود رسانیده؛ چون کشتن و زخم زدن و غیره)».
علّامهٔ مجلسی ﷺ در «تحف العقول ۵: ۲۲۶» در شرح این فقرهٔ حدیث می‌نویسد: یعنی پیامبر بر ایشان زخم زد و خویشان آنها را کشت و آنها را صاحبِ خون ساخت (که در پی خون‌خواهی برمی‌آمدند) و به اموالشان آسیب رساند. همهٔ اینها برای به دست آوردن رضایت خدا بود...
جوهری می‌گوید وَتْر، خون‌خواهی است. موتور کسی است که از وی فردی را کشته‌اند و خونش تدارک نشده است... وَتَرَ حَقَّه؛ یعنی حقّش را ضایع کرد.
فیروزآبادی می‌گوید: وَتْر یا وِتْر به معنای خون‌خواهی یا ظلم در آن است... وَتَرَ الرَّجُلَ؛ یعنی او را ترساند و ناخوشایندی به او رساند. وَتَرَ مالَه؛ یعنی مالش را به او کم داد.
و گفته‌اند: وتر به معنای «حقد» (کینه) است؛ یعنی پیامبر ﷺ آنان را بر خود و خانواده‌اش خشمگین ساخت و برای آنکه خدا را خشنود سازد، کاری کرد که آنان کینهٔ خاندانش را به دل گرفتند.
این معنا با آنچه در لغت هست ساز نمی‌افتد، گرچه به آنچه آوردیم، برمی‌گردد.
و گفته‌اند: وَتْر ذَحْل (خون‌خواهی) است و آن طلب مکافات به سببِ جنایتی (قتل یا زخم یا مانند آن) است که بر شخص رفته است.
مقصود این است که رسول خدا ﷺ مکافات بر جنایاتی را که بر خویشان و بیگانگان می‌شد پی می‌جست و ظلم و جور را از آنها برطرف می‌ساخت و حافظ حقوق آنان بود...
در «مجمع البحرين ۳: ۵۰۹» در بیان عبارت مذکور آمده است: أي قطعهم وأبعدهم عنه في الله؛ یعنی در راه خدا رابطه‌اش را با آنها بُرید و آنان را از خود راند و دور ساخت.

در همان وقت که آنان در این حال بودند، ناگهان پیکی که او را نمی‌دیدند و کلامش را می‌شنیدند، آمد و گفت:

سلام بر شما اهل بیت، و رحمت و برکات خدا بر شما باد! در راه خدا بودن، تسلّایی از هر مصیبتی و نجاتی از هر هلاکتی و جبرانی برای از دست رفته‌هاست.

«هر نفسی مرگ را می‌چشد ومزدتان را روزقیامت ـ بی‌کم و کاست ـ بپردازند. هرکه [در آن روز] از دوزخ برکنار ماند و به بهشت درآمد، رستگار و پیروز است، و زندگی دنیا جز کالایی فریبنده نیست».

خدا شما را برگزید و برتراند و پاکاند و خاندانِ پیامبرش قرار داد و علمش را به شما سپرد و کتابش را به شما میراثاند و شما را تابوت علم و عصای عزّت خویش ساخت، و شما را به نورش مَثَل زد، و از لغزش‌ها مصون داشت و از فتنه‌ها ایمن کرد.

به تسلّای خدا بیارامید، خدا رحمتش را از شما نگرفت، و نعمت‌هایش را از شما نسترد.

شما اهل الله‌اید؛ کسانی که نعمت به ایشان تمام گشت و [به وسیلهٔ آنها] پراکندگی [از میان رفت و] همبستگی ایجاد شد و وحدت کلمه پدید آمد.

شما اولیای خدایید، هرکه در لوای شما درآمد، رهید و هرکه حقّتان را خورد لَهید.

مودّت شما از سوی خدا ـ در قرآن ـ بر بندگان باایمان، واجب شد. خدا هرگاه بخواهد به یاری‌تان تواناست.

برای نیک فرجامی، بُردبار بمانید؛ چراکه [همهٔ] امور به خدا می‌انجامد.

خدا از پیامبرش امانت [سپرده به او را] پذیرفت و به شما (که اولیای مؤمن او در زمین‌اید) سپرد. هرکه از پس این امانت الهی برآید، خدا صدقش را به او ارزانی دارد. شما امانت سپرده شدهٔ خدایید، مودّت شما لازم و طاعت شما واجب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح شد که دین را برایتان کامل ساخت و راه برون‌رفت را برای شما روشن ساخت و برای جاهل، حجّت وانهاد؛ پس هرکه [به شما] جهل ورزد یا خود را نادان بنماید یا [حقّ شما را] انکار کند یا از یاد ببرد یا خود را [در این باره] به فراموشی زند، سروکارش با خداست.

و خدا ورای حوایج شماست (شما را به خدا می‌سپارم و سلام بر شما باد).

از امام باقر علیه السلام پرسیدم: این تسلّا دهی از سوی که بود؟

فرمود: از جانب خدای متعال.

حدیث (۷۴)

[درخواست آمرزش از خدا برای علی علیه السلام به حق علی علیه السلام]

از **مناقب آل ابی طالب**، اثر ابن شهر آشوب رحمه الله.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

سَأَلْتُ النَّبِيّ صلی الله علیه و آله مَرَّةً أَنْ يَدْعُو لِي بِالْمَغْفِرَةِ. فَقَالَ: أَفْعَلُ لأَجْلِكَ يَا عَلِيُّ. فَقَامَ فَصَلّىٰ صَلَاةً، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، رَفَعَ يَدَيْهِ بِالدُّعَاءِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ عَلِيٍّ عَبْدَكَ أَنْ تَغْفِرَ لِعَلِيٍّ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هٰذَا؟

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، لَمْ أَجِدْ أَكْرَمَ مِنْكَ عَلَى اللَّهِ فَأَسْتَشْفِعُ بِهِ إِلَيْهِ؛[1]

یک بار از پیامبر ﷺ خواستم که برایم آمرزش بطلبد. فرمود: ای علی، برایت این کار را می‌کنم. برخاست و نمازی گزارد، چون از نماز فارغ شد، دست به دعا بلند کرد. شنیدم می‌فرمود: خدایا، به حقّ علی ـ بنده‌ات ـ از تو می‌خواهم که علی را بیامرزی.

پرسیدم: ای رسول خدا، این چه دعایی بود؟

فرمود: ای علی، هیچ کس را گرامی‌تر از تو نزد خدا نیافتم که او را پیش خدا شفیع سازم.

حدیث (۷۵)

[آفرینش پیامبر از نور خدا و اهل بیت از نور پیامبر ﷺ و محبّان اهل بیت از نور آنها]

از **الأمالی**، اثر شیخ طوسی رحمه‌الله.

شیخ طوسی رحمه‌الله می‌گوید: به ما خبر داد حسین بن عُبَیدالله غضائری، از علی بن محمّد عَلَوی، از حسین بن علی بن صالح بن شُعَیْب جوهری، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، از [علی بن] محمّد بن محمّد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، از صادق، جعفر بن محمّد، از پدرش از پدرانش علیهم‌السلام[2] فرمود: برای ما حدیث

---

۱. شرح نهج البلاغه ۲۰: ۳۱۶.

۲. در اَمالی طوسی آمده است: «از علی بن محمد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن علی ...».
محقق کتاب، در پی‌نوشت، می‌نگارد: اینکه در بعضی از نسخه‌ها آمده است: «از صادق، جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش» درست نیست؛ زیرا اسحاق بن اسماعیل از اصحاب امام حسن بن علی عسکری علیه‌السلام می‌باشد.

کرد حسن بن علی (صلوات خدا بر هر دوشان باد) فرمود: شنیدم جدّم رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ ﷻ، وَخُلِقَ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ نُورِي، وَخُلِقَ مُحِبُّوهُمْ مِنْ نُورِهِمْ، وَسَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ؛[1]

من از نور خدای بزرگ آفریده شدم و اهل بیتم از نور من پدید آمدند و محبّان آنان از نور آنها خلق شدند و دیگر مردمان در دوزخ‌اند.

حدیث (۷۶)

[امارتِ علی علیه السلام از سوی خدا و فضایل بی‌مانند او]

الأمالی، اثر صدوق رحمه الله.

از جعفر بن محمّد بن مَسْرور، از حسین بن محمّد بن عامر، از عمویش عبدالله بن عامر، از ابن اَبی عُمَیر، از حَمْزة بن حُمران، از پدرش، از ابو حمزه، از علیّ بن حسین، از پدرش، از امیرالمؤمنین علیه السلام:

أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّكَ تُدْعىٰ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ أَمَّرَكَ عَلَيْهِمْ؟

قَالَ: اللَّهُ ـ جَلَّ جَلَالُهُ ـ أَمَّرَنِي عَلَيْهِمْ.

فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَصْدُقُ[2] عَلِيٌّ فِيمَا يَقُولُ أَنَّ اللَّهَ أَمَّرَهُ عَلىٰ خَلْقِهِ؟

---

۱. امالی شیخ طوسی: ٦٥٤ ـ ٦٥٥، حدیث ١٣٥٥؛ بحار الأنوار ١٥: ٢٠، حدیث ٣٢.

۲. در مآخذ «أيَصْدُقُ» ضبط است.

فَغَضِبَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ: إِنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِوَلَايَةٍ مِنَ اللَّهِ ﷻ عَقَدَهَا لَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ وَأَشْهَدَ عَلىٰ ذٰلِكَ مَلَائِكَتَهُ.

إِنَّ عَلِيّاً خَلِيفَةُ اللَّهِ، وَحُجَّةُ اللَّهِ، وَإِنَّهُ لِإِمَامُ الْمُسْلِمِينَ، طَاعَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ.

فَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ جَهِلَنِي، وَمَنْ عَرَفَهُ فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي، وَمَنْ جَحَدَ إِمْرَتَهُ فَقَدْ جَحَدَ رِسَالَتِي، وَمَنْ دَفَعَ فَضْلَهُ فَقَدْ تَنَقَّصَنِي، وَمَنْ قَاتَلَهُ فَقَدْ قَاتَلَنِي، وَمَنْ سَبَّهُ فَقَدْ سَبَّنِي؛ لِأَنَّهُ مِنِّي، خُلِقَ مِنْ طِينَتِي، وَهُوَ زَوْجُ فَاطِمَةَ ابْنَتِي، وَأَبُو وَلَدَيَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.

ثُمَّ قَالَ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ حُجَجُ اللَّهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، أَعْدَاؤُنَا أَعْدَاءُ اللَّهِ، وَأَوْلِيَاؤُنَا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؛[1]

شخصی پیش امام علی علیه‌السلام آمد و گفت: ای ابوالحسن، تو را امیر مؤمنان صدا می‌زنند! چه کسی تو را بر ایشان امارت داد؟

امام علیه‌السلام فرمود: خدای بزرگ مرا بر آنها امیر ساخت.

آن شخص، پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا علی راست می‌گوید که خدا او را بر خلق امارت داد؟

پیامبر ﷺ به خشم آمد و فرمود: علی از جانب خدا و به سبب ولایتی که خدا به او داد (بالای عرش، عقد ولایت را برای او بست و فرشتگانش را بر این کار شاهد گرفت) امیرالمؤمنین شد.

---

١. امالی شیخ صدوق: ١٣١ ـ ١٣٢، مجلس ٢٧، حدیث ٨؛ بحار الأنوار ٣٦: ٢٢٧ ـ ٢٢٨، حدیث ٥.

علی خلیفهٔ خدا و حجّت او و امام مسلمانان است. طاعتِ وی با طاعتِ خدا و معصیتِ وی با معصیت خدا مقرون است.

هرکه او را نشناسد، مرا نشناخت؛ هرکه او را شناخت، به من معرفت یافت. هرکه امامت او را انکار کرد، نبوّتم را برنتافت؛ هرکه امارت علی را برنتافت، رسالت مرا انکار کرد؛ هرکه فضل علی را پس زد، بر من عیب گرفت؛ هرکه با او جنگید، با من درافتاد؛ هرکه او را دشنام داد، مرا ناسزا گفت؛ زیرا علی از من است، از طینتِ من پدید آ مد. علی، همسر فاطمه ـ دخترم ـ و پدر حسن و حسین (دو فرزندم) است.

سپس فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه نفر از نسل حسین، حجّت‌های خدا بر خلق اوییم. دشمنانِ ما، دشمنان خدایند و اولیای ما، اولیای خدا می‌باشند.

حدیث (۷۷)

سخن گفتن ذوالفقار

کتاب الیقین، اثر سید بن طاووس ﷺ.

از مناقب محمّد بن جریر طبری (سُنّی) صاحب تاریخ طبری.

طبری می‌گوید: برایم حدیث کرد داود بن عُمَر بن عبدالله بن اسحاق، گفت: برایم حدیث کرد [مُسَدَّد بن] مُسَرْهَد اَسَدی [مسرد بن مستر] گفت: برایم حدیث کرد روح بن عبدالله جُرجانی، گفت: برایم حدیث کرد ابو الأَحْوَص، عبدالله بن یَسار، گفت: به ما خبر داد زرارة بن اَعین، از عِکْرِمَه، از ابن عبّاس که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَعْطَانِي ذَا الْفَقَارِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، خُذْهُ وَأَعْطِهِ خَيْرَ أَهْلِ الأَرْضِ.

فَقُلْتُ: مَنْ ذٰلِكَ يَا رَبِّ؟

فَقَالَ: خَلِيفَتِي فِي الأَرْضِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

وَإِنَّ ذَا الْفَقَارِ كَانَ يَنْطِقُ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام وَيُحَدِّثُهُ حَتّىٰ أَنَّهُ هَمَّ يَوْماً بِكَسْرِه، فَقَالَ: مَهْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي مَأْمُورٌ، وَقَدْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِ الْمُشْرِكِ تأخِيرٌ؛ [1]

رسول خدا ﷺ فرمود: خدای متعال ذوالفقار را به من داد و فرمود: ای محمّد، این را بگیر و به بهترین اهل زمین بده.

پرسیدم: پروردگارا، آن شخص کیست؟

فرمود: خلیفه‌ام در زمین، علیّ بن اَبی طالب.

ذوالفقار با علی علیه السلام حرف می‌زد و او را حدیث می‌کرد. روزی علی خواست ذوالفقار را بشکند [زیرا مشرکی را با آن زد، ذوالفقار او را نکشت] ذوالفقار [به سخن آمد و] گفت: ای امیرالمؤمنین، دست نگه‌دار! من مأمورم، اَجَل این مشرک تأخیر افتاد.

حدیث (۷۸)

ماجرای پیراهن

از **الأمالی**، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

روایت است از ابو محمّد فَحّام، از پدرش، [2] از ابو محمّد عسکری علیه السلام

---

۱. الیقین: ۲۱۶ ـ ۲۱۷؛ بحار الأنوار ۴۲: ۶۷، حدیث ۱۳.

۲. این سند، براساس نقل «بحار الأنوار» می‌باشد. در «الخرائج» سند بدین‌گونه است: از ابو محمّد فحّام، از عموی پدرش، از ... .

از پدرانش، از حسین علیه‌السلام، از قنبر که گفت:

كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ عليه‌السلام [1] عَلىٰ شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَنَزَعَ قَمِيصَهُ وَنَزَلَ إِلَى الْمَاءِ، فَجَاءَتْ مَوْجَةٌ فَأَخَذَتِ الْقَمِيصَ، فَإِذَا هَاتِفٌ يَهْتِفُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، انْظُرْ عَنْ يَمِينِكَ وَخُذْ مَا تَرىٰ.

فَإِذَا مِنْدِيلٌ عَنْ يَمِينِهِ وَفِيهِ قَمِيصٌ مَطْوِيٌّ، فَأَخَذَهُ وَلَبِسَهُ.

وَإِذَا فِي جَيْبِهِ رُقْعَةٌ فِيهَا مَكْتُوبٌ: هَدِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، هٰذَا قَمِيصُ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ، ﴿كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْماً آخَرِينَ﴾ [2]؛ [3]

---

۱. در «اثبات الهداة ۳: ۴۹۱» همین‌گونه، ضبط است، لیکن در دیگر مآخذ آمده است: «وكنتُ مع اميرالمؤمنين عليه‌السلام»، «كنت مَعَ مولايَ علي عليه‌السلام» و ... .

۲. سورهٔ دخان (٤٤) آیهٔ ۲۸.

۳. الخرائج والجرائح ۲: ۵۵۹ ـ ۵۶۰، حدیث ۱۷؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۲۶، حدیث ۱۳.

این روایت، در «امالی طوسی» یافت نشد، لیکن در «الخرائج» سند روایت بدین‌گونه است: ومنها ما رُوِيَ عَن أبي جعفر طوسي، عن أبي محمّد الفحّام ...

به نظر می‌رسد، مؤلف رحمه‌الله با توجه به این سند، روایت را به نقل از «امالی طوسی» اسناد می‌دهد.

البته این روایت در «مائة منقبه: ۷۰» اثر ابن شاذان (که از معاصران شیخ طوسی به شمار می‌رود و سال درگذشت هر دو، ٤٦٠ هجری می‌باشد) وجود دارد و سند روایت در آن چنین است:

برایم حدیث کرد شیخ صالح، ابو عبدالله، حسین بنُ عبدالله قَطیعی رحمه‌الله گفت: برایم حدیث کرد ابوالحسن، محمد بن احمد هاشمی منصوری، گفت: برایم حدیث کرد ابو موسی، عیسی بن احمد، گفت: برایم حدیث کرد علی بن محمد، از پدرش، از علی بن موسی الرّضا ...

ابن شهرآشوب رحمه‌الله نیز در «مناقب آل أبی طالب ۲: ۲۲۹» این روایت را با اندکی اختلاف، می‌آورد.

به نظر می‌رسد اولین مأخذ این روایت، کتاب «خصائص الأئمه» اثر سید رضی رحمه‌الله (متوفّای سال ٤٠٦ هجری) است.

در این کتاب، در صفحهٔ ۵۷، سند روایت، بدین‌گونه است:

برایم حدیث کرد ابو محمّد، هارون بن موسی بن احمد (معروف به تلّعُكْبَری) گفت: برایم ⇐

قَنبر می‌گوید: با مولایم علی علیه‌السلام در کنار فرات بودم، پیراهنش را درآورد و داخل آب شد. موجی آمد و پیراهن را با خود برد. ناگهانی هاتفی صدا زد: ای ابوالحسن، به راست خویش بنگر و آنچه را می‌بینی بگیر!

دستمالی در سمت راست آن حضرت نمایان شد و در آن پیراهن تا کرده بود. امام علیه‌السلام آن را گرفت و پوشید.

در جیب آن رقعه‌ای بود و در آن این نوشته وجود داشت: هدیه‌ای از جانب خدای عزیز و حکیم به علیّ بن اَبی طالب. این، پیراهن هارون بن عمران است «این گونه آن را به قوم دیگری ارث دادیم». (۱)

حدیث (۷۹)

جبرئیل کجاست؟

روضة العارفین، اثر سیّد توبلی رحمه‌الله.

از «حیاة القلوب» (اثر قطب الدین اشکوری رحمه‌الله) از صدوق رحمه‌الله در کتاب «روضة الغرّاء» روایت است که:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلىٰ مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاوَاتِ فَإِنِّي أَعْرَفُ بِهَا مِنِّي بِطُرُقِ الأَرْضِ.

⇐ حدیث کرد ابوالحسن، محمد بن احمد بن عُبَیدالله بن احمد بن عیسی بن منصور، گفت: برایم حدیث کرد ابو موسی، عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور، گفت: برایم حدیث کرد ابو محمد، حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی...

۱. این روایت با اندکی اختلاف در «خصائص الأئمه: ۵۷، حدیث ۱» آمده است.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ وَسَطِ الْقَوْمِ، فَقَالَ لَهُ: أَيْنَ جَبْرَئِيلُ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ؟

فَرَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَلَمْ يَجِدْ مَوْضِعاً.

فَالْتَفَتَ إِلَى الرَّجُلِ وَقَالَ: وَالشَّيْخُ جَبْرَئِيلُ.

فَصَفَقَ طَائِراً مِنْ بَيْنِ النَّاسِ. فَضَجَّ عِنْدَ ذٰلِكَ الْحَاضِرُونَ وَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللّٰهِ حَقّاً حَقّاً؛ (۱)

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر منبر کوفه در حال سخنرانی بود، فرمود: ای مردم، پیش از آنکه مرا نیابید از من بپرسید، از راه‌های آسمان‌ها از من بپرسید؛ چراکه آنها را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسم.

مردی از میان جمعیّت برخاست و گفت: جبرئیل هم اکنون کجاست؟

امام علیه‌السلام چشم به طرف آسمان انداخت، سپس به زمین نگریست، آن گاه نگاهی به مشرق افکند، پس از آن، سوی مغرب چشم دوخت، جایی را [که جبرئیل در آن باشد] نیافت.

سپس سوی آن مرد نگاه کرد و فرمود: ای شیخ، تو جبرئیلی!

وی بال زنان از میان مردم پرید ـ در این هنگام ـ حاضران فریاد برآوردند و گفتند: شهادت می‌دهیم که به راستی راستی، تو خلیفهٔ رسول خدایی.

---

۱. آیة الله مرعشی نجفی رحمه‌الله سندهای گوناگونی را از اهل سنت برای این حدیث می‌آورد. بنگرید به، شرح احقاق الحق ۷: ۶۲۱ ـ ۶۲۲ (و جلد ۱۶، ص ۴۸۵؛ و جلد ۲۳، ص ۳۳۳ و ۴۲۹؛ و جلد ۳۲، ص ۶۸ ـ ۶۹).

[یادآوری]

می‌گویم: شاذان بن جبرئیل در دو کتاب «الفضائل» و «الروضه» این روایت را به طور مُرسل می‌آورد.[۱]

حدیث (۸۰)

[درخواست عفو گناهان با دست به دامان شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت]

الفضائل، اثر شاذان بن جبرئیل رحمه الله.

رَوىٰ الإِمَامُ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ عليه السلام أَنَّهُ كَانَ جَالِساً فِي الْحَرَمِ فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَجَاءَهُ رَجُلٌ شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدْ مَضىٰ عُمُرُهُ فِي الْمَعْصِيَةِ، فَنَظَرَ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالَ: نِعْمَ الشَّفِيعُ إِلَى اللَّهِ لِلْمُذْنِبِينَ.

فَأَخَذَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

بِحَقِّ جَلَالِ وَجْهِكَ يَا وَلِيِّ ... بِحَقِّ الْهَاشِمِيِّ الأَبْطَحِيِّ
بِحَقِّ الذِّكْرِ إِذْ يُوحىٰ إِلَيْهِ ... بِحَقِّ وَصِيِّهِ الْبَطَلِ الْكَمِيِّ
بِحَقِّ الطَّاهِرَيْنِ ابْنَيْ عَلِيٍّ ... وَأُمِّهِمَا ابْنَةِ الْبَرِّ الزَّكِيِّ
بِحَقِّ أَئِمَّةٍ سَلَفُوا جَمِيعاً ... عَلىٰ مِنْهَاجِ جَدِّهِمُ النَّبِيِّ
بِحَقِّ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ إِلَّا ... غَفَرْتَ خَطِيئَةَ الْعَبْدِ الْمُسِيِّ

قَالَ: فَسَمِعَ هَاتِفاً يَقُولُ: يَا شَيْخُ، كَانَ ذَنْبُكَ عَظِيماً وَلٰكِنْ غَفَرْنَا لَكَ جَمِيعَ ذُنُوبِكَ لِحُرْمَةِ شُفَعَائِكَ.

---

۱. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علیّ بن اَبی طالب علیه السلام: ۳۳ ـ ۳٤، حدیث ۲۰؛ فضائل ابن شاذان: ۹۸؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۰۸، حدیث ۱۳.

فَلَوْ سَأَلْتَ [1] ذُنُوبَ أَهْلِ الأَرْضِ، لَغَفَرْنَا لَهُمْ غَيْرَ عَاقِرِ النَّاقَةِ وَقَاتِلَةِ الأَنْبِيَاءِ وَالأَئِمَّةِ؛ [2]

امام صادق عليه السلام روايت می‌کند که آن حضرت در حالی که در خانهٔ خدا در مقام ابراهیم عليه السلام نشسته بود، پیرمردی نزدش آمد که عمرش در معصیت سپری شده بود. به امام عليه السلام نگریست و گفت: خوب شفیعی برای گنه‌کاران پیش خدایی!

پس پردهٔ کعبه را گرفت و سرود:

- ای ولی، به حقّ جلالت رویت، به حقّ پیامبر هاشمی که از سرزمین مکّه است؛

- به حقّ قرآن که سویش وحی شد، به حقّ وصیّ او، آن قهرمان دلاور؛

- به حقّ دو فرزند پاک علی و مادرشان، دختر پیامبر نیکوکار و پاک؛

- به حقّ امامانی که همه‌شان بر راه و رسم پیامبرند؛

- به حقّ قائم [آل محمّد] مهدی، از خطای این بندهٔ گنه‌کار درگذر.

فرمود: شنید هاتفی می‌گوید: ای شیخ، گناهت بزرگ است، لیکن همهٔ گناهانت را به خاطر حرمتِ شفیعانت آمرزیدیم.

اگر [آمرزش] گناهان [همهٔ] اهل زمین را درخواست می‌کردی، آنها را می‌آمرزیدیم به جز گناه کسی که ناقهٔ صالح را پی کرد و قاتلان انبیا و ائمّه.

---

١. در مآخذ آمده است: فلو سَأَلْتَنَا ... .

٢. فضائل ابن شاذان: ٦٦؛ بحار الأنوار ٩١: ٢٠، حديث ١٤.

حدیث (۸۱)

[تأویل نماز، زکات، روزه ... فحشا، منکر و... در قرآن]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی ﷺ.

از شیخ طوسی ﷺ با اسنادش به فضل بن شاذان، روایت است از داود بن کثیر که گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنْتُمُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ؟ وَأَنْتُمُ الزَّكَاةُ؟ وَأَنْتُمُ الْحَجُّ؟

فَقَالَ: يَا دَاوُدُ، نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَنَحْنُ الزَّكَاةُ، وَنَحْنُ الصِّيَامُ، وَنَحْنُ الْحَجُّ، وَنَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ، وَنَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾. [۱]

وَنَحْنُ الآيَاتُ، وَنَحْنُ الْبَيِّنَاتُ.

وَعَدُوُّنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ: ﴿الْفَحْشَاءُ وَالْمُنْكَرُ وَالْبَغْيُ﴾؛ [۲] **﴿وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلَامُ﴾؛** [۳] **﴿وَالأَصْنَامُ﴾؛** [٤] **﴿وَالأَوْثَانُ﴾؛** [٥] **﴿وَالْجِبْتُ وَالطَّاغُوتُ﴾؛** [٦] **﴿وَالْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ﴾.** [۷]

---

۱. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۱۵.
۲. سورهٔ نحل (۱٦) آیهٔ ۹۰.
۳. سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۹۰.
٤. سورهٔ ابراهیم (۱٤) آیهٔ ۳۵.
۵. سورهٔ حج (۲۲) آیهٔ ۳۰.
٦. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ۵۱.
۷. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۷۳.

يَا دَاوُدُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا، وَفَضَّلَنَا وَجَعَلَنَا أُمَنَاءَهُ وَحَفَظَتَهُ وَخُزَّانَهُ عَلىٰ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ.

وَجَعَلَ لَنَا أَضْدَاداً وَأَعْدَاءً، فَسَمَّانَا فِي كِتَابِهِ، وَكَنّىٰ عَنْ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الأَسْمَاءِ وَأَحَبِّهَا إِلَيْهِ تكنيةً عن العَدُوّ،[1] وَسَمّىٰ أَضْدَادَنَا وَأَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَكَنّىٰ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَضَرَبَ لَهُمُ الأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَبْغَضِ الأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَإِلىٰ عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ؛[2]

داود بن كثير می‌گويد: به امام صادق عليه‌السلام گفتم: [آيا] در كتاب خدای عزوجل نماز شماييد؟ زكات شماييد؟ حج شماييد؟!

امام عليه‌السلام فرمود: ای داود، در كتاب خدا، ماييم نماز، ماييم زكات، ماييم روزه، ماييم حج، ماييم بَلَد حرام، ماييم كعبه، ماييم قبله، ماييم وجه خدا.

خدای متعال می‌فرمايد: «هر كجا رو كنيد، همان جا وجه خداست».

آيات [نشانه‌ها] ماييم، بيّنات [دلايل روشن] ماييم.

در كتاب خدا، دشمن ما فحشاست، و منكر، و بغی [تجاوز] و شراب، و قمار، و اَنصاب، و اَزلام، و اَصنام، و اَوثان، و جبت، و طاغوت، و مُردار، و خون، و گوشت خوک.

ای داود، خدا ما را آفريد و خلقِ ما را گرامی داشت، ما را برتری بخشيد و اُمنای خويش و حافظان و خزانه‌داران بر آنچه در آسمان‌ها و زمين هست، قرار داد.

---

١. عبارت «تكنيةً عن العَدوّ» در متن بحار، وجود ندارد.

٢. تأويل الآيات: ٢١ ـ ٢٢؛ بحار الأنوار ٢٤: ٣٠٣، حديث ١٤.

و خدا برای ما اَضداد و دشمنانی قرار داد؛ از نام ما در کتابش با زیباترین نام‌ها و دوست داشتنی‌ترین کنایه‌ها ـ نزدش ـ کنایه آورد.

دشمنان و مخالفان ما را نیز در کتابش نام برد و برای آنها ـ در قرآن ـ به منفورترین اسامی نزدش و نزد بندگان باتقوایش کنایه آورد و مَثَل زد.

حدیث (۸۲)

[اصل خیر و فروع آن و اصل شر و فروع آن]

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمه‌الله.

از شیخ طوسی ـ به سندش ـ از فضل بن شاذان (به اسنادش) از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ، وَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَكَظْمُ الْغَيْظِ، وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ، وَرَحْمَةُ الْفَقِيرِ، وَتَعَاهُدُ الْجَارِ، وَالإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لأَهْلِهِ.

وَعَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ، وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَفَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمُ الْكَذِبُ وَالنَّمِيمَةُ وَالْبُخْلُ وَالْقَطِيعَةُ وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ، وَتَعَدِّي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عزوجل بِهَا،[1] وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ؛ مِنَ الزِّنَا وَالسَّرِقَةِ، وَكُلُّ مَا وَافَقَ ذٰلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ.

وَكَذَبَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفَرْعٍ غَيْرِنَا؛[2]

ماییم اصل هر خیر (خوبی) و از فروع ماست هر کار نیک، و از بِرّ (و نیکی)

---

۱. این ضبط، در «تفسیر برهان ۱: ۵۳» هست، در دیگر مآخذ، واژهٔ «بها» نیست.

۲. تأویل الآیات: ۲۲؛ بحار الأنوار ۲٤: ۳۰۳ ـ ۳۰٤، حدیث ۱۵.

است: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، عفو از خطاکار، رحمت بر فقیر، رسیدگی به همسایه، اقرار به فضلِ اهل فضل.

و دشمن ما اصل (و بن‌مایهٔ) هر شرّ و بدی است و از فروع (و شاخه‌های) آنهاست هر کار زشت و ناروا.

و از کارهای ناشایست آنهاست: دروغ، سخن‌چینی، بُخل، قطع رحم، رباخواری، خوردن ناحقّ مال یتیم، تجاوز به حدودی که خدا به آنها امر کرد، ارتکاب کارهای شرم‌آور ظاهری و باطنی (زنا، سرقت و هر قبیح دیگر در این راستا).

دروغ می‌گوید کسی که بیان می‌دارد با ماست، در حالی که به شاخهٔ غیر ما می‌آویزد.

حدیث (۸۳)

[خلق فرشته‌ای به سیمای علی در زیر عرش]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمه‌الله.

از طریق اهل سنّت، در احادیث علیّ بن جَعْد،[۱] از قَتاده، از اَنس بن مالک در تفسیر این سخن خدای متعال: ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾[۲] (فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش‌اند و پروردگارشان را تسبیح می‌کنند) روایت است که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْمِعْرَاجِ، نَظَرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا

---

۱. در «بحار الأنوار» علی بن جَعْدَه، ضبط است.

۲. سورهٔ زمر (۳۹) آیهٔ ۷۵.

بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَائِماً أَمَامِي تَحْتَ الْعَرْشِ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَيُقَدِّسُهُ! فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ، سَبَقَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلىٰ هَاهُنَا؟!

قَالَ: لا، وَلٰكِنْ أُخْبِرُكَ.

يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ ﷻ يُكْثِرُ مِنَ الثَّنَاءِ وَالصَّلَاةِ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَوْقَ عَرْشِهِ، فَاشْتَاقَ الْعَرْشُ إِلىٰ رُؤْيَةِ عَلِيٍّ، فَخَلَقَ اللَّهُ هٰذَا الْمَلَكَ عَلىٰ صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، [1] لِيَنْظُرَ إِلَيْهِ الْعَرْشُ فَيَسْكُنَ شَوْقُهُ.

وَجَعَلَ اللَّهُ ـ سُبْحَانَهُ ـ تَسْبِيحَ هٰذَا الْمَلَكِ وَتَقْدِيسَهُ وَتَمْجِيدَهُ، لِشِيعَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَا مُحَمَّدُ؛ [2]

رسول خدا ﷺ فرمود: چون شب معراج شد، زیر عرش به جلوم نگاه کردم، ناگهان دیدم علیّ بن اَبی طالب زیر عرش پیشم ایستاده است، خدا را تسبیح و تقدیس می‌کند! پرسیدم: ای جبرئیل، علیّ بن اَبی طالب، پیش از من اینجا آمد؟!

جبرئیل گفت: نه، ماجرایش را به تو می‌گویم.

ای محمّد، خدای ﷻ در بالای عرش فراوان بر علیّ بن اَبی طالب ثنا و درود می‌فرستاد، عرش مشتاق دیدارِ علی شد. خدا این فرشته را بر سیمای علی زیر عرش آفرید تا عرش به او بنگرد و شوقش آرام گیرد.

ای محمّد، خدای سبحان، تسبیح این فرشته و تقدیس و تمجید او را برای شیعهٔ اهل بیت تو قرار داد.

---

۱. در «بحار»، «تحت عرشه» ضبط است.

۲. تأویل الآیات: ۵۱۳ ـ ۵۱٤؛ بحار الأنوار ۳۹: ۹۷، حدیث ۹.

حديث (۸۴)

[تفسير مساجد در قرآن]

تأويل الآيات، اثر سيّد شرف الدين نجفى رحمه الله.

در تفسير اين سخن خداى عزّ و جلّ كه مى‌فرمايد: ﴿ **وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً** ﴾ [1] (مساجد براى خداست، اَحَدى را با خدا مخوانيد) از محمّد بن عبّاس، از محمّد بن ابى بكر، از محمّد بن اسماعيل، از عيسى بن داود نجّار، از امام موسى بن جعفر عليه السلام روايت است كه فرمود:

سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: هُمُ الأَوْصِيَاءُ الأَئِمَّةُ مِنَّا وَاحِدٌ فَوَاحِدٌ، فَلَا تَدْعُوا إِلىٰ غَيْرِهِمْ فَتَكُونُوا كَمَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ أَحَداً، هٰكَذَا نَزَلَتْ؛ [2]

از پدرم ـ جعفر بن محمّد ـ شنيدم كه مى‌فرمود: آنان، امامان اوصيا از نسل مايند، يكى پس از ديگرى، غير آنان را فرانخوانيد كه چونان كسى مى‌شويد كه به همراه خدا، غير خدا را بانگ زد (آيه اين گونه نازل شد).

حديث (۸۵)

[خانهٔ امام عليه السلام محل معراج فرشتگان]

تأويل الآيات، اثر سيد شرف الدين نجفى رحمه الله.

از شيخ طوسى رحمه الله ـ به سندش از رجالش ـ از عبدالله بن عَجْلان سَكونى روايت است كه گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: بَيْتُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ مِنْ حُجْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَسَقْفُ

---

۱. سورهٔ جنّ (۷۲) آيهٔ ۱۸.

۲. تأويل الآيات: ۷۰۵؛ بحار الأنوار ۲۳: ۳۳۰ ـ ۳۳۱، حديث ۱۴.

بَيْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَفِي قَعْرِ بُيُوتِهِمْ فُرْجَةٌ مَكْشُوطَةٌ إِلَى الْعَرْشِ مِعْرَاجُ الْوَحْيِ، وَالْمَلَائِكَةُ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَطَرْفَةِ عَيْنٍ، وَالْمَلَائِكَةُ لَا يَنْقَطِعُ فَوْجُهُمْ؛ فَوْجٌ يَصْعَدُونَ وَفَوجٌ يَنْزِلُونَ.

وَإِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ـ كَشَطَ لِإِبْرَاهِيمَ عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّىٰ أَبْصَرَ الْعَرْشَ وَزَادَ اللَّهُ فِي قُوَّةِ نَاظِرِهِ.

وَإِنَّ اللَّهَ زَادَ فِي قُوَّةِ نَاظِرَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ـ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ـ وَكَانُوا يُبْصِرُونَ الْعَرْشَ، لَا يَجِدُونَ لِبُيُوتِهِمْ سَقْفاً غَيْرَ الْعَرْشِ، فَبُيُوتُهُمْ مُسَقَّفَةٌ بِعَرْشِ الرَّحْمٰنِ، وَمَعَارِجُ مِعْرَاجِ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، فَوْجٍ بَعْدَ فَوْجٍ، لَا انْقِطَاعَ لَهُمْ.

وَمَا مِنْ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الأَئِمَّةِ مِنَّا إِلَّا وَفِيهِ مِعْرَاجُ الْمَلَائِكَةِ؛ لِقَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بِكُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾.[1]

قَالَ، قُلْتُ: مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.

قَالَ: بِكُلِّ أَمْرٍ.

قُلْتُ: هٰذَا التَّنْزِيلُ؟

قَالَ: نَعَمْ؛[2]

عبدالله بن عَجْلان می‌گوید: شنیدم ابو جعفر [امام باقر عليه السلام] می‌فرمود: خانهٔ علی و فاطمه جزو حجرهٔ رسول خداست و سقف خانه‌شان عرش پروردگار جهانیان است و از ژرفای خانه‌شان شکافی تا عرش (معراج وحی) برداشته‌اند

---

١. سورهٔ قدر (٩٧) آیات ٤ ـ ٥.

٢. تأویل الآیات: ٧٩٢؛ بحار الأنوار ٢٥: ٩٧، حدیث ٧٠.

و فرشتگان صبح و شام ـ در هر ساعت و در هر چشم به هم زدنی ـ وحی را بر ایشان فرود می‌آورند. فوجِ ملائکه پیوسته ادامه دارد، فوجی بالا می‌روند و فوجی فرود می‌آیند.

خدای متعال برای ابراهیم پرده از آسمان‌ها برداشت تا اینکه عرش را دید و بر قوّت دید ابراهیم افزود.

خدا قوّتِ بینایی محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین را (صلوات خدا بر ایشان باد) افزون ساخت. آنان عرش را می‌دیدند و برای خانه‌شان سقفی جز عرش نمی‌یافتند. خانه‌شان را عرش خدای رحمان در بر دارد و نردبانِ معراجِ ملائکه و روح (فوجی پس از فوجی که پایانی ندارند) می‌باشد.

هیچ خانه‌ای از خانهٔ امامان از نسل ما نیست مگر اینکه معراج فرشتگان است؛ زیرا خدای ﷻ می‌فرماید: «ملائکه و روح در شب قدر ـ به اذن پروردگارشان ـ با هر امری فرود می‌آیند و تا طلوع فجر بر آن شب سلام باد».

گفتم: در قرآن ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ (از هر امری) می‌باشد.

فرمود: «بکلّ امر»؛ با هر امری.

گفتم: این قرائت، قرآن است؟

فرمود: آری.

حدیث (۸۶)

[حتمی بودن قیام امام مهدی علیه السلام و تفسیر آیهٔ دوازده ماه در قرآن]

از کتاب **الغیبه**، اثر شیخ مفید رحمه الله.

مفید رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علیّ بن حسین، گفت: برای ما حدیث

كرد محمّد بن يحيى [عطّار]، از محمّد بن حسن [حَسّان] از محمّد بن علی [كوفی]، از ابراهيم بن محمّد، از محمّد بن عيسى، از عبدالرزّاق، از محمّد بن سنان، از فُضَيل رَسّان [فَضّال اَبی سنان] از ابو حمزهٔ ثُمالی، گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ، قَالَ لِي: يَا أَبَا حَمْزَةَ، مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِي حَتَمَهُ اللَّهُ قِيَامُ قَائِمِنَا؛ فَمَنْ شَكَّ فِيمَا أَقُولُ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ كَافِرٌ بِهِ وَلَهُ جَاحِدٌ.

ثُمَّ قَالَ: بِأَبِي وَأُمِّي الْمُسَمّىٰ بِاسْمِي، وَالْمُكَنّىٰ بِكُنْيَتِي، السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي، بِأَبِي مَنْ يَمْلأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً.

يَا أَبَا حَمْزَةَ، مَنْ أَدْرَكَهُ فَسَلَّمَ لَهُ مَا سَلَّمَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَقَدْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ لَمْ يُسَلِّمْ لَهُ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ ﴿وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾.[1]

وَأَوْضَحُ مِنْ هٰذَا ـ الحَمْدُ اللَّهِ[2] ـ وَأَنْوَرُ وَأَبْيَنُ وَأَزْهَرُ لِمَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَأَحْسَنَ إِلَيْهِ قَوْلُ اللَّهِ عزّ وجلّ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾.[3]

وَمَعْرِفَةُ الشُّهُورِ: الْمُحَرَّمُ وَصَفَرٌ وَرَبِيعٌ وَمَا بَعْدَهُ، وَالْحُرُمُ مِنْهَا وَهِيَ رَجَبٌ وَذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ.

وذلك لَا يَكُونُ دِيناً قَيِّماً؛ لأَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارىٰ وَالْمَجُوسَ وَسَائِرَ الْمِلَلِ وَالنَّاسِ جَمِيعاً مِنَ الْمُوَافِقِينَ وَالْمُخَالِفِينَ يَعْرِفُونَ هٰذِهِ الشُّهُورَ وَيَعُدُّونَهَا بِأَسْمَائِهَا.

---

١. سورهٔ آل عمران (٣) آيهٔ ١٥١.

٢. در مآخذ «بحمد الله» ضبط است.

٣. سورهٔ توبه (٩) آيهٔ ٣٦.

وَلَيْسَ هُوَ كَذٰلِكَ. وَإِنَّمَا عَنىٰ بِهِمُ الأَئِمَّةَ الْقَوَّامينَ بِـدِينِ اللَّـهِ، وَالْـحُرُمُ مِـنْهَا: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ الَّذِي اشْتَقَّ اللَّهُ سُبْحانه لَهُ اسْماً مِن أَسْمائِهِ [إسمه (خ)]الْعُلىٰ، كَمَا اشْتَقَّ لِمُحَمَّدٍ ﷺ اسْماً مِن اسْمِهِ الْمَحْمُودِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْ وُلْدِهِ أَسْمَاؤُهُمْ عَلِيٌّ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَصَارَ لِهٰذَا الاسْمِ الْمُشْتَقِّ مِن اسْمِ اللَّهِ ﷻ حُرْمَةٌ بِهِ؛ [1]

ابو حمزه ثُمالی می‌گوید: روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم. چون کسانی که در آنجا بودند پراکنده شدند [و رفتند] امام علیه السلام به من فرمود: ای ابو حمزه، از امور حتمی که خدا قطعی ساخت، قیام قائم ماست. هرکه در آنچه می‌گویم به شک افتد، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که به او کافر است و خدا را انکار می‌کند.

سپس فرمود: پدر و مادرم فدای کسی باد که هم‌نام و هم کنیه‌ام و هفتمین نفر بعد از من است. پدرم فدای کسی باد که زمین را آکنده از عدل و داد می‌سازد، چنان که آکنده از ظلم و جور می‌شود.

ای ابو حمزه، هرکه او را درک کند و همچون تسلیم در برابر محمّد وعلی، سراپا مطیع او باشد، بهشت بر او واجب می‌شود و هرکه به [فرمان] او تن ندهد، خدا بهشت را بر وی حرام می‌گرداند و جان پناهش دوزخ است که برای ظالمان بد جایگاهی است.

روشن‌تر از این ـ خدا را شکر ـ و نورانی‌تر و روشن‌تر و درخشان‌تر [از این

---

١. این حدیث، در مجموعه آثار شیخ مفید رحمه الله یافت نگردید، لیکن در کتاب «الغیبة: ٨٧» (اثر نعمانی) هست؛ نیز بنگرید به، تأویل الآیات: ٢٠٨ ـ ٢٠٩؛ بحار الأنوار ٢٤: ٢٤١ ـ ٢٤٢، حدیث ٤.

آیه] برای کسی که خدا هدایتش کند و به وی احسان ورزد، این سخن خدا در قرآن است که فرمود:

«همانا شمار ماه‌ها ـ نزد خدا روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید ـ دوازده ماه است. چهار تا از آنها حرام است. این است دین پایدار، در این ماه‌ها به خویش ظلم نکنید».

و معرفت ماه‌های محرّم عبارت‌اند از: صفر، ربیع و ماه‌های بعد از آن که چهار تا از آنها حرام است: رجب، ذوالقعده، ذوالحجّه و محرّم.

این کار، دینِ استوار نیست؛ زیرا یهود و نصارا و مجوس (و دیگر ملّت‌ها) و همهٔ مردم (موافقان و مخالفان) این ماه‌ها را می‌شناسند و اَسامی آنها را می‌شمارند.

معنای آیه این نیست. خدا به این ماه‌ها، امامان را در نظر دارد که دین خدا را به پا می‌دارند.

و حرام‌های آن عبارت‌اند از: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام (همو که خدا نامی از اسامی عالی خویش را برای او جدا ساخت؛ چنان که برای محمّد نامی از اسم محمودش را برگرفت) و سه تن از فرزندان آن حضرت [که] نامشان «علی» است (علی بن حسین، علی بن موسی، علی بن محمّد).

برای این اسم [اسمِ علی]که مشتق از نام خدای عزّوجلّ است، (به سبب نام خدا) حرمت پدید آمد.

[یادآوری]

می‌گویم: در کتاب «غیبت نعمانی رحمه‌الله» مثل این روایت ـ از نظر سند و متن ـ آمده است.[1]

حدیث (۸۷)

[خطاب خدا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قرآن]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن اَبی عُمَیر، از ابن اُذَینه، از زُراره [یا بُرید] از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ عزوجل أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فِي كِتَابِهِ.

فَقُلْتُ: فِي أَيِّ مَوْضِعٍ؟

قَالَ: فِي قَوْلِهِ: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوكَ﴾ يا علي ﴿فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ وَمَا [فيها] تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ أَمَاتَ اللَّهُ مُحَمَّداً أَلَّا يَرُدُّوا هٰذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ ﴿ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ﴾ [عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ] ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾[2]؛[3]

خدای عزوجل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در کتابش مخاطب ساخت.

زراره می‌گوید، پرسیدم: در کدام موضع؟

---

۱. الغیبة (نعمانی): ۸۶ ـ ۸۷.

۲. سورهٔ نساء (٤) آیات ٦٤ ـ ٦٥.

۳. الکافی ۱: ۳۹۱، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ٦٥: ۲۳۳ ـ ۲۳٤.

فرمود: در این سخن که فرمود: «اگر آنان هنگامی که به خویشتن ظلم کردند، نزد تو آیند» ای علی «از خدا آمرزش بطلبند و خدا برای آنها استغفار کند و رسول برای آنها آمرزش بطلبد، او را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند. سوگند به پروردگارت، آنان ایمان نمی‌آورند تا در مشاجراتشان تو را حاکم سازند» اینکه پیمان بستند اگر خدا محمّد را میراند، این امر را به بنی هاشم برنگردانند «و پس از حکم تو [به قتل یا عفو] در خویشتن هیچ تنگنایی نیابند» «و تسلیم محض باشند».

حدیث (۸۸)

[درخشش بهشت از نور خندهٔ علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام]

الأمالی، اثر صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابراهیم بن اسحاق، از عبدالعزیز بن یحیی جَلُودی، از محمّد بن زکریّا، از شُعَیب بن واقد، از قاسم بن بَهرام، از لَیْث، از مُجاهد، از ابن عبّاس [۱] ـ در حدیثی طولانی در شأن نزول «هل أتی» ـ گفت:

فَبَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا رَأَوْا مِثْلَ الشَّمْسِ أَشْرَقَتْ لَهَا الْجِنَانُ.

فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: يَا رَبِّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً﴾. [۲]

---

۱. در «بحار الأنوار» آمده است: طالقانی، از جلودی، از جوهری، از شعیب بن واقد... و برای ما حدیث کرد محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از عبدالعزیز بن یحیی جَلودی، از حسن بن مِهران، از مَسْلَمَة بن خالد، از صادق (جعفر بن محمد) از پدرش.

۲. سورهٔ انسان (۷۶) آیهٔ ۱۳.

فَيُرْسِلُ اللَّهُ ـ جَلَّ اسْمُهُ ـ إِلَيْهِمْ جَبْرَئِيلَ، فَيَقُولُ: لَيْسَ هٰذِهِ بِشَمْسٍ، وَلٰكِنَّ عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ ضَحِكَا فَأَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ نُورِ ضَحِكِهِمَا؛ [1]

ابن عباس می‌گوید: در همان هنگام که اهل بهشت در بهشت به سر می‌برند، ناگهان می‌بینند بهشت مثل آنکه خورشید بر آن بتابد، روشن شد.

بهشتیان می‌گویند: پروردگارا، در کتابت گفتی که «اهل بهشت در آن خورشیدی نمی‌بینند»!

خدای ﷻ جبرئیل را سوی آنها می‌فرستد، وی [به آنها] می‌گوید: این روشنایی، خورشید نیست، علی و فاطمه است که خندیدند و بهشت از نور خنده‌شان، درخشید.

[یادآوری]

می‌گویم: شیوه‌ام در نقل حدیث این نیست که قسمتی را حذف کنم و بخش دیگر را بیاورم مگر در مقام استشهاد در اثنای کلام.

در اینجا، صدر حدیث حذف گردید؛ زیرا نزول «هل أتی» در شأن اهل بیت به حدّ تواتر و ضرورت می‌رسد و حدیث آن در بسیاری از کتاب‌های مشهور، تکرار شده است.

از این رو، دیدم فایدهٔ فراوانی در آن وجود ندارد؛ زیرا مقصود ما در این کتاب، بیشتر آوردن اخباری است که در آنها نکته‌های پنهان و امور طریف (شگفت و نغز) هست.

---

۱. امالی صدوق: ۲۵۶ ـ ۲۶۲ مجلس ٤٤، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۳۵: ۲۳۷ ـ ۲٤۱، حدیث ۱.

حدیث (۸۹)

[عرضهٔ هر امری نخست به امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسین، از محمّد بن اَسْلَم، از علیّ بن اَبی حمزه،[1] گفت:

سَمِعْتُهُ [أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام] يَقُولُ: مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ إِلَّا بَدَأَ بِالإِمَامِ، فَعَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ.

وَإِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ إِلىٰ صَاحِبِ هٰذَا الأَمْرِ؛[2]

علی بن حمزه می‌گوید: شنیدم امام کاظم علیه السلام می‌فرمود: هیچ فرشته‌ای را خدا در امری فرود نمی‌آورد مگر اینکه نخست پیش امام می‌رود و آن امر را بـر او عرضه می‌دارد.

آیند و روندِ فرشتگان از نزد خدای بزرگ، پیش صاحب این امر است.

حدیث (۹۰)

[نُه چیزی که خدا به امام علیه السلام ارزانی داشت]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن حسین، از احمد بن ابراهیم و احمد بن زکریّا، از محمّد بن نُعَیم، از یزدان [یَزداد] بن ابراهیم، از یکـی از اصحابش که او را حدیث کرد، گفت:

---

۱. در «بحار الأنوار» آمده است: محمّد بن حسین بن اَسْلَم، از علی بن اَبی حمزه، ...

۲. بصائر الدرجات ۱: ۹۵، حدیث ۲۲؛ بحار الأنوار ۲۶: ۳۵۷، حدیث ۲۱.

سَمِعْتُهُ [أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام] يَقُولُ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ، تِسْعَةَ أَشْيَاءَ لَمْ يُعْطِهَا أَحَداً قَبْلِي خَلَا مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله:

لَقَدْ فُتِحَتْ لِيَ السُّبُلُ، وَعُلِّمْتُ الأَنْسَابَ، وَأُجْرِيَ لِيَ السَّحَابُ، وَعُلِّمْتُ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا، وَفَصْلَ الْخِطَابِ، وَلَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي، فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي، وَلَا فَاتَنِي مَا يَكُونُ مِنْ بَعْدِي.

وَإِنَّ بِوَلَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ دِينَهُمْ، وَأَتَمَّ عَلَيْهِمُ النِّعَمَ، وَرَضِيَ لَهُمْ الإِسْلامَ.

إِذْ يَقُولُ يَوْمَ الْوَلَايَةِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْهُمْ أَنِّي الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَهُمْ دِينَهُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْهِمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَهُمُ الإِسْلَامَ دِيناً.

وَكُلُّ ذٰلِكَ مَنّاً مِنَ اللَّهِ مَنَّ بِهِ عَلَيَّ، فَلَهُ الْحَمْدُ؛[1]

شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود، امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: والله، خدای متعال، نُه چیز به من ارزانی داشت که به هیچ کس پیش از من جز محمّد صلى الله عليه وآله آنها را نداد:

جمیع راه‌ها برایم گشوده شد، به انساب آگاهی یافتم، ابر برایم به حرکت درآمد، علم مرگ‌ها و بلاها (رویدادهای ناگوار و فاجعه‌ها) و فصل الخطاب (حرف اوّل و آخر را در دعواها و اختلاف‌ها) را به من دادند، به اذن پروردگار در ملکوت نگریستم، آنچه را پیش از من بود از من پنهان نماند و آنچه را پس از من رخ خواهد داد، از دست ندادم.

به ولایتم خدا برای این امّت دینشان را کامل ساخت و نعمت‌ها را تمام کرد و اسلام را برایشان پسندید.

---

١. بصائر الدرجات ١: ٢٠١، حديث ٤؛ بحار الأنوار ٣٩: ٣٣٦، حديث ٥.

زیرا خدا در روز ولایت به محمّد ﷺ فرمود: ای محمّد، به ایشان خبر ده که امروز دینشان را برای آنها کامل کردم و نعمتم را برایشان تمام ساختم و دین اسلام را برای آنها پسندیدم.

همهٔ اینها منّتی از جانب خداست که به آن بر من منّت نهاد (و حمد و ستایش ویژهٔ خداست).

حدیث (۹۱)

حدیثی طریف

ازکتاب سرور الموالی، اثر یکی از اصحاب ما.

از مُعَلَّی بن خُنَیس روایت است که گفت:

أَتَیْتُ الصَّادِقَ علیه السلام فَلَمْ أَجِدْهُ خَالِیاً، فَجَلَسْتُ فِي مَوْضِعٍ بِأَزَائِهِ، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي قَالَ: مَرْحَباً بِابْنِ خُنَیْسٍ.

قُلْتُ: یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، تَخَالَجَ فِي صَدْرِي شَيءٌ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي خَصَّكُمُ اللَّهُ بِهِ وَفَضَّلَكُمْ عَلَى الْخَلَائِقِ تَفْضِیلاً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ لِتُوقِفَنِي عَلَیْهِ وَتُرْشِدَنِي.

قَالَ: قُلْ مَا بَدَا لَكَ یَابْنَ خُنَیْسٍ.

قُلْتُ: یَا سَیِّدِي، جَلَسْتُ إِلَىٰ رِفْقَةٍ مِنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَجَمَاعَةٍ مِنْهُمْ، فَإِذَا بِهِمْ یَثْنُونَ الأَوَّلَ وَالثَّانِي، رَوَىٰ فَقِیهٌ مِنْ فُقَهَائِهِم...

إِلَىٰ أَنْ قَالَ: فَذَكَرْتُ مَا خَصَّكُمُ اللَّهُ بِهِ، فَأَنْكَرُوا ذٰلِكَ.

قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: وَمَا الَّذِي ذَكَرْتَ لَهُمْ؟

قُلْتُ: أَمْرَ الْعِلمِ وَمَا أَعْطَاكُمُ اللَّهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ، وَأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ

وَعَلِيٌّ بَابُهَا، وَأَنَّهُ عَلَّمَ عَلِيّاً عِلْمَ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَفَصْلَ الْخِطَابِ، وَعِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَقَالُوا كُلُّهُمْ: هٰذَا مُحَالٌ، لَمْ يَطَّلِعِ اللَّهُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً، وَتَلَوْا عَلَيَّ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ؛

مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.(١)

وَقَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَداً وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾.(٢)

وَقَوْلُهُ ﷻ: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً﴾.(٣)

وَشَهِدُوا عَلَيَّ بِالْكُفْرِ بِادِّعَاءِ هٰذَا الْعِلْمِ لَكُمْ، وَبَقِيتُ مُتَحَيِّراً قَدْ قَطَعُونِي.

فَضَحِكَ الصَّادِقُ عليه السلام وَقَالَ: يَابْنَ خُنَيْسٍ، اسْتَضْعَفُوكَ الْقَوْمُ وَغَلَبُوكَ بِبَاطِلِهِمْ وَتَظَاهَرُوا عَلَيْكَ.

فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ فُعِلَ بِوَصِيِّ نَبِيِّ اللَّهِ هَارُونَ حِينَ قَالَ: ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾.(٤)

وَقَدْ فُعِلَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ذٰلِكَ وَأَكْثَرُ مِنْ هٰذَا، حِينَ أَخْرَجُوهُ إِلَى الْبَيْعَةِ.

قَالَ: يَابْنَ خُنَيْسٍ، هَلَّا أَحْضَرْتَنِيهِمْ حَتّىٰ أُرِيهِمْ أَنَّهُمْ أَوْلىٰ بِالْكُفْرِ، وَأَنَّكَ وَأَصْحَابَكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ، وَأَنَّهُمْ ظَالِمُونَ، يُكَذِّبُونَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْبَاطِنَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ إِنْكَاراً وَلَا مِنْهُ فِرَاراً.

---

١. سورهٔ انعام (٦) آيهٔ ٥٩.
٢. سورهٔ لقمان (٣١) آيهٔ ٣٤.
٣. سورهٔ جن (٧٢) آيهٔ ٢٦.
٤. سورهٔ اعراف (٧) آيهٔ ١٥٠.

قُلْتُ: هُمْ أَقَلُّ مِنْ أَنْ يَحْضُرُوا وَيَجْمَعُوا.

ثُمَّ قَالَ: يَابْنَ خُنَيْسٍ، لأَشْرَحَنَّ لَكَ كُلَّ ذٰلِكَ حَتّىٰ لَا يَشُكَّ شَاكٌّ مِنْهُم أَوْ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَلأُفَسِّرَنَّ ذٰلِكَ حَتّىٰ تَعْلَمَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ، وَأَنَّ مَنْ قَالَ بِقَوْلِهِمْ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

قَالَ الْمُعَلّىٰ: فَامْتَلأْتُ فَرَحاً وَسُرُوراً وَنَشَاطاً، وَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَنْ أَوْلىٰ بِذٰلِكَ مِنْكُمْ، وَأَنْتُمْ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَوَرَثَةُ الْعِلْمِ، وَمَهْبِطُ الْوَحْيِ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: أَوَلَا قَرَأْتَ عَلَيْهِمْ قُرْآناً عَرَبِيّاً، فَإِنَّهُ لَا شَيءَ أَغْلَبَ للطُّغَاةِ، وَلَا أَقْهَرَ لَهُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عزوجل الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ.

إِلىٰ أَنْ قَالَ: فَفِي كِتَابِ اللَّهِ عزوجل بُطْلَانٌ لِمَا ادَّعُوهُ أَكْثَرَ مِنْ مَائَةِ آيَةٍ أَنَا مُبَيِّنُهَا لَكَ يَابْنَ خُنَيْسٍ.

إِنَّ مَعْنىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ هُوَ عِلْمُ مَا غَابَ عَنْكَ، فَإِنَّ عِلْمَ الْغَيْبِ غَيْبٌ،[1] وهٰذَا مَا لَا يَظْهَرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عزوجل وَمَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ وَاخْتَصَّهُ مِنَ الأَنْبِيَاءِ وَالأَوْصِيَاءِ.

فَلَوْ قِيلَ: إِنَّ الْغَيْبَ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عزوجل وَأَنَّهُ خَصَّ قَوْمَا بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ غَيْرَهُمْ، حَمَلَهُمُ الْحَسَدُ عَلَى الْكُفْرِ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

أَرَأَيْتَ احْتِجَاجَهُمْ بِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً﴾[2] كَيْفَ لَمْ يَتْلُوا تَمَامَ الآيَةِ: ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾[3]، قَدْ خَصَّ اللَّهُ قَوْماً وَأَكْرَمَهُمْ وَفَضَّلَهُمْ عَلىٰ هٰذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ.

فَقُلْتُ: بَلىٰ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

---

١. در نسخهٔ کتاب، همین‌گونه آمده است و ظاهراً در آن غلطی وجود دارد (مؤلف رحمه الله).

٢. سورهٔ جن (٧٢) آیهٔ ٢٦.

٣. سورهٔ جن (٧٢) آیهٔ ٢٧.

قَالَ: فَنَحْنُ ـ وَاللَّهِ ـ أُولٰئِكَ الَّذِينَ خَصَّنَا بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ أَحَداً.

وَذٰلِكَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ بَعَثَ مُحَمَّداً ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَاخْتَصَّهُ بِالرِّسَالَةِ وَعَلَّمَهُ عِلْمَ الْكِتَابِ كُلَّهُ، وَفِي الْكِتَابِ عِلْمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَمَرَ نَبِيَّهُ أَنْ يُعَلِّمَ ذٰلِكَ وَصِيَّهُ فَعَلَّمَهُ عَلِيّاً عليه السلام.

فَارْتَدَّ بِذٰلِكَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَأَدْرَكَهُمُ الْحَسَدُ وَتَآمَرُوا بَيْنَهُمْ وَتَغَامَزُوا حَتّىٰ نَافَقُوا، فَعَيَّرَهُمُ اللَّهُ ﷻ فَقَالَ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُلْكاً عَظِيماً﴾ [1] وَمَا أَرَادَ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا الَّذِينَ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنَ الشُّبَهَاتِ وَطَهَّرَهُمْ، فَلَمْ يَعْبُدُوا وَثَناً وَلَا صَنَماً.

هٰكَذَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ﴾. [2]

وَقَالَ تَعَالىٰ: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾. [3]

فَكُلُّ مَنْ عَبَدَ وَثَناً أَوْ صَنَماً يَوْماً وَاحِداً مِنَ الدَّهْرِ، فَلَيْسَ بِمَعْصُومٍ وَلَا طَاهِرٍ.

قَالَ اللَّهُ ﷻ لِنَبِيِّهِ: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ [4] يَعْنِي الْوَثَنَ وَالصَّنَمَ.

فَأَعْطَاهُ اللَّهُ ﷻ الْكِتَابَ وَفِي الْكِتَابِ كُلُّ شَيءٍ، قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾. [5]

---

١. سورة نساء (٤) آية ٥٤.
٢. سورة ابراهيم (١٤) آية ٣٥.
٣. سورة ص (٣٨) آية ٢٦.
٤. سورة مدّثّر (٧٤) آية ٥.
٥. سورة انعام (٦) آية ٣٨.

وَفِي هٰذَا الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ ﷻ عَلىٰ نَبِيِّهِ عِلْمُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ وَعِلْمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

مَنَحَ اللَّهُ ﷻ عِلْمَ الْكِتَابِ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأُمَنَاءَهُ وَحَرَّمَهُ سَائِرَ النَّاسِ.

أَلَا أُوجِدُكَ لِذٰلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ نَصّاً؟

قُلْتُ: بَلىٰ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: اقْرَأْ هٰذِهِ الآيَةَ الْمُحْكَمَةَ: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هٰذَا﴾.[1]

مَا يَشُكُّ فِي هٰذَا إِلَّا كَافِرٌ مُعْلِنٌ بِالْكُفْرِ.

قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ عليه السلام: أَلَيْسَ قَدْ عَلَّمَهُ مِنَ الْغَيْبِ مَالَمْ يُعَلِّمْهُ أَحَداً؟

قُلْتُ: بَلىٰ.

قَالَ عليه السلام: أَفَلَا أَدُلُّكَ عَلىٰ مَا هُوَ أَوْضَحُ مِنْ هٰذَا؟

قُلْتُ: بَلىٰ.

قَالَ: قَوْلُهُ ﷻ عِبَارَةٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ:

- ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾.[2]
- ﴿هٰذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ﴾.[3]

قَوْلُهُ: ﴿هٰذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ﴾ أَلَيْسَ قَدْ عَلَّمَهُ عِلْمَ كُلِّ شَيءٍ هُوَ مَعَهُ وَمَا يَكُونُ إِلىٰ

---

١. سورة هود (١١) آية ٤٩.
٢. سورة بقره (٢) آية ١١١.
٣. سورة انبياء (٢١) آية ٢٤.

يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَطْلَعَهُ عَلىٰ عِلْمِ مَا كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الأُمَمِ الأَوَّلِينَ.

أَفَلَيْسَ هٰذَا هُوَ الْحَقُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ﴾؟

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَوْ كَانَتْ حَضَرَتْنِي هٰذِهِ الآيَةُ الَّتِي قُلْتَهَا ذٰلِكَ ﴿مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾.

قَالَ عليه السلام: يَابْنَ خُنَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلىٰ مَا هُوَ أَوْضَحُ مِنْ هٰذَا؟

قُلْتُ بَلىٰ.

قَالَ: قَوْلُهُ ﷻ: ﴿وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الإِيمَانُ وَلٰكِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾.[1]

قَدْ أَوْحىٰ إِلَيْهِ عَالِمُ الْغَيْبِ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ، فَهٰذَا عِلْمُ الْكِتَابِ، وَالْكِتَابُ فِيهِ عِلْمُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، وَعِلْمُ مَا كَانَ وَيَكُونُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَهَلْ يَشُكُّ فِي هٰذَا أَحَدٌ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: مَا لَهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ يُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَيَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾.[2]

ثُمَّ قَالَ: يَابْنَ خُنَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلىٰ مَا هُوَ أَبْيَنُ مِنْ هٰذَا؟

قُلْتُ: بَلىٰ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: خَصَّ اللَّهُ آدَمَ (عَلىٰ نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنْ تَعْلِيمِ كُلِّ شَيءٍ، قَالَ اللَّهُ

---

١. سورهٔ شورى (٤٢) آيهٔ ٥٢.

٢. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٨٥.

تَعَالىٰ: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [١].

وَذٰلِكَ أَنَّهُ ﷻ عَلَّمَهُ اسْمَ كُلِّ شَيءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ ذٰلِكَ الشَّيءِ حَتَّى اسْمَ الْمِلْحِ بِجَمِيعِ اللُّغَاتِ.

فَلَمَّا أَحْضَرَ الْمَلَائِكَةَ أَعْلَمَهُمْ فَضْلَ آدَمَ وَأَمَرَهُمْ بِالسُّجُودِ لَهُ وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّهُ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ، ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾. [٢]

وَقَدْ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ نَازَعَتْ آدَمَ قَبْلَ ذٰلِكَ وَقَالَتْ: نَحْنُ أَفْضَلُ مِنْهُ. فَقَالَ آدَمُ: بَلْ أَنَا أَفْضَلُ مِنْكُمْ، خَلَقَنِيَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيَّ مِنْ رُوحِهِ، وَعَلَّمَنِي غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَمْ يُعَلِّمْكُمُ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئاً.

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [٣] فِيمَا ادَّعَيْتُمْ.

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾. [٤]

قَالَ حِينَئِذٍ: ﴿أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [٥] عَلِمُوا أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنْهُمْ، فَانْقَادُوا وَخَضَعُوا لَهُ.

فَعِنْدَهَا قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾. [٦]

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: يَابْنَ خُنَيْسٍ، كَيْفَ لَمْ تَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِاحْتِجَاجِهِمْ؟

قُلْتُ: بِمَاذَا؟

---

١. سورة بقره (٢) آيات ٣١ ـ ٣٣.
٢. سورة بقره (٢) آية ٣٠.
٣. سورة بقره (٢) آية ٣١.
٤. سورة بقره (٢) آية ٣٢.
٥ ـ ٦. سورة بقره (٢) آية ٣٣.

قَالَ: بِقَوْلِهِ ﷻ: ﴿وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. (١)

أَلَيْسَ قَدْ رَدَّهُ كُلَّهُ إِلَى الْكِتَابِ، فَهٰذَا هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. (٢)

نَحْنُ وَاللَّهِ آلُ إِبْرَاهِيمَ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَأَنِّي لَمْ أَقْرَأْ هٰذَا الْقُرْآنَ قَبْلَ الْيَوْمِ.

قَالَ: يَابْنَ خُنَيْسٍ، هٰذَا وَاللَّهِ الْكِتَابُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الإِيمَانُ﴾. (٣)

فَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَمْ يَدْرِ مَا الْكِتَابُ حَتّىٰ عَلَّمَهُ هٰذَا الْكِتَابَ.

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هٰذَا﴾. (٤)

قُلْتُ: سَيِّدِي، إِذَا كَانَ الإِحْتِجَاجُ عَلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِمْ، فَقَدْ طَابَ لِيَ اللِّحَاقُ بِهِمْ وَالْمُنَاظِرَةُ مَعَهُمْ.

قَالَ عليه السلام: يَابْنَ خُنَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلىٰ أَوْضَحَ مِنْ هٰذَا مِمَّا أَخْبَرْتُكَ بِهِ جَمِيعَهُ؟

قُلْتُ: سَيِّدِي، فَأَيُّ شَيءٍ أَوْضَحُ مِنْ هٰذَا وَأَنْوَرُ مِمَّا أَخْبَرْتَنِي بِهِ؟

---

١. سورة انعام (٦) آية ٥٩.
٢. سورة نساء (٤) آية ٥٤.
٣. سورة شورى (٤٢) آية ٥٢.
٤. سورة هود (١١) آية ٤٩.

قَالَ: الْقُرْآنُ كُلُّهُ نُورٌ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَرَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ.

وَمِنَ الْقُرْآنِ قَوْلُ عِيسىٰ (عَلىٰ نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ) لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.[1]

فَهَلْ أَنْبَأَهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ إِلَّا بِشَيءٍ غَابَ عَنْ بَصَرِهِ؟ هٰذَا عِلْمُ الْغَيْبِ بِعَيْنِهِ، هَلْ يَسْتَطِيعُونَ لَهُ إِنْكَاراً أَوْ مِنْهُ فِرَاراً؟

قُلْتُ: كُلُّ مَا أَخْبَرْتَنِي بِهِ وَاضِحٌ وَهٰذَا أَوْضَحُ وَأَنْوَرُ.

فَقَالَ عليه السلام: أَلَيْسَ الْقُرْآنُ يَنْطِقُ بِصِدْقِ قَوْلِنَا وَتَكْذِيبِ قَوْلِهِمْ؟

يَابْنَ خُنَيْسٍ، جَمِيعُ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ مِنَ الظَّاهِرِ، فَكَيْفَ لَوْ سَمِعْتَ بِبَاطِنِ وَاحِدٍ، وَمَا تَرَاهُمْ فَاعِلُونَ، وَمَا عَسَاهُمْ يَظْهَرُونَ لَوْ سَمِعُوهُ، كَانَ وَاللَّهِ يَظْهَرُ مِنْهُمْ مَا لَا تَقْوىٰ عَلَى احْتِمَالِهِ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى اسْتِمَاعِهِ إِلَّا بِمَعُونَةِ اللَّهِ عزوجل.

قُلْتُ: سَيِّدِي، أُمْنُنْ عَلىٰ عَبْدِكَ بِبَاطِنِ وَاحِدٍ فِي هٰذَا الْمَعْنىٰ.

فَقَالَ عليه السلام: إِنَّكَ لَا تَحْتَمِلُهُ.

قُلْتُ: أَحْتَمِلُهُ إِنْ ثَبَّتَنِيَ اللَّهُ عزوجل وَسَدَّدَنِي وَهَدَانِي، فَادْعُ اللَّهَ لِي.

فَقَالَ عليه السلام: أَفْعَلُ بِكَ ذٰلِكَ، فَإِنَّكَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا.

يَابْنَ خُنَيْسٍ، اقْرَأْ هٰذِهِ الآيَةَ: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾[2]، أَوَتَدْرِي مَا الْكِتَابُ الْمُبِينُ؟

قُلْتُ: الْقُرْآنُ.

---

١. سورة آل عمران (٣) آية ٤٩.

٢. سورة انعام (٦) آية ٥٩.

قَالَ: ذٰلِكَ مَبْلَغُكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ.

فَقَالَ الإِمَامُ عليه السلام: مَا الْقُرْآنُ يَابْنَ خُنَيْسٍ؟

قُلْتُ: الْقُرْآنُ إِمَامِي.

قَالَ: نَعَمْ، اللَّهُ رَبُّكَ، وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ، وَالْقُرْآنُ إِمَامُكَ. أَلَا أُوجِدُكَ ذٰلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عزوجل؟

قُلْتُ: بَلىٰ.

قَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، وَنَصَبَ الْقِبْلَةَ لَقَدْ أُعْطِيَ الإِمَامُ مَا لَمْ يُعْطَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. أَلَا أُوجِدُكَ ذٰلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عزوجل؟

قُلْتُ: بَلىٰ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَهٰذَا أَيْضاً فِي الْكِتَابِ؟

قَالَ: وَيْحَكَ! أَمَا قَرَأْتَ: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾؟ [1] اقْرَأْ قِصَّةَ مُوسىٰ. [2]

قُلْتُ: أَيُّ الْقِصَصِ؟

قَالَ: قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ﴾. [3]

فَقَرَأْتُهَا.

فَقَالَ: أَفَهِمْتَهَا يَابْنَ خُنَيْسٍ؟! إِنَّمَا أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيءٍ؛ وَلَوْلَا ذٰلِكَ، لَكَانَ يَقُولُ: عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا كُلَّ شَيءٍ، وَلَمْ يَقُلْ مِنْ كُلِّ شَيءٍ.

---

١. سورهٔ انعام (٦) آيهٔ ٣٨.

٢. با توجه به جملات ما بعد، روشن است كه نام «موسى» در اينجا اشتباه مى‌باشد، ضبط درست «سليمان» است.

٣. سورهٔ نمل (٢٧) آيهٔ ١٦.

قُلْتُ: كَذٰلِكَ هُوَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: اقْرَأ قِصَّةَ عِيسىٰ.

قُلْتُ: أَيُّ الْقَصَصِ؟

قَالَ: قَوْلُهُ ﴿ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ﴾ [١] وَإِنَّمَا عُلِّمَ بَعْضَ الشَّيءِ، وَلَمْ يَقُلْ الْكُلَّ.

قُلْتُ: كَذٰلِكَ هُوَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: اقْرَأْ قِصَّةَ الإِمَامِ.

قُلْتُ: سَيِّدِي وَأَيُّ قِصَّةِ الإِمَامِ؟

قَالَ عليه السلام: أُبَيِّنُ الْقِصَصَ وَأُوَضِّحُهَا ﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴾ [٢]. قَالَ: كُلُّ شَيءٍ وَلَمْ يَقُلْ: مِنْ شَيءٍ، وَلَا بَعْضُ الشَّيءِ.

قَالَ: أَوَتَدْرِي أَيْنَ تَحْقِيقُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عزوجل؟

قُلْتُ: لَا أَدْرِي.

قَالَ: قَوْلُهُ عزوجل: ﴿ وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾ [٣] أَتَدْرِي أَنَّ الإِمَامَ أُعْطِيَ بِأَمْرٍ مِنَ الْكِتَابِ؟

قُلْتُ: بَلىٰ، يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

---

١. سورة زخرف (٤٣) آية ٦٣.
٢. سورة يس (٣٦) آية ١٢.
٣. سورة انعام (٦) آية ٥٩.

قَالَ عليه السلام: فَعِلْمُ كُلِّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ عِنْدَ الإِمَامِ، فَمِنْ ذٰلِكَ قَالَ عزّ وجلّ: ﴿ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴾، وَذٰلِكَ أَنَّ الإِمَامَ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ لَا يَصْلَحُ أَنْ يُسْئَلَ عَنْ شَيءٍ، فَيَقُولُ لَا أَدْرِي.

قُلْتُ: كَذٰلِكَ هُوَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: أَوَتَدْرِي لِمَا فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِ وَمَعَهُ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: لأَنَّ الإِمَامَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ نَاقِصاً مَنْقُوصاً، أَلَيْسَ اللَّهُ عزّ وجلّ قَالَ: يَا مُحَمَّدٍ، ﴿ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.[1]

يَقُولُ: لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ إِلىٰ عِلْمِهِ، وَلٰكِنْ خَصَّ بِذٰلِكَ إِمَامَهُ وَخَلِيفَتَهُ وَحُجَّتَهُ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: ارْفَعْ رَأْسَكَ يَابْنَ خُنَيْسٍ وَاسْمَعْ مَا قَالَ فِي الإِمَامِ.

إِنَّ الإِمَامَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ عزّ وجلّ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ فِي آدَمَ: ﴿ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي ﴾[2]، وَقَالَ فِي عِيسىٰ: ﴿ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ﴾.[3]

قُلْتُ: سَيِّدِي، أَخْبِرْنِي عَنْ أَمْرِ الرُّوحِ مَا هِيَ؟

قَالَ: ضُرُوبٌ كَثِيرَةٌ.

أَحَدُهَا: رُوحُ الرَّحْمَةِ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿ وَأَيَّدَهُم بِروحٍ مِنْهُ ﴾.[4]

---

١. سورة انعام (٦) آية ١٤٩.
٢. سورة حجر (١٥) آية ٢٩، سورة ص (٣٨) آية ٧٢.
٣. سورة نساء (٤) آية ١٧١.
٤. سورة مجادله (٥٨) آية ٢٢.

وَأَمَّا الثَّانِيَةُ: فَهِيَ جَبْرَئِيلُ، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾.[1]

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ: يَعْنِي بِهِ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَسْكَنُهُ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ، صُورَتُهُ صُورَةُ الإِنْسَانِ وَجَسَدُهُ جَسَدُ الْمَلَائِكَةِ، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ ﷻ: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لاَّ يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَاباً﴾،[2] يَعْنِي بِذٰلِكَ المَلَكَ، وَهُوَ أَعْظَمُ مِنْ كُلِّ شَيءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالىٰ وَهُوَ حَافِظُ الْمَلَائِكَةِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، قَامَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ صَفّاً وَاحِداً لَمْ يُزَاحِمْهُ أَحَدٌ، وَتَقُومُ الْمَلَائِكَةُ صَفّاً آخَرَ.

وَأَمَّا الرَّابِعَةُ: فَإِنَّهُ يَعْنِي أَمْرَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾،[3] وَقَوْلُهُ ﷻ: ﴿وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا﴾،[4] وَقَوْلُهُ: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِن كُلِّ أَمْرٍ﴾.[5]

وَالْخَامِسَةُ: فَإِنَّهُ يَعْنِي رُوحَ اللَّهِ الْخَاصَّةَ بِمَنْ رُكِّبَتْ فِيهِ، وَهٰذِهِ الرُّوحُ عَلِمَ بِهَا مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، وَعَرَجَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، وَهَبَطَ بِهَا إِلَى الأَرْضِ، وَعَلِمَ بِهَا الْغَيْبَ، فَإِنْ كَانَ فِي الْمَغْرِبِ وَأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ فِي الْمَشْرِقِ، صَارَ فِي لَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ فِي أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ.

قُلْتُ: سَيِّدِي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ شَفَيْتَ صَدْرِي.

---

١. سورة شعراء (٢٦) آيات ١٩٣ ـ ١٩٤.
٢. سورة نبأ (٧٨) آية ٣٨.
٣. سورة اسراء (١٧) آية ٨٥.
٤. سورة شورى (٤٢) آية ٥٢.
٥. سورة قدر (٩٧) آية ٤.

قَالَ: يَابْنَ خُنَيْسٍ، إِنَّ عِلْمَنَا ﴿شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدىً وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (١) وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ (٢)

مُعَلَّى بن خُنَيْس می‌گوید: پیش امام صادق علیه السلام رفتم. جای خالی‌ای را نیافتم [که بنشینم] از این رو در مکانی روی به روی آن حضرت نشستم. چون مرا دید، فرمود: خوش آمدی ای ابن خُنَیس.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، علمی را که خدا شما را بدان ویژه ساخت و برتری خاصّی بر خلایق داد، پریشانم کرده است، دوست دارم آن را از شما بپرسم تا آگاهم سازید و ارشادم نمایید.

امام علیه السلام فرمود: ای ابن خُنَیس، هرچه به ذهنت می‌آید بپرس.

گفتم: مولایم، پیش دسته‌ای از فقهای اهل کوفه و گروهی از آنها نشستم. آنان اوّلی و دوّمی [ابوبکر و عُمَر] را ثنا می‌گفتند. یکی از فقهای آنها روایت کرد...

تا اینکه گفت: من علمی را که خدا شما را بدان ویژه ساخت، بیان کردم، آنها آن را انکار کردند.

امام علیه السلام پرسید: به آنها چه گفتی؟

گفتم: امر علم را و علم کتاب را که خدا به شما داد و اینکه پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی دروازهٔ آن است، و اینکه آن حضرت علم مرگ‌ها و بلاها و فصل الخطاب و علم آنچه هست و آنچه تا روز قیامت خواهد شد را به علی علیه السلام آموزاند.

---

١. سورهٔ یونس (١٠) آیهٔ ٥٧.

٢. این حدیث در منابع در دسترس، یافت نشد.

همهٔ آنها گفتند: این کار محال است. خدا بر غیب خویش احدی را مطلع نساخت. آیاتی از قرآن را بر من تلاوت کردند؛ از جمله:

• کلیدهای غیب نزد خداست، جز خدا [هیچ موجودِ دیگری] آنها را نمی‌داند.

• علم قیامت نزد خداست. او باران فرو می‌آورد و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند. هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، هیچ کس نمی‌داند در کدام سرزمین می‌میرد.

• خداست دانای غیب، غیب خویش را برای اَحَدی ننماید.

آنان با ادّعای این علم برای شما، به کفر من شهادت دادند و من حیران ماندم.

امام علیه‌السلام خندید و فرمود: ای ابن خُنَیس، این قوم تو را ضعیف پنداشتند و با باطلشان بر تو غلبه یافتند و علیه تو همدست شدند.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، این کار با وصیّ پیامبر خدا هارون [نیز] صورت گرفت، آن گاه که [به موسی] گفت: «ای فرزند مادر، این قوم مرا ضعیف انگاشتند و نزدیک بود مرا بکشند».

و با امیرالمؤمنین علیه‌السلام این رفتارها انجام شد و آن گاه که وی را برای بیعت از خانه بیرون آوردند، به بیش از اینها دست یازیدند.

امام علیه‌السلام فرمود: ای ابن خُنَیس، چرا آنها را پیشم نیاوردی تا نشانشان دهم که آنها به کفر اَولی‌ترند و تو و یارانت، آشکارا بر حقّید و آنان ظالم‌اند، باطن کتاب خدا را که توانِ انکارش را ندارند و نمی‌توانند از آن بگریزند، تکذیب می‌کنند.

گفتم: آنان کمتر از این‌اند که حاضر شوند [1] و گرد آیند.

فرمود: ای ابن خُنَیس، همهٔ اینها را برایت شرح می‌دهم تا اهل تردیدی از آنها یا از دیگران [در این امر] به شک نیفتد و آن را برایت تفسیر می‌کنم تا بدانی که آنها بر باطل‌اند و کسی که به عقیدهٔ آنها قائل باشد، به خدای بزرگ کافر است.

معلّی می‌گوید: آکنده از شادی و سرور و نشاط شدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا، چه کسی از شما به این کار سزاوارتر است؟! شمایید معدن حکمت و وارثان علم و محلّ فرود وحی.

سپس امام علیه‌السلام فرمود: آیا قرآن عربی را برایشان نخواندی؟! هیچ چیز بهتر از کتاب خدا (که باطل از پیش و پس در آن راه ندارد) طاغیان را به زانو درنمی‌آورد و بر آنها غلبه نمی‌یابد...

ای ابن خُنَیس، بیش از صد آیهٔ قرآن در بطلان ادّعای آنهاست که آنها را برایت تبیین می‌کنم.

معنای علم غیب، علمی است که پوشیده ماند، علم غیب، غیب [نهان و در پرده] است، جز خدا و کسانی که خدا آنها را بر غیب آگاه ساخت و به علم غیب اختصاص داد (انبیا و اوصیا) به آن دست نمی‌یابد.

اگر گویند غیب را جز خدا نمی‌داند (هرچند خدا قومی را به چیزهایی ویژه

---

۱. متن عربی چنین است: «**هم اَقَلّ مِن اَن یَحضروا ...**». در نسخهٔ شاگرد یادآوری شده است که احتمال دارد ضبطِ درست «**هم اَضلّ من ...**» باشد.

اگر این احتمال درست باشد، ترجمهٔ عبارت چنین است: آنان گمراه‌تر از این‌اند که حضور یابند و ...

ساخت که دیگران را به آنها اختصاص نداد) حَسَد آنان را به کفر بر خدای بزرگ وامی‌دارد.

آیا احتجاج آنها را به این آیه نمی‌نگری که [می‌گویند] خدا فرمود: «خدا دانای غیب است، اَحَدی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد» و همهٔ آیه را تلاوت نمی‌کنند [که در ادامه فرمود]: «مگر برای پیامبری که آن را [برای علم غیب] بپسند». [مگر نه این است که] خدا [علم غیب را] به قومی اختصاص داد، آنها را گرامی داشت و بر این خلقِ واژگون برتری داد؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: به خدا سوگند، ماییم آن کسان، خدا چیزهایی را ویژهٔ ما ساخت که آنها را به اَحَدی اختصاص نداد.

چراکه خدای عزّوجلّ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به نبوّت برانگیخت و رسالت را ویژهٔ او ساخت و همهٔ علم کتاب را به او آموخت (و در کتاب خدا علم گذشته و آینده تا قیامت هست) خدا به پیامبر امر کرد که این علم را به وصیّ خویش تعلیم دهد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به علی علیه‌السلام یاد داد.

از این رو، گروهی از صحابه مرتد شدند، حسد وجودشان را فرا گرفت. با یکدیگر مشورت کردند، به هم چشمک زدند حتّی نفاق و دورویی ورزیدند. خدای عزّوجلّ آنان را نکوهید و فرمود: «آیا بر آنچه خدا از فضلش به مردم داد حسد می‌ورزند؟! به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی باشکوهی را به آنها ارزانی داشتیم» خدا از آل ابراهیم اراده نکرد مگر کسانی را که از شبهات مصون داشت و پاکشان ساخت و بت و صنمی را نپرستیدند.

ابراهیم علیه السلام هم این چنین گفت: «پروردگارا، مرا و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور دار».

خدای متعال فرمود: «ای داود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، میان مردم به حق حکم کن و پیرو هوا و هوس مباش که تو را ـ از راه خدا ـ گمراه می‌سازد».

هرکه در دوران زندگی، یک روز، بت یا صنمی را بپرستد، نه معصوم است و نه پاک.

خدای عزوجل به پیامبرش می‌گوید: «پلیدی را ترک کن» یعنی [پرستش] بت و صنم را.

خدای عزوجل کتاب آسمانی قرآن را به پیامبر داد و در کتاب هر چیزی هست. خدا می‌فرماید: «ما در کتاب چیزی را فرو نگذاردیم».

در این کتاب ـ که خدای بزرگ بر پیامبرش نازل کرد ـ علم اوّلین و آخرین و علم آنچه هست و آنچه تا قیامت پدید می‌آید، وجود دارد.

خدای بزرگ علم کتاب را به انبیا و رسولان و اُمنای خویش ارزانی داشت و دیگر مردم را از آن محروم ساخت.

آیا از کتاب خدا نصّی را برایت ـ در این زمینه ـ بیاورم؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

امام علیه السلام فرمود: این آیهٔ محکم را بخوان: «این از اخبار غیبی بود که سویت وحی کردیم، تو و قومت ـ پیش از این ـ نمی‌توانستید بدان آگاهی یابید».

جز کافری که آشکارا کفر را بر زبان می‌آورد، نمی‌تواند این را انکار کند.

گفتم: آری.

فرمود: مگر نه این است که خدا علم غیبی به پیامبر آموخت که به احدی آن را تعلیم نکرد؟

گفتم: چرا.

فرمود: آیا به آموزه‌ای که از این واضح‌تر است رهنمونت نسازم؟

گفتم: بله.

فرمود: این سخن خدا که به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

- «بگو اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید».
- «این، بیان من و همراهانم و ذکر کسانِ پیش از من است، بلکه بیشتر ایشان حق را نمی‌دانند، به همین خاطر از آن، رویگردان‌اند».

اینکه فرمود: «ذکر کسانی که با من‌اند» آیا خدا علم هر چیزی را که با او بود و آنچه تا روز قیامت پدید آید، به پیامبر نیاموزاند و او را بر علم امّت‌های اوّلین پیش از او آگاه نساخت؟!

آیا این همان حقّی نیست که خدای ﷻ فرمود: «حق را نمی‌دانند [و از روی نادانی] از آن روی‌گردان‌اند».

گفتم: ای فرزند رسول خدا، اگر این آیه را که فرمودی «این از اخبار غیب بود که سویت وحی کردیم» در ذهنم حاضر بود، آن را بیان می‌کردم.

امام ؑ فرمود: ای ابن خُنَیس، آیا روشن‌تر از این را نشانت ندهم؟

گفتم: آری.

فرمود: این سخنِ خدای بزرگ که «و این چنین، روحی از امر خویش را سویت وحی کردیم. تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست، لیکن آن را نوری قرار دادیم، به آن هریک از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم».

خدای دانای غیب، آنچه را پیامبر نمی‌توانست بداند، آگاهش ساخت. این، علم کتاب است. در کتاب، علم اوّلین و آخرین و علم آنچه هست و آنچه تا روز قیامت پدید آید، وجود دارد. آیا احدی در این شک می‌کند؟

گفتم: نه.

فرمود: اینان را چه شده است ـ لعنت خدا بر ایشان باد ـ به بعضی از کتاب ایمان می‌آورند و به بعض دیگر کفر می‌ورزند؟!

خدای ﷻ می‌فرماید: «جزای فردی از شما که این کار را انجام دهد جز خواری در حیات دنیا نیست، و روز قیامت آنان را سوی سخت‌ترین عذاب بازگردانند و خدا از آنچه انجام می‌دهند بی‌خبر نمی‌باشد».

سپس فرمود: ای ابن خُنَیس، آیا تو را به آشکارتر از این راهنمایی نکنم؟

گفتم: بله، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: خدا تعلیم هر چیزی را به آدم (بر پیامبر ما و آلش و بر آدم سلام باد) اختصاص داد و فرمود: «خدا همهٔ نام‌ها را به آدم آموزاند» تا اینکه می‌فرماید: «چون آدم آنها را به اسامی‌شان خبر داد».

زیرا خدای ﷻ نام هر چیزی را ـ پیش از آنکه آن چیز را بیافریند ـ به آدم آموخت (حتّی اسم نمک را به همهٔ زبان‌ها).

چون خدا فرشتگان را احضار کرد، آنان را به فضل و برتری آدم آگاه ساخت و امرشان نمود که در برابر آدم سجده کنند و به آنها اعلام کرد که آدم را خلیفهٔ خویش در زمین قرار می‌دهد «فرشتگان گفتند: آیا موجودی را که در زمین فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد خلیفهٔ خود در آن قرار می‌دهی؟!».

پیش از این ملائکه با آدم بگومگو داشتند، می‌گفتند: ما از آدم برتریم. آدم می‌گفت: من از شما برترم، خدا مرا به دست خویش آفرید و از روحش در من دمید و غیب آسمان‌ها و زمین را یادم داد و چیزی از آن را به شما نیاموخت.

خدای بزرگ به فرشتگان فرمود در آنچه ادّعا دارید: «اگر راست می‌گویید [که از آدم برترید] به اسامی اینان خبرم دهید».

ملائکه گفتند: «خدایا، تو منزّهی، ما علمی نداریم جز آنچه را تو به ما آموزاندی».

در این هنگام، خدا به آدم فرمود: «ای آدم، فرشتگان را به اَسامی اینها خبر ده. چون آدم فرشتگان را به اسامی آنها [موجودات] خبر داد» دانستند که آدم از ایشان برتر است. از این رو، فرمان‌بردار شدند و در برابر آدم فروتنی کردند.

اینجا بود که خدای ﷻ فرمود: «آیا به شما نگفتم که غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و از آشکار و پنهانتان باخبرم».

سپس امام علیه‌السلام فرمود: ای ابن خُنَیس، چرا با احتجاجشان علیه آنها احتجاج نکردی؟

پرسیدم: با چه چیزی؟

فرمود به سخن خدای بزرگ که: «و کلیدهای غیب نزد خداست، جز خدا هیچ کس از آنها خبر ندارد و او آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند، برگی از درخت نمی‌افتد مگر اینکه خدا بدان آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین [ثبت] است».

آیا این‌گونه نیست که خدا علم همهٔ اینها را به کتاب بازگرداند؟! این همان

کتابی است که خدای متعال فرمود: «آیا بر آنچه خدا از فضل خویش به ایشان داد حسادت می‌ورزند؟! ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم».

به خدا سوگند، ماییم آل ابراهیم.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، گویا تا هم اکنون این آیه را نخواندم.

فرمود: ای ابن خُنَیس، والله، این کتاب خداست که خدای ﷻ می‌فرماید: «و این چنین روحی از امر خویش را سویت وحی کردیم، تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست».

خدا [در این آیه] خبر داد که پیامبر نمی‌دانست کتاب چیست تا اینکه خدا این کتاب را به او آموخت.

خدای ﷻ می‌فرماید: «این از خبرهای غیب بود که سویت وحی کردیم. پیش از این، تو و قومت آن را نمی‌دانستی».

پرسیدم: مولایم، هرگاه احتجاج علیه آنها از سمت [و دهان خود] آنها باشد، برایم گواراست به آنان بپیوندم و با ایشان مناظره کنم.

فرمود: قرآن ـ همه‌اش ـ نور و شفاست برای آنچه در سینه‌هاست و برای جهانیان رحمت می‌باشد.

از قرآن است این قول عیسی (بر پیامبر ما و آلش و بر عیسی سلام باد) به بنی اسرائیل: «آیتی از پروردگارتان را برایتان آوردم؛ گِل را به شکل پرنده درمی‌آورم و در آن می‌دمم، به اذنِ خدا پرنده می‌شود» تا اینکه می‌فرماید: «اگر مؤمن باشید در این کار برای شما آیتی است».

آیا پیامبر ﷺ بی‌آنکه آنان را ببیند [از غیب] به آنچه آنان می‌خوردند و در خانه‌هاشان ذخیره می‌کردند، خبر نمی‌داد؟!

این، عین علم الغیب است. آیا می‌توانند آن را انکار کنند یا از آن بگریزند؟!

گفتم: همهٔ آنچه را به من خبر دادی واضح بود و این، از همه واضح‌تر و روشن‌تر.

امام علیه السلام فرمود: آیا قرآن به صدق و راستی قول ما و تکذیب سخن ایشان، گویا نیست؟

ای ابن خُنَیس، همهٔ آنچه را خبرت دادم، از ظاهرِ قرآن بود. اگر باطن هریک از آنها را بشنوی و کارهایی که آنها می‌کنند و امید است اگر بشنوند آشکار سازند، چه خواهی گفت؟! والله از آنها چیزهایی هویدا می‌شود که نمی‌توانی تحمّل کنی و بشنوی مگر به مدد خدای بزرگ.

گفتم: مولایم، بر بنده‌ات منّت گذار و باطن یکی از این معناها را بازگوی.

فرمود: تحمّلش را نداری.

گفتم: اگر خدای عزوجل مرا ثابت قدم بدارد و راهنمایی و هدایتم کند، می‌توانم تاب بیاورم. برایم دعا کنید.

امام علیه السلام فرمود: این کار را می‌کنم، تو از اولیای مایی.

ای ابن خُنَیس، این آیه را بخوان: «و نزد خداست کلیدهای غیب» تا اینکه می‌فرماید: «همهٔ اینها در کتاب مبین هست» آیا می‌دانی کتاب مُبین چیست؟

گفتم: کتاب مبین، قرآن است.

فرمود: سطح معرفتِ تو از علم کتاب، همین اندازه است. سپس پرسید: ای ابن خُنَیس، قرآن چیست؟

گفتم: قرآن امامِ من است.

فرمود: آری، اللّه پروردگارت، محمّد پیامبرت، قرآن امامت. آیا این را از کتاب خدا برایت نیابم؟

گفتم: آری.

فرمود: سوگند به کسی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید و قبله را نصب کرد، به امام چیزهایی داده شد که به ملک مُقرَّب و پیامبر مرسل داده نشد. آیا این را از کتاب خدا برایت نیابم؟

گفتم: آری ای فرزند رسول، این نیز در قرآن هست؟!

فرمود: وای بر تو! آیا نخوانده‌ای: «ما در کتاب چیزی را فرونگذاردیم» قصّهٔ سلیمان را بخوان.

پرسیدم: کدام قصّه؟

فرمود: این سخن خدای متعال که: «سلیمان گفت: ای مردم، زبان پرندگان را به ما آموختند و از هر چیزی داده شدیم».

آیه را خواندم.

امام علیه السلام فرمود: ای ابن خُنَیس، آیا آن را فهمیدی؟ از هر چیزی داده شد [همین و بس] اگر چنین نبود، می‌فرمود: زبان پرندگان را به ما آموختند، هر چیزی را به ما دادند و نمی‌گفت: از هر چیزی [به ما ارزانی شد].

گفتم: همین گونه است [که فرمودید] ای فرزند رسول خدا.

فرمود: قصّهٔ عیسی را بخوان.

پرسیدم: کدام قصّه؟

فرمود: اینکه گفت: «بعضی از آنچه را که ـ در آن ـ اختلاف دارید، برایتان روشن می‌سازم». بعضی از شیء را می‌دانست، نگفت همهٔ آن را.

گفتم: مطلب همین گونه است [که بیان کردید] ای فرزند رسول خدا.

فرمود: قصّهٔ امام را بخوان.

پرسیدم: مولایم، قصّهٔ امام کدام است؟

فرمود: روشن‌ترین و واضح‌ترین قصّه‌ها: «ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستادند به همراه آثار آنها، می‌نویسیم و هر چیزی را در امام مبین شمردیم». خدا [در اینجا] فرمود: «هر چیزی»، نگفت: «از چیزی» یا «بعض شیء».

امام علیه السلام پرسید: آیا می‌دانی تحقّق این در کجای کتاب خداست؟

گفتم: نمی‌دانم.

فرمود: این سخن خدای بزرگ که: «کلیدهای غیب نزد خداست. جز خدا آنها را نمی‌داند و خدا از آنچه در خشکی و دریاست باخبر است و برگی از درخت، بی علم او نمی‌افتد و دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین [ثبت] است» آیا می‌دانی اَمری از قرآن به امام داده می‌شود؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: علم همهٔ آنچه در آسمان‌ها و زمین است نزد امام وجود دارد. از این رو خدای بزرگ فرمود: «و هر چیزی را در امام مُبین شماردیم» چراکه امام حجّت خدا در زمین است. شایسته نیست چیزی را از او بپرسند و او در پاسخ بگوید: نمی‌دانم.

گفتم: چنین است [که می‌فرمایید] ای فرزند رسول خدا.

فرمود: آیا می‌دانی چرا این کار با امام انجام می‌شود؟

گفتم: نه.

فرمود: زیرا امام خلیفهٔ خدا در زمین است، سزاوار نیست ناقص و منقوص باشد. آیا خدا نمی‌فرماید: ای محمّد بگو «حجّت رسا برای خداست، اگر بخواهد همهٔ شما را هدایت می‌کند».

خدا می‌فرماید: اگر مشیّت الهی اقتضا می‌کرد شما را به علم خویش رهنمون می‌شد، لیکن امام و خلیفه و حجّت خویش را به این کار اختصاص داد.

سپس امام علیه السلام فرمود: ای ابن خُنَیس، سرت را بالا آور و آنچه را خدا دربارهٔ امام می‌فرماید، بشنو.

امام از روح خدای بزرگ است. روحی که خدا آن را در آدم قرار داد، فرمود: «هرگاه آدم را راست و ریست کردم و از روح خود در وی دمیدم» و دربارهٔ عیسی فرمود: «عیسی کلمهٔ خداست که آن را سوی مریم افکند، عیسی روحی از خداست».

گفتم: مولایم، از امر روح باخبرم سازید، روح چیست؟

فرمود: روح انواع فراوانی دارد.

یک: روح رحمت؛ و آن این سخن خداست که: «و آنان را به روحی از جانب خود تأیید کرد».

دو: جبرئیل؛ و آن این سخن خداست: «روح الأمین آن را بر قلبت فرود آورد».

سه: فرشته‌ای از ملائکه که در آسمان هفتم جای دارد، صورتش، به سیمای

انسان و جسد وتنش، بدنِ ملائکه است؛ و آن این سخن خداست: «روزی که روح و ملائکه به صف بایستند، حرف نمی‌زنند مگر کسی که خدای رحمان او را اجازه داد و او سخن صواب بر زبان آورد».

مقصود از این روح، فرشتهٔ [مذکور] است. وی از هر چیزی که خدا آفرید بزرگ‌تر است و حافظ ملائکه می‌باشد. روز قیامت که فرا رسد، وی در پیش خدا به صورت یک صف می‌ایستد (احدی مزاحم او نمی‌شود) و ملائکه در صف دیگر می‌ایستند.

چهار: روح، یعنی امر خدا؛ و آن این سخن خداست: «دربارهٔ روح از تو می‌پرسند. بگو: روح از امر پروردگارم است» و این سخن که: «و این چنین روحی از امر خویش را سویت وحی کردیم» و این سخن که: «ملائکه و روح ـ در آن شب ـ به اذن پروردگارشان، نسبت به هر اَمری فرود می‌آیند».

پنج: روح ویژهٔ خدا؛ و این روح است که [امام] با آن آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و با آن به آسمان بالا می‌رود و به زمین فرود می‌آید و غیب را می‌داند. اگر در مغرب باشد و بودن در مشرق را دوست بدارد، در یک لحظه و در کمتر از چشم برهم زدنی، به مشرق می‌رود.

گفتم: مولایم، ای فرزند رسول خدا، سینه‌ام را شفا دادی.

امام علیه‌السلام فرمود: ای ابن خُنَیس، علم ما شفاست برای آنچه در سینه‌هاست و برای مؤمنان هدایت و رحمت است (و هیچ حرکت و نیرویی جز به خدای بلند مرتبه و عظیم نیست).

حديث (٩٢)

[چيزهايى كه در شب قدر نوشته مى‌شود و در اختيار امام عليه السلام قرار مى‌گيرد]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله مى‌گويد: براى ما حديث كرد اُحمد بن محمّد، از عُمَر بن عبدالعزيز، از يونس، از حَرْث بن مُغيرهٔ بصرى رحمه الله.

و از عَمْرو، از ابن اَبى عُمير، از كسى كه آن را روايت كرد، از هشام گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؟ (١)

قَالَ: تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُكْتَبُ فِيهَا وَفْدُ الْحَاجِّ وَمَا يَكُونُ فِيهَا مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ (وَيُحْدِثُ اللَّهُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا يَشَاءُ) ثُمَّ يُلْقِيهِ إِلىٰ صَاحِبِ الأَرْضِ.

قَالَ الْحَرْثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْبَصْرِيُّ، قُلْتُ: وَمَنْ صَاحِبُ الأَرْضِ؟

قَالَ: صَاحِبُكُمْ؛ (٢)

هشام مى‌گويد: از امام صادق عليه السلام پرسيدم: اين سخن خدا كه: «در آن شب مبارک، هر امر حكيمى تقسيم مى‌شود» به چه معناست؟

فرمود: آن شب، شب قدر است. در آن كسانى كه به حج مى‌روند، و آنچه در آن مقدّر شود ـ طاعت يا معصيت يا مرگ يا زندگى ـ نوشته مى‌شود و (خدا آنچه

---

١. سورهٔ دخان (٤٤) آيهٔ ٤.

٢. بصائر الدرجات ١: ٢٢١، حديث ٤؛ بحار الأنوار ٩٤: ٢٢ ـ ٢٣، حديث ٥١.

را مشیّت او اقتضا کند، در شب و روز پدید می‌آورد) سپس آن را به [دست] صاحب زمین می‌افکند.

حرث بن مُغیرهٔ بصری، می‌گوید، پرسیدم: صاحب زمین کیست؟

امام علیه السلام فرمود: صاحب شماست.

حدیث (۹۳)

مخاطبهٔ خدا با پیامبر صلی الله علیه و آله به زبان علی علیه السلام در شب معراج

کتاب المحتضر، اثر حسن بن سلیمان رحمه الله.

از صدوق، به اسنادش ـ به طور مرفوع ـ از ابن عبّاس روایت است که گفت:

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: لَيْلَةَ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ شَاءَ رَبِّي أَنْ يَرْفَعَنِي حَتَّىٰ أَوْقَفَنِي فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ثُمَّ انْقَطَعَ عَنِّي جَبْرَئِيلُ.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، فِي مِثْلِ هٰذَا الْمَوْضِعِ يَتْرُكُ الْخَلِيلُ خَلِيلَهُ؟

فَقَالَ: كُلُّ مَلَكٍ مِنَّا لَهُ مَقَامٌ، وَلَا يَقْدِرُ أَنْ يَتَخَطّىٰ قَدَماً وَاحِداً وإِلَّا احْتَرَقَ بِالنُّورِ.

فَإِذاً أَنَا بِالنِّدَاءِ مِنْ قُدَّامِي: سِرْ يَا مُحَمَّدُ، فَأَنَا خَلِيلٌ [خَلِيْلُكَ (ظ)] وَأَنَا مِيكَائِيلُ.

فَسَارَ بِي عِلْمُ اللّٰهِ مَا شَاءَ ثُمَّ انْقَطَعَ عَنِّي.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي، فِي مِثْلِ هٰذَا الْمَوْضِعِ يَتْرُكُ الْخَلِيلُ خَلِيلَهُ؟

فَقَالَ: نَحْنُ الصَّافُّونَ، لِكُلٍّ مِنَّا مَقَامٌ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَزُولَ مِنْهُ وَإِلَّا احْتَرَقَ بِالنُّورِ.

فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قُدَّامِي: سِرْ يَا أَحْمَدُ، أَنَا خَلِيلُكَ أَنَا دَرْدَائِيلُ.

فَسَارَ بِي عِلْمُ اللّٰهِ وَمَشِيئَتُهُ، ثُمَّ انْقَطَعَ عَنِّي.

فَقُلْتُ: يَا دَرْدَائِيلُ، وَفِي مِثْلِ هٰذَا الْمَوْضِعِ يَتْرُكُ الْخَلِيلُ خَلِيلَهُ؟

فَقَالَ: نَحْنُ الحَافُّونَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ، لَا نَقْدِرُ أَنْ نَسْلُكَ الْجَبَرُوتَ وَإِلَّا احْتَرَقْنَا بِالنُّورِ.

وَإِذَا بِصَوْتٍ قَدْ خَمَدَتِ الأَصْوَاتُ مِنْ دُونِهِ، وَبَدَا كُلُّ شَيءٍ بِجَبَرُوتِهِ، وَسَكَنَ كُلُّ شَيءٍ لِعِزِّهِ،[1] فَإِذَا يُنَادِي: أُدْنُ مِنِّي يَا أَحْمَدُ.

فَدَنَوْتُ خُطْوَةً فَكَانَ مِقْدَارُهَا خَمْسَ مَائَةِ عَامٍ.

ثُمَّ نَادَانِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ: أُدْنُ يَا أَحْمَدَ، فَأَنَا رَبُّكَ، أَنَا اللَّهُ.

فَدَنَوْتُ، فَكَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ بِكَلَامٍ كَأَنَّهُ بِلِسَانِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَاخْتَلَجَ فِي سِرِّي أَنَّ عَلِيّاً يُخَاطِبُنِي.

فَنَادَانِي: يَا أَحْمَدُ، قَدِ اطَّلَعْتُ عَلَىٰ سِرِّكَ فَظَنَنْتَ أَنَّ عَلِيّاً يُخَاطِبُكَ. يَا أَحَمَدُ، أَنَا رَبُّكَ، أَنَا اللَّهُ، وَأَنَا عَلَىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ، أَتُحِبُّ أَنْ أُرِيكَ عَلِيّاً؟

فَقُلْتُ: إِي وَعِزَّتِكَ يَا رَبِّ.

فَأَمَرَ اللَّهُ الْحُجُبَ أَنْ تُخْرِقَ،[2] وَالسَّمَاوَاتَ أَنْ تَنْفَتِحَ، وَمَا كَانَ مِنَ الأَرْضِ مُرْتَفِعاً أَنْ تَنْخَفِضَ، وَمَا كَانَ مُنْخَفِضاً أَنْ يَرْتَفِعَ.

فَنَظَرْتُ مِنْ عَرْشِ رَبِّي إِلَى الأَرْضِ فَرَأَيْتُ سَرِيرَ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ وَاقِفٌ يُصَلِّي، وَفَاطِمَةُ عَنْ يَمِينِهِ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَىٰ شِمَالِهِ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ، وَالْمَلَائِكَةُ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمْ أَفْوَاجاً، وَتَقِفُ فِي نُورِهِمْ وَتَسْمَعُ قِرَاءَتَهُمْ.

فَنَادَىٰ رَبِّي: يَا أَحْمَدُ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَجُودِي وَمَجْدِي وَارْتِفَاعِي فِي عُلُوِّ

---

١. در «المحتضر»، «لِعِزَّته» ضبط است.

٢. در «المحتضر» آمده است: فَأَمَرَ اللهُ ـ تعالى ـ أن تَنْخَرِقَ الحُجُب.

مَكَانِي، لَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلىٰ سِرِّكَ وَمَا اسْتَكَنَ فِي صَدْرِكَ، فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ فِي سِرِّكَ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ لِتَطْمَئِنَّ إِلَى الْكَلَامِ وَإِلَى الْخِطَابِ، وَلَوْ خَاطَبْتُكَ بِلِسَانِ الْجَبَرُوتِ لَمَا اسْتَطَعْتَ أَنْ تَسْمَعَهُ.

وَهٰؤُلَاءِ شَقَقْتُ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ أَسْمَائِي؛ فَهُوَ عَلِيٌّ وَأَنَا الْعَالِي، وَهٰذِهِ فَاطِمَةُ وَأَنَا الْفَاطِرُ، وَهٰذَا الْحَسَنُ وَأَنَا الْمُحْسِنُ، وَهٰذَا الْحُسَيْنُ وَأَنَا ذُو الْحُسْنىٰ.

وَهٰؤُلَاءِ خِيرَتِي مِنْ عِبَادِي، وَصَفْوَتِي مِنْ أَوْلِيَائِي؛ فَمَا يَتَوَسَّلُ أَحَدٌ مِنْ عِبَادِي إِلَيَّ بِهِمْ خَالِصَةً إِلَّا أَوْجَبْتُ وَسِيلَتَهُ، وَأَقَلْتُ عَثْرَتَهُ، وَكَشَفْتُ كَرْبَهُ، بَعْدَ أَنْ يَعْرِفَ فَضْلَهُمْ عِنْدِي، وَيَتَبَرَّأَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ.

وَأَنَا وَلِيُّهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَأَنَا وَلِيُّ مَنْ وَالَاهُمْ وَعَدُوٌّ مَنْ عَادَاهُمْ.

وَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَعَلَيْهِ صَلَوَاتِي وَرَحْمَتِي، وَمَنْ خَالَفَهُمْ وَأَبْغَضَهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي؛ [1]

ابن عباس می‌گوید: شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرمود: شبی که مرا به آسمان بالا بردند، پروردگارم خواست مرا بالا ببرد تا اینکه در آسمان هفتم مرا ایستاند، سپس جبرئیل از من جدا شد.

گفتم: حبیبم جبرئیل، در مثل این مکان دوست دوستش را تنها می‌گذارد؟!

جبرئیل گفت: هریک از ما فرشتگان مقامی دارد، نمی‌تواند یک قدم از آن فراتر نهد وگرنه به وسیلهٔ نور [اشعّه] می‌سوزد.

ناگهان ندایی از سمت جلو آمد: ای محمّد، حرکت کن! منم خلیل و منم میکائیل.

---

١. المحتضر: ١٤٥ ـ ١٤٦، حديث ١٥٦.

سپس علمِ خدا آنچه مشیّت بود مرا سیر داد، آن گاه میکائیل از من جدا شد.

گفتم: حبیبم، در چنین جایی، دوست دوستش را ترک می‌کند؟

میکائیل گفت: ما صف ایستادگانیم، از برای هرکدام از ما رتبه‌ای است که نمی‌تواند از آن فاصله بگیرد و الّا به وسیلهٔ نور می‌سوزد.

ناگهان ندایی از سمت جلو آمد: ای احمد، حرکت کن! منم دوست تو، منم دردائیل.

سپس علمِ خدا و مشیّت او مرا سیر داد، آن گاه دردائیل از من جدا شد.

گفتم: ای دردائیل، در چنین جایی، دوست دوستش را ترک می‌کند؟

دردائیل گفت: ما پیرامون عرش می‌گردیم، نمی‌توانیم جبروت را درنوردیم وگرنه به وسیلهٔ نور می‌سوزیم.

ناگهان صدایی (که دیگر صداها به خاطر آن خاموش شد و هر چیزی از جبروت آن نمایان گردید و هر چیزی در برابر عزّت آن آرام گرفت) ندا در داد: ای احمد، نزدیکم بیا.

یک گام نزدیک شدم که مقدار آن پانصد سال بود.

پس از آن، پروردگار بزرگ مرا صدا زد: ای احمد، نزدیک شو، منم پروردگارت، منم اللّه.

نزدیک شدم، پروردگارم از ورای حجاب به کلامی که گویا از زبان علیّ بن اَبی‌طالب بیرون می‌آمد، با من سخن گفت. به دلم آمد که علی با من حرف می‌زند.

خدا ندایم کرد: ای احمد، از راز درونت باخبرم، گمان بردی علی تو را

مخاطب می‌سازد. ای احمد، منم پروردگارت، بر هر چیزی توانایم، دوست داری علی را نشانت دهم؟

گفتم: ای پروردگارم، به عزّتت سوگند، آری.

خدا امر فرمود حجاب‌ها بدرند، آسمان‌ها باز شوند، بلندی‌های زمین پست گردند و پستی‌های زمین بالا آیند.

از عرش پروردگارم به زمین نگریستم، سریر [محلّ استقرار] علی را دیدم. علی ایستاده بود و نماز می‌گزارد. فاطمه در سمت راستش و حسن و حسین در سمت چپ او قرار داشتند و با اقتدا به نماز وی نماز می‌گزاردند. فرشتگان، دسته دسته بر ایشان فرود می‌آمدند، در نور ایشان می‌ایستادند و به قرائت آنها گوش می‌دادند.

پروردگارم ندا داد: ای احمد، سوگند به عزّت وجلالم و بخشندگی و بزرگی و بلند مقامی‌ام ـ در والا مکانم ـ به درونت اطلاع یافتم و آنچه را در سینه نهان داشتی دانستم، احدی را برتر از علی در ضمیر تو نیافتم. از این رو به زبان علی تو را خطاب کردم تا به کلام و خطاب، آرام گیری. اگر به زبان جبروت تو را مخاطب می‌ساختم، طاقتِ شنیدنش را نداشتی.

اینان [کسانی‌اند که] اسامی‌شان را از نام‌های خویش برگرفتم؛ او، علی است و منم «عالی»؛ این، فاطمه است و منم «فاطر»؛ این، حسن است و منم «محسن»؛ این، حسین است و منم «ذو الحسنیٰ».

اینها بهترین بندگانم و برگزیدهٔ اولیای من‌اند. هیچ یک از بندگانم (پس از آنکه فضل اینان را شناخت و از دشمنان آنها بیزاری جست) سوی من، خالصانه

به آنها توسّل نمی‌جوید مگر اینکه وسیله‌اش را واجب می‌کنم، لغزش او را می‌زدایم و گرفتاری‌اش را برطرف می‌سازم.

من ولیّ آنها در دنیا و آخرتم و ولیّ کسانی‌ام که آنان را دوست بدارند و دشمن آنهایم که با ایشان دشمنی ورزند.

صلوات و رحمتم بر کسی باد که ایشان را دوست بدارد، و لعنت و خشمم بر کسی باد که با ایشان مخالفت ورزد و آنان را دشمن بدارد.

حدیث (۹۴)

[منزلتِ علی علیه‌السلام پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله]

المحتضر، اثر حسن بن سلیمان رحمه‌الله.

در این کتاب، از امالی شیخ طوسی رحمه‌الله به اسنادش از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت:

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَكَفُّهُ فِي كَفِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام وَهُوَ يُقَلِّبُهُ. (۱)

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مَنْزِلَةُ عَلِيٍّ مِنْكَ؟

فَقَالَ: كَمَنْزِلَتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالىٰ؛ (۲)

ابن مسعود می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در حالی دیدم که دستش در دست علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام بود و آن حضرت دست پیامبر را پشت و رو می‌کرد.

پرسیدم: ای رسول خدا، منزلت علی نسبت به تو چگونه است؟

فرمود: همچون منزلت من نسبت به خدای متعال.

---

۱. در «امالی طوسی: ۲۲٦، حدیث ۳۹٤» «يُقَلِّبُهُ» (آن را زیر و رو می‌کرد) ضبط است. در «بحار الأنوار ۳۸: ۳۱۹، حدیث ۳۱» به نقل از آمالی طوسی، کلمهٔ «يُقَبِّلُهُ» ثبت می‌باشد.

۲. المحتضر: ۱٦۸، حدیث ۱۸۵.

حدیث (۹۵)

حدیثی در کیفیت ولادت ائمه علیهم‌السلام

من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله در باب نوادر «الفقیه» روایت می‌کند از محمّد بن علی کوفی، از اسماعیل بن مِهران، از رزام،[۱] از جابر بن یزید، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِذَا وَقَعَ الْوَلَدُ فِي جَوْفِ أُمِّهِ[۲] صَارَ وَجْهُهُ قِبَلَ ظَهْرِ أُمِّهِ إِنْ كَانَ ذَكَراً، وَإِنْ كَانَتْ أُنْثىٰ صَارَ وَجْهُهَا قِبَلَ بَطْنِ أُمِّهَا، وَيَدَاهُ عَلىٰ وَجْنَتَيْهِ، وَذَقَنُهُ عَلىٰ رُكْبَتَيْهِ كَهَيْئَةِ الْحَزِينِ الْمَهْمُومِ.

فَهُوَ كَالْمَصْرُورِ مَنُوطٌ بِمِعَاءٍ مِنْ سُرَّتِهِ إِلىٰ سُرَّةِ أُمِّهِ، فَبِتِلْكَ السُّرَّةِ يَغْتَذِي مِنْ طَعَامِ أُمِّهِ وَشَرَابِهَا إِلَى الْوَقْتِ الْمُقَدَّرِ لِوِلَادَتِهِ.

فَيَبْعَثُ اللَّهُ عزّوجلّ إِلَيْهِ مَلَكاً فَيَكْتُبُ عَلىٰ جَبْهَتِهِ شَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ، غَنِيٌّ أَوْ فَقِيرٌ، وَيَكْتُبُ أَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَسُقْمَهُ وَصِحَّتَهُ.

فَإِذَا انْقَطَعَ الرِّزْقُ الْمُقَدَّرُ لَهُ مِنْ سُرَّةِ أُمِّهِ، زَجَرَهُ الْمَلَكُ زَجْرَةً فَانْقَلَبَ فَزِعاً مِنَ الزَّجْرَةِ وَصَارَ رَأْسُهُ قِبَلَ الْمَخْرَجِ.

فَإِذَا وَقَعَ عَلَى الأَرْضِ، وَقَعَ إِلىٰ هَوْلٍ عَظِيمٍ وَعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ إِنْ أَصَابَتْهُ رِيحٌ أَوْ مَشَقَّةٌ[۳] أو مَسَّتْهُ يَدٌ، وَجَدَ لِذٰلِكَ مِنَ الأَلَمِ مَا يَجِدُهُ الْمَسْلُوخُ عَنْهُ جِلْدُهُ.

---

۱. در «الفقیه»، «مُرازم» ضبط است.

۲. در «من لا یحضره الفقیه» عبارت «فی بطن أُمّه» آمده است. ضبط مُصنّف، با نقل «بحار الأنوار» سازگار می‌نماید.

۳. کلمهٔ «أو مشقّة» در «الفقیه» نیست.

يَجُوعُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الاسْتِطْعَامِ، وَيَعْطَشُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الاسْتِسْقَاءِ، وَيَتَوَجَّعُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الاسْتِغَاثَةِ.

فَيُوَكِّلُ اللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ بِرَحْمَتِهِ وَالشَّفَقَةِ عَلَيْهِ وَالْمَحَبَّةِ لَهُ أُمَّهُ، فَتَقِيهِ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ بِنَفْسِهَا، وَتَكَادُ تَفذّيهِ[1] بِرُوحِهَا.

وَتَصِيرُ مِنَ التَّعَطُّفِ عَلَيْهِ بِحَالٍ لَا تُبَالِي أَنْ تَجُوعَ إِذَا شَبِعَ، وَتَعْطَشَ إِذَا رَوِيَ، وَتَعْرىٰ إِذَا كُسِيَ.

وَجَعَلَ اللَّهُ ـ تَعَالىٰ ذِكْرُهُ ـ رِزْقَهُ فِي ثَدْيَيْ أُمِّهِ؛ فِي إِحْدَاهُمَا شَرَابُهُ وَفِي الأُخْرىٰ طَعَامُهُ.

حَتّىٰ إِذَا رَضَعَ آتَاهُ اللَّهُ ﷻ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِمَا قَدَّرَ لَهُ فِيهِ مِنَ الرِّزْقِ.[2]

فَإِذَا أَدْرَكَ فَهَّمَهُ الأَهْلَ وَالْمَالَ وَالشَّرَهَ وَالْحِرْصَ.

ثُمَّ هُوَ مَعَ ذٰلِكَ تَعرَّضُ الآفَاتِ[3] وَالْعَاهَاتِ وَالْبَلِيَّاتِ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ.

وَالْمَلَائِكَةُ تَهْدِيهِ وَتُرْشِدُهُ، وَالشَّيَاطِينُ تُضِلُّهُ وَتُغْوِيهِ، فَهُوَ هَالِكٌ إِلَّا أَنْ يُنْجِيَهُ اللَّهُ ﷻ.

وَقَدْ ذَكَرَ اللَّهُ ـ تَعَالىٰ ذِكْرُهُ ـ نِسْبَةَ الإِنْسَانِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ:

﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً

---

١. در «الفقيه»، «تَفْدِيه» ضبط است.

٢. در «الفقيه» آمده است: ... كلَّ يوم ... مِن رِزْق.

٣. در «الفقيه»، «يُعْرَضُ لِلآفات» ضبط است و در پی‌نوشت آمده است که در بعضی از نسخه‌ها، بدین‌گونه ضبط است: تَتَعَرَّضَهُ الآفاتُ ... .

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾.[1]

قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هٰذِهِ حَالُنَا، فَكَيْفَ حَالُكَ وَحَالُ الأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ فِي الْوِلَادَةِ؟

فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ، لَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ أَمْرٍ جَسِيمٍ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.

إِنَّ الأَنْبِيَاءَ وَالأَوْصِيَاءَ مَخْلُوقُونَ مِنْ نُورِ عَظَمَةِ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ، يُودِعُ اللَّهُ أَنْوَارَهُمْ أَصْلَاباً طَيِّبَةً وَأَرْحَاماً طَاهِرَةً يَحْفَظُهَا بِمَلَائِكَتِهِ وَيُرَبِّيهَا بِحِكْمَتِهِ وَيَغْذُوهَا بِعِلْمِهِ.

فَأَمْرُهُمْ يَجِلُّ عَنْ أَنْ يُوصَفَ، وَأَحْوَالُهُمْ يَدِقُّ[2] عَنْ أَنْ تُعْلَمَ؛ لأَنَّهُمْ نُجُومُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَأَعْلَامُهُ فِي بَرِيَّتِهِ، وَخُلَفَاؤُهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، وَأَنْوَارُهُ فِي بِلَادِهِ، وَحُجَجُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ.

يَا جَابِرُ، هٰذَا مِنْ مَكْنُونِ الْعِلْمِ وَمَخْزُونِهِ، فَاكْتُمْهُ إِلَّا مِنْ أَهْلِهِ؛[3]

رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه کودک در شکم مادر واقع شود، اگر پسر باشد، صورتش به طرف پشت مادر و اگر دختر باشد، صورتش به سمتِ شکم مادرش می‌گردد و دستانش بر پیشانی و چانه‌اش بر زانوانش است، به سیمای یک انسان غمگین گرفتار و ناراحت در می‌آید.

وی به کیسهٔ سر بسته‌ای می‌ماند که به وسیلهٔ روده‌ای از نافش به ناف مادرش

---

١. سورهٔ مؤمنون (٢٣) آیات ١٢ ـ ١٦.

٢. در «الفقیه»، «تَدِقُّ» ضبط است.

٣. من لا یحضره الفقیه ٤: ٤١٣ ـ ٤١٥، حدیث ٥٩٠١؛ بحار الأنوار ٥٧: ٣٥٢ ـ ٣٥٣، حدیث ٣٦.

بسته است. با این بند ناف، از خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های مادرش تا زمانی که برای ولادتش مقدّر است، تغذیه می‌کند.

وقتی [آن زمان فرا رسید] خدا فرشته‌ای سویش می‌فرستد و بر پیشانی‌اش بدبخت یا خوش‌بخت، مؤمن یا کافر، غنی یا فقیر می‌نویسد و اَجَل و روزی و بیماری و تندرستی‌اش را می‌نویسد.

هرگاه روزی‌ای که از ناف مادرش برای وی مقرّر است، پایان یابد، فرشته‌ای او را زجری می‌دهد و او از آن زجر می‌هراسد و سرش سوی مَهْبِل به حرکت درمی آید.

هنگامی که به زمین افتاد، هولی بزرگ و عذابی دردناک او را فرا می‌گیرد [به گونه‌ای که] اگر باد یا مشقّتی به او رسد یا دستی او را بساید، درد کسی را می‌یابد که پوستش را می‌کَنَند.

گرسنه می‌شود، نمی‌تواند طعام به دست آورد؛ تشنه می‌شود، نمی‌تواند آب بطلبد؛ درد می‌کشد، نمی‌تواند کمک بخواهد.

خدای متعال از سر رحمت و شفقت و محبّت، مادرش را بر او می‌گمارد تا با خود او را از گرما و سرما حفظ کند تا آنجا که روح و جانش را از او دریغ ندارد.

عطوفت مادر به کودک به جایی می‌رسد که باکی ندارد او گرسنه بماند هرگاه کودکش سیر باشد، او تشنه بماند، هرگاه کودکش سیراب شود، او برهنه بماند هرگاه کودکش پوشیده باشد.

خدای متعال، روزی کودک را در پستان مادرش قرار داد، در یکی از آنها آشامیدنی است و در دیگری موادّ غذایی.

و آن گاه که مادر او را از شیر گرفت، خدای ﷻ در هر روزی، رزقی را که برایش مقدّر ساخت به او می‌دهد.

و زمانی که بالغ شود، هَمّ و توجّه و گرایش وی، زن و فرزند و مال و حرص و آز است.

با وجود این، وی از هر سو، در معرض آفات، بیماری‌ها و بلاهاست.

فرشتگان او را هدایت و راهنمایی می‌کنند و شیاطین او را گمراه می‌سازند و می‌فریبند. از این رو، وی هلاک می‌شود مگر اینکه خدا نجاتش دهد.

خدای متعال، ماجرای [خلقت] انسان را در قرآن ذکر می‌کند، می‌فرماید:

«انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم، سپس او را در نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم، آن گاه نطفه را علقه ساختیم، پس از آن، علقه را به صورت مُضغه درآوردیم و بعد، مضغه را استخوان آفریدیم و استخوان‌ها را گوشت پوشاندیم، سپس خلق دیگری پدید آوردیم (آفرین باد بر خدایی که زیباترین آفریدگار است) باری پس از این، شما می‌میرید و بار دیگر در روز قیامت برانگیخته می‌شوید».

جابر می‌گوید، گفتم: ای رسول خدا، این [ساز و کار] حال و روز ما بود، ولادتِ تو و اوصیای بعد از تو چگونه است؟

رسول خدا ﷺ اندکی با درنگ خاموش ماند، سپس فرمود: ای جابر، از امر بزرگی پرسیدی! آن را جز صاحب بهرهٔ سترگ [علمی و معنوی] تحمّل نمی‌کند.

انبیا و اوصیا از نور عظمت خدای بزرگ آفریده شدند، خدا نورهای آنان را به صُلب‌های پاک و رحم‌های پاکیزه سپرد. به وسیلهٔ فرشتگانش این نورها را حفظ می‌کند و با حکمتش آنها را می‌پروراند و با علمش تغذیه‌شان می‌کند.

امر اینان فراتر از توصیف است، و احوالشان دقیق‌تر از آن است که دانسته شود؛ زیرا آنان ستارگان خدا در زمین اند و عَلَم‌ها و شاخص‌های خدا در میان آدمیان و خلفای خدا بر بندگان و انوار خدا در سرزمین‌ها و شهرها و حجّت‌های خدا بر خلق.

ای جابر، این معارف، از علوم در پرده و گنجینه شده است، آن را پوشیده دار مگر از اهل آن.

[چگونگی ولادت امامان علیهم‌السلام و مسیح علیه‌السلام]

این بندهٔ ناتوان، میرزا محمد تقی، می‌گوید: بعضی از احوال ولادت آنان علیهم‌السلام (که در این حدیث بدان اشاره رفته است) پیش از این گذشت و نیز خواهد آمد.

از آنهاست حدیثی را که حسین بن حَمْدان در کتاب «الهدایه» روایت می‌کند، می‌گوید:

إِنَّ فَاطِمَةَ علیهاالسلام وَلَدَتْ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ علیهماالسلام مِنْ فَخِذَهَا الأَيْمَنِ، وَزَيْنَبَ وَأُمَّ كُلْثُومَ مِنْ فَخِذَهَا الأَيْسَرِ؛ [1]

فاطمه علیهاالسلام حسن و حسین را از رانِ راست و زینب و اُمّ کلثوم را از رانِ چپش به دنیا آورد.

مانند این سخن از وَهْب بن مُنَبِّه روایت است که:

---

۱. الهدایة الکبری: ۱۸۰.

إِنَّ مَرْيَمَ وَلَدَتْ الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ مِنْ فَخِذِهَا الأَيْمَنِ، وَأَنَّ النَّفْخَةَ كَانَتْ مِنْ [فِي (خ)] جَيْبِهَا، وَالْكَلِمَةَ كَانَتْ عَلىٰ قَلْبِهَا؛ (۱)

مریم علیها السلام مسیح را از رانِ راستش زایید. نفخهٔ او از دو پهلویش بود و کلمه، بر قلب وی افکنده شد.

علّامه سیّد هاشم بحرانی در کتاب «مدینة المعاجز» از کتاب «عیون المعجزات» روایت می‌کند که:

وَرُوِيَ أَنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام وَلَدَتِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ علیهما السلام مِنْ فَخِذِهَا الأَيْسَرِ.

وَرُوِيَ أَنَّ مَرْيَمَ وَلَدَتِ الْمَسِيحَ مِنْ فَخِذِهَا الأَيْمَنِ؛ (۲)

روایت است که فاطمه علیها السلام حسن و حسین را از ران چپش به دنیا آورد.

و روایت است که مریم علیها السلام مسیح را از رانِ راستش زایید.

بحرانی، سپس از صاحب کتاب عیون المعجزات نقل می‌کند که می‌گوید:

حدیث این حکایت در کتاب «الأنوار» و کتاب‌های فراوان [دیگر] هست. (۳)

حدیث (۹۶)

نامهٔ امام صادق علیه السلام به مفضّل بن عمر رحمه الله

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علیّ بن ابراهیم بن هاشم، گفت: برای

---

۱. همان.

۲. مدینة المعاجز: ۲۲۶؛ عیون المعجزات: ۵۹؛ بحار الأنوار ۴۳: ۲۵۷، حدیث ۳۴.

۳. همان.

ما حديث كرد قاسم بن ربيع وَرَّاق، از محمّد بن سنان، از صَبَّاح مَدايني، از مُفَضَّل كه:

أَنَّهُ كَتَبَ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام، فَجَاءَهُ هٰذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُوصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّ مِنَ التَّقْوىٰ الطَّاعَةَ وَالْوَرَعَ وَالتَّوَاضُعَ لِلَّهِ وَالطُّمَأْنِينَةَ وَالاجْتِهَادَ، وَالأَخْذَ بِأَمْرِهِ وَالنَّصِيحَةَ لِرُسُلِهِ، وَالْمُسَارَعَةَ فِي مَرْضَاتِهِ، وَاجْتِنَابَ مَا نَهىٰ عَنْهُ.

فَإِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ أَحْرَزَ نَفْسَهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَصَابَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَمَنْ أَمَرَ بِالتَّقْوىٰ فَقَدْ أَفْلَحَ الْمَوْعِظَةَ، جَعَلَنَا اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ بِرَحْمَتِهِ.

جَاءَنِي كِتَابُكَ فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ الَّذِي فِيهِ، فَحَمِدْتُ اللَّهَ عَلىٰ سَلَامَتِكَ وَعَافِيَةِ اللَّهِ إِيَّاكَ، أَلْبَسَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ عَافِيَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ.

كَتَبْتَ تَذْكُرُ أَنَّ قَوْماً أَنَا أَعْرِفُهُمْ كَانَ أَعْجَبَكَ نَحْوُهُمْ وَشَأْنُهُمْ، وَأَنَّكَ أَبْلَغْتَ فِيهِمْ أُمُوراً تَرْوِي عَنْهُمْ كَرِهْتَهَا لَهُمْ، وَلَمْ تَرَ بِهِمْ إِلَّا طَرِيقاً حَسَناً وَوَرَعاً وَتَخَشُّعاً.

وَبَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الدِّينَ إِنَّمَا هُوَ مَعْرِفَةُ الرِّجَالِ، ثُمَّ بَعْدَ ذٰلِكَ إِذَا عَرَفْتَهُمْ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ.

وَذَكَرْتَ أَنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ أَنَّ أَصْلَ الدِّينِ مَعْرِفَةُ الرِّجَالِ، فَوَفَّقَكَ اللَّهُ.

وَذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَصَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَالْبَيْتَ الْحَرَامَ وَالْمَشْعَرَ الْحَرَامَ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ، هُوَ رَجُلٌ.

وَأَنَّ الطُّهْرَ وَالاغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ، هُوَ رَجُلٌ.

وَكُلَّ فَرِيضَةٍ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، هُوَ رَجُلٌ.

وَأَنَّهُمْ ذَكَرُوا ذٰلِكَ بِزَعْمِهِمْ أَنَّ مَنْ عَرَفَ ذٰلِكَ الرَّجُلَ، فَقَدِ اكْتَفىٰ بِعِلْمِهِ بِهِ مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ، وَقَدْ صَلّىٰ وَآتَى الزَّكَاةَ وَصَامَ وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَاغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَتَطَهَّرَ وَعَظَّمَ حُرُمَاتِ اللَّهِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ.

وَأَنَّهُمْ ذَكَرُوا أَنَّ مَنْ عَرَفَ هٰذَا بِعَيْنِهِ وَبِحَدِّهِ وَثَبَتَ فِي قَلْبِهِ، جَازَ لَهُ أَنْ يَتَهَاوَنَ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي الْعَمَلِ.

وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ إِذَا عَرَفُوا ذٰلِكَ الرَّجُلَ، فَقَدْ قُبِلَتْ مِنْهُمْ هٰذِهِ الْحُدُودُ لِوَقْتِهَا وَإِنْ هُم لَمْ يَعْمَلُوا بِهَا.

وَأَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا: الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالرِّبَا وَالدَّمُ وَالْمَيْتَةُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ هُوَ رَجُلٌ.

وَذَكَرُوا أَنَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنْ نِكَاحِ الأُمَّهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْعَمَّاتِ وَالْخَالَاتِ وَبَنَاتِ الأَخِ وَبَنَاتِ الأُخْتِ وَمَا حَرَّمَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النِّسَاءِ ـ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ ـ إِنَّمَا عَنىٰ بِذٰلِكَ نِكَاحَ نِسَاءِ النَّبِيِّ، وَمَا سِوىٰ ذٰلِكَ مُبَاحٌ كُلُّهُ.

وَذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَتَرَادَفُونَ الْمَرْأَةَ الْوَاحِدَةَ، وَيَشْهَدُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ بِالزُّورِ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّ لِهٰذَا ظَهْراً وَبَطْناً يَعْرِفُونَهُ؛ فَالظَّاهِرُ مَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ يَأْخُذُونَ بِهِ مُدَافَعَةً عَنْهُمْ، وَالْبَاطِنُ هُوَ الَّذِي يَطْلُبُونَهُ وَبِهِ أُمِرُوا بِزَعْمِهِمْ.

كَتَبْتَ تَذْكُرُ أَنَّ الَّذِي زعم عَظُمَ مِنْ ذٰلِكَ عَلَيْكَ حِينَ بَلَغَكَ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنْ قَوْلِهِمْ فِي ذٰلِكَ أَحَلَالٌ هُوَ أَمْ حَرَامٌ؟ وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنْ تَفْسِيرِ ذٰلِكَ، وَأَنَا أُبَيِّنُهُ حَتّىٰ لَا تَكُونَ مِنْ ذٰلِكَ فِي عَمىً وَلَا شُبْهَةٍ.

وَقَدْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ فِي كِتَابِي هٰذَا تَفْسِيرَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ، فَاحْفَظْهُ كُلَّهُ، كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾.(١)

وَأَصِفُهُ لَكَ بِحَلَالِهِ، وَأَنْفِي عَنْكَ حَرَامَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، كَمَا وَصَفْتَ، وَمُعَرِّفُكَهُ حَتّىٰ تَعْرِفَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا تُنْكِرْهُ(٢) إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَالْقُوَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً.

أُخْبِرُكَ أَنَّهُ مَنْ كَانَ يَدِينُ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ الَّتِي كَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنْهَا، فَهُوَ عِنْدِي مُشْرِكٌ بِاللَّهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ بَيِّنُ الشِّرْكِ، لَا شَكَّ فِيهِ.

وَأُخْبِرُكَ أَنَّ هٰذَا الْقَوْلَ كَانَ مِنْ قَوْمٍ سَمِعُوا مَا لَمْ يَعْقِلُوهُ عَنْ أَهْلِهِ، وَلَمْ يُعْطَوْا فَهْمَ ذٰلِكَ، وَلَمْ يَعْرِفُوا حَدَّ مَا سَمِعُوا، فَوَضَعُوا حُدُودَ تِلْكَ الْأَشْيَاءِ مُقَايَسَةً بِرَأْيِهِمْ وَمُنْتَهىٰ عُقُولِهِمْ، وَلَمْ يَضَعُوهَا عَلىٰ حُدُودِ مَا أُمِرُوا، كَذِباً وَافْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَجُرْأَةً عَلَى الْمَعَاصِي، فَكَفَىٰ بِهٰذَا لَهُمْ جَهْلاً.

وَلَوْ أَنَّهُمْ وَضَعُوهَا عَلىٰ حُدُودِهَا الَّتِي حُدَّتْ لَهُمْ وَقَبِلُوهَا، لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ، وَلٰكِنَّهُمْ حَرَّفُوهَا وَتَعَدَّوْا وَكَذَّبُوا وَتَهَاوَنُوا بِأَمْرِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ.

وَلٰكِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ حَدَّهَا بِحُدُودِهَا، لِئَلَّا يَتَعَدّىٰ حُدُودَهُ أَحَدٌ.

وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا ذَكَرُوا، لَعُذِرَ النَّاسُ بِجَهْلِهِمْ مَا لَمْ يَعْرِفُوا حَدَّ مَا حُدَّ لَهُمْ، وَلَكَانَ الْمُقَصِّرُ وَالْمُتَعَدِّي حُدُودَ اللَّهِ مَعْذُوراً.

وَلٰكِنْ جَعَلَهَا حُدُوداً مَحْدُودَةً لَا يَتَعَدَّاهَا إِلَّا مُشْرِكٌ كَافِرٌ، ثُمَّ قَالَ: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.(٣)

---

١. سورهٔ حاقّه (٦٩) آيهٔ ١٢.

٢. در شماری از مآخذ، اين واژه، «فلا تُنكره» ضبط است.

٣. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٢٢٩.

فَأُخْبِرُكَ حَقَائِقَ: أَنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ اخْتَارَ الْإِسْلَامَ لِنَفْسِهِ دِيناً وَرَضِيَ مِنْ خَلْقِهِ، فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِهِ، وَبِهِ بَعَثَ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿ وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ ﴾.(١)

فَعَلَيْهِ وَبِهِ بَعَثَ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَنَبِيَّهُ مُحَمَّداً ﷺ، فَأَفْضَلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَوَلَايَتُهُمْ.

وَأُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ أَحَلَّ حَلَالاً وَحَرَّمَ حَرَاماً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ فَمَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَوَلَايَتُهُمْ وَطَاعَتُهُمْ هُوَ الْحَلَالُ.

وَالْمُحَلَّلُ مَا أَحَلُّوا، وَالْمُحَرَّمُ مَا حَرَّمُوا، وَهُمْ أَصْلُهُ وَمِنْهُمْ فُرُوعُ الْحَلَالُ، وَذٰلِكَ سَعْيُهُمْ.

وَمِنْ فُرُوعِهِمْ أَمْرُهُمْ شِيعَتَهُمْ وَأَهْلَ وَلَايَتِهِمْ بِالْحَلَالِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَحجِّ الْبَيْتِ وَالْعُمْرَةِ، وَتَعْظِيمِ حُرُمَاتِ اللَّهِ وَشَعَائِرِهِ وَمَشَاعِرِهِ، وَتَعْظِيمِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَالطُّهُورِ وَالاغْتِسَالِ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا وَجَمِيعِ الْبِرِّ.

ثُمَّ ذَكَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ، فَقَالَ فِي كِتَابِهِ: ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَيَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.(٢)

فَعَدُوُّهُمْ الْحَرَامُ الْمُحَرَّمُ وَأَوْلِيَاؤُهُمُ الدَّاخِلُونَ فِي أَمْرِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَهُمُ الْفَوَاحِشُ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالزِّنَا وَالرِّبَا وَالدَّمُ وَالْمَيْتَةُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ.

---

١. سورة اسراء (١٧) آية ١٠٥.

٢. سورة نحل (١٦) آية ٩٠.

فَهُمُ الْحَرَامُ الْمُحَرَّمُ، وَأَصْلُ كُلِّ حَرَامٍ، وَهُمُ الشَّرُّ وَأَصْلُ كُلِّ شَرٍّ، وَمِنْهُمْ فُرُوعُ الشَّرِّ كُلِّهِ.

وَمِنْ ذٰلِكَ الْفُرُوعُ الْحَرَامُ وَاسْتِحْلَالُهُمْ إِيَّاهَا، وَمِنْ فُرُوعِهِمْ تَكْذِيبُ الأَنْبِيَاءِ وَجُحُودُ الأَوْصِيَاءِ، وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ: الزِّنَا وَالسَّرِقَةِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالْمُنْكَرِ، وَأَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ وَأَكْلِ الرِّبَا، وَالْخُدْعَةِ وَالْخِيَانَةِ وَرُكُوبِ الْمَحَارِمِ [1] كُلِّهَا وَانْتِهَاكِ الْمَعَاصِي.

وَإِنَّمَا أَمْرُ اللَّهِ ﴿بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبىٰ﴾ [2] يَعْنِي مَوَدَّةَ ذِي الْقُرْبىٰ وَابْتِغَاءَ طَاعَتِهِمْ.

﴿وَيَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ [3] وَهُمْ أَعْدَاءُ الأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَاءِ الأَنْبِيَاءِ، وَهُمُ الْمَنْهِيُّ عَنْ مَوَدَّتِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ.

يَعِظُكُمْ بِهٰذِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

وَأُخْبِرُكَ أَنِّي لَوْ قُلْتُ لَكَ إِنَّ الْفَاحِشَةَ وَالْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالزِّنَا وَالْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ هُوَ رَجُلٌ، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ هٰذَا الأَصْلَ وَحَرَّمَ فَرْعَهُ وَنَهىٰ عَنْهُ، وَجَعَلَ وَلَايَتَهُ كَمَنْ عَبَدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَثَناً وَشُرَكَاء، [4] وَمَنْ دَعَا إِلىٰ عِبَادَةِ نَفْسِهِ فَهُوَ كَفِرْعَوْنَ إِذْ قَالَ ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الأَعْلىٰ﴾ [5] فَهٰذَا كُلُّهُ عَلىٰ وَجْهٍ إِنْ شِئْتُ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ وَهُوَ إِلىٰ جَهَنَّمَ وَمَنْ شَايَعَهُ عَلىٰ ذٰلِكَ، فَإِنَّهُمْ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ

---

١. در «بصائر»، «الحرام» ضبط است.

٢ـ٣. سورهٔ نحل (١٦) آیهٔ ٩٠.

٤. در «بصائر»، «شركاً» ضبط است.

٥. سورهٔ نازعات (٧٩) آیهٔ ٢٤.

عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ﴾ [١] لَصَدَقْتُ.

ثُمَّ لَوْ أَنِّي قُلْتُ إِنَّ فُلَاناً [٢] ذٰلِكَ ـ كُلُّهُ ـ لَصَدَقْتُ، إِنَّ فُلَاناً هُوَ الْمَعْبُودُ الْمُتَعَدِّي حُدُودَ اللَّهِ الَّتِي نَهىٰ عَنْهَا أَنْ يَتَعَدّىٰ.

ثُمَّ إِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّ الدِّينَ وَأَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ، وَذٰلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَهُوَ الإِيمَانُ، وَهُوَ إِمَامُ أُمَّتِهِ وَأَهْلِ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَدِينَهُ [وَمَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَدِينَهُ] وَمَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَدِينَهُ، وَلَا يُعْرَفُ اللَّهُ وَدِينُهُ وَحُدُودُهُ وَشَرَائِعُهُ بِغَيْرِ ذٰلِكَ الإِمَامِ، فَذٰلِكَ مَعْنَى أَنَّ [٣] مَعْرِفَةَ الرِّجَالِ دِينُ اللَّهِ.

وَالْمَعْرِفَةُ عَلىٰ وَجْهَيْنِ:

مَعْرِفَةٌ ثَابِتَةٌ عَلىٰ بَصِيرَةٍ، يُعْرَفُ بِهَا دِينُ اللَّهِ وَيُوصَلُ بِهَا إِلىٰ مَعْرِفَةِ اللَّهِ.

فَهٰذِهِ الْمَعْرِفَةُ الْبَاطِنَةُ الثَّابِتَةُ بِعَيْنِهَا الْمُوجِبَةُ حَقَّهَا، الْمُسْتَوْجِبُ أَهْلُهَا عَلَيْهَا الشُّكْرَ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْهِمْ بِهَا مَنّاً مِنَ اللَّهِ [٤] يَمُنُّ بِهِ عَلىٰ مَنْ يَشَاءُ مَعَ الْمَعْرِفَةِ الظَّاهِرَةِ.

وَمَعْرِفَةٌ فِي الظَّاهِرَةِ؛ [٥] فَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ فِي الظَّاهِرِ الَّذِينَ عَلِمُوا أَمْرَنَا بِالْحَقِّ عَلىٰ غَيْرِ عِلْمٍ لَا يَلْحَقُ بِأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ فِي الْبَاطِنِ عَلىٰ بَصِيرَتِهِمْ، وَلَا يَصِلُونَ بِتِلْكَ الْمَعْرِفَةِ الْمُقَصِّرَةِ إِلىٰ حَقِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ.

كَمَا قَالَ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. [٦]

---

١. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ١٧٣.

٢. در «بصائر» آمده است: إنّه فلانٌ ... .

٣. در «بصائر» آمده است: كذلك جَرَى بأنَّ ... .

٤. در «بصائر» آمده است: للّه التي منّ عليهم بها مِن مَنِّ الله ... .

٥. در «بصائر»، «الظاهر» ضبط است.

٦. سورهٔ زخرف (٤٣) آيهٔ ٨٦.

فَمَنْ شَهِدَ شَهَادَةَ الْحَقِّ لَا يَعْقِدُ عَلَيْهَا قَلْبَهُ، عَلَى بَصِيرَةٍ فِيه، لَمْ يَثْبُهُ اللَّهُ عَلَيْهَا ثَوَابَ مَنْ عَقَدَ عَلَيْهَا قَلْبَهُ وَأَبْصَرَ بِهَا.[1]

كَذٰلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ بِجَوْرٍ[2] لَا يَعْقِدُ عَلَيْهِ قَلْبَهُ، لَا يُعَاقَبُ عَلَيْهِ عُقُوبَةَ مَنْ عَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَثَبَتَ عَلىٰ بَصِيرَةٍ.

فَقَدْ عَرَفْتَ كَيْفَ كَانَ حَالُ رِجَالِ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ فِي الظَّاهِرِ وَالإِقْرَارِ بِالْحَقِّ عَلىٰ غَيْرِ عِلْمٍ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ وَحَدِيثِهِ إِلىٰ أَنِ انْتَهَى الأَمْرُ إِلىٰ نَبِيِّ اللَّهِ وَبَعْدَهُ إِلىٰ مَنْ [ما (خ)] صَارُوا إِلىٰ مَنِ انْتَهَتْ إِلَيْهِ مَعْرِفَتُهُمْ.

وَإِنَّمَا عُرِفُوا بِمَعْرِفَةِ أَعْمَالِهِمْ وَدِينِهِمُ الَّذِي دَانَ اللَّهَ بِهِ الْمُحْسِنُ بِإِحْسَانِهِ وَالْمُسِيءُ بِإِسَاءَتِهِ.

وَقَدْ يُقَالُ إِنَّهُ مَنْ دَخَلَ فِي هٰذَا الأَمْرِ بِغَيْرِ يَقِينٍ وَلَا بَصِيرَةٍ، خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ؛ رَزَقَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ مَعْرِفَةً ثَابِتَةً عَلىٰ بَصِيرَةٍ.

وَأُخْبِرُكَ أَنِّي لَوْ قُلْتُ إِنَّ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَصَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَالْبَيْتَ الْحَرَامَ وَالْمَشْعَرَ الْحَرَامَ وَالطُّهُورَ وَالاغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَكُلَّ فَرِيضَةٍ، كَانَ ذٰلِكَ هُوَ النَّبِيَّ الَّذِي جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ لَصَدَقْتُ؛ لأَنَّ ذٰلِكَ كُلَّهُ إِنَّمَا يُعْرَفُ بِالنَّبِيِّ، وَلَوْ لَا مَعْرِفَةُ ذٰلِكَ النَّبِيِّ وَالإِيمَانُ بِهِ وَالتَّسْلِيمُ لَهُ مَا عُرِفَ ذٰلِكَ.

فَذٰلِكَ مِنْ مَنِّ اللَّهِ عَلىٰ مَنْ يَمُنُّ عَلَيْهِ، وَلَوْ لَا ذٰلِكَ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً مِنْ هٰذَا.

فَهٰذَا كُلُّهُ ذٰلِكَ النَّبِيُّ وَأَصْلُهُ، وَهُوَ فَرْعُهُ، وَهُوَ دَعَانِي إِلَيْهِ، وَدَلَّنِي عَلَيْهِ وَعَرَّفَنِيهِ

---

١. در «بصائر» آمده است: فمن شهد ... لا يعقد عَلَيْهِ عَلَى بَصِيرةٍ فيه.

٢. واژهٔ «بجَوْر» در «بصائر» (نسخهٔ ٣/٥) نيست.

وَأَمَرَنِي بِهِ، وَأَوْجَبَ عَلَيَّ لَهُ الطَّاعَةَ فِيمَا أَمَرَنِي بِهِ، لَا يَسَعُنِي جَهْلُهُ، وَكَيْفَ يَسَعُنِي جَهْلُ مَنْ هُوَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ؟

وَكَيْفَ يَسْتَقِيمُ لِي لَوْلَا أَنِّي أَصِفُ أَنَّ دِينِي هُوَ الَّذِي أَتَانِي بِهِ ذٰلِكَ النَّبِيُّ أَنْ أَصِفَ أَنَّ الدِّينَ غَيْرُهُ؟

وَكَيْفَ لَا يَكُونُ ذٰلِكَ مَعْرِفَةَ الرَّجُلِ، وَإِنَّمَا هُوَ الَّذِي جَاءَ بِهِ عَنِ اللَّهِ، وَإِنَّمَا أَنْكَرَ الدِّينَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِأَنْ قَالُوا: ﴿أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً﴾ [١]، ثُمَّ قَالُوا: ﴿أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا﴾ [٢]، فَكَفَرُوا بِذٰلِكَ الرَّجُلَ وَكَذَّبُوا بِهِ، وَقَالُوا: ﴿لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ﴾. [٣]

فَقَالَ اللَّهُ: ﴿قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَهُدىً لِلنَّاسِ﴾. [٤]

ثُمَّ قَالَ فِي آيَةٍ أُخْرىٰ: ﴿وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً﴾. [٥]

وَاللَّه ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرَفَ بِالرِّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ، فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذٰلِكَ، ﴿لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾. [٦]

فَقَالَ فِيمَا أَوْجَبَ ذٰلِكَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِذٰلِكَ: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً﴾. [٧]

---

١. سورة اسراء (١٧) آية ٩٤.
٢. سورة تغابن (٦٤) آية ٦.
٣. سورة انعام (٦) آية ٨.
٤. سورة انعام (٦) آية ٩١.
٥. سورة انعام (٦) آيات ٨ ـ ٩.
٦. سورة انبياء (٢١) آية ٢٣.
٧. سورة نساء (٤) آية ٨٠.

فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ هٰذِهِ الْفَرِيضَةَ كُلَّهَا إِنَّمَا هِيَ رَجُلٌ وَهُوَ يَعْرِفُ حَدَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ فَقَدْ صَدَقَ.

وَمَنْ قَالَ عَلَى الصِّفَةِ الَّتِي ذَكَرْتَ أَنْتَ بِغَيْرِ الطَّاعَةِ،[1] فَلَا يُغْنِي التَّمَسُّكُ فِي الأَصْلِ بِتَرْكِ الْفُرُوعِ، كَمَا لَا تُغْنِي شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ بِتَرْكِ شَهَادَةِ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ.

وَلَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا بِالْبِرِّ وَالْعَدْلِ وَالْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ الأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِ الأَعْمَالِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ؛ فَالْبَاطِنُ مِنْهُ وَلَايَةُ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَالظَّاهِرُ مِنْهُ فُرُوعُهُمْ.

وَلَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ يَدْعُو إِلىٰ مَعْرِفَةٍ لَيْسَ مَعَهَا طَاعَةٌ فِي أَمْرٍ وَنَهْيٍ.

فَإِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعَمَلَ بِالْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلىٰ حُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَةِ مَنْ جَاءَهُمْ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَيْهِ.

فَأَوَّلُ ذٰلِكَ، مَعْرِفَةُ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ ثُمَّ طَاعَتُهُ فِيمَا يُقَرِّبُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ،[2] وَإِنَّهُ مَنْ عَرَفَ أَطَاعَ وَمَنْ أَطَاعَ حَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرَهُ وَبَاطِنَهُ، وَلَا يَكُونُ تَحْرِيمُ الْبَاطِنِ وَاسْتِحْلَالُ الظَّاهِرِ، إِنَّمَا حَرَّمَ الظَّاهِرَ بِالْبَاطِنِ وَالْبَاطِنَ بِالظَّاهِرِ مَعاً جَمِيعاً، وَلَا يَكُونُ الأَصْلُ وَالْفُرُوعُ وَبَاطِنُ الْحَرَامِ حَرَامٌ وَظَاهِرُهُ حَلَالٌ، وَلَا يَحْرُمُ الْبَاطِنُ وَيُسْتَحَلُّ الظَّاهِرُ.

وَكَذٰلِكَ لَا يَسْتَقِيمُ أَنْ يَعْرِفَ صَلَاةَ الْبَاطِنِ وَلَا يَعْرِفَ صَلَاةَ الظَّاهِرِ، وَلَا الزَّكَاةَ وَلَا الصَّوْمَ وَلَا الْحَجَّ وَلَا الْعُمْرَةَ وَلَا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَجَمِيعَ حُرُمَاتِ اللَّهِ وَشَعَائِرِهِ

---

١. در «بصائر»، «ذكرتَ بغير الطّاعة» ضبط است.

٢. در «بصائر» آمده است: فأوّلُ من ذلك ... بِمَنِ الطّاعةُ له.

وَأَنْ تَتْرُكَ لِمَعْرِفَةِ الْبَاطِنِ؛ لأَنَّ بَاطِنَهُ وَظَهْرَهُ لَا يَسْتَقِيمُ أَحَد مِنْهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِه إِذَا كَانَ الْبَاطِنُ حَرَاماً خَبِيثاً؛ فَالظَّاهِرُ مِنْهُ حَرَامٌ خَبِيث إِنَّمَا يُشْبِهُ الْبَاطِنَ بِالظَّاهِرِ.[1]

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ ذٰلِكَ إِنَّمَا هِيَ الْمَعْرِفَةُ وَأَنَّهُ إِذَا عَرَفَ اكْتَفىٰ بِغَيْرِ طَاعَةٍ، فَقَدْ كَذَبَ وَأَشْرَكَ وَلَمْ يَعْرِفْ[2] وَلَمْ يُطِعْ.

وَإِنَّمَا قِيلَ اعْرِفْ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنَ الْخَيْرِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ ذٰلِكَ مِنْكَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ، فَإِذَا عَرَفْتَ، فَاعْمَلْ لِنَفْسِكَ مَا شِئْتَ مِنَ الطَّاعَةِ ـ قَلَّ أَوْ كَثُرَ ـ فَإِنَّهُ مَقْبُولٌ مِنْكَ.

أُخْبِرُكَ أَنَّ مَنْ عَرَفَ أَطَاعَ إِذَا عَرَفَ وَصَلّىٰ وَصَامَ وَاعْتَمَرَ وَعَظَّمَ حُرُمَاتِ اللَّهِ كُلَّهَا وَلَمْ يَدَعْ مِنْهَا شَيْئاً، وَعَمِلَ بِالْبِرِّ كُلِّهِ وَمَكَارِمِ الأَخْلَاقِ كُلِّهَا، وَتَجَنَّبَ سَيِّئَهَا.

وَكُلُّ ذٰلِكَ هُوَ النَّبِيُّ، وَالنَّبِيُّ أَصْلُهُ وَهُوَ أَصْلُ هٰذَا كُلِّهِ؛ لأَنَّهُ جَاءَ بِهِ وَدَلَّ عَلَيْهِ وَأَمَرَ بِهِ، وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً مِنْهُ إِلَّا بِهِ.

وَمَنْ عَرَفَهُ،[3] اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ وَحَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَحَرَّمَ الْمَحَارِمَ كُلَّهَا؛ لأَنَّ بِمَعْرِفَةِ النَّبِيِّ وَبِطَاعَتِهِ دَخَلَ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّبِيُّ، وَخَرَجَ مِمَّا خَرَجَ مِنْهُ النَّبِيُّ.

وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحَلِّلُ الْحَلَالَ وَيُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ، لَمْ يُحَلِّلْ لِلَّهِ حَلَالاً وَلَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَاماً.

وَأَنَّهُ مَنْ صَلّىٰ [وَصَامَ] وَزَكّىٰ وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَفَعَلَ ذٰلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ، لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ، وَلَمْ يُصَلِّ وَلَمْ يَصُمْ وَلَمْ يُزَكِّ

---

١. ضبط در «بصائر» بدين‌گونه است: ... وإن تَرَكَ ... ولا يستقيم إن تَرَكَ واحدة منها ... فالظّاهر منه، إنّما يُشبهُ الباطن.

٢. در «بصائر» آمده است: ذاكَ لم يعرف ... .

٣. در «بصائر»، «ومن عَرَفَ» ضبط است.

وَلَمْ يَحُجَّ وَلَمْ يَعْتَمِرْ وَلَمْ يَغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَلَمْ يَتَطَهَّرْ وَلَمْ يُحَرِّمْ لِلَّهِ حَرَاماً وَلَمْ يُحَلِّلْ لِلَّهِ حَلَالاً وَلَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ ـ وَإِنْ رَكَعَ وَسَجَدَ ـ وَلَا لَهُ زَكَاةٌ، وَإِنْ أَخْرَجَ مِنْ كُلِّ [1] أَرْبَعِينَ دِرْهَماً دِرْهَماً.

وَمَنْ عَرَفَهُ وَأَخَذَ عَنْهُ، فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. [2]

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ نِكَاحَ ذَوَاتِ الْأَرْحَامِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ:

فَإِنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا حُرِّمَ عَلَيْنَا بِذٰلِكَ نِكَاحُ نِسَاءِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.

فَإِنَّ أَحَقَّ مَا بَدَأَ بِهِ تَعْظِيمُ حَقِّ اللَّهِ وَكَرَامَةُ رَسُولِهِ وَتَعْظِيمُ شَأْنِهِ وَمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلىٰ تَابِعِيهِ وَنِكَاحُ نِسَائِهِ مِنْ بَعْدِ قَوْلِهِ، ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً﴾. [3]

وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [4] وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتاً وَسَاءَ سَبِيلاً﴾. [5]

فَمَنْ حَرَّمَ نِسَاءَ النَّبِيِّ لِتَحْرِيمِ اللَّهِ ذٰلِكَ، فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَمَّاتِ وَالْخَالَاتِ وَبَنَاتِ الْأَخِ وَبَنَاتِ الْأُخْتِ وَمَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنَ الرَّضَاعَةِ؛ لِأَنَّ تَحْرِيمَ ذٰلِكَ

---

١. در «بصائر»، «لكلّ» ضبط است.
٢. در «بصائر»، «أطاع الله» ضبط است.
٣. سورهٔ احزاب (٣٣) آيهٔ ٥٣.
٤. سورهٔ احزاب (٣٣) آيهٔ ٦.
٥. سورهٔ نساء (٤) آيهٔ ٢٢.

كَتَحْرِيمِ نِسَاءِ النَّبِيِّ.[١]

فَمَنْ حَرَّمَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنَ الأُمَّهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالأَخَوَاتِ وَالْعَمَّاتِ مِنْ نِكَاحِ نِسَاءِ النَّبِيِّ وَمَن اسْتَحَلَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَقَدْ أَشْرَكَ إِذَا اتَّخَذَ دِيناً.[٢]

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّ الشِّيعَةَ يَتَرَادَفُونَ الْمَرْأَةَ الْوَاحِدَةَ:

فَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، إِنَّمَا دِينُهُ أَنْ يُحِلَّ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَيُحَرِّمَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ.

وَأَنَّ مِمَّا أَحَلَّ اللَّهُ الْمُتْعَةَ مِنَ النِّسَاءِ فِي كِتَابِهِ وَالْمُتْعَةَ فِي الْحَجِّ،[٣] ثُمَّ لَمْ يُحَرِّمْهُمَا.

فَإِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ أَنْ يَتَمَتَّعَ مِنَ الْمَرْأَةِ، فَعَلىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّه[٤] نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ تَرَاضَيَا، عَلىٰ مَا أَحَبَّا مِنَ الأجرة وَالأَجَلِ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ﴾.[٥]

إِنْ هُمَا أَحَبَّا أَنْ يَمُدَّا فِي الأَجَلِ عَلىٰ ذٰلِكَ الأَجْرِ، فَآخِرَ يَوْمٍ مِنْ أَجَلِهَا ـ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ الأَجَلُ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ ـ مَدَّا فِيهِ وَزَادَا فِي الأَجَلِ مَا أَحَبَّا.

فَإِنْ مَضىٰ آخِرُ يَوْمٍ مِنْهُ، لَمْ يَصْلُحْ إِلَّا بِأَمْرٍ مُسْتَقْبِلٍ، وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا عِدَّةٌ إِلَّا مِنْ سِوَاهُ؛ فَإِنْ أَرَادَتْ سِوَاهُ، اعْتَدَّتْ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ يَوْماً.

---

١. در منتخب البصائر [ص٢٤٩] پس از عبارت «كتحريم نساء النبى» آمده است: **فَمَن استحلّ ما حَرَّمَ اللَّهُ مِن نكاح ما حرّم اللّه، فقد اَشْرَكَ بِاللّه** (اين عبارت صحيح‌تر به نظر می‌آيد) (مؤلف ﷺ).

٢. در «بصائر» آمده است: واستحلَّ ... اتّخَذَ ذلك ديناً.

٣. در «بصائر» آمده است: ... في الحجّ اَحَلَّهُما ... .

٤. در «بصائر»، «وسنّته» ضبط است.

٥. سورهٔ نساء (٤) آيهٔ ٢٤.

وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ.

ثُمَّ إِنْ شَاءَتْ، تَمَتَّعَتْ مِنْ آخَرَ؛ فَهٰذَا حَلَالٌ لَهُمَا [لها (خ)] إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ [1] إِنْ هِيَ شَاءَتْ مِنْ سَبْعَةٍ وَإِنْ هِيَ شَاءَتْ مِنْ عِشْرِينَ ـ ان مَا بَقِيَتْ [2] فِي الدُّنْيَا ـ كُلُّ هٰذَا حَلَالٌ لَهُمَا عَلىٰ حُدُودِ اللَّهِ ﴿ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ﴾. [3]

وَإِذَا أَرَدْتَ الْمُتْعَةَ فِي الْحَجِّ، فَأَحْرِمْ مِنَ الْعَقِيقِ وَاجْعَلْهَا مُتْعَةً، فَمَتىٰ مَا قَدِمْتَ طُفْتَ بِالْبَيْتِ وَاسْتَلَمْتَ الْحَجَرَ الأَسْوَدَ وَفَتَحْتَ بِهِ وَخَتَمْتَ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، ثُمَّ تُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، ثُمَّ اخْرُجْ مِنَ الْبَيْتِ فَاسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، تَفْتَحُ بِالصَّفَا وَتَخْتِمُ بِالْمَرْوَةِ.

فَإِذَا فَعَلْتَ ذٰلِكَ، قَصَّرْتَ حَتّىٰ إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ صَنَعْتَ مَا صَنَعْتَ بِالْعَقِيقِ.

ثُمَّ أَحْرَمْتَ [4] بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ بِالْحَجِّ، فَلَمْ تَزَلْ مُحْرِماً حَتّىٰ تَقِفَ بِالْمَوْقِفِ، ثُمَّ تَرْمِي الْجَمَرَاتِ وَتَذْبَحُ وَتُحِلُّ وَتَغْتَسِلُ، ثُمَّ تَزُورُ الْبَيْتَ.

فَإِذَا أَنْتَ فَعَلْتَ ذٰلِكَ، فَقَدْ أَحْلَلْتَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ﴾ [5] أَنْ تَذْبَحَ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ الشَّهَادَاتِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَلىٰ غَيْرِهِمْ:

فَإِنَّ ذٰلِكَ لَا يَجُوزُ وَلَا يَحِلُّ، وَلَيْسَ هُوَ عَلىٰ مَا تَأَوَّلُوا، يَقُولُ اللَّهُ ﷻ: ﴿ يَا أَيُّهَا

---

١. در منتخب البصائر [ص ٢٥٠] آمده است: وإن شائت تمتعت منه أبداً وإن شائت من عشرين بعد أن تعتدّ من كل [واحد] من فارقته خمسة وأربعين يوماً فلها ذلك ما بقيت في الدنيا (تا آخر) (مؤلف ﷺ).

٢. در «بصائر»، «ما بَقِيَتْ» ضبط است.

٣. سورهٔ طلاق (٦٥) آیهٔ ١.

٤. در «بصائر»، «أحرم» ضبط است.

٥. سورهٔ بقره (٢) آیهٔ ١٩٦.

الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ ﴾.[1]

إِذَا كَانَ مُسَافِراً وَحَضَرَهُ الْمَوْتُ ﴿ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ ﴾ مِنْ [اهل (ظ)] دِينِهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِد[2] فَآخَرَانِ مِمَّنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ وَلَايَتِهِ: ﴿ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذاً لَمِنَ الآثِمِينَ * فَإِنْ عُثِرَ عَلىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الأَوْلَيَانِ ﴾ مِنْ أَهْلِ وَلَايَتِهِ ﴿ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ * ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا ﴾.[3]

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْضِي بِشَهَادَةِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مَعَ يَمِينِ الْمُدَّعِي، وَلَا يُبْطِلُ حَقَّ مُسْلِمٍ وَلَا يَرُدُّ شَهَادَةَ مُؤْمِنٍ، فَإِذَا أَخَذَ يَمِينَ الْمُدَّعِي وَشَهَادَةَ الرَّجُلِ، قَضىٰ لَهُ بِحَقِّهِ وَلَيْسَ يُعْمَلُ الْيَوْمَ بِهٰذَا.

فَإِذَا كَانَ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ قِبَلَ آخَرَ حَقٌّ يَجْحَدُهُ وَلَمْ يَكُنْ شَاهِدٌ غَيْرُ وَاحِدٍ، فَإِنَّهُ إِذَا رَفَعَهُ إِلىٰ وِلَايَةِ [ولاة (ظ)] الْجَوْرِ، أَبْطَلُوا حَقَّهُ وَلَمْ يَقْضُوا فِيهَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ.

وَكَانَ فِي الْحَقِّ[4] أَنْ لَا يُبْطِلَ حَقَّ رَجُلٍ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ عَلىٰ يَدَيْهِ حَقَّ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَيَأْجُرُهُ اللَّهُ وَيُحْيِي عَدْلاً [عملاً (ظ)] كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْمَلُ بِهِ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ فِي آخِرِ كِتَابِكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ هُوَ النَّبِيُّ،

---

١. سورهٔ مائده (٥) آیهٔ ١٠٦.

٢. در «بصائر»، «فإن لم يَجِدُوا» ضبط است.

٣. سورهٔ مائده (٥) آیات ١٠٦ ـ ١٠٨.

٤. در «بصائر»، آمده است: كان الحقّ فی الجور.

وَأَنَّكَ شَبَّهْتَ قَوْلَهُمْ بِقَوْلِ الَّذِينَ قَالُوا فِي عِيسَى مَا قَالُوا:

فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ السُّنَنَ وَالأَمْثَالَ كَائِنَةٌ، لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ فِيمَا مَضىٰ إِلَّا سَيَكُونُ مِثْلَهُ حَتّىٰ لَوْ كَانَتْ شَاةٌ بِشَاة كَانَ هَاهُنَا مِثْلَهُ.

وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيَضِلُّ قَوْمٌ بِضَلَالَةِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ.

فكَتَبْت تَسْأَلُنِي [1] عَنْ مِثْلِ ذٰلِكَ مَا هُوَ؟ وَمَا أَرَادُوا بِهِ؟

أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ هُوَ خَلَقَ الْخَلْقَ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ وَالدُّنْيَا وَالآخِرَةُ، وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقُهُ.

خَلَقَ الْخَلْقَ وَأَحَبَّ أَنْ يَعْرِفُوهُ بِأَنْبِيَائِهِ، وَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِهِمْ.

فَالنَّبِيُّ ﷺ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى اللَّهِ، وَعَبْدٌ مَخْلُوقٌ مَرْبُوبٌ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَرِسَالَتِهِ [2] وَأَكْرَمَهُ بِهَا، فَجَعَلَهُ خَلِيفَتَهُ فِي خَلْقِهِ وَلِسَانَهُ فِيهِمْ وَأَمِينَهُ عَلَيْهِمْ وَخَازِنَهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ، قَوْلُهُ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى، لَا يَقُولُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ عَصَى اللَّهَ.

وَهُوَ مَوْلَى مَنْ كَانَ اللَّهُ رَبَّهُ وَوَلِيَّهُ؛ مَنْ أَبىٰ أَنْ يُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ، فَقَدْ أَبىٰ أَنْ يُقِرَّ لِرَبِّهِ بِالطَّاعَةِ وَبِالْعُبُودِيَّةِ، وَمَنْ أَقَرَّ بِطَاعَتِهِ أَطَاعَ اللَّهَ وَهَدَاهُ.

فَالنَّبِيُّ مَوْلَى الْخَلْقِ جَمِيعاً، عَرَفُوا ذٰلِكَ أَوْ أَنْكَرُوهُ، وَهُوَ الْوَالِدُ الْمَبْرُورُ؛ فَمَنْ أَحَبَّهُ وَأَطَاعَهُ، فَهُوَ الْوَلَدُ الْبَارُّ وَمُجَانِبٌ لِلْكَبَائِرِ.

قَدْ كَتَبْتُ لَكَ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ قَوْماً سَمِعُوا صِفَتَنَا هٰذِهِ فَلَمْ يَعْقِلُوهَا، بَلْ حَرَّفُوهَا وَوَضَعُوهَا عَلىٰ غَيْرِ حُدُودِهَا، وَقَدْ بَرِئَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِمَّنْ

---

١. در «بصائر» آمده است: كتبتَ فتسئلني ... .

٢. در «بصائر» آمده است: عبدٌ مخلوق ... اصطفاه الله لنفسه برسالته ... .

يَصِفُونَ مِنْ أَعْمَالِهِم الْخَبِيثَةَ وَيَنْسِبُونَهَا إِلَيْنَا،[١] وَقَدْ رَمَانَا النَّاسُ بِهَا، وَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ.

فَإِنَّهُ يَقُولُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمُ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾.[٢]

وَأَمَّا مَا كَتَبْتَ بِهِ وَنَحْوَهُ وَتَخَوَّفْتَ أَنْ يَكُونَ صِفَتُهُمْ مِنْ صِفَتِهِ، فَقَدْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ ﷻ عَنْ ذٰلِكَ، تَعَالىٰ رَبُّنَا عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.

صِفَتِي هٰذِهِ صِفَةُ صَاحِبِنَا الَّتِي وَصَفْنَا لَهُ وَعَنْهُ أَخَذْنَاهُ، فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، فَإِنَّ جَزَاءَهُ عَلَى اللَّهِ.

فَتَفَهَّمْ كِتَابِي هٰذَا وَالْقُوَّةُ لِلَّهِ؛[٣]

مُفَضَّل به امام صادق عليه السلام نامه نوشت، این جواب از سوی آن حضرت آمد:

امّا بعد، تو و خودم را به تقوای خدا و طاعتش سفارش می‌کنم؛ چراکه از تقواست طاعت، پارسایی، تواضع برای خدا، اطمینان خاطر و آرامش دل، اجتهاد [در راه خدا]، امر خدا را گرفتن، خیرخواهی برای پیامبران خدا، شتافتن در آنچه خشنودی خدا در آن هست، دوری از آنچه خدا نهی کرد.

چراکه هرکس تقوا را در پیش گرفت، خود را ـ به اذن خدا ـ از دوزخ مصون داشت و به همهٔ خیر (در دنیا و آخرت) دست یافت و با امر به تقواست که

---

١. در «بصائر» آمده است: أنّ قوماً ... فلم يقولوا بها ... عَلَى غير حدودها على نحو ما قد بَلَغَك، وَاحْذَر مِنَ الله وَرسوله وَمَن يَتَعصَّبُونَ بِنا أعمالَهُم الخبيثَةَ وَقَد رمانا النّاسُ بها ... .

٢. سورهٔ نور (٢٤) آيات ٢٣ ـ ٢٥.

٣. بصائر الدرجات ١: ٥٢٦ ـ ٥٣٦، باب ٢١، حديث ١؛ بحار الأنوار ٢٤: ٢٨٧ ـ ٢٩٨، حديث ١.

موعظه به بالاترین درجه‌اش می‌رسد (خدا ـ به رحمتش ـ ما را از پرهیزکاران قرار دهد).

نامه‌ات به من رسید، آن را خواندم و آنچه را نوشتی دریافتم. به خاطر سلامتی‌ات (و اینکه خدا تو را عافیت داد) خدا را ستودم [و شکر کردم](خدا در دنیا و آخرت بر همهٔ ما لباس عافیت بپوشاند).

در نامه‌ات از اَقوامی نام برده‌ای که من آنها را می‌شناسم و راه و رسمِ آنان باعث تعجّب توست و درباره‌شان اموری را خبر داده‌ای و از [زبان] آنها روایت کرده‌ای که تو این امور را برای آنها نمی‌پسندی و جز روش نیک و پارسایی و فروتنی را در آنها سراغ نداری.

به توخبر رسیده است که آنان می‌پندارند دین ـ فقط ـ معرفتِ رجال [امامان علیهم‌السلام] است و پس از آنکه رجال را شناختی، هر کاری را که خواستی بکن.

و خاطرنشان کردی که تو هم می‌دانی اصل دین معرفت رجال [طلایه‌داران دین، امامان علیهم‌السلام] است (خدا توفیقت دهد).

بیان کرده‌ای که به تو رسیده است که آنان بر این باورند که: نماز، زکات، روزهٔ ماه رمضان، حج، عمره، مسجدالحرام، بیت الحرام، مشعر الحرام، شهر الحرام [همهٔ اینها] رَجُلی [امام علیه‌السلام] است.

و طهارت و غسل جنابت، رَجُلی [امام حق] می‌باشد.

و هر فریضه‌ای که خدا بر بندگان واجب ساخت، رَجُلی [امام حق] است.

و آنان ـ به زعم خویش ـ بیان می‌دارند که هرکس آن رَجُل [امام علیه‌السلام] را بشناسد، همین معرفت ـ بی‌آنکه عملی انجام دهد ـ او را کفایت می‌کند؛ نماز گزارْد، زکات داد، روزه گرفت، حجّ و عمره به جا آورد، غسل جنابت کرد و پاک

شد، حرمت‌های خدا (شهر حرام و مسجد الحرام) را بزرگ داشت.

و آنان آورده‌اند که هرکه این رَجُل را آشکارا و به طور مشخص بشناسد و در قلبش جای گیرد، می‌تواند سهل‌انگار باشد، لازم نیست در عمل بکوشد.

و آنان می‌پندارند که هرگاه آن رجل را بشناسند، این حدود ـ در وقت خودش ـ از آنها پذیرفته می‌شود، گرچه بدان عمل نکنند.

و به تو خبر رسیده است که آنان گمان دارند فواحش و کارهای زشتی را که خدا از آنها نهی کرد (شراب، قمار، ربا، خون، مردار، گوشت خوک) رَجُلی [امام باطل] است.

و بیان می‌دارند که آنچه را خدا حرام ساخت (ازدواج با مادر، دختر، عمّه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر) و دیگر زنانی که ازدواج با آنها حرام است، مقصود از آن، ازدواج با زنان پیامبر ﷺ می‌باشد و ماسوای آن ـ همه ـ مباح‌اند.

و گفته‌ای که به تو خبر رسیده است آنان در پی هم با یک زن می‌آمیزند و بعضی از آنها برای بعض دیگر شهادت زور [ناحق] می‌دهند و می‌پندارند این کار ظاهری و باطنی دارد که آن را می‌شناسند. ظاهر ـ که آن را از یاد می‌برند ـ همان است که از آن نهی شدند (برای دفاع از خود بدان رو می‌آورند) باطن، همان است که آن را می‌جویند و بدان امر شدند.

نوشته‌ای که این سخنان وقتی به تو رسید، بر تو گران و سخت آمد و پرسیده‌ای که آیا قول ایشان در این زمینه حلال است یا حرام؟ تفسیر آن را از من خواسته‌ای و من آن را برایت بیان می‌دارم تا در ناآگاهی و شبهه نمانی.

در این نامه‌ام تفسیر آنچه را خواسته‌ای، می‌نویسم، همهٔ آن را حفظ کن [و به خاطر بسپار] چنان که خدا می‌فرماید: «گوش‌های تیز آن را دریافت می‌دارند».

حلال آن را برایت توصیف می‌کنم و حرام آن را (چنان که وصف کردی اگر خدا بخواهد) از [ذهن] تو می‌زدایم و آن را به تو ـ ان شاء الله ـ می‌شناسانم تا آن را بدانی، پس آن را ـ ان شاء الله ـ انکار نکن (و هیچ توان و نیرویی جز به وسیلهٔ اللّه نیست و همهٔ قوّت و توان برای خداست).

با خبرت می‌سازم که هرکس بدین صفت که نوشتی و از آن پرسیدی، دین‌داری کند، وی نزد من آشکارا (بی هیچ شکّی) به خدای متعال شرک می‌ورزد.

این اعتقاد از قومی بروز یافت که در آنچه از اهلش شنیدند، عقلشان را به کار نبردند و فهم آن ارزانی‌شان نشد و حدّ و اندازهٔ آنچه را شنیدند درنیافتند. از این رو، حدود این اشیا را با رأی و نهایت عقلشان سنجیدند (نه بر حدودی که بدان امر شدند) این کار، دروغ و تهمت بر خدا و پیامبر و جرأت بر معاصی است و برای نادانی‌شان همین کفایت می‌کند.

اگر آنان این اشیا را بر حدودی می‌نهادند که برایشان مشخص شد و آن را پذیرفتند، جای اشکال نبود، لیکن ایشان آن را تحریف کردند و فراتر رفتند و دروغ بستند و در امر و طاعتِ خدا سستی ورزیدند.

به تو خبر می‌دهم که خدا این امور را به حدودشان محدود ساخت تا هیچ‌کس از حدود خدا پا فراتر ننهد.

اگر ماجرا چنان بود که آنها ذکر کردند، مردم تا زمانِ شناخت حدّ مشخص خویش در جهل و نا آگاهی‌شان معذور بودند و مُقصِّر و متجاوز، عذر داشت.

لیکن خدا آن حدود را حدود مشخصی قرار داد که از آن جز مشرک کافر تجاوز نمی‌کند، سپس فرمود «این، حدود خداست، از آنها فراتر نروید و ظالمان همان کسانی‌اند که از حدود خدا تجاوز می‌کنند».

حقایقی را برایت باز می‌گویم: خدای متعال برای خود دین اسلام را برگزید و آن را برای خلقش پسندید و از اَحَدی جز آن را نمی‌پذیرد و انبیا و رسولانش را به این دین فرستاد، سپس فرمود: «آن را به حق نازل کردیم و به حق فرود آمد».

انبیاء و رسولان و پیامبرش محمّد را بر این دین و به حق فرستاد. از این رو، برترین [بخش] دین، شناخت رسولان و ولایت آنهاست.

برایت می‌گویم که خدا حلال‌هایی را تا قیامت حلال و حرام‌هایی را تا قیامت حرام ساخت. شناخت رسولان و شناخت ولایت و طاعتِ آنها، همان حلال است.

آنچه را آنها حلال کردند، حلال و آنچه را آنها حرام ساختند، حرام است. اصلِ حلال آنانند و فروعِ حلال از ایشان برمی‌خیزد و سعی دارند این فروع به انجام رسد.

از فروعِ آنهاست فراخوان شیعیان و اهل ولایتشان را به حلال: نماز را به پا داشتن، زکات را پرداختن، ماه رمضان را روزه گرفتن، حجّ و عمره گزاردن، تعظیم حرمت‌ها و شعائر و مشاعر خدا، احترام به کعبه و مسجدالحرام و ماه حرام، طهارت (وضو) و غسلِ جنابت، مکارم اخلاق و محاسن آن و همهٔ کارهای نیک.

سپس ـ بعد از آن ـ [حرام‌ها را] ذکر کرد و در کتابش فرمود: «خدا به عدل و احسان و رسیدگی به خویشاوندان فرا می‌خواند، و از فحشا و مُنکر و تجاوز نهی می‌کند، خدا شما را موعظه می‌کند تا شاید به خود آیید».

دشمنانِ آنان حرام محرّم‌اند و اولیای آنان تا روز قیامت داخل در امر آنهاست. آنان «فواحش ظاهری و باطنی‌اند و شراب و قمار و زنا و خون و مردار و گوشت خوک».

آنان حرام مُحرَّم (تحریم شده) و اصل هر حرامی‌اند، آنان شر و اصل هر شر و بدی می‌باشند و همهٔ فروع شر (و بدی) از آنان برمی‌خیزد.

از این موارد است فروع حرام و حلال دانستن فروع حرام.

و از فروع آنهاست: تکذیب انبیا، انکار اوصیا، ارتکاب فحشا و زنا، سرقت، آشامیدن شراب، مُنکر (کار زشت)، خوردن مال یتیم، رباخواری، خُدعه، خیانت، دست یازی به همهٔ محارم و پرده‌دری‌ها.

اَمر خدا «به عدل و اِحسان و رسیدگی به خویشاوندان است» یعنی مودّت نسبت به خویشاوندان پیامبر و در پی طاعتِ آنها برآمدن.

«و خدا از فحشا و منکر و ستم و تجاوز نهی می‌کند» و آنها [فحشا و منکر و...] دشمنان انبیا و اوصیای انبیایند و مودّت و طاعت آنها نهی شده است.

«خدا شما را» به این امر «پند و اندرز می‌دهد تا شاید به خود آیید».

به تو خبر می‌دهم این را که: اگر برایت گفتم فاحشه و شراب و قمار و زنا و مردار و خون و گوشت خوک، رَجُلی [امام ناحق] است، بدان که راست می‌گویم.

می‌دانم که خدا این اصل را حرام کرد و فرع آن را حرام ساخت و از آن نهی کرد و ولایتش را مانند ولایت کسی قرار داد که به جای خدا، بت را می‌پرستد و شریکانی [برای خدا] قائل است و به عبادتِ خویش فرا می‌خواند؛ مانند فرعون که گفت: «منم خدای بلند مرتبهٔ شما» همهٔ اینها بر وجهی است که اگر بخواهم می‌گویم وی رَجُلی [امام باطل] است و این رجل و کسانی که در پی اویند، سوی جهنّم [در حرکت‌اند] مثل این قول خدا که: «همانا مردار و خون و گوشت خوک بر شما حرام شد».

باری اگر بگویم همهٔ اینها فلانی است، راست می‌گویم. فلانی همان معبودی است که حدودی را که خدا تعدّی از آنها را نهی کرد، زیرپا گذاشت.

باری، تو را خبر می‌دهم که دین و اصل دین، رَجُل [امام حق] است و این رجل، همان یقین و همان ایمان است، همان امام امّت و امام اهل هر زمان می‌باشد. هرکه امام اهل زمانش را شناخت، خدا و دین خدا را دریافت [و هرکه او را انکار کرد، خدا و دینش را برنتافت] هرکه نسبت به امام اهل زمان خود نادان ماند، خدا و دینش را ندانست. خدا و دین خدا و حدود و شرایع او به غیر این امام شناخته نمی‌شود. معنای این سخن که «معرفتِ رجال، دین خداست» این است.

معرفت بر دو قسم است:

معرفت ثابت از روی بصیرت که به آن دین خدا شناخته می‌شود و به وسیلهٔ آن می‌توان به معرفتِ خدا دست یافت.

این معرفت باطنی ثابت، به عین خود (که موجب حقّ آن معرفت است، حقّی که اهلش را به شکر خدا بر این معرفتِ امتنانی وامی‌دارد) به همراه معرفت ظاهری، منّتی از سوی خداست که به هر بنده‌ای که مشیّتش باشد، می‌نهد.

معرفت دیگر، معرفتِ ظاهری است. اهل این معرفت (که ناآگاهانه به حق بودن امر ما پی می‌برند) به بصیرت اهل معرفتِ باطنی نمی‌رسند و با این معرفت کوتاه، به حقّ معرفت خدا دست نمی‌یابند.

چنان که خدا می‌فرماید: «کسانی که جز او را می‌خوانند [و می‌پرستند، آن معبودها] شفاعت را در اختیار ندارند مگر کسانی که آگاهانه به حق شهادت دهند».

هرکه شهادت حق دهد و این شهادت از روی اعتقاد قلبی و بصیرت نباشد، مثل پاداش کسی را ندارد که از روی اعتقاد قلبی و بصیرت، به این کار دست می‌یازد.

همچنین کسی که بی‌اعتقاد قلبی ستمی را بر زبان آورد، مانند کسی عقوبت نمی‌شود که از روی اعتقاد و بصیرت این کار را انجام می‌دهد.

حال رجال اهل معرفت ظاهری و اقرار ناآگاهانه به حق را در زمان قدیم و جدید دریافتی تا اینکه امر به نبیّ خدا و پس از او (کسانی که معرفت آنها به پیامبر می‌انجامد) رسید.

مردم با معرفتِ اعمال و معرفت دینی که خدا را با آن دین بنده‌اند، شناخته می‌شوند؛ محسن به احسانِ خویش و بدکار به کارهای بدش.

و گاه گویند: هرکه بی‌یقین و بصیرت در این امر درآید، همان گونه از آن بیرون می‌رود (خدا همهٔ ما را معرفت ثابت بابصیرت روزی فرماید).

آگاهت سازم به اینکه: اگر بگویم نماز، زکات، روزهٔ ماه رمضان، حج و عمره، مسجدالحرام، کعبه، مشعر الحرام، طهارت و وضو، غسل جنابت (و هر واجبی) همان پیامبری است که آن را از جانب پروردگارش آورد، راست می‌گویم؛ زیرا همهٔ اینها ـ تنها ـ با پیامبر شناخته می‌شود و اگر معرفتِ آن پیامبر و ایمان به او و تسلیم در برابر او نبود، اینها شناخته نمی‌شد.

این از منّت خداست بر کسانی که بر آنها منّت می‌نهد. اگر این منّت نبود، انسان چیزی از این معارف را نمی‌دانست.

همهٔ اینها و اصل و فروع آن، همان پیامبر است. او مرا سوی خدا فراخواند

و به خدا رهنمود و او را به من شناساند و به او مرا امر کرد و بر من واجب ساخت که آنچه را بدان امر می‌کند فرمان برم. نباید نسبت به پیامبر جاهل بمانم، چگونه جهلِ کسی بر من رواست که واسطهٔ میان من و خداست.

اگر بیان ندارم که دینم همان است که آن پیامبر آورد، چگونه این توصیف راست می‌آید که بگویم دین من غیر آن است؟!

چگونه این دین معرفت رَجُل (پیامبر) نباشد؟! اوست که این دین را از نزد خدا آورد.

همانا کسی که پیامبر را انکار کرد، دین را برنتافت؛ گفتند: «آیا خدا بشری را به عنوان رسول می‌فرستد؟!» سپس گفتند: «آیا بشری ما را هدایت می‌کند؟». بدین سان به آن رَجُل (پیامبر) کفر ورزیدند و او را تکذیب کردند و گفتند: «چرا بر آن [برای ابلاغ دین] فرشته نازل نمی‌شود؟!».

خدا فرمود: «بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد (و آن کتاب نور و هدایت برای مردم بود) نازل کرد».

سپس در آیهٔ دیگر فرمود: «اگر فرشته‌ای را فرود آوریم، امر به انجام می‌رسد و پس از آمدنِ فرشته، مهلت داده نمی‌شوند، و اگر پیامبر را فرشته قرار می‌دادیم، او را به صورت انسان درمی‌آوردیم».

خدای متعال دوست دارد به «رجال» (پیامبران) شناخته شود و به طاعتِ ایشان مُطاع باشد. خدا آنان را راه و وجه خویش قرار داد، وجهی که باید از آن درآمد. غیر این را خدا نمی‌پذیرد «آنچه را خدا انجام می‌دهد، جای چند و چون نیست، این بندگان‌اند که بازپرسی و پرسش می‌شوند».

خدا دربارهٔ کسی که محبّتش را برایش واجب ساخت، فرمود: «هرکه رسول را فرمان بُرد، خدا را اطاعت کرد و هرکه روی گرداند [باکی نیست] تو را نفرستادیم که بر ایشان نگهبان باشی».

هرکه به تو بگوید همهٔ این فرایض (واجبات) رَجُل (پیامبر) است و حدّ سخنی را که بر زبان می‌آورد شناخت، راست می‌گوید.

و هرکه بر صفتی که تو ذکر کردی (بدون طاعت) این حرف را بر زبان جاری ساخت، با ترک فروع، تمسّک به اصل بسنده نمی‌کند، چنان که با ترک شهادت به رسالت، شهادت به توحید بسنده نیست.

خدا ـ هرگز ـ هیچ پیامبری را نفرستاد مگر به نیکی، عدل، مکارم و محاسن اخلاق، اعمال خوب و زیبا و شایسته، نهی از فواحش ظاهری و باطنی (فواحش باطنی ولایت اهل باطل است و فواحش ظاهری فروع آنها).

و خدا ـ هرگز ـ پیامبری را نفرستاد که به معرفتی فرا خواند که با آن معرفت طاعت در امر و نهیی وجود ندارد.

خدا از بندگان عمل به فرائضی را می‌پذیرد که آنها را بر حدودشان (به همراه معرفت کسی آن را از نزد خدا برای آنها آورد و آنان را بدان فرا خواند) واجب ساخت.

اول آن، معرفت کسی است که سوی خدا فرا می‌خواند، سپس طاعت وی در آنچه شخص را به خدا نزدیک می‌سازد و اینکه هرکه [این داعی را] شناخت باید [از او] فرمان برد و هرکه فرمان برد، حرام ظاهری و باطنی را حرام می‌داند (نمی‌شود باطن حرام باشد و ظاهر حلال) ظاهر به سبب باطن حرام می‌گردد

و باطن به سبب ظاهر (این دو با هم‌اند) نمی‌شود اصل و فروع و باطن حرام، حرام باشد و ظاهر آن حلال (باطن حرام باشد و ظاهر حلال).

نیز این سخن راست نمی‌آید که شخص نماز باطنی را بشناسد و نماز ظاهری (و زکات و روزه و حجّ و عمره و مسجدالحرام و همهٔ حرام‌های الهی و شعائر او) را نشناسد و به خاطر معرفت باطنی، اینها را ترک کند؛ زیرا هریک از ظاهر و باطن، بدون دیگری راست و درست نمی‌شود. هرگاه باطن، حرام و پلید باشد، ظاهر نیز حرام و پلید است؛ ظاهر و باطن، شبیه هم‌اند.

هرکه گمان کند که هدف ـ فقط ـ معرفت است، هرگاه شخصی معرفت یافت، بدون طاعت کفایت می‌کند، دروغ می‌گوید و شرک می‌ورزد. چنین فردی عارف و مُطیع نیست.

تنها بدان خاطر گویند: «معرفت پیدا کن و هر خیر و نیکی را که خواستی انجام بده» که عمل بدون معرفت پذیرفته نیست. هرگاه معرفت یافتی، هر طاعت کم یا زیادی را برای خویش انجام ده، از تو می‌پذیرند.

به تو خبر می‌دهم که هرکه معرفت یافت، اطاعت می‌کند. هرگاه شخص معرفت یابد، نماز می‌گزارد، روزه می‌گیرد، عمره را انجام می‌دهد و همهٔ حرمت‌های الهی را پاس می‌دارد و چیزی از آنها را وانمی‌دهد و به همهٔ کارهای نیک و مکارم اخلاق دست می‌یازد و از کارهای بد می‌پرهیزد.

همهٔ اینها، همان [شخص] پیامبر است و پیامبر اصلِ آن و اصل همهٔ اینهاست؛ زیرا پیامبر اینها را آورد و به آنها راهنمایی کرد و فرمان داد. از هیچ‌کس چیزی از آنها جز به [شناخت] پیامبر پذیرفته نمی‌شود.

هرکه پیامبر را شناخت، از گناهان بزرگ دوری می‌گزیند و فواحش ظاهر و باطنی و همهٔ محارم را حرام می‌داند؛ زیرا با معرفت پیامبر و با طاعت او، در آنچه پیامبر در آن درآمد، داخل می‌شود و از آنچه پیامبر از آن خارج شد، بیرون می‌آید.

هرکه می‌پندارد بی‌معرفت پیامبر، حلال‌ها را حلال و حرام‌ها را حرام می‌داند، برای خدا حلال و حرامی را پاس نمی‌دارد.

هرکه بدون معرفت کسی که خدا طاعتش را واجب ساخت، نماز گزارد [و روزه گیرد] و زکات دهد و حج و عمره رود، چیزی از اینها را از او نپذیرند؛ وی [مانند کسی است که] نماز نگزارْد و روزه نگرفت و زکات نپرداخت و حجّ نگزارْد و به عمره نرفت و غسل جنابت نکرد و پاک نشد [و وضو نگرفت] و حرام و حلالی را برای خدا پاس نداشت؛ برای وی نمازی محقّق نمی‌شود، گرچه رکوع و سجود کند، پرداختِ زکاتی برایش ثبت نشود، هرچند از هر چهل درهم، درهمی را بپردازد.

هرکه پیامبر را شناخت و دستور این امور را از او گرفت، در واقع خدا را اطاعت کرد.

و امّا اینکه بیان داشتی آنان ازدواج با محارم را (که خدا در قرآن حرام است) حلال می‌شمارند:

آنان می‌پندارند با این [آیات] تنها ازدواج با زنان پیامبر بر ما حرام گردید.

سزامندترین سرآغاز، تعظیم حقّ خدا و کرامت پیامبر و بزرگداشت شأن اوست و [پاس‌داشت] آنچه خدا بر پیروان پیامبر حرام ساخت و ازدواج با

زنانش را اجازه نداد با این آیات که: «شما حق ندارید رسول خدا را آزار رسانید و هرگز نباید زنان او را ـ پس از وی ـ به عقد خویش درآورید. این کار، نزد خدا بس بزرگ است».

«پیامبر از جانِ مؤمنان به آنها اَولی است و زنانش [به منزلهٔ] مادران آنهاست» و پیامبر [به منزلهٔ] پدرشان می‌باشد.

«زنانِ پدرانتان را [پس از مرگ آنها] نگیرید مگر آنچه در پیش رخ داده است. این کار، فاحشه و عمل نابهنجار و بد راه و رسمی است».

هرکه ازدواج با زنان پیامبر ﷺ را بدان خاطر که خدا آن را حرام ساخت، حرام بداند، ازدواج با [مادر و دختر و خواهر و] عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر را نیز که خدا در قرآن حرام دانست، حرام می‌داند و نیز آنچه را خدا از طریق شیردهی حرام کرد؛ زیرا حرام بودن ازدواج با اینها مانند حرمت ازدواج با زنان پیامبر است.

هرکس ازدواج با مادر و دختر و خواهر و عمّه‌ای را که جزو زنان پیامبر ﷺ باشد، حرام بداند و ازدواج با دیگر محارمی را که خدا حرام ساخت، حلال شمارد، به خدا مشرک است (هرگاه آن را برای خود، دینی برگیرد).

و امّا اینکه آورده‌ای شیعه با یک زن در پی هم آمیزش می‌کنند:

پناه می‌برم به خدا از اینکه دین خدا و پیامبر این باشد. دین خدا این است که شخص آنچه را خدا حلال می‌داند، حلال و آنچه را خدا حرام دانست، حرام شمارد.

از چیزهایی که خدا ـ در کتابش ـ حلال ساخت، مُتعه (صیغهٔ) زنان و مُتعهٔ

حج است. خدا این دو متعه را حلال کرد و سپس آن دو را حرام نگردانید.

هرگاه مرد مسلمان بخواهد از زن بهرهٔ جنسی ببرد باید بر اساس قرآن و سنّت پیامبر با زنی که در نظر دارد بر پایهٔ مدّت و اُجرتی که هر دو راضی باشند و بپسندند (بی‌آنکه به زنا دست یازد) ازدواج کند، چنان که خدا می‌فرماید: «و زنانی را که متعه کردید، مزدشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید و بر شما باکی نیست که پس از فریضه [و تعیین مبلغ مشخص] به کمتر یا بیشتر از آن، توافق کنید».

اگر مرد و زن بخواهند برهمان اُجرت، مدّت را تمدید کنند، آخرین روز مدّت (پیش از آنکه مدّت سرآید قبل از غروب آفتاب) باید این کار را انجام دهند و آنچه دوست داشتند، در مدّت بیفزایند.

اگر روز آخر سپری شد، ازدواج جز با عقد جدید امکان ندارد. اگر مرد بخواهد دوباره همان زن را بگیرد، عِدّه‌ای برای زن لازم نیست و اگر زن بخواهد با مرد دیگری ازدواج کند باید ٤٥ روز عدّه نگه دارد.

در متعهٔ زنان (ازدواج موقّت) زن و مرد از هم ارث نمی‌برند.

در ازدواج موقّت، اگر زن [پس از سپری شدن مدّت] بخواهد با مرد دیگری ازدواج کند، این کار تا قیامت برای مرد و زن حلال است. زن می‌تواند [به تدریج] با هفت نفر یا بیست نفر اگر بخواهد ـ تا زنده است ـ ازدواج کند، همهٔ اینها برای زن و مرد بر پایهٔ حدود الهی، حلال است «و هرکه از حدود خدا تجاوز کند، به خود ستم می‌ورزد».

و اگر متعهٔ حج را خواستی انجام دهی، از عقیق [۱] مُحْرِم شو و آن را احرام متعه قرار ده. وقتی به مسجدالحرام آمدی، دور خانهٔ خدا طواف کن و حجر الأسود را لمس کن و طواف را از آن بیاغاز و هفت دور را به آن ختم کن، سپس در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزار، آن گاه از بیت الحرام بیرون آی و سعی میان صفا و مروه را هفت بار انجام ده، از صفا شروع و به مروه ختم کن.

وقتی این کار را کردی، تقصیر (کوتاه کردن موی سر، ناخن) را انجام ده تا اینکه روز ترویه آنچه را در عقیق انجام دادی، به جا آور.

سپس میان رکن و مقام به حج احرام بند و همچنان مُحرم باش تا در موقف بایستی و رَمْی جمرات [۲] وقربانی [وحَلْق (تراشیدن موی سر)] را انجام دهی، سپس باید از احرام درآیی و غسل کنی و آن گاه خانهٔ خدا را زیارت نمایی.

هرگاه این کار را کنی از احرام درآمده‌ای، و این، همان قول خداست که می‌فرماید: «هرکه از [اعمال] عمره به حج پرداخت باید آنچه از قربانی فراهم آید [قربانی کند]».

امّا اینکه گفته‌ای که آنان شهادت‌های بعضی را برای بعض دیگر علیه دیگران حلال می‌دانند:

این کار جایز و حلال نیست و بر اساس آنچه آنها تأویل می‌کنند نمی‌باشد.

---

۱. عَقیق، یکی از وادی‌های مدینه (یک یا دو منزل قبل از «ذات عرق») است (مجمع البحرین ۵: ۲۱۷) در روایات آمده است که احرام اهل عراق از «عقیق» است (قرب الإسناد: ۲۳۵).

۲. رَمْی جمرات، یکی از مناسک حج می‌باشد که حاجی باید ۲۱ سنگ‌ریزه بردارد و هر ۷ سنگ‌ریزه را سوی یکی از جمرات سه‌گانه (جمرهٔ اولی، جمرهٔ وسطی...) با حالتِ خاصی پرتاب کند و دعای آن را بخواند.

خدای بزرگ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ فرا رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیّت، به شهادت میانِ خود فراخوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید».

اگر شخصی مسافر باشد و مرگ او را فرا رسد، دو نفر عادل از هم دین خویش، اگر دو نفر همکیش را نیافت، دو نفر دیگر از غیر هم‌ولایتی‌هایش را که قرآن می‌خوانند، شاهد بگیرد «و اگر [در درست‌گویی آنان] شک کردید، پس از نماز، آن دو را نگاه می‌دارید، سپس به خدا سوگند یاد کنند که ما این [حق] را به بهای اندک نمی‌فروشیم، هرچند [پای] خویشاوند [در کار] باشد و شهادت الهی را کتمان نمی‌داریم که [اگر کتمان حق کنیم] در این صورت، از گناهکارانیم. و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده‌اند دو تن دیگر از هم‌ولایتی‌هایش از کسانی که بر آنان ستم رفته است و هر دو [به میّت] نزدیک ترند، به جای آن [دو شاهد قبلی] به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما قطعاً از گواهی آن دو درست‌تر است و [از حق] تجاوز نکرده‌ایم، چراکه [اگر از حق فراتر رویم] از ستمکارانیم. این [روش] برای اینکه شهادت را به صورت درست ادا کنند یا بترسند که بعد از سوگند، سوگندهایی [به وارثان میّت] برگردانده شود [به صواب] نزدیک‌تر است. از خدا بترسید و این اندرز را بشنوید».

رسول خدا ﷺ به شهادت یک نفر همراه با سوگند مُدَّعی حکم می‌کرد و حق مسلمان را باطل نمی‌ساخت و شهادت مؤمن را رد نمی‌کرد. پیامبر ﷺ هرگاه

سوگند مُدَّعی را به همراه شهادت یک شخص می‌گرفت، به حقّ مُدَّعی حکم می‌کرد و [اکنون] این گونه عمل نمی‌شود.

هرگاه برای مسلمانی بر گردن دیگری حقّی باشد و او آن را انکار کند و برای مسلمان جز یک شاهد نباشد و مسلمان شکایت خویش را پیش والیان ستمگر ببرد، حقّش را باطل می‌سازند و به قضاوت رسول خدا در این مورد حکم نمی‌دهند.

این حکومت‌ها باید حقّ مسلمان را از بین نمی‌بردند. [و بدین سان] خدا به دست آنها حقّ شخص مسلمان را بیرون می‌آوَرْد و او را پاداش می‌داد و عدلی را که پیامبر بدان عمل می‌کرد، زنده می‌ساخت.

و امّا در آخر نامه‌ات نوشته‌ای که آنان می‌پندارند «اللّه» (پروردگار جهانیان) همان پیامبر است، و تو این سخن آنان را شبیه قول کسانی دانسته‌ای که دربارهٔ عیسی این حرف‌ها را بر زبان می‌آورند:

دانستی که سنّت‌ها و اَمثال [همواره جاری] هست. چیزی در گذشته نیست مگر اینکه در آینده مثل آن رخ می‌دهد حتّی اگر میش [لاغری] در برابر میش [چاقی] داده شود (یا اگر گوسفندی به ریسمانی [بسته] باشد یا اگر گوسفندی خال خالی باشد)[1] اینجا هم مثل آن پدید می‌آید.

بدان که قومی بر گمراهی کسان پیش از خود گمراه می‌شوند.

در نامه‌ات از مثل آن پرسیده‌ای که چیست و مرادشان چه می‌باشد.

به تو خبر می‌دهم که خدای متعال خلق را آفرید، شریکی ندارد، [عالَم] خلق

---

۱. ترجمه‌ها به ترتیب، بر اساسِ ضبط مختلف این عبارت است: شاةٌ بِشاة؛ شاةٌ بِرَشاء؛ شاةٌ بَرْشاء.

و اَمر، دنیا و آخرت، از آنِ اوست و او پروردگار و خالق هر چیزی است.

خدا خلق را آفرید و دوست داشت به وسیلهٔ پیامبرانش او را بشناسند و به انبیا بر آنان احتجاج کرد.

پیامبر ﷺ رهنمون بر خداست، بنده‌ای مخلوق و مربوبی است که خدا ـ برای خود ـ او را به رسالت برگزید و بدان گرامی داشت و او را خلیفه و زبان خویش در میان خلق قرار داد، و امین خود بر آنان و خزانه‌دارش در آسمان‌ها و زمین‌ها، ساخت. قول پیامبر ﷺ قول خداست، بر خدا جز حق را نمی‌گوید. هرکه او را فرمان برد، خدا را اطاعت کرد و هرکه از او فرمان نبرد، خدا را عصیان ورزید.

پیامبر مولای کسی است که خدا پروردگار و ولیّ اوست. هرکه از طاعت پیامبر روی برتافت، از اینکه در برابر پروردگارش به طاعت و عبودیّت اقرار کند، خودداری ورزید. هرکه به طاعت پیامبر تن داد، خدا را فرمان بُرد و خدا او را هدایت کرد.

پیامبر مولای همهٔ خلق است (خواه به این مولویت تن دهند یا آن را انکار کنند) پیامبر پدری دل‌سوز و نیک‌خواه است، هرکه او را دوست بدارد و فرمان بَرَد، فرزندی نیکوکار و از گناهان بزرگ دستْ‌بردار است.

آنچه را درخواست کرده بودی برایت نوشتم. می‌دانی که قومی این صفت ما را شنیدند و آن را نفهمیدند، بلکه آن را تحریف کردند و بر غیر حدودش نهادند. خدا و پیامبر از اعمال پلیدی که آنها وصف می‌کنند و به ما نسبت می‌دهند، بیزار است. مردم با [دست آویز ساختن] آن خباثت‌ها به ما بهتان می‌زنند، خدا میان ما و آنان حکم کند.

خدا می‌فرماید: «کسانی که به زنان بی‌خبر پاک‌دامن، تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت لعن می‌شوند و برای آنها عذابی بزرگ است. روزی که زبان و دست و پا علیه آنها به اعمالی که می‌کردند، شهادت دهد. در آن روز خدا جزای شایستهٔ آنها را ـ بی‌کم و کاست ـ کف دستشان می‌نهد و در می‌یابند که خدا حقِّ آشکار است».

و امّا آنچه را نوشته‌ای (و مانند آن) و ترسیده‌ای که صفتِ آنها، جزو صفت پیامبر باشد: خدای ﷻ پیامبر را از آن گرامی داشت. پروردگار متعال ما، از آنچه آنان می‌گویند، بسی برتر است.

این توصیفی را که برای او بیان داشتیم، ویژگی صاحب ما (رسول خدا) است و آن را از او فرا گرفتیم. خدا بهترین پاداش‌ها را از طرف ما به او دهد؛ چراکه پاداش او بر عهدهٔ خداست.

این نامه‌ام را بفهم (و همهٔ توان و قوّت برای خداست).

حدیث (۹۷)

[سیطرهٔ ابلیس و عزرائیل کجا؟ و سیطرهٔ امام علیه السلام کجا؟]

از **دلائل الإمامه**، اثر طبری شیعی رحمه الله.

روایت است از محمّد بن هارون بن موسی، از پدرش، از محمّد بن هَمّام، از احمد بن حسین (معروف به ابن ابی القاسم) از پدرش، از بعضی رجال وی، از حسن بن شُعیب، از علیّ بن هاشم، از مُفَضَّل بن عُمَر که گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا لإِبْلِيسَ مِنَ السُّلْطَانِ؟

قَالَ: مَا يُوَسْوِسُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ.

قُلْتُ: فَمَا لِمَلَكِ الْمَوْتِ؟

قَالَ: يَقْبِضُ أَرْوَاحَ النَّاسِ.

قُلْتُ: وَهُمَا مُسَلَّطَانِ عَلىٰ مَنْ فِي الْمَشْرِقِ وَمَنْ فِي الْمَغْرِبِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا لَكَ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنَ السُّلْطَانِ؟

قَالَ: أَعْلَمُ مَا فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَعَدَدَ مَا فِيهِنَّ، وَلَيْسَ ذٰلِكَ لإِبْلِيسَ وَلَا لِمَلَكِ الْمَوْتِ؛ (١)

مُفَضَّل بن عُمَر می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: فدایت شوم! ابلیس چه سلطه‌ای [بر انسان] دارد؟

فرمود: در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.

پرسیدم: برای فرشتهٔ مرگ [چه سلطه‌ای است]؟

فرمود: ارواح مردم را می‌ستاند.

پرسیدم: این دو برکسانی که در مشرق وبر کسانی که در مغرب‌اند، مسلّط‌اند؟

فرمود: آری.

پرسیدم: فدایت شوم! برای تو چه سلطنتی است؟

فرمود: آنچه را در مشرق و مغرب و آسمان‌ها و زمین و خشکی و دریاست و شمار آنچه را در آنهاست می‌دانم و این سیطره، نه برای ابلیس است و نه برای ملک الموت.

---

١. دلائل الإمامه: ٢٦٨ ـ ٢٦٩، حديث ٢٠١؛ بحار الأنوار ٦٠: ٢٧٥ ـ ٢٧٦، حديث ١٦٣.

حدیث (۹۸)

حدیث عجیبی دربارهٔ ابلیس

از **مناقب آل ابی طالب**، اثر ابن شهرآشوب ﷺ [۱].

از علی بن محمّد صوفی روایت است که:

أَنَّهُ لَقِيَ إِبْلِيسَ وَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ: أَنَا مِنْ وُلْدِ آدَمَ.

فَقَالَ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، أَنْتَ مِنْ قَوْمٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يُحِبُّونَ اللّٰهَ وَيَعْصُونَهُ، وَيُبْغِضُونَ إِبْلِيسَ وَيُطِيعُونَهُ؟

فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُ الْمِيسَمِ، وَالْبَطَلِ الْعَظِيمِ، وَالاسْمِ الْكَبِيرِ، أَنَا قَاتِلُ هَابِيلَ، أَنَا الرَّاكِبُ مَعَ نُوحٍ فِي الْفُلْكِ، أَنَا عَاقِرُ نَاقَةِ صَالِحٍ، أَنَا صَاحِبُ نَارِ إِبْرَاهِيمَ، أَنَا مُدَبِّرُ قَتْلِ يَحْيىٰ، أَنَا مُمَكِّنُ قَوْمِ فِرْعَوْنَ يَوْمَ النِّيلِ، أَنَا مُخَيِّلُ السِّحْرِ وَقَائِدُهُ إِلىٰ مُوسىٰ، أَنَا صَانِعُ الْعِجْلِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ، أَنَا صَاحِبُ مِنْشَارِ زَكَرِيَّا.

أَنَا السَّائِرُ مَعَ أَبْرَهَةَ إِلَى الْكَعْبَةِ بِالْفِيلِ، أَنَا الْمُجْمِعُ لِقِتَالِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ أُحُدٍ وَحُنَيْنٍ، أَنَا مُلْقِي الْحَسَدِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ فِي قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ، أَنَا صَاحِبُ الْهَوْدَجِ يَوْمَ الْخُرَيْبَةِ [۲] وَالْبَعِيرِ، أَنَا الْوَاقِفُ فِي عَسْكَرِ صِفِّينَ، أَنَا الشَّامِتُ يَوْمَ كَرْبَلَاءَ بِالْمُؤْمِنِينَ.

أَنَا إِمَامُ الْمُنَافِقِينَ، أَنَا مُهْلِكُ الأَوَّلِينَ، أَنَا مُضِلُّ الآخِرِينَ، أَنَا شَيْخُ النَّاكِثِينَ، أَنَا رُكْنُ الْقَاسِطِينَ، أَنَا أَمَلُ الْمَارِقِينَ.

---

۱. بعد از نقل این حدیث [از بحار] آن را در خود مناقب ـ به همین صورت ـ یافتم (مؤلف ﷺ).

۲. در «بحار الأنوار ٦٠: ۲۵۳» همین‌گونه ضبط است، لیکن در «بحار، جلد ۳۹» و «مناقب آل أبی‌طالب» و نیز در «مدینة المعاجز ۱: ۱۲۵»، «یَوْم البَصْرَة» ضبط است.

أَنَا أَبُو مُرَّةَ الْمَخْلُوقِ مِنْ نَارٍ لَا مِنْ طِينٍ، أَنَا الَّذِي غَضِبَ عَلَيْهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

فَقَالَ الصُّوفِيُّ: بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ إِلَّا دَلَلْتَنِي عَلىٰ عَمَلٍ أَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ وَأَسْتَعِينُ بِهِ عَلىٰ نَوَائِبِ دَهْرِي.

فَقَالَ: اقْنَعْ مِنْ دُنْيَاكَ بِالْعَفَافِ وَالْكَفَافِ، وَاسْتَعِنْ عَلَى الآخِرَةِ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَبُغْضِ أَعْدَائِهِ؛ فَإِنِّي عَبَدْتُ اللَّهَ فِي سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ وَعَصَيْتُهُ فِي سَبْعِ أَرَضِيهِ، فَلَا وَجَدْتُ مَلَكاً مُقَرَّباً وَلَا نَبِيّاً مُرْسَلاً إِلَّا وَهُوَ يَتَقَرَّبُ بِحُبِّهِ.

قَالَ: ثُمَّ غَابَ عَنْ بَصَرِي. فَأَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِهِ.

فَقَالَ عليه السلام: آمَنَ الْمَلْعُونُ بِلِسَانِهِ وَكَفَرَ بِقَلْبِهِ؛[1]

علی بن محمّد صوفی ابلیس را دید. شیطان از او پرسید: تو کیستی؟

وی گفت: از فرزندانِ آدم.

شیطان گفت: خدایی جز اللّه نیست، تو از آن قومی که می‌پندارند خدا را دوست می‌دارند در حالی که از فرمان خدا سر می‌پیچند، ابلیس را دشمن می‌دارند حال آنکه از او فرمان می‌برند!

علی بن محمّد صوفی پرسید: تو که هستی؟

ابلیس گفت: منم صاحب میسم و قهرمان سترگ و اسم بزرگ، منم قاتل هابیل، منم که با نوح در کشتی سوار شد، منم که ناقهٔ صالح را پی کرد، منم که آتش را بر ابراهیم افروخت، منم که نقشهٔ قتل یحیی را ریخت، منم که در روز نیل جلودار قوم فرعون شد، منم که سحر را به چشم مردم به خیال آوردم

---

١. مناقب آل ابی طالب ٢: ٢٥١ ـ ٢٥٢؛ بحار الأنوار ٣٩: ١٨١، حديث ٢٣.

و آن را به پیش موسی کشاندم، منم سازندهٔ گوسالهٔ بنی اسرائیل، منم صاحب ارّهٔ زکریّا.

منم که به همراه اَبْرَهه با فیل سوی کعبه راه افتادم، منم که در جنگ اُحُد و حُنَین، افراد را برای جنگ با محمّد گرد آوردم، منم که در روز سقیفه در دل‌های منافقان حَسَد انداختم، منم صاحب کجاوه در روز جنگ جمل، منم که در لشکر صفّین ایستادم، منم که در فاجعهٔ کربلا مؤمنان را شماتت کردم.

منم امام منافقان، منم هلاک کنندهٔ اوّلین، منم گمراه ساز آخرین، منم شیخ پیمان شکنان، منم رکن و پایهٔ فاسقان، منم آرزوی از دین برون رفتگان.[1]

منم ابو مُرّه، که از آتش آفریده شد، نه از گِل؛ منم کسی که پروردگار جهانیان بر او خشم گرفت.

صوفی گفت: به حقّی که خدا بر تو دارد مرا بر عملی رهنمون ساز که سوی خدا بدان تقرّب جویم و علیه ناخوشایندهای روزگار به آن یاری بطلبم.

ابلیس گفت: از دنیای خویش به عفاف و کفاف بسنده کن، و برای آخرتت به محبّت علیّ بن اَبی طالب و خشم بر دشمنانش مدد بخواه؛ چراکه من خدا را در آسمان‌های هفت‌گانه پرستیدم و در زمین‌های هفت‌گانه عصیان کردم، هیچ فرشتهٔ مُقرّب و هیچ پیامبر مُرسلی را نیافتم مگر اینکه به حُبّ علی تقرّب می‌جست.

---

۱. این سه ویژگی اشاره است به طلحه و زبیر (و پیروان آن دو) که پیمان شکستند، معاویه و دار و دسته‌اش که از تبهکاران بودند، و خوارج نهروان، که از دین برون جهیدند.

سپس ابلیس از چشمِ من غایب شد. پیش ابو جعفر علیه السلام آمدم و این ماجرا را به او خبر دادم.

امام علیه السلام فرمود: ملعون به زبان ایمان آورد و به قلب و دل، کفر ورزید.

حدیث (۹۹)

[نام مخفی و رمزی و کلیدی امام علی علیه السلام در قرآن و چشم امید ابلیس به آن]

مدینة المعاجز، اثر علّامه سیّد هاشم بحرانی رحمه الله.

وَرَدَ فِي كُتُبِ الشِّيعَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ إِبْلِيسَ مَرَّ بِهِ يَوْماً، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: يَا أَبَا الْحَارِثِ، مَا ادَّخَرْتَ لِيَوْمِ مَعَادِكَ؟

فَقَالَ: حُبُّكَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَخْرَجْتُ مَا ادَّخَرْتُ مِنْ أَسْمَائِكَ الَّتِي يَعْجِزُ عَنْ وَصْفِهَا كُلُّ وَاصِفٍ، وَلَكَ اسْمٌ مَخْفِيٌّ عَنِ النَّاسِ ظَاهِرٌ عِنْدِي، قَدْ رَمَزَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.

فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْداً كَشَفَ اللَّهُ عَنْ بَصِيرَتِهِ وَعَلَّمَهُ إِيَّاهُ، فَكَانَ ذٰلِكَ الْعَبْدُ بِذٰلِكَ السِّرِّ عَيْنُ الأُمَّةِ حَقِيقَةً؛ وَذٰلِكَ الاسْمُ، هُوَ الَّذِي قَامَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ، الْمُتَصَرِّفُ فِي الأَشْيَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ؛[1]

در کتاب‌های شیعه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: ابلیس روزی به آن حضرت گذشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو حارث، برای رستاخیزت چه اندوختی؟

---

۱. مدینة المعاجز ۱: ۱۲۷، حدیث ۷۳؛ مشارق انوار الیقین: ۲۵۰.

شیطان گفت: محبّت تو! هنگامی که روز قیامت فرا رسد، اسامی تو را که ذخیره کرده‌ام و از وصف آنها هر توصیف‌گری درمی‌ماند، بیرون می‌آورم. برایت نامی وجود دارد که از دید مردم پنهان و نزد من پیداست، خدا به رمز آن را در قرآن آورده است و آن را نمی‌شناسد مگر خدا و راسخان در علم.

هرگاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد، پرده از دیده‌اش برمی‌دارد و آن اسم را به او می‌آموزد؛ آن بنده با این راز، حقیقتاً چشم امّت می‌شود (و آن نام، همان است که آسمان‌ها و زمین بدان به پاست) و در اشیا هرگونه که خواهد تصرّف می‌کند.

حدیث (۱۰۰)

[جز علی علیه‌السلام هیچ‌کس حقیقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درنیافت]

محمّد بن علی، حکیم ترمذی (که از بزرگان علمای اهل سنّت است) به طور مُرسل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

مَا رَآنِي فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا عَلَى الْحَقِيقَةِ الَّتِي خَلَقَنِيَ اللّٰهُ عَلَيْهَا غَيْرُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ [1]

[هیچ کس] مرا بر حقیقتی که خدا بر آن حقیقت مرا آفرید، در این دنیا ندید مگر علیّ بن اَبی طالب.

[هیچ‌کس خدا را چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام نشناخت]

می‌گویم: این روایت، نظیر خبر مشهور مأثوری است که در «تأویل الآیات» (اثر شرف الدین نجفی) و «منتخب البصائر» (اثر حسن بن سلیمان) و «مشارق

---

۱. تفسیر الصراط المستقیم ۲: ۲۰۱؛ غایة المرام: ۲۰۷.

انوار اليقين» (اثر بُرسی) و در دیگر کتاب‌ها (از دیگران) از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود:

يَا عَلِيُّ، مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّـهُ وَأَنْتَ، وَمَـا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا؛ (۱)

ای علی، خدا را نشناخت مگر من و تو، مرا نشناخت مگر خدا و تو، و تو را نشناخت مگر خدا و من.

* * *

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و صلوات بر محمّد و آل پاکش باد.

جزء چهارم کتاب ـ در اینجا ـ به دست مؤلّف آن، بندهٔ ناتوان، محمّد بن محمّد بن حسین، آقا میرزا تقی، به پایان رسید.

جزء پنجم، به خواست خدای متعال در پی خواهد آمد.

---

۱. تأویل الآیات: ۱٤٥ و۲۲۷؛ مختصر البصائر: ۳۳٦؛ مشارق انوار الیقین: ۱۷۳.